

کتاب الوصایا

حضرت مجتهد الف ثانی
الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

دفتر دویم

مطبع ابجکتشل ن س ع ایچ ایم کمپنی
در ن ب جومیل مالاکا سید پینی

ادبے فنز کے پاکستان چوکے کراچی
مطبوع گزردید

قد اعتنی بطبعه طبعه جديدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول - تركيا

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بفضلہ تعالیٰ این مجموعہ مکتوبات شریفہ از حضرت
امام ربانی مجدد الفِ ثانی شیخ احمد فاروقی سرسندی قدس سرہ
بحسب ارشاد صاحب الرشاد شیخنا و سندا الحافظ الحاج
سید زوار حسین شاہ صاحب دامت برکاتہ (بطرز عکسی
از نسخہ مطبوعہ امرت سر) صورت انطباع دیدہ نشر می شود۔
محترم لالہ اسرار محمد صاحب

و
محترم حافظ منظور حسین صاحب

و
جملہ عزیزانِ جماعتِ زواریہ سعیدیہ و غفوریہ در انطباع
این مجموعہ بہر نوع اعانت فرمودند۔ جزاھم اللہ فی الدارین
احسن الجزاء۔

والسلام
احقر۔ غلام مصطفیٰ خاں

ایم اے، ایل ایل بی، پی ایچ ڈی، ڈی لٹ
صدر شعبہ اُردو۔ سندھ یونیورسٹی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد بن محمد بن عبدی قدس سره

هر لطافت در زبان بور پس پرده غیب
 هر در صورت ضروب تو عیان ساخته اند
 هر چه بر حق اندیش کشد طلق خیال
 شکل مطبوع تو زیباتر از آن ساخته اند

- ۱- بعد کتاب الله و بعد کتب ستة افضل کتب مکتوبات است
- ۲- مانند مکتوبات امام ربانی هیچ کتاب چاپ نشده است

النقشبندی المجددی الخالدي
 از علماء و سادات ترکیه
 آرواسی زاده
 عبد الحکیم بن مصطفی

کذا فی العالم والجلالین والخاصین»

مَرَل است صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَنَزِيرِ حُفُونِ قَدْوَاهِ بَدْرِهِ رِضْوَانِ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ تَجَرُّكَ وَتَيْمَنَانِ اِنْ عَدُوْتُمْ مَوْرَهُ آتِدْ بَعْدَ اَزَانِ مَكْتُوباتِ قَدْسِي آيَاتِ وَبِكِرْ كَرِهِي
يَا مُتَعَدِّ عَارِفِ أَكْثَرِ حَاقِقِ دَشْكَاهِ مُطَهِّرِ اَلْبِي مُظْهِرِ اَلْعِلَازِ اَمْنِي طَارِعِ عُلُومِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ حَضَرِ مَخْدُومِ
زَاكِي شَيْخِ مُجِدِّ الدِّينِ خَوَاجَةِ مُحَمَّدٍ مَعْصُومِ سَلَامَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَآبِقَاءُ وَآوَصَلَهُ اِلَى غَايَةِ مَا يَمْتَنَاءُ بِأَعْيُنِ
گَشْتَنده كِه اِيْن مَكَارِتِيْبِ مَجْمَعِ شُوْنِدَه تَحْسِبِ اَشَارَةُ شَرِيْفِ اِيْشَانِ كَسْتَرِيْنِ خَاكَرِ وَبَانِ اِيْنِ دَرْكَاهِ
عِبَادِ اَللّٰهِ الْبَارِيْ عَبْدِ اَلْحَمْدِ بِنِ خَوَاجَةِ چَاكَرِ حِمَايِ عَفْوِ اَللّٰهِ تَعَالَى ذُوْكَرْهُ وَسَلَامَةُ اَللّٰهِ تَعَالَى مُنْجَاهِ
عِيُوْبِهِ وَخَسَنِ اَللّٰهُ تَعَالَى لِمَنْ اَمَنَ مَعَهُ فِيْ مَجْمَعِ اِيْنِ مَكَارِتِيْبِ وَهُوَ اَللّٰهُ اَمُوْنٌ وَهُوَ عَالِيُ السَّمَاوَاتِ وَهُوَ اَللّٰهُ

مکتوب داک اول

شیخ عبد العزیز جوہوری صدویافتہ در بیان تحریر مذہب شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ
در مسئلہ وحدت وجود و بآئینہ محنت حضرت ایشان است سلمہ اللہ تعالیٰ درین مسئلہ بسم اللہ
الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی جعل لامکان مرآۃ للوجوب و صیرا لعدم مظهر
للوجوب و قال لوجوب فالوجوب ذوان کانا صفت کمال لہ سبحانہ کہو تعالیٰ و مرآۃ ہما
بل و مرآۃ جمیع الاشیاء و الصفات و مرآۃ جمیع الشیون و لا یتبلات و مرآۃ الظہور و
البطون و مرآۃ البروز و الکمون و مرآۃ التجلیات و الظہورات و مرآۃ کل موصول
و مفسول و مرآۃ المشاہدات و المکاشفات و مرآۃ کل محسوس و معقول و مرآۃ
کل موقوم و متخیل کہو سبحانہ و مرآۃ الوریثہ و مرآۃ الوریثۃ و مرآۃ الوریثۃ
شہ ۵ یکویم باتواز مرغی نشاء کہ باعتبار ہر دو ہم آشیانہ ہر شے ہست نامے پیش مردم ہا ز مرغ
من بود آن نام ہم گم ہا فلا یصل سئل حامد الی جناب کلامی ذاتہ بل منہی جمیع
الحامد نون سرادقات عرقتہ کہو الذی انشی علی نفسہ و محمداتہ بل اتہ کہو سبحانہ

館

4

122

عزل الغزو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1

St.

1

در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...

پس وجود واجب را ثابت باشد جل سلطانة و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد بود
باشد تعالی و همه شر و نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو و شستن
استحقیقه شریک کردن است او را در ملک و ملک حق بجل سلطانة و همچنین ممکن است واجب
گفتن تعالی شانه و صفات و افعال او را عین صفات و افعال او تعالی سامتن شود و است
و ایضا است و راستا و صفات او تعالی کتبائیس که ناقص و مثبت ذاتی متشیم است چه محال که
خود را عین سلطان عظیم الشان که منشأ خیرات و کمال است تصور نماید و صفات افعال فیه خود را
عین صفات و افعال محمل او گویم کند علما و طوایف ممکن را وجود ثابت کرده اند و وجود واجب تعالی
و وجود ممکن را از او مطلق وجود داشته اند غایب کافی الباب بنابر قضیه تشکیک وجود واجب تعالی
اولی و اقدم گفته اند و این معنی موجب تشکیک ممکن است بلوچتالی در کمالات و فضائل که از
وجود ماضی گشته اند تعالی آن ذلک علو الیک و اذعیت قدی آمده الیک و یلزم الیک و العظمت
ایضاً اگر علما و طوایف از این دقیقه آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و کمال که
مخصوص بانحضرت است بجل و علو باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند و بنا
لا نقایحک تا این نسبتنا او خطانا و الیه صوفیه علی الخصوص متلخران ایشان ممکن را عین واجب
تعالی دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین صفات و افعال او تعالی انگاشته میگویند
و همسایه و همشین و همه همراه است و مدوق گدا و طلیس شه همه است و در انجمن
فرق و نهان خانه جمع و با همه همراه است و هم با این بزرگواران هر چه با تشکیک
تنزه نموده اند و ادا شینیت گرفته اند اما غیر وجود را وجود یافته اند و تعالی کمالات گفته میگویند و هیچ
چیز شریک و نقص ذاتی نیست اگر نسبت نسبی و اضافی است تمام قائل نسبت با انسان شریک
دارد که منزل حیات است و نسبت بچوآن که در آن تمام مخلوق است آب حیات است و تریاق
نافع مقتداست ایشان درین امر کشف و ظهور است هر قدر که ظاهر ساخته اند و ریاست اند

در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...
در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...
در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...

به قول تریاق با کس و کس است و این مقام در نهان و میوه رخ

در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...
در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...
در حدیثی است که میگوید که هر کس که در حق تعالی شکی باشد...

حضرات محمد و منزهات محمد

عبادت ازین تعینات پنجگانه است و این تنزهات خمس را حضرت خمس نیز گویند چون در علم و خلق
 و غیر از ذات واجب ^{تعالی} و غیر از ذات و صفات و درمی بجل سلطانها که عین فائده تعالی و تقدس
 نزوایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین ذی صورت دانسته اند شیخ و مثال آن
 و همچنین صورت منکره اعیان ثابت را که در مرتب ظاهر وجود و نمود پیدا کرده است عین آن اعیان
 تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم بر آنجا نموده اند و همه اوست گفته این است بیان مذہب شیخ
 محی الدین ابن العربی در سلسله وحدت وجود و بر وجه اجمال همین علوم اند و امثال این علوم که شیخ
 آنها را مخصوص بنجام الولایت میدانند و میگویند که فائز الثبوت این علوم را از خاتم الولایت اخذ نمایند
 و شرح مخصوص در توجیه آن تکلفات نمایند باجماع شیخ ارسطو شیخ کی ازین طائفه باین علوم
 و اشعار زبان بکشا است و این حدیث را برین پنج بیان نه نموده هر چند سخنان توحید و اشعار
 و غلیات سکر از ایشان بطور آمده اند و انما الحق و سبحانه گفته اند اما وجه اشعار و معلوم نشسته
 اند و نشاء توحید را در نیافته پس شیخ زبان متقدمان این طائفه آمده و تحت متأخران ایشان
 گفته اند که قائل کثیر و دین مثل منتهی مانده است و اشعار را فایده دین باب بر مرقعه ظهور یافته
 که فقیر بطهاران توفیق یافته است و تحریر آن بیشتر شده و الله الحق و الحق یهدی السبیل
 محمد و ماصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سببهم در خارج
 موجود اند ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند متمیز که او متمیز بی چونی و بی چگونگی بود
 و همچنین این صفات از یکدیگر متمیز اند متمیز بی چونی بلکه متمیز بی چونی در مرتبه حضرت ذات تعالی
 و تقدس نیز ثابت است که الله الواسع بالوسع الحق الکافی و متمیز که فراخ و فهم و ادراک مابا
 از ان بجا قدس سلو است چه بعض و تجزئی و با نجات صورت نیست و تحلیل و ترکیب را و ران
 حضرت جل سلطان نه بار نه و حالت و محلیت را گنای شرح با بجا آنچه از صفات و اعراف
 ممکن است از ان بجا قدس سلو است که کماله شی که لانی الذات است

این علوم را از خاتم الولایت اخذ نمایند و شرح مخصوص در توجیه آن تکلفات نمایند باجماع شیخ ارسطو شیخ کی ازین طائفه باین علوم و اشعار زبان بکشا است و این حدیث را برین پنج بیان نه نموده هر چند سخنان توحید و اشعار و غلیات سکر از ایشان بطور آمده اند و انما الحق و سبحانه گفته اند اما وجه اشعار و معلوم نشسته اند و نشاء توحید را در نیافته پس شیخ زبان متقدمان این طائفه آمده و تحت متأخران ایشان گفته اند که قائل کثیر و دین مثل منتهی مانده است و اشعار را فایده دین باب بر مرقعه ظهور یافته که فقیر بطهاران توفیق یافته است و تحریر آن بیشتر شده و الله الحق و الحق یهدی السبیل محمد و ماصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سببهم در خارج موجود اند ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند متمیز که او متمیز بی چونی و بی چگونگی بود و همچنین این صفات از یکدیگر متمیز اند متمیز بی چونی بلکه متمیز بی چونی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است که الله الواسع بالوسع الحق الکافی و متمیز که فراخ و فهم و ادراک مابا از ان بجا قدس سلو است چه بعض و تجزئی و با نجات صورت نیست و تحلیل و ترکیب را و ران حضرت جل سلطان نه بار نه و حالت و محلیت را گنای شرح با بجا آنچه از صفات و اعراف ممکن است از ان بجا قدس سلو است که کماله شی که لانی الذات است

مجموعه کتب خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بلکه همه از دست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شریعت و تقصیر و خبیث را منشا است هر چه
از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود و توابع آن همه مستغنا و از آن حضرت است بجل سلطان و پروردگار
است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد و ما و را سکه او سبحانه
بهمه ظلمت بود کیف و تعدد و فرق و تحجیر الظلمات تحقیق این بحث کما فی بعضی در کتب و یک به نام
فرزندی عظمی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق مابینات ممکنات نوشته است طلب نمایند
پس عالم با شریعت و شیخ محی الدین عبارت از اشما و صفات است که در خانه و علم تمیز پیدا کرده
و میراث ظاهر وجود و در خارج نمودن حاصل کرده است و نزد فقیه عالم عبارت از عدالت است
که انما و صفات و جایی بجل سلطانها در خانه علم در انما منع گشته اند و در خارج با جمیع حق سبحانه
آن عدالت با آن عکس بود و ظلی موجود شده پس در عالم خبیث ذاتی پیدا شد و شرارت جلی
ظاهر گشت و غیر و کمال همه عاید بجانب قدس او شد بجل و علایک که ما آصابك من حسنۃ فمن
الله و ما آصابك من سوء فمن غمۃ فمنك مؤید این معرفت است و الله سبحانه و الملهم
پس این تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است بود و ظلی چنانچه حضرت حق سبحانه و در خارج
موجود است بود و اصل باین ایه غایت مافی الباب این خارج نیز ظلی با آن خارج است در رنگ
وجود و صفات پس عالم را عین حق بجل و علایک سلطانها نمیتوان گفت و محل یکی بر دیگر با
باشد ظلی شخص را عین شخص نمیتوان گفت لوجود التغایر بین مکانی الخایر جرات الا فکین
متغایران و اگر کسی ظلی شخص را عین شخص بگوید بر سبیل تسلی و تجویز خواهد بود که خارج از بحث
است اگر گویند که شیخ محی الدین و اباعان او نیز عالم را ظلی حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گویند
که ایشان وجود آن ظلی اجز و جوهر نمی انکارند و بوسه از وجود خارجی در حق آن تجویز نمینمایند
با جمیع کثرت موجود را ابطال و عدت موجوده تعبیر نمایند و در خارج موجود واحد را میدانند تعالی
شکاک مابینهما پس منشأ اصل ظلی بر اصل و عدم آن محل اثبات وجود خارجی گشت مطلق او عدم

این کلام در کتاب...

مجموعه کتب خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مجموعه کتب خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه کتب خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

الْعَالَمِينَ اور اسجنانہ با عالمین و خود ساختن بکلیت و اودن برین غیر سید کران است
 ان ایشانند من چنینم یارب و سبحان ربک رب العزیمات یعقوب و سلاما علی
 المرسلین و الحمد لله رب العالمین و السلام علیکم و علی من اذکم

کتاب دوم

بیشتر الدین علی خلقی صد و ریاضه در بیان اگر مرتبه ذات او تعالی و مرتبه صفات او سبحان
 فوق از اعتبار وجود و وجوب فیما الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلاما علی عباده
 الذین اصطفی مقاصد شریفه که از روش محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید و فرستاد
 رسانید که شریعت این دین بنیب سید واری است در آخرت الله که کثره اخواننا
 فی الدین و تبت و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیکم و علیهم من الصلوات
 افضلها من الصلوات اکملها که از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است و محبت آنها
 صفات شمع یا شمائی واجب الوجود تعالی و تقدس علی انکشاف الاراء که صفات حقیقه اند و
 خارج موجود اند و غیر از اهل حق شکر الله تعالی سغیمم از فرق مخالفه هیچ یک به وجود صفات
 واهی بکسلط آنها قائل نشد است حتی که متاخران صوفیان ایشان نیز انکار وجود صفات نمود
 اند و یادنی صفات را بعلم راجع داشته گویند از روش عقل بهر غیر اند صفات و با ذات تو
 از روش تحقق بهر عین و با حق که سخن اهل حق بر حق و تقبیر است از شکوه نبوت و نبوت
 بنور کشف و فرست غایب منافی الباب شکاک که مخالفان در وجود صفات دارند قوی است
 صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشند یا واجب لذاته امکان تلزم حد و شاست که آن
 کل ممکن حادث عندهم و قول بحد و واجب لذاته منافی توحید است و ایضا بر تقدیر امکان
 جواز انفکاک صفات از ذات تعالی و تقدس لازم است این معنی موجب جواز جهل و مجر است

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

اینکه این صفات را در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم

و آفاق و انفس ظهور کند و غل آن واثره است فعل و صفت نیز هر چند فی الحقیقه ظلال
 حضرت فائزند تعالی و تقدس آما و غل اثره اصلند و ولایت این مرتبه ولایت اصلی است
 بخلاف ولایت مرتبه سابق که آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان اثره
 ظل را تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است پیشتر است که یک ساعت از قید آفاق و انفس
 وار ماند و جمعی که از دایره آفاق و انفس در گذشتند و از ظل باطل پیوستند این تجلی برقی در حق
 ایشان دائمی است چه سنگین و ما و است این بزرگواران دایره اصل است که تجلی برقی ناشی از این
 است بلکه عالمه این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور به مرتبه که تعلق
 کند از شایسته طلبیت بیرون نیست و گرفتاری اصل افضل ایشان را از ظل خارج ساخته است و از
 زینت بصر خلاص کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول
 پیوند و این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبریه که ولایت انبیا است علیهم الصلوات
 و التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیا است قدس الله تعالی اسماءهم از اینجا تفاوت
 ولایت اولیا و ولایت انبیا باید یافت صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم
 که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیب از
 ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات تبعیت و وراثت فر گرفته اند که گفته ما نهایت را در بدایت
 روح می کنیم این فقیر این قدر میانه نسبت و حسن نقشبندی چون بکمال برسد بولایت کبری
 می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد و بخلاف طرق دیگران که نهایت کمالشان
 تا تجلی برقی است باید داشت زیرا که بعد از سیر آفاق و انفس پیشتر میگرد و سیر در افریت حق است
 سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی از بابا نزدیکتر است و همچنین صفت او تعالی از ما و از فعل
 او تعالی نیز باز نزدیکتر است و ذات او تعالی هم از ما و هم از فعل و صفت او سبحانه باز نزدیکتر است

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

در این مرتبه از دایره آفاق و انفس خارج می شود

الظلي الموجب كما هو المناسب للذاتي
 يغنايه تعالى وخصه بصفاته سبحانه في
 الوجود الذاتي الامكان كما هو المناسب لها
 لا يختص بها الى الذات فذاته تعالى وصفها
 في محل انفسها فوق مرتبة الوجود الامكان
 بل فوق مرتبة الوجود ايضا باعتبار الوجود
 المصور في الظلي الموجب يناسب الذات
 تعالى واما مكان يناسب الصفات تعالى
 وتقدسها والصفات تعالى من حيث
 الوجود الخارجى لا وجبة ولا ممكنة بل
 هي فوق الموجب والامكان باعتبار
 الوجود الذاتي ممكنة ولا يلزم هذا
 الامكان الحوادث لما انه ليس لذاته
 كما للممكنات بل لوجوداتها الظلية
 ويناسب هذه المعرفه ما قاله اكر باب
 المعقول من ان الكلية والجزئية
 تعرضان للماهية باعتبار خصوصية
 الوجود الذاتي فلا توصف بهما الماهية
 حال الوجود الخارجى فزيدا موجود
 في الخارج مثلا قبل العقل ليس جزئيا

ظلى موجب كهين است مناسب لائق
 ويرتعالى بلا حق شود صفات اورا بجا آید
 وجوده منى امکان كه هاست مناسب شان
 از جهت احتياج ایشان بذات پر قات او تعالى
 و صفات او بجا آید در صفات خود فوق مرتبه
 وجوب و امکان اندكه فوق مرتبه وجود و نیز باید
 دانست كه باعتبار وجود تصورى ظلى و مناسب
 دانست تعالى و امکان ملائم صفات تعالى
 و تقدستها پر صفات متعالیه باعتبار وجودها
 نه واجب اندونه ممكن بلكه فوق مرتبه وجوب امکان
 اما باعتبار وجوده منى البته ممكنند و لازم منى آید
 ازین امکان عدو ث صفات زیرا كه این امکان
 مرادهاست صفات را در رنگ سائر ممكنات
 عروض نه نموده است بلكه وجودات ظلیه بنهارا
 و تماثل است باین معرفت آنچه از باب معقول
 گفته كه کلیت و جزئیت مرادهاست را باعتبار
 خصوصیت وجود ذهنی عروضه نه نماید
 پس شصت نبود ماهیت به هیچ یک از این
 دو بحالت وجود خارجی مثلا زید كه در خارج
 موجود است قبل از عقل جزئى نه باشد

له و بسبب
 مقدسه قدری
 على ان صفات
 تعالى تقدس

کلمات امریه

وَالْأَفَلَا يَصِلُ إِلَى حَبَابٍ قَدْ صَدَّ بَعْدَهُ
وَجُوبٌ وَلَا وَجُودٌ كَمَا لَا يَلِيْقُ بِحَبَابٍ يَلْزِمُهُ
تَعَالَى امْتِكَانٌ وَامْتِنَاعٌ وَكَافَرَةٌ هَذِهِ
الْمَعْرِفَةُ الشَّرِيفَةُ الْقُدْسِيَّةُ فَإِنَّهَا
أَسَاسُ الدِّينِ وَخُلَاصَةُ عِلْمِ الذَّاتِ
وَالصِّفَاتِ تَعَالَتْ وَتَقَدَّسَتْ وَكَانَتْ
تَكْلِمَةً بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْعُظَمَاءِ وَلَا وَاحِدٌ
مِنَ الْكِبَرَاءِ سَمِعْنَا ثَلَاثَةً مِنْهُ بِحَبَابٍ هَذَا
بِهِدَاءِ الْمَعْرِفَةِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى رِثَاةِ الْهَدَايَا

ورنه بجانب قدس وکے تعالیٰ نہ وجوب را
و حصول است و نہ وجود را چنانکہ شایان نیست
بمرتبه تنزیه و کتعالی امکان امتناع
پس دریاب این معرفت شریفه قدسیه را
کہ وکے اساس دین است و خلاصہ علم ذات
وصفات تعالیٰ و تقدسست و کلمہ نمونہ
است باین معرفت ہیج یکے از عظامہ ہیج
کس از کبریا بلکہ برگزیدہ است حق سبحانہ این
بندہ را باین معرفت خاصہ۔

کتاب چہارم

نسخہ
کتاب
مستوفی

بسیاوت باب میر محمد نعمان صہ دریافتہ در بیان آنکہ علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین کہ بعضے
صوفیہ قرار داده اند فی الحقیقت دو شرط اند از شرط علم الیقین و یک شرط علم الیقین ہنوز در
پیش است تا بعین الیقین و حق الیقین چہ رسد و بیان آنکہ صاحب این علوم مجتہدین این الف
است ^و الحکم ^ل للہ و سلامہ علی عبادہ الذین یطیعونہ ^و است کہ از احوال خیر مال خود
اطلاع نہ بخشیدہ اند ^و المسئول ^و من اللہ سبحانہ سلامتکم و استقامتکم بدانند کہ علم الیقین
عبارت از شہود آیات است کہ افادہ یقین علمی نماید این شہود فی الحقیقت استدلال است از اثر
بمؤثر پس آنچہ از تجلیات و ظہورات در مریایہ آفاق و انفس دیدہ شود ہمہ از قبیل استدلال
اثر بمؤثر است اگر چہ آن تجلیات و ظہورات فائزہ نامند و آن ظہورات را بے کیف خوانند چہ
ظہور شے و مرآت حصول اثر است از آثار آن شے نہ حصول عین آن شے پس سیر آفاقی

عنوان کتاب

نسخہ

کتاب

مستوفی

نسخہ

کتاب

نسخہ
کتاب
مستوفی

[illegible][illegible]

۱۰

نہایت

پیشہ ورانہ

نہج

12

11-11-11

File

10

سری

والمؤمنون

●

[illegible]

کتابخانه مرکزی

[illegible]

۱۲

17

گذشت است اما مجز و مانده دیگر است و مجز و الف و دیگر چنانچه در میان مانده و الف فرق است
در میان مجز و اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجز و آنست که هر چه در آن است
از فیض بآستان برسد بتوسط او برسد اگر چه قطاب و او تا در آن وقت بود و بدلا و مجزا باشند
شخص خاص کند بنده مصاحبت عام را و **وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَاللَّزْمُ مُتَابَعَةُ**
الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى كُلِّ جَبَّارٍ خَوَّانٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
وَالرُّسُلَيْنِ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَجْمَعِينَ ، ، ،

مکتوب پنجم (۵)

نسخه

سوره

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم علی غایتی قصد و ریافته در بیان آنکه صفات او تعالی و اعتبار و ارغما اعتبار اول
حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار متمیز اند و خارج
الحکم لله و سکا که علی عباد الله الذین اصطفی و محروم صفات و اهی جعل سلطانها که موجود اند و قیام
بذات او دارند تعالی و تقدس و اعتبار و ارغما اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار
دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس با اعتبار اول مناسبت بعالم دارند و بنا بر
تعیینات اند و اعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجه بعالم و عالمیان ندارند (ایضا) و نظر کثیفی
با اعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک بینانند و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورائے
اینها نموده می آید و با اعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفعالک متصوره و ایضا با اعتبار اول حجاب
فائده تعالی و تقدس و با اعتبار ثانی احتجاب مرفوع است در رنگ آنکه بیایم که قائم بجایه باشد
حجاب جامه نیست غایب مافی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب
ذات جامه نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بتجلیات صفات
و اهی تعالی و تقدس که با اعتبار اول واجب اند و با اعتبار ثانی غیر واجب و فرقی در میان این

مکتوب پنجم (۵) نسخه
در بیان آنکه صفات او تعالی و اعتبار و ارغما اعتبار اول
حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار متمیز اند و خارج
الحکم لله و سکا که علی عباد الله الذین اصطفی و محروم صفات و اهی جعل سلطانها که موجود اند و قیام
بذات او دارند تعالی و تقدس و اعتبار و ارغما اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار
دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس با اعتبار اول مناسبت بعالم دارند و بنا بر
تعیینات اند و اعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجه بعالم و عالمیان ندارند (ایضا) و نظر کثیفی
با اعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک بینانند و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورائے
اینها نموده می آید و با اعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفعالک متصوره و ایضا با اعتبار اول حجاب
فائده تعالی و تقدس و با اعتبار ثانی احتجاب مرفوع است در رنگ آنکه بیایم که قائم بجایه باشد
حجاب جامه نیست غایب مافی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب
ذات جامه نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بتجلیات صفات
و اهی تعالی و تقدس که با اعتبار اول واجب اند و با اعتبار ثانی غیر واجب و فرقی در میان این

مکتوب پنجم (۵) نسخه
در بیان آنکه صفات او تعالی و اعتبار و ارغما اعتبار اول
حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار متمیز اند و خارج
الحکم لله و سکا که علی عباد الله الذین اصطفی و محروم صفات و اهی جعل سلطانها که موجود اند و قیام
بذات او دارند تعالی و تقدس و اعتبار و ارغما اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار
دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس با اعتبار اول مناسبت بعالم دارند و بنا بر
تعیینات اند و اعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجه بعالم و عالمیان ندارند (ایضا) و نظر کثیفی
با اعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک بینانند و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورائے
اینها نموده می آید و با اعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفعالک متصوره و ایضا با اعتبار اول حجاب
فائده تعالی و تقدس و با اعتبار ثانی احتجاب مرفوع است در رنگ آنکه بیایم که قائم بجایه باشد
حجاب جامه نیست غایب مافی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب
ذات جامه نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بتجلیات صفات
و اهی تعالی و تقدس که با اعتبار اول واجب اند و با اعتبار ثانی غیر واجب و فرقی در میان این

و اعتبار از یک خیال یعنی این فقیر با وجود جذب توی و معرفت سیر سافت مابین این دو اعتبار
 نوعیک به پانزده سال قطع کرده است علماء مستقرین بفرق این دو اعتبار متذکر شده اند و گفته اند
 که حصول مرض فی نفسیه همان حصول قیامی اوست در جوهر و از طریق متأخرین بعضی بفرق این
 دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض و دیگر است و حصول قیامی دیگر آن
 العرف یعانی فی حقه اِنَّهٗ وَجِدَ فَمَا فَالَوْ جَوَّدَ فَيَا قِيَامِ اِنْ تَحْتِيقِ مَتَاخِرِ اِنْ كَرِهَ مَرَضُ نَمُو
 اسکیار به بود از برای خروج مستند و وسیله بود از برای معرفت حاجتمند بسیار از
 تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک مدون نموده است و واسطه معرفت الهی جل شانته گشته
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُمُ الْهُدٰى وَالَّذِيْنَ تَتَابَعَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِمُ السَّلَامُ وَالصَّلٰوةُ وَالصَّلٰوةُ وَالصَّلٰوةُ

مکتوب هشتم

مکتوب هشتم
 تقدیر و ذکر است

بمخدوم و ملاکی جامع علوم عقلیه و نقلیه محمد الدین خواجہ محمد مصوم سلمه الله تعالی صدر یافته و بسیار
 بعضی از آنرا غایت شده و از آنجا وجه امر اشیاع پیغمبر ابراهیم علیه السلام و الصلوة والسلام
 مفهوم میگردد و کمال الله و سلامه که اعیاده الذین اضطفت انکاریم که مقصود از آفرینش من
 است که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات و التحیات منصبی گردد و حسن ملاحیت
 این ولایت با جمال صباحت آن ولایت مترشح شود و در کتب الحادیب آخیه یوسف و جبر و اما انما
 و این انصباغ و استیزاج مقام محویت محمدیه بدرجه علیارسد اما که مقصود از امر باشیاع ملت ابراهیم
 علی نبیت و علی الصلوة والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و طلب صلوات و برکات
 تمام صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبیت و علی الصلوة والسلام و از برای این عرض بعد
 ملاحیت و صباحت هر دو نبی احسن ذات اند تعالی بمنج صفات لیکن جن صفات و افعال و آثار
 همه مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکت است حسن ملاحیت بحضرت انجال مناسب تر است



گویند ملاحظت مرکزیت ^{چون} رآ و صباحت دائره آن مرکز و در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه
 بساطت است و نیست است نیز نه آن بساطت و وسعت که در فهم ما در آید و آن اجمال تفصیل
 که مذکور ما کرد و لا تدیرک الا بصار و لا یذکر الا بصار و هو الطیف الخیر بساطت
 و نیست که در حضرت ذات تعالی اثبات می نمایم از یکدیگر جدا اند نه آنکه عین یکدیگر چنانچه بعضی
 گمان برده اند اما تمیز که در میان اینها دران مرتبه ثابت است خارج از حیطه ادراک ما است
 و بیرون از دائره افهام ما پس ملاحظت و صباحت نیز دران مرتبه متمیز باشد و احکام یکدیگر از هم جدا
 بوند و کمال است که باینها متعلق شوند از هم جدا باشد و آنچه مقصود از آفرینش خود میداریم معلوم
 شد که بجهت پیوست و مشغول به راساله با ماست چون گشت الحمد لله الذی جعل فی صله بین
 البحرین و مضیحات بین الفشتان اکمل الحمد علی کل حال و الصلوة والسلام علی الخیر
 الانام و علی ائمه الکرامین الانبیاء و اولادکنا العظام و چون صباحت نیز رنگ ملاحت
 متلون گشته است لاجرم مقام خلعت ابراهیمی نیز نیست پیدا کرده است و محیط حکیم مرکز نیز یافته
 باید و است که مقام محبت بمرتبه ملاحت مناسبت دارد و مقام خلعت بمرتبه صباحت و محبت محبت
 صرف نصیب خاتم الرسل است علیه السلام و محبت خاتم الرسل مخصوص حضرت
 کلیم علیه السلام و علیه السلام و حضرت خلیل علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام
 یاری و ندیمی دارد و محبت محبوب دیگر است و یار و ندیم دیگر هر کدام نسبت علیهم السلام است و این تصویر
 مرکب و ولایت محمدیه و ولایت موسویه است علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة یومین
 و سکون و مقام ملاحت دارد و بواسطه غلبه محبت ولایت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام
 و الخیرة نسبت بمجربیت غالب است و نسبت بمجربیت مغلوب است و نسبت به فرزندان و جودین تعالی که
 بخلقیت من مربوط بوده است کما خسرنا و دیگر علیم من حواله فرموده اند براس سیری و سیری انوار
 اند و مقصود از خلقت من بکمال ارشاد خلق نیست تعالی که دیگر است و کارخانه دیگر و این من هر که است

اینکه در این کتاب
 از نام و در این
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

۱. ما از من مملویت ندارد و فیض نخواهد گرفت. ۱۱

وَأَمَّا فَيْضُ خَوَاهِرِ كَرَامَتِهِ ^{بِأَنَّهُ} وَالْأَلَا لِمَعَالِمِهِ تَكْمِيلُ ^{عَلَى كَمَالِهِ} وَارِثَانِ سُبُوتِ بَابِ كَارِخَانَةِ امْرِئِيتِ ^{بِأَنَّهُ} مَحْجُونِ مَطْرُوحِ فِي الطَّرِيقِ
وَعَوْتِ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ^{بِأَنَّهُ} نِسْبَتُهُ بِمَعَالِمَاتِ بَاطِنِيَةِ الْإِشْبَانِ هَمِينَ كَأَمْ وَارِدِ حَرِيدِ
مَتَصِيبِ نُبُوتِ خَتْمِ بَاقِيَةِ أَمَّا أَزْكَالَاتِ نُبُوتِ وَخَصَائِصِ أَنْ بَطْرِيقِ بَيْعَتِ دَوَامِثِ كَمَلِ
كَابِعَانِ أَنْبِيَاءِ انْصِيبِ أَسْتَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالنَّحْيَاتِ ۝ ۝ ۝

مکتوب (۷) ہفتم

بہ فقیر حقیر عبدالحی کہ جامع این مکتوبات شریفہ است صد دریافتہ در بیان مراتب محکمانہ محبوبیت
و محبت و محبت و محبت و رضا و مرتبہ فوق آنها و خصوصیت ہر کدام اینہا بہ پیغمبر و صلی اللہ علیہ
و آلائہ اللہ و سلام و علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ اجمعین علیہم و آلائہم و سلام و علیہم اجمعین انا الی الا سلام و علیہم
من امة حبیبہ محمد بن المصطفیٰ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام بیان ارشادک اللہ تعالیٰ
کہ و محبت و ائیمہ کہ حضرت ذات تعالیٰ و تقدس خود را دوست دارد سہ اعتبار است محبوبیت
و محبت و محبت ظهور کمال محبت فاتیہ بخاتم الرسل علیہ و علیہم و آلائہم و سلام و علیہم
و آلائہم و سلام است غایۃ مافی الباب و عیان محبت و کمال است فعلی و انفعالی
فعل اصل است و انفعال تابع آن لیکن انفعال علت فاعلی است فعل را ہر چند در وجود متاخر است
اما در تصور متقدم و ظهور کمال محبت نصیب حضرت کلیم اللہ است علیہم و آلائہم و سلام و علیہم
و السلام و آلائہم و سلام ہر یک کہ حضرت است ابوالبشر حضرت آدم علیہم و آلائہم و سلام و السلام
اولاد و انما مشہور گشت و ناما حضرت ابراہیم نیز علیہم و آلائہم و سلام و السلام ہر یک مشہور
شد و اما الشا حضرت نوح نیز در بیان اعتبار بنظر در آمد و لا کر اللہ سبحانہ و حضرت ذات تعالیٰ و تقدس
چنانچہ خود را دوست میدارد و کمال است آسمانی و مہم فاعلی و انفعالی خود را نیز دوست میدارد و ظهور این
محبت حضرت ذات تعالیٰ و تقدس مرئوسا و مہم فاعلی خود را و حضرت خلیل ام است علیہم و آلائہم و سلام و علیہم

سے جاننا اور پھر جاننے
کے بعد کمال پر فاضل
تجربہ کار ہونے کے لئے

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

دعا

خزائن اسلام آباد

[illegible]

در بیان

اصول و اثبات

بجمله تخت آزاد باشد چه آنچه دیگر از او فراموش است او را اینجا میسر است علی و علی الصلوة
 والسلام من ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ^{در بیان} بآید و است که کلام نفی
 حضرت خلیل علیه السلام و علیه الصلوة والسلام تمام کرد و هیچ درستی از درمات شکر نکند
 که مسند و نساخت لهذا امام انبیا آمد علیه السلام و علیه الصلوة والسلام و پیش قدم ایشان گشت و علیه السلام
 الصلوات و الشکایات چه نهایت کمال و درین نشاء منوط با تمام این نفی است زیرا که ظهور کلمات
 کلام طبعیه اثبات موقوف بنشاء آخرت اغایه مافی الباب چون خاتم الرسل علیه و علیهم
 الصلوات و الشکایات و درین نشاء بدولت رویش مشرف گشت از کلمات کلام طبعیه
 اثبات درین نشاء نیز نصیب واقرباقت توان گفت که کلام اثبات باند از این نشاء بعضی
 تمام گشت علی الصلوة والسلام و بهین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین
 نشاء اثبات مینماید و دیگر از او فراموش سازند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
 المصطفی علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من الشکایات اکملها ^{آیت}

مکتوب دهم

بمخاطب اکاهی برادر حقیقی جناب حضرت ایشان میان محمد مودود و مدد و ریافت و در بیان آنکه هر
 ظهور یک باشد به شائیه ظنیت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب به نهایت خود رسد
 المنع از انوار عرشی اقتباس مینماید و مایه سبب ذلك الحکم لله و سلام و علی عبادیه الذین اصطفی
 شیخ ابو نریذ سبطی قدس سره گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویه قلب عارف نهند
 عارف را از فراخی قلب هیچ احساس بآن نشود و شیخ عبید المجدد این سخن می نماید و بدلیل اثبات
 آن میکند و میگوید که حادث چون بقدریم مقبرین گرد و آهرا اثر نماند یعنی عرش و مایه حادث است
 قلب عارف که محل ظهور انوار قدیم است چون آن حادث را بآن قلب اقترا آن واقع شود محمل
 آن حادث ^{در بیان}

کلمات انجمنی

در بیان مکتوب دهم

و بتلاشی گردد و فلیک که محسوس شود و محجب نزار محجب رؤساء صوفیه که سلطان العارفين و سيد الطائفة
 باشد هرگاه چنین گویند و عرش محجب را در جنب قلب رفیع ^{مقدور حقیت بعد از عرش} اعتبار نمایند و عرش را عالی از ظهور است
 انوار قدیم دانسته حادث گویند و قلب بواسطه ظهور انوار قدیم قدیم نامند از دیگران چه گویند و چه گویند
 نزد این فقیر که مراتب جذبات الهی است بحکم طعنه است که قلب عارف چون بدقتش
 استعداد خاص خود به نهایت نهایت برسد و کما له حال کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت آن
 پیدا میکند که آنرا از لمعات بے نهایت ظهور انوار عرش بر دے فائض گردد و این لمعه نسبت آن
 لمعات قطره باشد نسبت به ریاض محیط اقل عرش است که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا
 عظیم می نماید و سراسر آسمانها اثبات میفرماید قلب عارف را بواسطه جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل
 عرش الله میگویند یعنی چنانچه عرش محبید برترخ است و در میان عالم خلق و عالم امر و عالم کبیر و جامع است
 هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برترخ است میان عالم خلق و عالم امر و عالم صغیر و جامع است
 هر دو طرف خلق و امر آن عالم را پس قلب را نیز بر سبیل تشبیه عرش میتوان گفت بشنو بشنو قابلیت
 ظهور انوار قدیم که از شایسته ظلیت منزه و متبر است مخصوص بعرش مجید است به چرخ از عالم خلق
 و نه از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت نه دار و غیر از عرش مجید و قلب عارف کامل بواسطه
 علاقه جامعیت و برزخیت ازان انوار اتماس مینماید و غرض از بجزر است آرد بعد عرش و قلب
 عارف تا مالم معرفت هر جای ظهور است بدایع ظلیت تقسیم است و بوش از اصل نیافته بازید
 اگر از شکر این چنین گوید میرسد اما از جنبه که مدعی صحت است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقت
 معامله آگاهی نیافتند و از گرداب و ریاض ظلیت بسا جل نشانند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر
 خلق مستبعد مینماید اما امروز را فردا نزدیک است استعمال نمایند آئی امر الله فلا تستعجلوا و سبحان
 و تعالی عما یشرکون و السلام علی من اتبع الهدی و الذم من تبع المصطفی علیک و علی
 اله الصلوات و التسلیمات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین

عبارت از عرش
 و این عالم کبیر
 و این عالم صغیر
 و این عالم خلق
 و این عالم امر
 و این عالم کبیر
 و این عالم صغیر
 و این عالم خلق
 و این عالم امر

لمعات الامام

در حقیقت عرش
 و این عالم کبیر
 و این عالم صغیر
 و این عالم خلق
 و این عالم امر
 و این عالم کبیر
 و این عالم صغیر
 و این عالم خلق
 و این عالم امر

وَعَلَى سَائِرِ الصَّالِحِينَ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ أَجْمَعِينَ ۝

کتاب یازدهم

در واقع است در سوره نور ۱۲

بمخبر و مزادگی خالق و معارف آگاهی منظر فیض الهی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمه ربہ صمد
یافتمہ و بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و معنی تاویل کریمہ اللہ تبارک و تعالیٰ و الامور من کلامہ
و بیان بعضی از خواص کمالات انسان و فضائل جزو الارضی و سایر کتب ذلک محمل توفیق
علی بن ابی طالب و سلم علیہ و علی الہ الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکہ شیت و مدانی
ندارد و قابلیت ظهور بسیط حقیقی کہ مجرد از سب و اعتبار است و مجرد از تفاصیل و شیون و صفات
ندارد و اشرف اجزاء عالم کبیر عرش حضرت رحمن است کہ محل ظهور آن حضرت ذات جمیع الصفات
است جل سلطانہ و ماورائے عرش مجید ہرچہ از عالم کبیر است ظہورات دران از شانیہ ظلیت
خالی نیست ابتدای العالمین ہر استوار اور بیان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید
کہ فصل اجزاء آن عالم است زیرا کہ ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقہ ظهور اوست تعالیٰ تا بعبارت
است و تعبیر نموده آید و ایضا ظهور یکہ آنجا است و ای است بے تخلل است و ہر چند نور آسمانہا و
زمین اوست تعالیٰ اما آن نور مقرون بحجب ظلال است بے توسط ظلیت و درینہا ظهور لغز و
است و این ہمہ ظہورات تعین از انوار ظهور عرشی است کہ بحجاب ظلی از ظلال محجوب گشتہ ظہور
فرمودہ است و رنگ آنکہ از دریائے محیط بتوسط اطراف آب ہر جا بزند و منتفع گردند و در رنگ
آنکہ از شعل کلان چراغہائے خور در آگیراند و اطراف و اکناف را آن چراغہ روشن سازند
مانا کہ در کریمہ اللہ تبارک و تعالیٰ و الامور من کلامہ و کلامہ فیہا مضمر فی
نجاتہ الزجاجة کانتھا کونک دیری یوقد من شجرة مبارکة زیونہ لا شرقیہ ولا
غربیہ یکاد زیئہا یضئ و لو لم تفسد نارہ لوقد من علی نور ایمانی است ہا بن معارف

در بیان بعضی از خواص کمالات انسان و فضائل جزو الارضی و سایر کتب ذلک محمل توفیق
علی بن ابی طالب و سلم علیہ و علی الہ الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکہ شیت و مدانی
ندارد و قابلیت ظهور بسیط حقیقی کہ مجرد از سب و اعتبار است و مجرد از تفاصیل و شیون و صفات
ندارد و اشرف اجزاء عالم کبیر عرش حضرت رحمن است کہ محل ظهور آن حضرت ذات جمیع الصفات
است جل سلطانہ و ماورائے عرش مجید ہرچہ از عالم کبیر است ظہورات دران از شانیہ ظلیت
خالی نیست ابتدای العالمین ہر استوار اور بیان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید
کہ فصل اجزاء آن عالم است زیرا کہ ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقہ ظهور اوست تعالیٰ تا بعبارت
است و تعبیر نموده آید و ایضا ظهور یکہ آنجا است و ای است بے تخلل است و ہر چند نور آسمانہا و
زمین اوست تعالیٰ اما آن نور مقرون بحجب ظلال است بے توسط ظلیت و درینہا ظهور لغز و
است و این ہمہ ظہورات تعین از انوار ظهور عرشی است کہ بحجاب ظلی از ظلال محجوب گشتہ ظہور
فرمودہ است و رنگ آنکہ از دریائے محیط بتوسط اطراف آب ہر جا بزند و منتفع گردند و در رنگ
آنکہ از شعل کلان چراغہائے خور در آگیراند و اطراف و اکناف را آن چراغہ روشن سازند
مانا کہ در کریمہ اللہ تبارک و تعالیٰ و الامور من کلامہ و کلامہ فیہا مضمر فی
نجاتہ الزجاجة کانتھا کونک دیری یوقد من شجرة مبارکة زیونہ لا شرقیہ ولا
غربیہ یکاد زیئہا یضئ و لو لم تفسد نارہ لوقد من علی نور ایمانی است ہا بن معارف

زیرا که در تخیل برای آن اختیار آفتاده ظهور آن نور را در این باب توسط نمهند نقل را
 اصل مشیت سازند و نور عقل را متوقف بر مقبوس از نور اصل اند ^{یهدی الله} یهدی الله ^{لنوریه} من نیت ^{الایة}
 الکریمة ^{محمولة} علیه ^{الله} تعالی ^{و حسن} نأولها ^{بیتا} و نل ^{کوشف} علینا ^{ما نقول}
^{یعنی} الله سبحانه و حسن ^{توفیق} به ^{تعالی} الله نور السموات و الارض ^{نور است} که شایا
 باور روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات قدم
 برآورده است و به ظلال وجود و توابع وجودش صیف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را
 که بآن نور روشن گشته اند در رنگ مشکوه تصور باید نمود و آن نور را بشاید مضیاع باید دانست که
 در آن مشکوه مودع است و دخول کاف ^{بمشکوه} تخیل ^{بمشکوه} بنا بر مثال آن مشکوه است بر آن
 مضیاع و از زجاجة پرده آسمان و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور ^{تکلیف} بکلیس ^{بما وصف است} به معنی از
 شیون و اعتبارات و زجاجة صفات ^{مطلقا} آنها ^{بحسن} و خوب و جمال ^{قدم} همچون کونیه
 است و نشان و آن مضیاع که در آن مشکوه مودع است از شجره مبارکه ^{زمینه} بقا و افتخار است
 که کنایت از ظهور جامع عرش است که ستوان ^{زعمیت} از آن ظهور چه ظهورات دیگر که با آسمانها
 و زمین تعلق دارند در رنگ اجزاء اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است
 و نه جهت است لا شرقیه و لا غربیه ^{انما} از آن گفت یکا ذل ^{بیتها} یعنی ^{و لکن} که
 متمسکه ^{نار} صفت مودع است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفا و بلا ^{و زینت} آن شجره
 است که تخیل ^{بها} است ^{نور} که ^{یعنی} آن پرده زجاجة از جهت صفا و درخشندگی از دیاد آن
 نور نموده است و در حسن جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمالات ذات تعالی و تقدس
 جمع گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقترن شد با وجود تضاعف نور و جمال
 ظهور ^{یهدی الله} الخیر ^{من} یسک ^{فیه} من ^{لک} یجعل ^{الله} له ^{نورا} فماله ^{من} فی ^{این} ظهور
 جامع که بجز شمس ^{یا} است ^{منتهای} مشاهدات و معانیات و مکاشفات و نهایت

این نور را در تخیل برای آن اختیار آفتاده ظهور آن نور را در این باب توسط نمهند نقل را
 اصل مشیت سازند و نور عقل را متوقف بر مقبوس از نور اصل اند

این نور را در تخیل برای آن اختیار آفتاده ظهور آن نور را در این باب توسط نمهند نقل را
 اصل مشیت سازند و نور عقل را متوقف بر مقبوس از نور اصل اند

این نور را در تخیل برای آن اختیار آفتاده ظهور آن نور را در این باب توسط نمهند نقل را
 اصل مشیت سازند و نور عقل را متوقف بر مقبوس از نور اصل اند

بشر

و شایسته عرش عالم کبیر تجلی که آنجا است بے شائبه طلعت کعبه از همان تجلی بے آن شائبه طلعت نصیب
 آن قلب است هر چند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلمه از طلال است
 اگر قلب که در رنگ عرش از شائبه طلعت میراست اگر چه ظهور باعتبار صغیر و کبیر تفاوت است
 بقدر آئینه حسن تو مینماید و نه پس تجلی بے شائبه طلعت بعد از عرش مجید نصیب قلب کمال انسان
 است و دیگران را طلعت و منکیر است باینه است که ظهور عرشی هر چند از شائبه طلعت میراست
 اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس متمیز است و شئون و اعتبارات و رذات تعالی ثابت
 اگر چه صفات و شئون در آن مرتبه حجاب ذات نباشد لیکن در وید و دانش مشارک اند و محبت
 و گرفتاری بسیار گرفتار آن محبت احدیت مجزوه نکالت و تقدس بشکرت امری نیستند
 بوجیه کریمه الا لله الذین انکال الص وین غایص لخواهتند عدم شرکت صفات علی تفاوت
 الدرجات نصیب بهیت و مدانی انسان است و نصیب بهیت و مدانی قلب انسان است
 و نصیب جزو واری انسانست و فوق همه اینها بهیئت و مدانی مر انسان را که رنگ جزو واری
 او برآمده است و حکم آن گرفته با جمله عمده این معالک جزو واری است امور دیگر در رنگ تحمینات زائده
 است و انسان دو چیز اند که عرش عالم کبیر را از آن نصیب نیست و انسان جزو واری است
 که در عرش نیست و بهیئت و مدانی است که در عالم کبیر نیست و شعوریکه بهیئت و مدانی تعلق دارد
 و چون ممکن توپراست که مخصوص بعالم اصغر است پس انسان آنچه است که لیاقت خلافت پیدا
 کرده است و بایمانت بر داشته است از خصائص غریبه انسانی بشود که معالک او بجای میرسد که قابلیت
 مراقبت حضرت احدیت مجزوه پیدا میکند و باین اقران صفات و شئونات مظهر ذات احدیگر و تعالی
 شأنه و حال آنکه حضرت تعالی و تقدس هر وقت مجمع صفات و شئون است هیچ وقت از راتل افکار و صفات و شئون
 نیست باینکه انسان کمال چون از گرفتاری ماسوا ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته گرفتاری بند است
 احد جل سلطان پیدا کند و از صفات و شئونات هیچ لحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بحکم

و شایسته عرش عالم کبیر تجلی که آنجا است بے شائبه طلعت کعبه از همان تجلی بے آن شائبه طلعت نصیب
 آن قلب است هر چند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلمه از طلال است

و شایسته عرش عالم کبیر تجلی که آنجا است بے شائبه طلعت کعبه از همان تجلی بے آن شائبه طلعت نصیب
 آن قلب است هر چند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلمه از طلال است

و شایسته عرش عالم کبیر تجلی که آنجا است بے شائبه طلعت کعبه از همان تجلی بے آن شائبه طلعت نصیب
 آن قلب است هر چند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلمه از طلال است

آنکه مسموم است از یک قسم انصاف مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجروره پیدا میگردد و آن گوی
که نبات احد جل شکلا و احوالا حاصل شده بود نسبت قریب به چون نبات چون درک و اثبات نماید
درین وقت انسان کامل مرآت ذات احد میگردد و همیشه که از صفات و شیونات در آن هیچ مشهود
و مرقی نشود بلکه احدیت مجروره تعالی و تقدس است درو سے ظاهر و مجلی باشد سبحان الله العظیم
و اینکه از صفات هرگز انفکاک نداشت و مرآت این انسان کامل همیشه مجرور ظاهر و مجلی گشت
و حسن ذاتی از حسن صفاتی متمیز شد و این مرآتیت و نظهریت غیر از انسان کامل احدی را میسر نشده
است و حضرت ذات تعالی و تقدس بسبب اتم ان صفات و شیونات در هیچ چیز غیر از انسان
مجلی نگشت مگر در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان
کامل در عالم صغیر مظهر حضرت ذات احد است که مجرور از اعتبارات است این مرآتیت از احوال و کجایا
انسان است و الله سبحانه الله طی الاما لعلنا اعطاه و لا معطى لمانعه و السلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی اله و صحابه الصلوات و التحیات علی

مکرمات علم ربانی

مکتوب دوازدهم

ببرادر حقیقی حضرت ایشان شیخ غلام محمد سعدیان

بمعارف آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان سلم الله تعالی میان غلام محمد صدور یافت و برپا
آنکه ملک هر چند مشاهد اصلت و شهود انسان در مرآت انفس است اما آن دولت و انسان
کا مجرور ساخته اند و بقایان بخشیده و ماینا فی البک و الحکم لله و سلم الله علی عبادیه الذین اصطفی
لما لکم کرامه لانی و علیکم الصلوة و السلام و مشاهد اصلت و متوجه اصل و گرفتاری اصل
وارد شایبه ظلمت و رخت ایشان مفقود است انسان بیچاره درین نشاء کم است که اندام و ظلمت
قدم بیرون نهد و بے توسط قریای آفاق و انفس شهود دائمی پیدا کند بعد از وصول باصل و کون
از شعیبان انوار اصل را در مرآت قلب او مجلی ساخته بعالمش باز میگردد و اند و تربیت ناقصان

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

آپ کا نام درج ذیل ہے۔

باوجود امید از دین رجوع ہم تربیت اوست و ہم تربیت دیگران نیز که آن پر تو انوار اصل کہ
 بمحو جزو او ساخته اند در مدت رجوع آخر از دیگران نیز منصف بزرگ خود می سازد و متلون بلون
 خود می نماید چنانچه دیگران را از نقص کمال می آرد و از غیب بشهود و دلالت می کند و چون مدت دعوت
 و رجوع تمام شود و کتاب باطل رسد شوق اہل پیدا شود و نذر رفیق اعلیٰ از ہنوا و او سر نہ ندواز
 تعلقات شنی و راست رفت از غیب بشہادت کشد و معاملہ ملاز گوش باغوش آرد و التماس
 بجنس توصیل الحبیب الی الحبیب انجام داد و می آید بید و است کہ ملک ہر چند شاہد اہل
 است و شہود انسان در فرات افس است اما آن دولت را در انسان کا مجز و ساخته اند و بقای
 بآن بخشیدہ اند و متحقق بآن گردانیدہ بخلاف ملک کہ آن دولت را در وے کا مجز و گردانیدہ اند
 و بیرون نظارگی میکنند و بقائے و تحقق بآن حاصل نمی نمایند آن انصباع و تلون کہ انسان را
 بلون اصل میسر شدہ است ملک ندارد و اختصاصی کہ خاکیان را دست دادہ شد بیان را حاصل
 زیرا کہ از درون تا بیرون تفاوت بسیار است اگرچہ دولت درونی کا مجز بود و دولت بیرونی
 کا شکل و درون است و بیرون شکل و درون است و بیرون شکل و درون است و بیرون شکل و درون است
 ملک افضل شستہ و با وجود آنجا استحقاق خلافت پیدا کرد و اللہ یختص برخصیہ من گشتہ
 و اللہ و الفضل العظیم بہ زمین زاوہ بر آسمان قاضی بہ زمین و زمان را پس انداختہ بہ این
 دولت انسان را بواسطہ جزو از غیبی میسر شدہ است و قلب کہ عرش الہ گشتہ است بہ دولت
 غنیمت خاک است کہ جامع کل است و مرکز دائرہ امکان بے زمین اوستی و بے سری این ہمہ
 و بیعت پیدا کردہ است و فروتنی اورا سر بلند ساخته من تو اضع للہ سبحانہ و رفع للہ تعالیٰ
 و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت و بعد از انصباع بصبغ اہل رجوع باصل نماید و متوجہ
 بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی کہ اورا انجام میسر شود و یقین است کہ دیگرے را نشود و
 و منترست کہ اورا حاصل کرد و غیرے را نہ چہ اورا اصل فانی گشتہ است و بقائے باصل پیدا کردہ

نصفین بیان صفت
و درونی و بیرونی و ذال
فصلت بسیار است
است در حدیث

و منصب بزرگ نعل شده و گیره راجه مجال که با او برابری جوید چه تصبیغ دیگران اگر چه باعتبار تجرد
و شرف اکمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و تصبیغ انسان چون درونی است حکم
ذاتی دارد و ششکان مابینهما این که ال مخصوص با نبیا است صلوات الله تعالی و تسلیمااته
علیهما اجمعین که مراد از خواص بشر ایشانند و تورا شت و تبعیت هر کرا با این دولت عظمی شرف
سازند در محاب انبیاء علیهم السلام و الصلوات و التحیات بمرت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده
و از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند هر چند قلیل بود بل اقل اگر با دوشه بر روی زمین بیاید تو که
خواه بملت کن ^{بدرجه} ربنا انشیم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر محرمیت
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التحیات و التسلیمااته اعمها و اتمها

و اما در حدیث

مکتوب سیزدهم (۱۳)

المختص به

بمژ آس الدین صدر یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه نصیب علماء و طوایف است و
نصیب صوفیه و طایفه صوفیه نصیب علماء و انجمن صوفیه که ورثه آنها اند و مابینا نصیب
بعد از انکه در الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روئے کرم صادر فرموده بودند
اخوی اغزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات
بمکتوبات که مشتمل بر تصبیغ باشد یا بیکره باشد و اما النصیحة فی الدین و متابعه سید المرسلین
علیه وعلیهما من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها نصیب علماء و طوایف از دین
و متابعت بعد از تصحیح عقاید علم شراعی و احکام است و عمل بمقتضای آن علم و نصیب صوفیه و طایفه
با آنچه علماء دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علماء و انجمن که ورثه آنها اند و مابینا
الصلوات و التسلیمااته با آنچه علماء و طوایف دارند و با آنچه صوفیه بآن مشارا اند از انچه اراد و قائل است که
در مشایرات قرآنی رمز و اشارت بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون

نصیب
و در حدیث
فصلت بسیار است
است در حدیث
نصیب
و در حدیث
فصلت بسیار است
است در حدیث

احساس مینمایم و شما انکار این معنی مینمائید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر
 نشود و اطلاع بر احوال مکتوبه متعین است ^{صورت نماید} پیش از در قنای و بقا سخنان گفته اند که همه بر مژ و اشارت
 از خود کس چه در یابد و حضرت حق سبحانه همه را علم احوال نمی بخشد شخصی را علم باحوال عطا فرموده
 پیشوایان و جمعی را با و مر لوط ساخته بمرتب کمال و تکمیل میرساند تا خاص کند بنده مصلحت عام را
 کاش شیخ حسن چند روز دیگر نگاہ داشته اطلاع بر بعضی احوال او داده بخیرت شما میفرستادیم
 آمدن شما مشکل و آزاران رشتید و قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و فهم سخن هم
 چه ملا خوب بود و آنچه برای ضروری بود می نمود می شد مقصود آنست که احوال حاصل شوند
 اطلاع بر احوال امر دیگر است و الباقی عند التلاقی انشاء الله تعالی والسلام
 و بیعتی که لابد است آنست که در درس علوم هیچ وجه خود را معاف ندارند اگر تمام وقت شما
 مستغرق بدرس شود و هوس ذکر و فکر نکند ساعات شب از برای ذکر و فکر فراخ است شیخ حسن
 نیز سبق میگفته باشد و مطلق نگذارند و چون آن حد و از علم قلیل النعیب است احیا علوم شرعی
 نمایند زیاده چه مبالغه نماید و اوراق و قبالع خواجده و پس رسید اکثر جاها بنظر در آمد همیشه امتداد حضرت
 حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند ما از قوه فعل آئید والسلام

لله الشکر
 مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم
 مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم
 مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم

مکتوب پانزدهم

۳۰

بساوات عظام و قضاة و امالی و موالی کرام بلده سامانه صد و ریافته در نکویش خطیب آنجا که
 عید قربان ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و مایه کسب ذلک
 الحسن لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام ذوی الاحسان
 ساوات عظام و قضاة و امالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه
 عید قربان ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و آسای میسر که ایشان را خوانده

مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم
 مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم
 مکتوبات
 بیان آفرین
 بیست و یکم

و نیز شنیده شد که چون جمعی باو تعرض نمودند بجهت نسیان خود اعتیاد را کرده بتمیز و پیش آمده و گفته
که چه شد اگر اسامی خلفاء را شنیدین مذکور شده و نیز شنیده که اکابر و مالی آن مقام دین بپایان
ورزیدند و شدت و غلظت بآن خطیب بے انصاف پیش نیامدند و دست نکسار که صد بار در
و کبر خلفاء را شنیدین ^{بسیار} تعالی عنهم ^{بسیار} آجمعین اگر چه از شر الخطیب نیست و لیکن از شعار اهل سنت
است شکر الله تعالی ستم هم ترک نه کنماز البعد و مکر و کسب یکدش مریض است و باطنش
خبیث اگر فرض کنیم که بمقتضی و عناد ترک کرده باشد و عین تشبیه بقوم ^{بسیار} فهو منهم ^{بسیار} را چه جواب
خواهد گفت و از مطلق ^{بسیار} هم که انقوا من مواضع الهمم ^{بسیار} چگونه خلاص خواهد گشت اگر و تقسیم
و تفصیل حضرت شیخین متوقف است ^{بسیار} طریق اهل سنت را رافضی است و اگر و محبت حضرت
خشنود متروک است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن بے حقیقت که کثرت ملس است
این خبیث را از مبتدعان کثیر اخذ کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرت شیخین
باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جامع از اکابر ائمه که یکی
از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الیاس ما بواحد من الأشعریین ان تفصیل الیهم
ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذمی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه
فی خلافته و کثری مملکتیه و بین الجع الغفیرین شیعیه ان ابابکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما افضل الامة ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه نیف و ما کون
انفسا و عد منهم جماعة ثم قال فبحر الله الرافضة ما جهلهم و روى البخاری الذی
کتابه اکثر الكتب بعد کتاب الله تعالی عنه ^{بسیار} انه قال خیر الناس بعد النبی علیه
و علی الیه الصلوة و السلام ابوبکر ثم عمر ثم رجل اخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة
ثم انت فقال اما انا رجل من المسلمين و امثال ذلک عنه و عن غیره من اکابر الصحابة
و التابعین کثیرة شهيرة لا ینکرها الا جاهل او معاند و بان بے انصاف

بسیار

بسیار

بسیار

و نیز شنیده شد که چون جمعی باو تعرض نمودند بجهت نسیان خود اعتیاد را کرده بتمیز و پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء را شنیدین مذکور شده و نیز شنیده که اکابر و مالی آن مقام دین بپایان ورزیدند و شدت و غلظت بآن خطیب بے انصاف پیش نیامدند و دست نکسار که صد بار در و کبر خلفاء را شنیدین بسیار تعالی عنهم بسیار آجمعین اگر چه از شر الخطیب نیست و لیکن از شعار اهل سنت است شکر الله تعالی ستم هم ترک نه کنماز البعد و مکر و کسب یکدش مریض است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم که بمقتضی و عناد ترک کرده باشد و عین تشبیه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مطلق هم که انقوا من مواضع الهمم چگونه خلاص خواهد گشت اگر و تقسیم و تفصیل حضرت شیخین متوقف است بسیار طریق اهل سنت را رافضی است و اگر و محبت حضرت خشنود متروک است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن بے حقیقت که کثرت ملس است این خبیث را از مبتدعان کثیر اخذ کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جامع از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الیاس ما بواحد من الأشعریین ان تفصیل الیهم ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذمی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته و کثری مملکتیه و بین الجع الغفیرین شیعیه ان ابابکر و عمر رضی الله تعالی عنهما افضل الامة ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه نیف و ما کون انفسا و عد منهم جماعة ثم قال فبحر الله الرافضة ما جهلهم و روى البخاری الذی کتابه اکثر الكتب بعد کتاب الله تعالی عنه بسیار انه قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی الیه الصلوة و السلام ابوبکر ثم عمر ثم رجل اخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال اما انا رجل من المسلمين و امثال ذلک عنه و عن غیره من اکابر الصحابة و التابعین کثیرة شهيرة لا ینکرها الا جاهل او معاند و بان بے انصاف

صبر و تقوی و طاعت الطاعات شهادت کل مسلم

بوده است و این کمیت را شهادت است و الحق جامع که دین و باس میزند عجب حاضر و متوجه میروند
 هر س می آید که کس درین ایام بآن جامع از باب بلا ملحق شود و زنت از دنیا بآخرت بکشد این بلا
 و دین است بظاهر عجب است و بباطن رحمت و میان هیچ طاهر عقل میگردند که در راه و در ایام طالح
 شخصی دیده بود که میگویند هر که درین ایام مژده حسرت خواهد کشید بتهی هرگاه که نظر باحوال این سنگ
 هر دو او میشود و احوال غیبی و معلوم است به شاهد میگرد و مگر شهدای فی سبیل الله این شخص
 متمیز باشد و محرومیت فرزند می آفریند از اعظم مصائب است معلوم نیست که کس
 مثل این مصیبت مصائب باشد اما صبر و شکر که حضرت حق سبحان و تعالی درین مصیبت
 دین ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحان و تعالی
 تسلیت نماید که جزا و این مصیبت متعاقب است باشد و در دنیا هیچ ازان جز ظاهر نشود و در
 میدانند که این تسلیت از تنگی رسیده است و الا یوتعالی و استیغفر الله من ذنوبه و الا یوتعالی
 و لا یستول من الاخوان الا مئدا و لا یهان و لا یسلمه لعلقه و العزیز الزکریا و المذکر
 لا ینسانیه و القبا و من التقصیرات الناشئة من البشریه ربنا اغفر لنا ذلونا
 و اصرافنا فی امرنا و ثبت اقدارنا و اصرافنا علی القوم الکافرن و لا یغفر الله لکم و لا یغفر الله لکم

کتاب مردم (۱۸)

در بیان این کتاب
المنتخبین

این مصیبت عظمی است
بانه

در هیچ حال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه نصیب عالم و این چنین است و نصیب عالم و این چنین است
 و نصیب عالم و این چنین است و در جواب التماس که نموده بوده آنکه یوتعالی و لا یغفر الله لکم و لا یغفر الله لکم
 انصطفی و العزیز و ذلونا و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم
 که از انبیا باقیانده علیکم الصلوات و السلاطین و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی مختورش
 آنکه نصیب عالم و این چنین است و در جواب التماس که نموده بوده آنکه یوتعالی و لا یغفر الله لکم و لا یغفر الله لکم

در هیچ حال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه نصیب عالم و این چنین است و نصیب عالم و این چنین است
 و نصیب عالم و این چنین است و در جواب التماس که نموده بوده آنکه یوتعالی و لا یغفر الله لکم و لا یغفر الله لکم
 انصطفی و العزیز و ذلونا و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم و الا یغفر الله لکم
 که از انبیا باقیانده علیکم الصلوات و السلاطین و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی مختورش
 آنکه نصیب عالم و این چنین است و در جواب التماس که نموده بوده آنکه یوتعالی و لا یغفر الله لکم و لا یغفر الله لکم

بمولانا محمد طاهر حبشی صدور یافته و فضائل صلوٰۃ و تحریض نمودن بر آنکه از کان و شرائط و آداب
و تعدیل از کان که فیجایا باید آورد و مکاتبات ذلک اکمل لله و سئل عن علی عبادته الذین
بسطه مکتوب شریف که از نواحی جوینور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث به
آرامی گشت مشرید خبر است بدست آئیده مامرل دارند و کیفیات احوال را نویسند محبت اطوارا
چون این وار و اعلیٰ است و دار جزا و آزار است سی در ایشان اعمال صالحه باید فرمود و بهترین
اعمال فاضله ترین عبادات اقامه صلوٰۃ است که عبادین است و مخرج مومن است پس استقامت تمام
در ادائے آن فرعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از کان و شرائط و آداب آن کما فی
و لم یق آوایا بد در رعایت طمانیت و تعدیل از کان بکراستمالعه نموده سے آمد نیک محافظت نمایند
که اکثر مردم نماز را اصل ساخته اند و طمانیت و تعدیل اسکان را بر میزده اند و عید ادر حق این جماعه وارد
شده اند و تهدید آمده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات بیشتر گشت چه دین برایش
و معراج غروب با تمام رسید به شکر فطیما سے صفر ایشان به از برای کوی سولیان ۴ و
السلام علیکم و علی سائرین اشعرا لهدی و الذمومتا بعة المصطفیٰ علیہ و علی
آله الصلوٰۃ و التسلیما ت الفل

مکتوب دوم

خواجہ محمد صدیق مکتوب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده
است که لا یسعی فی آرضی لا مضغه است نه حقیقت جابره که بعضی مشایخ از توسعت آن خبر داده اند
اما مضغه که بعد از سلوک و جذب و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس از ترکیب
آجزا و عشره صورت یافته و نیست و قدانی پیدا کرده و حریت این مضغه بر حقیقت جامع بچندین
وجه و در بیان آنکه این همه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب و سنین است

تقریب

بود

کینست

بیت

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب

و من بعد از این که در این مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موقوف
 حال کالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والخیرة وان مقام
 مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب
 و قلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج
 بدلیل است در زمان فرقت اولی که باشد لال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی الجمله اطمینان پیدا
 کند تا آنکه گوئیم که دوستی که چند روز از دوست پوشیده داشته اند و بدین فرقت آن ششم ساخته جا
 آن وارد که همواره بقلق و اضطراب بود و بر دوام بحزن و اندوه باشد گمان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلمه مؤاصیل الحزن کاشم الفکر بعینه جوه که فارق این دو اطلاق قلب است
 بیان میکند گوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامع که از عالم آخر است بعد از تصفیه و تزکیه
 حکمین تمام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مرکوب باوراک حواس است
 بازمانده که شے را بحواس و زک نماید از قلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علیه السلام یقیناً و علمیه
 الصلوة والسلام و علی جمیع الالهیاء و المرسلین و الملائکة المقربین از بر او اطمینان
 قلب خود سوال کرد و گفت ربی کیف عشی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامع مذکور
 متاخر میگردد و چون بحال ذکر میرسد بدست میزد و متجوهر میزد که میگردد و در این مقام صاحب
 عوارف قدس الله تعالی میسر که مقصد است و این تجوهر قلب را بدکرات تکلیف
 تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را باوراه نیست تا اثر او کجا و تجوهر او کجا آنجا ظهور زند که راست باطن
 و بطلانیت نهایت عروج ذکر تا و بهر مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون به نهایت انبیا
 رسد و از ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نماندگی مطلوب پیدا آید و ظاهر در کمال
 مطلوب خواهد بود نه عین آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر که ظاهر در دو شخص است
 نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرات ظاهر ظاهر در دو عین مطلوب است و ظلال او کهند

و من بعد از این که در این مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موقوف
 حال کالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والخیرة وان مقام
 مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب
 و قلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج
 بدلیل است در زمان فرقت اولی که باشد لال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی الجمله اطمینان پیدا
 کند تا آنکه گوئیم که دوستی که چند روز از دوست پوشیده داشته اند و بدین فرقت آن ششم ساخته جا
 آن وارد که همواره بقلق و اضطراب بود و بر دوام بحزن و اندوه باشد گمان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلمه مؤاصیل الحزن کاشم الفکر بعینه جوه که فارق این دو اطلاق قلب است
 بیان میکند گوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامع که از عالم آخر است بعد از تصفیه و تزکیه
 حکمین تمام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مرکوب باوراک حواس است
 بازمانده که شے را بحواس و زک نماید از قلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علیه السلام یقیناً و علمیه
 الصلوة والسلام و علی جمیع الالهیاء و المرسلین و الملائکة المقربین از بر او اطمینان
 قلب خود سوال کرد و گفت ربی کیف عشی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامع مذکور
 متاخر میگردد و چون بحال ذکر میرسد بدست میزد و متجوهر میزد که میگردد و در این مقام صاحب
 عوارف قدس الله تعالی میسر که مقصد است و این تجوهر قلب را بدکرات تکلیف
 تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را باوراه نیست تا اثر او کجا و تجوهر او کجا آنجا ظهور زند که راست باطن
 و بطلانیت نهایت عروج ذکر تا و بهر مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون به نهایت انبیا
 رسد و از ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نماندگی مطلوب پیدا آید و ظاهر در کمال
 مطلوب خواهد بود نه عین آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر که ظاهر در دو شخص است
 نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرات ظاهر ظاهر در دو عین مطلوب است و ظلال او کهند

و من بعد از این که در این مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موقوف
 حال کالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والخیرة وان مقام
 مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب
 و قلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج
 بدلیل است در زمان فرقت اولی که باشد لال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی الجمله اطمینان پیدا
 کند تا آنکه گوئیم که دوستی که چند روز از دوست پوشیده داشته اند و بدین فرقت آن ششم ساخته جا
 آن وارد که همواره بقلق و اضطراب بود و بر دوام بحزن و اندوه باشد گمان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلمه مؤاصیل الحزن کاشم الفکر بعینه جوه که فارق این دو اطلاق قلب است
 بیان میکند گوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامع که از عالم آخر است بعد از تصفیه و تزکیه
 حکمین تمام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مرکوب باوراک حواس است
 بازمانده که شے را بحواس و زک نماید از قلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علیه السلام یقیناً و علمیه
 الصلوة والسلام و علی جمیع الالهیاء و المرسلین و الملائکة المقربین از بر او اطمینان
 قلب خود سوال کرد و گفت ربی کیف عشی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامع مذکور
 متاخر میگردد و چون بحال ذکر میرسد بدست میزد و متجوهر میزد که میگردد و در این مقام صاحب
 عوارف قدس الله تعالی میسر که مقصد است و این تجوهر قلب را بدکرات تکلیف
 تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را باوراه نیست تا اثر او کجا و تجوهر او کجا آنجا ظهور زند که راست باطن
 و بطلانیت نهایت عروج ذکر تا و بهر مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون به نهایت انبیا
 رسد و از ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نماندگی مطلوب پیدا آید و ظاهر در کمال
 مطلوب خواهد بود نه عین آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر که ظاهر در دو شخص است
 نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرات ظاهر ظاهر در دو عین مطلوب است و ظلال او کهند

مثلاً قلب از تعلق گدزائیده بکلین رسانیده اند و نفس از آمارگی باطنیان آورده اند
و جزو باری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و پست فطرتی ارتقا داده اند
حکلی هذا القیاس جمیع اجزائے او را از افراط و تفریط بحد اعتدال توسط آورده اند بعد از آن
بعضی فصل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص مبین ساخته اند و انسان کامل گدزائیده قلب
آن شخص که خلاصه اوست و مرکز وجود او بصفه تعبیر نموده اند اینست حقیقت مصغه که باز در
عبارت و گرفت آمده است **وَالْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُحْكَمُ** اگر واقعے گوید که هر انسان مرکب
ازین اجزائے عشره است و از ترکیب اینها بیهوده و صدانی دارد و گویم آری ازین اجزا مرکب
است آنان اجزا مرکبی و مظهر گشتند و مجذبه و سلوک از دلش تعلقات ماسوای آزاد
گشته بحداف اجزائے انسان کامل که بقنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر
انسان چون این اجزا مبتدیان و تمایزند و هر چیز را احکام و احوال متمایزه است ناچار از بیهوده
و صدانی نصیب ندارد و اگر همیشه پیدا کرده است اعتبار نیست نه حقیقتی بخلاف اجزای انسان
کامل که از تمایز و تباین برآمده و مترج و مختلف گشته اند و احکام و احوال متمایزه ایشان زائل گشته
ایک حکم قرار یافته اند پس ناچار بیهوده و صدانی در روی حقیقی بودند اعتباری در رنگ
آنکه همچون را از آذوبه مختلفه راست سازند و حق نموده جمیع اجزائے او را بایکد یک خلط کرده
بیهوده و صدانی ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند **فَافْهَمُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ**
آری بر این همه کمالات که مرضغه را ثابت نموده است در مقام ثابت قوسین است
که در ظاهر رنگی از مظهر متوهم است هر چند اینها ظاهر اصل است نه ظن آن که صورت باشد
اما شخص ظاهر از رنگ میراث پاک و مبرائیت پس قوسین ثابت باشند و ماورای این مقام
مقام آواذی است که ظاهر از مظهر رنگی نه گرفته است و امر زائد آنجا و تحیل نیامده پس
قوسین آنجا مفقود باشند و جز یک رنگی در آنجا متصور نباشد که مناسب است آواذی است

عنه قوله بطریق
سنگه شستن و تفریط
بافتن کی کردن و
تفسیر کردن را

عنه یعنی فصل و کرم
قد ازندی و مسموم
عنه پس در شخص
انسان کامل چه باشد

کلمات ابرامی

عنه شاست
تقبل قیاس و خدای
قدلی فکان قیاس
قوسین اوادی

عنه
سکینه
تعالی

بسیار جدا جدا بود تا از مقام کتاب توین بقامه اذنی رسول میر گردد

و معالیه این مقام علاجه است تمام ورق را باید گردانید تا از قوسین به او آونی زشت برود
 شود و کلامنا اشارات و رموز و بشارت و کنوزی الله سبحانه و تعالی و صلوات الله تعالی
 علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک

کتاب است و دوم

بسم الله صاوق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سرهند بر اکثر بلاد و بطریق
 ایشان صلوات الله تعالی و شاهه نمودن نور که گروی از صفت و شان بوسه
 در زمین سکنه خود و آن زمین بعد از چند گاه روضه مقدسه نمود و مزاده کلان خواجہ محمد صاوق
 سیر گشت و انکمل الله و سلمه علی عباده الذین اضطلع علینا یتا الله تعالی و سلمه
 و بصدقه حبیب تعالی علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام و الخیرة و البرکة بلده سرهند
 گوئی از زمین اعیان من است که بر اشی من چاه عمیق تار یک را بر کرده صفت بلند ساخته اند و بر
 اکثر بلاد و بقیاع آنرا از ارتفاع داده و نور و در آن زمین و ولایت گشته است که مقتدر از نور
 بے صفتی و بے کیفی است در رنگ نور که از زمین مقدسه میت ابد ساطع و لامع است
 پیش از ارتحال فرزندی عظمی مرحومی بچند ماه این نور را برین و درویش ظاهر ساخته بودند و در
 نزد زمین سکنه فقیران را نشان داده نور که نمودند ساطع که گریه از صفت و شان بوسه
 راه نیافته بود و از کیفیات منزله و میر آرزوئی آن شد که آن زمین برفین من شود و آن نور
 بر سر قبرین لامع بود این معنی را بفرزندی عظمی که صاحب میر بوده ظاهر ساخته و ازان نور و لا
 آرزوئی مطلق گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت بقیقت کرد و در پرده خاک و در حیا
 آن نور متغرق گشت و همیشه لکن باب النعیم نعیمها و للعایشق المستکین
 مکتب تجرید از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزندی عظمی که از اکابر اولیاد ابد است

بسم الله صاوق کشمیری

در زمین سکنه خود و آن زمین

سیر گشت و انکمل الله و سلمه

پیش از ارتحال فرزندی عظمی

نزد زمین سکنه فقیران را نشان

راه نیافته بود و از کیفیات

بسم الله صاوق کشمیری

در زمین سکنه خود و آن زمین

سیر گشت و انکمل الله و سلمه

لله اشرف من بعد محمد من اهل بيته من سني قد اقيمت بعد فان لمن لا يعرف من اهل بيته
من علمهم من غير ان يتقن من اهل بيته من سني قد اقيمت بعد فان لمن لا يعرف من اهل بيته

لله اشرف من بعد محمد من اهل بيته من سني قد اقيمت بعد فان لمن لا يعرف من اهل بيته
من علمهم من غير ان يتقن من اهل بيته من سني قد اقيمت بعد فان لمن لا يعرف من اهل بيته

در اینجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور شروع نمود است از انوار قلبیه این فقیر
که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چنانچه از شعله برافروزدن قفل
کل من عند الله الله نور السموات والارض سبحان ربك رب العرش العظيم
وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

مکتوبات و سیوم

المنتخبات

محمد و مراده خواجه محمد عبد الله سله الله و ابقه و اوصي له فاية ما يمتكاه محمد
نافته در بیان آنکه عده کار اتباع سنت نبویه است و اجتناب از بدعت نامرئیه و مزیت طریقه
علیه نقشبندیه بر سلاسل دیگر بواسطه اتباع مکتب رعیت علیه و علی الله الصلوة و
السلام و الخیرة و عمل بعزیمت نمودن و مداحی این طریقه و علیه نقشبندیه و مکتب
ذلك ۱۰ بسم الله الرحمن الرحيم محمد لله و سلامه علی عباد الله الذین اصطفوا
یعنی که به فرزندى اعزى سله الله سبحانك عما لا یلیق بجنابه و بسیار محیه نموده می آید
اتباع سنت نبویه است علیه صاحبها الصلوة و السلام و الخیرة و اجتناب از بدعت
نامرئیه اسلام و دین آوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و امیر و مد غربت
سیکروند بحدی که اندک گوشت بر زمین نخواهد ماند و تقوی ما التکلمة علی الشرائع الناس سعادتمند
کس است که دین غربت اخیائے سنتی از سنن متروکه نماید و امانت بدعتی از بدعت مستعمل
فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و علی الله الصلوة و السلام
گزشته است و علامات قیامت بر توادراخته است و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مسطور
شده است و بدعت بعثت افشاء کذب جلوه گرفته شایان است باید که نصرت سنت فرماید
و نهزیمت بدعت نماید و ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعلیم تبیین باعث دفع اسلام
شکست

مکتوبات و سیوم
المنتخبات
۸

۵۵ مرابن معروف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة الا على شرار الخلق سواه مسلم يعني براءه كرهه قبيات
مگر بدترین خلق یعنی بدترین مردم چه نصف بحسبیت آدمیان اند از اینجا است که حضرت شیخ قدس سره فرموده علی شرار الناس انما هم

۵۵ مرابن معروف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة الا على شرار الخلق سواه مسلم يعني براءه كرهه قبيات
مگر بدترین خلق یعنی بدترین مردم چه نصف بحسبیت آدمیان اند از اینجا است که حضرت شیخ قدس سره فرموده علی شرار الناس انما هم

لَقَدْ سَدَقَ الْإِسْلَامُ حُزْبَ اللَّهِ هُمْ الْمُفْلِحُونَ وَصُوفِيَّةٌ وَقْتُ نَزْلِ أَمْرِ بَرِّ انْصَافَ بَيَانِهِ وَصُفِيَّةٌ
 إِسْلَامَ وَافِئَاتِ كَذِبِ رَأْيِ مَحَاطَةِ كُنْ بَيَانِهِ دَوَائِرِ سُنَّتِ تَعْلِيلِ بَرِّانِ خُودِ نَكْتِ وَأُمُورِ مَحْضَرِ رَأْيِ
 سِهَانِ عَمَلِ شُيُخِ دِينِ خُودِ نَكِيرِ مَذَاقِ سُنَّتِ الْبَشَرِ نَحْيِ سُنَّتِ وَنَمِيزِ خَيْرَاتِ وَبَرَكَاتِ وَدَرِ تَعْلِيلِ غَيْرِ
 سُنَّتِ مَحْضَرِ وَخَطَرِ سُنَّتِ وَمَا عَلَى التَّوَلِّدِ إِلَّا الْبَلَاءُ بِرَأْيِ مَارَاحِضِ حَقِّ مَسْجَدَانِهِ وَفَعَالِي
 اِنَّا جَزَلِ خَيْرِ دَوَائِدِ مَا وَالِيسَ لَانْدِ كَانِ رَأْيِ ثَبَاتِ أُمُورِ مَبْدَعِ دَلَالَتِ نَكْرُودِ وَبِ تَعْلِيلِ خُودِ دَرِ ظِلِّ
 عَمَلِ كَيْفِ نَبِيٍّ اخْتِزَ وَجْزِ مَبْتَلِئَتِ سُنَّتِ رَاهِ نَمُودِ وَغَيْرِ اِزْ تَبَاعِ صَاحِبِ شَرِيعَتِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَغَيْرِ اِزْ عَمَلِ بَعْرِ مَبْتَلِئَتِ نَفَرِ مَودِ لَابُومِ كَارِخَانِهِ اَيْنِ بَزْغُو اِرَانِ طَبَقِ
 اَمْدِ مَبْتَلِئَتِ طَاقِ وَهَوْلِ اِيشَانِ مَرِ تَفْعِ كَشْتِ اِيشَانِ كِهْ سَمْعِ وَرَقِصِ رَاهِ بَشْتِ پَارِ دَوَانِدِ وَوَجْهِ تَوَابِ
 رَاهِ اِكْشْتِ شَهَادَتِ دُونِ مِ سَاخْتِ كَشُوفِ وَشُهودِ دِگَرِ اِنِ تَزْوِ اَيْنِ بَزْغُو اِرَانِ دَخِلِ مَهِوِي سُنَّتِ
 وَمَعْلُومِ وَتَحْتِ اِنْهَا قَابِلِ نَفْيِ مَعَالِمِ اَيْنِ اَكَا رِصَادِ اِنْ دِيدِ وَدَنِشِ سُنَّتِ وَدَوَائِرِ مَعْلُومِ وَتَحْتِ
 دَوَائِرِ تَحْلِيَّاتِ وَظُهُورِ اَتِ سُنَّتِ دَوَائِرِ مَكَا شَفَاتِ وَتَحْلِيَّاتِ سُنَّتِ اِشْتِهَامِ دِگَرِ اِنِ وَرِاثَاتِ سُنَّتِ
 وَتَحْتِ اَيْنِ بَزْغُو اِرَانِ دَفْعِ مَهِوِي دِگَرِ اِنِ كِهْ رِطَبِ نَفْيِ وَرِاثَاتِ بَرِّ اِنِ مِ كُنْدِ مَادَا رِ اِشْتِهَامِ
 وَتَحْتِ پِيدَا نِدَامِ عَالَمِ كِهْ بَعْنَوَانِ غَيْرِ تِ پِيدَا سُنَّتِ بَكَارِ كَلِمَةِ تَوْحِيدِ بَعْنَوَانِ حَقِيقَتِ مَنَگِشَفِ كَرْدِ
 وَهَمِهْ رَاحِ مَبْتَلِئَتِ حَقِّ يَابَدِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ اِنْخِلَافِ اَيْنِ بَزْغُو اِرَانِ كِهْ مَقْصُودِ اِشْتِهَامِ اِزْ تَكَرَّرِ كَلِمَةِ
 طَبَقِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَحْتِ دَاوَرِ نَفْيِ سُنَّتِ تَا هِرْجِ مَشْهُودِ وَكَشُوفِ مَعْلُومِ وَتَحْتِ شُدِ بُوْدِ هَمِهْ
 تَحْتِ كَا دَخِلِ شُودِ وَدَرِ جَانِبِ اِثْبَاتِ مَبْتَلِئَتِ چِزِ مَحْظُوظِ وَنَظُورِ بُوْدِ اَكَا رِ فَرَضِ دَرِ جَانِبِ اِثْبَاتِ اِمْرِ
 ظَاهِرِ شُودِ اَزْ اِنِزِ رَاجِعِ نَفْيِ بَا يَدِ سَاخْتِ وَغَيْرِ اِزْ تَكَرَّرِ كَلِمَةِ سُبْحَانِ وَتَحْتِ مَقَامِ اِثْبَاتِ مَبْتَلِئَتِ چِزِ نَصِيبِ اِثْبَاتِ
 مَبْتَلِئَتِ نَفْيِ وَرِاثَاتِ دَرِ طَرِيقِ دِگَرِ اِنِ مَنَاسِبِ حَالِ مَبْتَلِئَتِ اِنْ بَا شُدِ وَذَكَرَ اللَّهُ كِهْ كَلِمَةُ اِثْبَاتِ
 مَحْضَرِ سُنَّتِ بَعْدِ اِزْ اِنِ مَنَاسِبِ بُوْدِ مَقَامِ كَشُوفِ بَكَارِ اَيْنِ كَلِمَةِ اِثْبَاتِ وَتَحْتِ اِشْتِهَامِ اِزْ اِشْتِهَامِ
 اِنْخِلَافِ طَرِيقِ اَيْنِ اَكَا بَرِ كِهْ عَكْسِ سُنَّتِ كِهْ اَقْلِ اِثْبَاتِ سُنَّتِ وَثَابِتِ نَفْيِ اَيْنِ اِثْبَاتِ وَتَحْتِ اِشْتِهَامِ

سنة ذی القعدة
 شهر ربیع الثانی
 سنه ۱۱۸۰ هـ

کتابت در شهر ری

کتابت در شهر ری

ذکر اسم الله درین طریق در ابتدا مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت بند و اگر نماند
 سوال کند و بگوید که برین تقدیر تا کار این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی نقد
 وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوائل حال این بزرگواران را بیشترست اما از بلندستی
 بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی مینمایند و مطلوب مثبت را در او و اگر آن میسر
 پس هم اثبات دیگران ایشان را بیشترست و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریا است
 ایشان را مسلم تر بر سرانجام می یابد بکار ایشان خبر و در هر دو الی الله در حقیقت معامله ایشان آگاه
 نبود و شمه از عدم حصول این آگاه که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول آگاه ایشان
 لب کشاید خویش بگویم محقق شوند و غیبیان در رنگ بتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعشع
 فریاد و حافظ اینهمه آخر هرزه نیست + هم قصه غریب حدیث عجیب است + و مراقبه ذات تعالی
 و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از خیر اعتبار ساقطست و به حاصل و مراقب
 آنجا جزئی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه اشما
 و صفات او مبهمانه نیز بیرون از حیطه فکر و مراقبه است از تمقام غیر از جهل و حیرت نصیب
 نیست نه آن جهل و حیرت که مردم از جهل و حیرت دانسته که آن بدیوم است جهل و حیرت این موطن
 عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبول چون است
 و از بچوئی به نصیب در آن موطن هر چه اثبات کنیم همچون خواهد بود تعبیر از آن خواه بجهل کنیم خواه معرفت
 من یم یدق کفر یدیه و ایضا توحید این بزرگواران با حدیث ذات است تعالی و تقدس و از اسم و
 صفت جز ذات میخواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات بصفات فرو رفته آیند
 از دروه بخصیض نیگر آیند بحجب کار و بار است جمیع ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن
 اکتفا نموده بصفات فرو رفته آیند و ملاحظه نمینماید و بصیر و علیم بنمایند و باز بر جیل عروج از علیم و بصیر
 سمیع با اسم الله میروند چرا با اسم الله تنها کفایت نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند

این بزرگواران را از بلندستی بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی مینمایند و مطلوب مثبت را در او و اگر آن میسر

در این مقام

بمقام بخصیض نیگر آیند بحجب کار و بار است جمیع ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن اکتفا نموده بصفات فرو رفته آیند و ملاحظه نمینماید و بصیر و علیم بنمایند و باز بر جیل عروج از علیم و بصیر

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالْزَمَ مَتَابَعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ
الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ الْعَلَا

سما ت ایدیه نم
۴۹

مکتوب نسبت چهارم (۲۴)

المنتخبات ۹

بجای محمد فرکتی صدور یافته در جواب کتابیکه در آن آرزو نموده بود که در جمیع ذرات مشاهده جمال
لایزال میسر شود و مایه نایب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله
شریفه که از جمال اخلاص و مودت منزل اشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه
همواره شمارا با صاحب رابطه میدارد و واسطه فیوض انعامی میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید
آورد و تقبض و بسط هر دو بازوئی طیران این راه اند به فیض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند
آرزوئی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشاهده جمال لایزال میسر شود و محبت اطوارانده با آرزو
چه کار و آرزوئی او با غمازه فهم قاصد خواهد بود جمال لایزال در مراتب ذرات مشاهده نمودن
از قصور نظرست ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد
ظلمه از ظلال به نهایت آن جمال شست او را تعالی و راز انوار باید جست و بیرون اثره آفاق و
انفس باید طلبید نسبتی که انحال شما دارید فوق شتمنائی شاست زینهار بتقلید مردم پستی نیل
نکنند و تمنائے نزول از افق بخصیض نمایند کارخانه این کابر بلند مدتها الله سبحانه
یحب معالی الهی المستول من الله سبحانه که جمیعکم القودیه والمعنویه والسلام

سما ت ایدیه نم
۵۰

مکتوب نسبت پنجم (۲۵)

المنتخبات ۱۰

خواجہ محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه هر عملی که بر وفق شریعت عمل کرده اند و
ذکر است اگر چه بیج و شرعی بوده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب نسبت پنجم
باجن

مکتوب نسبت پنجم (۲۵)
خواجہ محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه هر عملی که بر وفق شریعت عمل کرده اند و ذکر است اگر چه بیج و شرعی بوده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب نسبت پنجم

کتابت نامہ

مکتوب نسبت پنجم (۲۵)
خواجہ محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه هر عملی که بر وفق شریعت عمل کرده اند و ذکر است اگر چه بیج و شرعی بوده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب نسبت پنجم

مکتوب نسبت پنجم (۲۵)
خواجہ محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه هر عملی که بر وفق شریعت عمل کرده اند و ذکر است اگر چه بیج و شرعی بوده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب نسبت پنجم

باینست درین امر خجرات نمی نمودند و ملاحظه وصیت و بیعت قاده میکردند آنچه شما نوشته اید حق و صواب
 خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان بصوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند مستعین کمال تو اضع بود
 است و شکل بر قرط طلب شوق و عبارت تهادان مکتوب اختیار نموده بودند که بی جنون طلب ایراد آن
 عبارت متصور نیست بعد از ارسال این مکتوب گراخیل در راه یافته باشد بنا لا تریخ قلوبنا بعد از
 هذیننا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میدانم که وصیت ایشان
 بے حکمت نخواهد بود و میدست که عاقبت محمود خواهد داشت اما فوس است که آن قلم طلب که شمر از آن
 از مکتوب ایشان مفهوم میگشت برادر و دود و خندان بیک آن نشیند بر دوستان و خواهران و همعنه
 بسیار گران است جائے آنست که ایشام آن دارند مگر ما اگر کا و محروم و عقین تمام است مبارک باشد نزد
 فقیر تلقین کرد و رنگ تعلیم الف و ب است مرصیان را اگر محروم و عقین تعلیم محصل بلکه مولویه است چه
 مضایقه مشوق از کرم و التفات شما آنست که هر طرف داری را بگذرانند و جمیع یاران بمساوات
 آشنائی گنشدن زیاده چه مبالغه نماید والتسلا م

مکتوب بیست و ششم

مولانا محمد طاهر بخشی ارسال یافته در جواب تشلیکات شیخ عبدالعزیز جوهری در مکتوب اول که بنام
 اوست در آن نموده بود بعد التحمل والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که
 بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسیده فرحت فراوان ساینده حضرت حق سبحانه و تعالی
 جمیعت ظاهری و باطنی و متزین و دارا و فقیر درین مدت سه مکتوب شما نوشته است از انجمله یک
 مکتوب بشمار سید است مسافت بعیده عذر مینماید و مکتوبیکه مشیخت آب شیخ عبدالعزیز نوشته
 بودند بصوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید آنجا اندراج یافته بود
 که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند صفات باشند که صفات اند لازم می آید حصول آن علم

مکتوب بیست و ششم

مکتوب بیست و ششم

مکتوب بیست و ششم

مکتوب بیست و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه ما نزل حق ذلك عجب شبه است ایستاد که حضرت
حق سبحانه اشیا و شرف و کشف را میداند هیچ کدام اینها را در ذات و تعالی حصول نیست هیچ
که ام انصاف نه در صورت حصول از جای پیداشود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که
وجودی و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است پس وجود و ثبوت
علمی دارند که در حقائق و کار است باید که این را عرض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفت
الاحیان ما شئت راحة الوجود عجب کار است اینجا حقائق عبارت از ارواح و نفوس
ممكنات داشته اند و اعیان ثابت و معلومات الله را گذاشته و نیز اندراج یافته بود که اینها را علیهم
الصلوات و التسلیات و اولیا علیهم الرضوان و سایر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقائق
اینها عدات باشد شرف و کرامت ازین زمره علیه منسوب و معدوم میگردد و چه اسلوب و معدوم
میگردد که او تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدات را بحسن تربیت خود مایل عکس
آسمان صفات خویش ساخته بشفرت نبوت و ولایت مشرف گردانیده و بظلال کمالات خود متعلی گردانیده
معزز و مکرم ساخت چنانچه انسان را از ارباب همین خلق کرده بد درجات علیا رسانید العجب شرف و
کرامت انسان را در نظر آورند و تنزیه و تقدیس واجب تعالی و تقدس از دست دادند میگویند
همه اوست اشیا خدیه ردیه را همین حق میگویند تعالی و تقدس و از آن مقوله تماشایی نمی نمایند
و حقائق قدیمه را انسان را تجویز نمی نمایند و از آن تماشایی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی
انصاف داد و نیز اندراج یافته بود که سخن اجتماعی را با بدیع ارتقا نمیتوان نمود سخن بدیع مقوله
همه اوست را میدانیم مقوله همه از دست مجمع علیه علم است تا این زمان که راه ملامت و شفاعت
بر صاحب فصوص مشکوک است بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حال معارف فقیر
که نوشته است همه از دست که مقبول شرع و عقل است فکیف که مؤید کشف الهام گردد و شیخ مشار الیه
بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفت آمده نوشته اند که اگر حقائق ممکنات را از ارواح انسانی و از

۱۰۲

۱۰۳

ملکوت الله و ملکوت انبیاء و ملکوت اولیاء

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

اینکه در این کتاب
بسیار از حقایق
و اسرار الهیه
و اسرار انبیاء
و اسرار اولیاء
و اسرار ائمه
و اسرار صلوات
و اسرار تسلیات
و اسرار رضوان
و اسرار سایر
افراد انسان
که از ممکنات
اند اگر حقائق
اینها عدات
باشد شرف و
کرامت ازین
زمره علیه
منسوب و
معدوم
میگردد و
چه اسلوب
و معدوم
میگردد که
او تعالی
به حکمت
بالغه و
قدرت
کامله
خود آن
عدات را
بحسن
تربیت
خود مایل
عکس
آسمان
صفات
خویش
ساخته
بشفرت
نبوت و
ولایت
مشرف
گردانیده
و بظلال
کمالات
خود متعلی
گردانیده
معزز و
مکرم
ساخت
چنانچه
انسان را
از ارباب
همین
خلق
کرده
بد درجات
علیا
رسانید
العجب
شرف و
کرامت
انسان
را در
نظر
آورند
و تنزیه
و تقدیس
واجب
تعالی
و تقدس
از دست
دادند
میگویند
همه
اوست
اشیا
خدیه
ردیه
را
همین
حق
میگویند
تعالی
و تقدس
و از آن
مقوله
تماشایی
نمی
نمایند
و حقائق
قدیمه
را
انسان
را
تجویز
نمی
نمایند
و از آن
تماشایی
دارند
حضرت
حق
سبحانه
و تعالی
انصاف
داد
و نیز
اندراج
یافته
بود
که
سخن
اجتماعی
را
با
بدیع
ارتقا
نمیتوان
نمود
سخن
بدیع
مقوله
همه
اوست
را
میدانیم
مقوله
همه
از دست
مجمع
علیه
علم
است
تا
این
زمان
که
راه
ملامت
و شفاعت
بر
صاحب
فصوص
مشکوک
است
بواسطه
همین
مقوله
است
که
همه
اوست
میگوید
و حال
معارف
فقیر
که
نوشته
است
همه
از دست
که
مقبول
شرع
و عقل
است
فکیف
که
مؤید
کشف
الهام
گردد
و شیخ
مشار
الیه
بعد
از
ذکر
اعتراضات
در
مقام
شفت
آمده
نوشته
اند
که
اگر
حقائق
ممكنات
را
از
ارواح
انسانی
و از

ملکوت الله و ملکوت انبیاء و ملکوت اولیاء

اینکه در این کتاب
بسیار از حقایق
و اسرار الهیه
و اسرار انبیاء
و اسرار اولیاء
و اسرار ائمه
و اسرار صلوات
و اسرار تسلیات
و اسرار رضوان
و اسرار سایر
افراد انسان
که از ممکنات
اند اگر حقائق
اینها عدات
باشد شرف و
کرامت ازین
زمره علیه
منسوب و
معدوم
میگردد و
چه اسلوب
و معدوم
میگردد که
او تعالی
به حکمت
بالغه و
قدرت
کامله
خود آن
عدات را
بحسن
تربیت
خود مایل
عکس
آسمان
صفات
خویش
ساخته
بشفرت
نبوت و
ولایت
مشرف
گردانیده
و بظلال
کمالات
خود متعلی
گردانیده
معزز و
مکرم
ساخت
چنانچه
انسان را
از ارباب
همین
خلق
کرده
بد درجات
علیا
رسانید
العجب
شرف و
کرامت
انسان
را در
نظر
آورند
و تنزیه
و تقدیس
واجب
تعالی
و تقدس
از دست
دادند
میگویند
همه
اوست
اشیا
خدیه
ردیه
را
همین
حق
میگویند
تعالی
و تقدس
و از آن
مقوله
تماشایی
نمی
نمایند
و حقائق
قدیمه
را
انسان
را
تجویز
نمی
نمایند
و از آن
تماشایی
دارند
حضرت
حق
سبحانه
و تعالی
انصاف
داد
و نیز
اندراج
یافته
بود
که
سخن
اجتماعی
را
با
بدیع
ارتقا
نمیتوان
نمود
سخن
بدیع
مقوله
همه
اوست
را
میدانیم
مقوله
همه
از دست
مجمع
علیه
علم
است
تا
این
زمان
که
راه
ملامت
و شفاعت
بر
صاحب
فصوص
مشکوک
است
بواسطه
همین
مقوله
است
که
همه
اوست
میگوید
و حال
معارف
فقیر
که
نوشته
است
همه
از دست
که
مقبول
شرع
و عقل
است
فکیف
که
مؤید
کشف
الهام
گردد
و شیخ
مشار
الیه
بعد
از
ذکر
اعتراضات
در
مقام
شفت
آمده
نوشته
اند
که
اگر
حقائق
ممكنات
را
از
ارواح
انسانی
و از

سید محمد

مسافت آبیہ C

 γ

مکتوب البیت (۲۹)

بفضلت پناهی شیخ عبدالحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه بهترین امتعه این نشأ خزن و اندوخت
و گوارترین نعم این مائده ^{بها} الم و نصیب ^{بها} الکمال و سلام علی عبادہ الذین اصطفی خدا واکثر
در ورود مصائب هر چند تمکل آدمی است اما امید کرامت است بهترین امتعه این نشأ خزن و
اندوخت و گوارترین نعم این مائده ^{بها} الم و نصیب ^{بها} این شکر باره و بدار و تسخ غلات رفیق
فرموده اند و باین حیلہ را و ابتلا و انبوه و سیادتندان نظر بر خلاوت آنها انداخته آن تمنی را در رنگ
شکر میخایند و مراست را بر عکس صفای شیرین میابند چرا شیرین نه پابند که افعال محبوب همه
شیرین اند و ملتی مگر آنرا تلخ یابد که بما سوای گرفتارست و دولتندان در ایلام محبوب آن قدر خلاوت
و لذت میابند که در انعام او متصور نباشد هر چند که هر دو از محبوبند لیکن در ایلام نفس محبت را
مخلی نیست و در انعام قیام بر او نفسست ^{بها} هینا لا ذکاب النعیم نعيمها
اللهم لا تخزمننا اجرهم ولا تقربنا بعدهم وجود شریف ایشان درین غریب سلام اهل
سلام را مضمر است سلمکم الله سبحانه و انعامکم والسلام

مکتوب سنی ام

خواجہ محمد اشرف و حاجی محمد فرحتی در جواب کتابت ایشان و در جواب دوسوال یکے از ورزش نسبت رابطہ و دیگرے از فتور مشغولی خود بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ گرامی کا گوینے عزیزین اشرفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیت احوال کہ اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجہ محمد اشرف و ورزش نسبت رابطہ را نوشتہ بودند کہ بعد کے استیلا یافته است کہ در مملوۃ آنرا استنجد خود میداند و مے بیند مگر فرضاً نفعی میکند فتی فی دیگر د

مجلس خدیوہ
مجلس خدیوہ
مجلس خدیوہ

فہرست مضامین

میں نے یہ سب لکھ دیا ہے

۵۰
فصل پنجم

الحمد لله

✓

دست نهند و استغفار هر را بچنان گذارند و خواب خرگوش محفوظ نباشد و محفوظ عاجله مغیر نگردند
 و تذکر موت و احوال آخرت نصب عین دارند باجمعه از دنیا معرض باشند و آخرت مقبل بقدر ضرورت
 بر نیاز و ازند و سایر اوقات را با اشتغال امور آخرت معمور دارند و حاصل کلام آنکه دل باید از گریه های
 ماسوای آزاد باشد و ظاهر با احکام شرعی متحمل و مستزین باشد کار این است و غیر این همه اسبج
 باقی احوال بخیر است والسلام

مکتوب سی و دوم

سعادۃ ابدیه
 ۱۱

بمژد قلبی الشهد و ریافت در جواب عریضه او که شکایت از جمعیّت باطن نوشته بودند و نمایانگی
 ذلک بعد التخلی و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزانوشته بودند
 رسید انالله وانا الیه راجعون ما یم یوفی الله سبحانه بقضاء او تعالی رهنی شدیم شما
 هم رهنی باشید و بقا و فاقه بمذد معاون گردید و دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت
 و از دو عالم یکسکین یافت الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک شکایت از جمعیّت
 باطن نوشته بودند که تشبیه ظاهر را تاثیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن کدورت
 یابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت آنکه ظاهر شود بکار تجید لاحول و لا قوّة
 الا بالله العلیّ العظیم دفع آن بکنند و تکرار عوذتین بدان وقت مقتضیست باقی احوال مستوی
 حدست الله سبحانه الحمد و المنة دائماً علی کل حال و اعوذ بالله سبحانه بمن
 حال اهل النار قیصر از ضعف داشت بنابران تفصیل احوال نهراخت حضرت حق سبحانه
 و تعالی ما و شما را بر جاوده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة ایمنات
 کرامت فواید والسلام

تذکر موت و احوال آخرت نصب عین دارند

خواص کرامت

بمژد قلبی الشهد و ریافت

در همه بنده و ذلت
 عینی علی بن محمد علی
 و کل اندر بیت علی
 سلام

حقیقه آنکه مرتبت عظمی بر شکر ازین بر گذرست که در شکر انعام شمر محوط است که راجع بصفت
 بلکه بفعل است و در حد محوط حسن و محال محمود است ^{مست} سؤالات ذاریا او و صفیات او و فعلیات او و سؤالات
 کان انعاما اکی ایلاما فان دایلامه سبحانه حسا کوا عامه کمالی فیکون الحمد انکم فی
 الشکر و اجمع لمراتب التحسن و الجمال و انقی فی حالتی الشکر و الضراء بخلافها لشکر فانه مع
 قصود سریم الزوال و علی ثمرها الهلاک و کمال الانعام و هلاک الایمان سوال نور
 بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حُب است و اینجا منویسی که این
 مقام محبت فوق مقام رضاء است توفیق در میان این دو سخن چیست جواب این مقام محبت و
 مقام حُب و راء آن مقام محبت و مقام حُب است چنان مقام شکل بر حسب و اعتبارات است
 انجاء و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حُب را حُب ذات تصور کنند زیرا که
 آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت اضافات مجزاست
 کما مر و آنچه در بعضی از مکتوبات شد اندرین یافته است که فوق مقام رضا قدمگاه نیست الا خاتم
 الرسل را علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات که عبارت ازین مقام است که
 مخصوص باوست علیه و علی آل الصلوة و السلام و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 کلیها باید دانست که اگر آیه ظاهر منافی رضاء باطن نیست و مراد صورت منافی خلاوت حقیقت
 زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل با بر صفات بشریت و گذشته اند تا قیام کمالات او کرد و ابتلا و آزمایش
 پیدا کند و محقق با سبطال مرتجع بود این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت به باطن حقیقت او
 در رنگ عابد یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لایق آن جابر و معلوم است که جابر نسبت بان شخص چه مقدار
 است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را به بصر آن در رنگ می انگارند
 و مثل صورت بے حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب نمایند و التلا
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفیان

در مقام محبت و رضاء و حُب و راء آن مقام محبت و مقام حُب است چنان مقام شکل بر حسب و اعتبارات است
 انجاء و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حُب را حُب ذات تصور کنند زیرا که
 آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت اضافات مجزاست
 کما مر و آنچه در بعضی از مکتوبات شد اندرین یافته است که فوق مقام رضا قدمگاه نیست الا خاتم
 الرسل را علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات که عبارت ازین مقام است که
 مخصوص باوست علیه و علی آل الصلوة و السلام و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 کلیها باید دانست که اگر آیه ظاهر منافی رضاء باطن نیست و مراد صورت منافی خلاوت حقیقت
 زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل با بر صفات بشریت و گذشته اند تا قیام کمالات او کرد و ابتلا و آزمایش
 پیدا کند و محقق با سبطال مرتجع بود این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت به باطن حقیقت او
 در رنگ عابد یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لایق آن جابر و معلوم است که جابر نسبت بان شخص چه مقدار
 است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را به بصر آن در رنگ می انگارند
 و مثل صورت بے حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب نمایند و التلا
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفیان

در مقام محبت و رضاء و حُب و راء آن مقام محبت و مقام حُب است چنان مقام شکل بر حسب و اعتبارات است
 انجاء و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حُب را حُب ذات تصور کنند زیرا که
 آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت اضافات مجزاست
 کما مر و آنچه در بعضی از مکتوبات شد اندرین یافته است که فوق مقام رضا قدمگاه نیست الا خاتم
 الرسل را علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات که عبارت ازین مقام است که
 مخصوص باوست علیه و علی آل الصلوة و السلام و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 کلیها باید دانست که اگر آیه ظاهر منافی رضاء باطن نیست و مراد صورت منافی خلاوت حقیقت
 زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل با بر صفات بشریت و گذشته اند تا قیام کمالات او کرد و ابتلا و آزمایش
 پیدا کند و محقق با سبطال مرتجع بود این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت به باطن حقیقت او
 در رنگ عابد یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لایق آن جابر و معلوم است که جابر نسبت بان شخص چه مقدار
 است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را به بصر آن در رنگ می انگارند
 و مثل صورت بے حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب نمایند و التلا
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفیان

هم پس هر که تفکر بر ظاهر اهل الله افتاد محمود گشت و هر که صفت فکر بصفت باطن ایشان نفوذ کرد خاتم الامم گشت و این جابر که یک تدریج
 در مقام محبت و رضاء و حُب و راء آن مقام محبت و مقام حُب است چنان مقام شکل بر حسب و اعتبارات است
 انجاء و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حُب را حُب ذات تصور کنند زیرا که
 آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت اضافات مجزاست
 کما مر و آنچه در بعضی از مکتوبات شد اندرین یافته است که فوق مقام رضا قدمگاه نیست الا خاتم
 الرسل را علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات که عبارت ازین مقام است که
 مخصوص باوست علیه و علی آل الصلوة و السلام و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 کلیها باید دانست که اگر آیه ظاهر منافی رضاء باطن نیست و مراد صورت منافی خلاوت حقیقت
 زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل با بر صفات بشریت و گذشته اند تا قیام کمالات او کرد و ابتلا و آزمایش
 پیدا کند و محقق با سبطال مرتجع بود این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت به باطن حقیقت او
 در رنگ عابد یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لایق آن جابر و معلوم است که جابر نسبت بان شخص چه مقدار
 است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را به بصر آن در رنگ می انگارند
 و مثل صورت بے حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب نمایند و التلا
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفیان

مکتوب سی و چہارم (۳۴)

سہارن آباد

۶۶

بنور محمد تہاری صدور یافتہ در جواب عریضہ او کہ از توار و احوال نوشتہ بودہ کہ الحمد للہ و سلام علی
عبادہ اللہ نیز اضطفی مکتوب شریف رسید از توار و احوال نوشتہ بودند بوضوح انجامید بدانت کہ حضرت
حق سبحانہ و تعالی چنانچہ دخل عالم نیست خارج عالم ہم نیست چنانچہ مفصل از عالم نیست بعالم
شعول ہم نیست آو تعالی ہست اما اینہم صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از حق سبحانہ
مسلوبست خالی ازین صفات اربع اورا سبحانہ باید جست بیرون ازین صفات اورا تعالی باید
یافت اگر رنگے ازین صفات تشریح ہست گرفتاری ظلال و مثال حاصل نیست بلکہ بصفت بیجونی
و بیگوننی کہ گروے از ظلیت نہشتہ باشد اورا تعالی باید طلبید اتصال بیجونی بآن مرتبہ پیدا باید کرد
این دولت نتیجہ صحبت ہست گفتن و نوشتن ہست نمے آید و اگر نویسید کہ فہم کند کہ در باید تجا
خود سرگرم باشند و تاجین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند۔ والسلام

بنور محمد تہاری

مکتوب سی و چہارم

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

سہارن آباد

۲۵

مکتوب سی و پنجم (۳۵)

بنور محمد تہاری

بہ پیرزادگی خواجہ محمد عبداللہ سید الشہ تعالی صدور یافتہ در جواب ہفت سارائے او کہ نمودہ بودند از
توحید و از عین یقین بطرز خاص و مایہ نایب فیک۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
وَالصَّلٰوۃِ وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ بِحَبَابِ مَخْدُومِ زَادِہ میرساند صحیفہ شریفہ رسید از مطالعہ آن فرحت
فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و ہتیلایے آن اندراج یافتہ بود نیک و مبارک است لکن
دولت کہ شمار در شہادہ میسر شدہ است در سلاسل دیگر اگر در وہ سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و اعظم
نعمت نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند کہ فطرت شایبندست و بنحسین این قسم
احوال از شایبہ عجب تبرا است لہذا ہر این نعمت نمودہ آمد لکن شکر کند و لا یند نکو نصرت

بنور محمد تہاری

بنور محمد تہاری

شده بودند که پیشگاه توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد بآداب قبول این افراد نمایند
در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما یبغی بجا آرند و بدانند که
نفعی که بر تقدیر صدق و محبت بواسطه استیلا به محبت محبوب است که محبت هر چه بیند و داند غیر از
محبت بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد و از آنسوی محبوب ارد و درین صورت مشهود محبت
است پس لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق نباشد زیرا که در فنای روح مشهود کثرت است
کل بواسطه استیلا بر شهود واحد این فنا نیز نسبت به عدم مشهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا
نمیست متحقق شود که کثرت اسما و صفات و شیون و اعتبارات نیز بتمامها از نظر محقق میسر شود و بجز اینست
است محض و تعالی هیچ چیز موقوف و منظور نباشد حقیقت تمامی سیرالی الله انما جلیوه گردد و خلاصی از
فنا درین ظلال بالکلیه در مقام صورت بند و آیین باین معالیه اهل اصول افتد و زوال بهلول سیده
و دوازدهمین از گوش باغوش عروج نموده آید و محفل غریبان متحقق گردد و گدا و گدا و گدا و گدا
باز از مرز و اشکارت و آن هم بهیم و سر و دم از آن موطن آب نمیتوان کشاد و مخدوم زاده انابیان آن
آن یقین می طلبند و نخواهند که آن عین در علم گنجد مشکل کار است چه کند و چه گوید و چه سان نماید
مقول سازد و مخدوم زاده از گرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند و سوائی که مخدوم زاده
ند و هر دو سوال از بنده فطرتی خبر و ادیک سوال از بیان عین یقین بطریقه خاص بوده چنانچه گذشت و
وال دیگر از بیان تاویل تشابهات قرآنی بود که علم آن نصیب علماء و سخیین است جواب سوال دوم
جواب سوال اول هم دقیق است و پوشیده تر و شایان استیانت است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل
تشابهات کنایات از معاللات است که مخصوص بر مثل است علیهم الصلوات و التسلیمات و از
تشان مگر اقل قبیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شریک از زالی دارند و درین نشانی از جمال شان برایشان
نشانند اما امید است که در نشانی آخرت همه غفیر از امتان نیز به تبعیت باین دولت فائز گردند این قدر
علم می داند که درین نشان نیز بعضی دیگر را و در آن اقل را و است که باین دولت مشرف می دانند

این علم که ظاهر است
نموده است و باین
چون در این علم
فنا درین ظلال
باین معالیه
اهل اصول
افتد و زوال
بهلول سیده
و دوازدهمین
از گوش باغوش
عروج نموده
آید و محفل
غریبان
متحقق گردد
و گدا و گدا
و گدا و گدا
باز از مرز و
اشکارت و آن
هم بهیم و سر
و دم از آن
موطن آب
نیتوان کشاد
و مخدوم
زاده انابیان
آن یقین می
طلبند و
نخواهند که
آن عین در
علم گنجد
مشکل کار
است چه کند
و چه گوید
و چه سان
نماید
مقول سازد
و مخدوم
زاده از گرم
معذور دارند
و از طلب
علم بطلب
حال گرایند
و سوائی که
مخدوم زاده
ند و هر دو
سوال از بنده
فطرتی خبر
و ادیک سوال
از بیان عین
یقین بطریقه
خاص بوده
چنانچه گذشت
و
وال دیگر از
بیان تاویل
تشابهات
قرآنی بود
که علم آن
نصیب علماء
و سخیین است
جواب سوال
دوم
جواب سوال
اول هم دقیق
است و پوشیده
تر و شایان
استیانت است
و منافی
ظهور و
اظهار علم
تاویل
تشابهات
کنایات از
معاللات است
که مخصوص
بر مثل است
علیهم الصلوات
و التسلیمات
و از
تشان مگر
اقل قبیل را
به تبعیت و
وراثت ازین
علم شریک
از زالی
دارند و درین
نشانی از
جمال شان
برایشان
نشانند
اما امید
است که در
نشانی آخرت
همه غفیر
از امتان
نیز به
تبعیت باین
دولت فائز
گردند این
قدر
علم می
داند که
درین نشان
نیز بعضی
دیگر را و
در آن اقل
را و است
که باین
دولت مشرف
می دانند

و در این نشان

اگر علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند باجمله جائزست که تاویل مشابهاً حاصل
آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل دارد زیرا که مشابهاً که کنایات از معاملات است روای بود که معامله
حاصل شود و علم بان معامله بیشتر نگرود و آئینی در یک فرجه از متنبیان خود مشاهده نموده است بیکران
تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورًا وَ اغْفِرْ لَنَا لَكَ عَدْلٌ
کُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالسَّلَامُ

عالم و نصیحت
راحمی با کرام

مکتوب سی و هشتم

المنتخبات
۱۲

خواجہ محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و مذاہب
مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوہم اند و در بیان ارفاط و تغریط که در افض و خراج اختیار کرده
و مذاہبی اهل بیت آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم و مائینا سب ذلک یسبم الله الرحمن الرحیم
بَعْدَ التَّحْلِيلِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعْوَاتِ میرسانند محبت درویشان از تباط و الفت با ایشان غریب
استماع سخنان این طائفة علیہ وسلم با وضلع و اطوار این طائفة سنیہ از اجل نعم خداوندیت جل
سلطانہ و از اعظم دول او تعالی مخیر صادق فرموده است عَلَیْکُمْ وَ عَلَی الْاِلهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْکَرَامَةُ
مَعَ مَنْ احَبَّ بَیْسَ مُحِبِّ اِیْشَانِ اِیْشَانِ سَتَ مَحْرَمٌ عَزِیمٌ قَرِینٌ لِّیْ اِیْشَانِ تَوْفِیقُ اَثَارِ سَادِ اطوارِ فَرَزْدِی خَواجِه شَرَفِ الدِّینِ
حسین ظاهر ساخته که این وصف حمید ایشان با وجود تعلقات شنی جمع است این معانی پسندید با وجود گرفتاریها
لا طائل جمیع بلیغ سبحانہ لیلجذ و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح نجم غفیر است و صلاح
ایشان مستلزم فلاح جمیع کثیر مشایر الیه ظاهر ساخته که ایشان بسختن تواشاند و رغبت باستماع حکوم
دارند اگر چه کلمه جناب ایشان بنویسی بهتر باشد اجابة للملحقین چند کلمه نوشته شد چون این ایام از
بحث امامت بسیار مذکور میشود و هر یک درین باب نظر و تخمین سخن میرانند بصورت دین منجست چند سطر
نوشته آمد بحقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و مذاہب مخالفان بیان نموده شد نهایت آثار این علما

این مکتوب سی و هشتم است
که در بیان مذاہب اهل سنت و جماعت
و مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت
متوہم اند و در بیان ارفاط و تغریط
که در افض و خراج اختیار کرده
و مذاہبی اهل بیت آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم
و مائینا سب ذلک یسبم الله الرحمن الرحیم

مکتوبات امام کرام
و در بیان آنکه اهل سنت متوہم اند
و در بیان ارفاط و تغریط که در افض
و خراج اختیار کرده و مذاہبی اهل بیت
آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم و مائینا
سب ذلک یسبم الله الرحمن الرحیم

متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده
و شک نیست که حق در وسط است افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر
روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی ایله الصلوٰۃ والسلام فرمود که در تو مثل است از پیغمبر
و دشمن دشمنان او را یهود تا آنکه برادر او پستان بستند و دوست داشتند و انصاری تا آنکه فرود آمد
او را بمشک که او نداشت یعنی این باشد گفتند پیغمبر فرمود هلاک گردند درین دو مورد یکی آنکه در محبت
من افراط نماید و آنچه درین نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعد از آن بر من
بند و پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال انصار که هر دو از حق منقطع و
افتاده اند خلعی جای باید که اهل سنت و جماعت از میان حضرت امیر نهند و محبت امیر را مخصوص
بر فرضه وارد محبت امیر فرض نیست تبری از خلفاء ثلاثه فرض است و بیزارى از صحاب کرام مذموم
و مکلف امام شافعی میفرماید که **كُوْنَنَّ رَفَضًا حَتَّى اَلْحَمْدُ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ اِنِّي رَافِضٌ**
یعنی حب آل محمد فرض نیست چنانچه گمان میبرند و اگر همین حب فرض گویند پس فرض مذموم نیست
زیرا که ذم فرض از راه تبری دیگران آید نه از راه محبت ایشان پس میان اهل بیت رسول و کثیر و علما
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اهل سنت باشند و اهل بیعت گردان نیست هم ایشان پیغمبر و اهل بیت رسول و علما
علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خود را کرده اهل بیت میگیرند اگر محبت اهل بیت اقتضا نماید و تبری از
دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بجا آرند و مشاجرات
ایشان را بر محامل نیک محمول دارند و اهل سنت باشند و از خوارج و روافض بیرون روند زیرا که حد
محبت اهل بیت خروج است و تبری از اصحاب فرض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام
تسبیح با جمله بنائے خروج و رفض بر بعضی اصحابان پیغمبر علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و التَّحِيَّاتُ
و بنائے تسبیح بر حب اصحابان او علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و التَّحِيَّاتُ و التَّحِيَّاتُ و التَّحِيَّاتُ
منصف هرگز بعضی اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گردید و دوستی پیغمبر را دوست خواهد داشت علیه

در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده و شک نیست که حق در وسط است افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی ایله الصلوٰۃ والسلام فرمود که در تو مثل است از پیغمبر و دشمن دشمنان او را یهود تا آنکه برادر او پستان بستند و دوست داشتند و انصاری تا آنکه فرود آمد او را بمشک که او نداشت یعنی این باشد گفتند پیغمبر فرمود هلاک گردند درین دو مورد یکی آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه درین نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعد از آن بر من بند و پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال انصار که هر دو از حق منقطع و افتاده اند خلعی جای باید که اهل سنت و جماعت از میان حضرت امیر نهند و محبت امیر را مخصوص بر فرضه وارد محبت امیر فرض نیست تبری از خلفاء ثلاثه فرض است و بیزارى از صحاب کرام مذموم و مکلف امام شافعی میفرماید که كُوْنَنَّ رَفَضًا حَتَّى اَلْحَمْدُ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ اِنِّي رَافِضٌ یعنی حب آل محمد فرض نیست چنانچه گمان میبرند و اگر همین حب فرض گویند پس فرض مذموم نیست زیرا که ذم فرض از راه تبری دیگران آید نه از راه محبت ایشان پس میان اهل بیت رسول و کثیر و علما الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اهل سنت باشند و اهل بیعت گردان نیست هم ایشان پیغمبر و اهل بیت رسول و علما علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خود را کرده اهل بیت میگیرند اگر محبت اهل بیت اقتضا نماید و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بجا آرند و مشاجرات ایشان را بر محامل نیک محمول دارند و اهل سنت باشند و از خوارج و روافض بیرون روند زیرا که حد محبت اهل بیت خروج است و تبری از اصحاب فرض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام تسبیح با جمله بنائے خروج و رفض بر بعضی اصحابان پیغمبر علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و التَّحِيَّاتُ و بنائے تسبیح بر حب اصحابان او علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و التَّحِيَّاتُ و التَّحِيَّاتُ و التَّحِيَّاتُ منصف هرگز بعضی اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گردید و دوستی پیغمبر را دوست خواهد داشت علیه

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

بنا

[illegible][illegible]

الصلوات والتحيات

بکرم

نکست

موسی در وقت نماز بر سر طاق

صلوات و التحیات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مقام استلام برای ۳۰
خطاب استلام برای ۳۰
خطاب استلام برای ۳۰
خطاب استلام برای ۳۰
خطاب استلام برای ۳۰

که این چه محبت است که شرط حصول آن نیز ندی از عاشقان پیغمبر علیه وعلیه السلام و تسبی و طعن احباب خیر البشر باشد علیه وعلیه السلام و التحیات گناه اهل سنت
همین است که با محبت اهل بیت تعظیم و توقیر جمیع اصحاب آن سرور نمایند علیه وعلیه السلام و التحیات و تسبیح
و در میدانند از جهت تعظیم محبت پیغمبر علیه وعلی الله الصلوة والسلام و تکریم مصاحبان او علیه وعلی الله الصلوة والسلام
مع ذلک محقق بر حق میگویند و مطلقاً باطل است اما بطلان او از هوادوس و
میدارند و برای وجهها و حواله نمایند و بعضی از اهل سنت و قس خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ
ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوزن باین کار بدین حال کنند چنانچه خوشنودی خوارج مربوط
بعد از اهل بیت است و منوط بغض آل محمد علیه وعلیه السلام و التحیات و البرکات و دنیا لا شریع
فلو سابعده زهدیننا و هب لنا من لدنک رحمة ملائک انت الوهاب و زدوا کار اهل سنت
سکر الله تعالی سغیرهم اصحاب پیغمبر علیه وعلیه السلام و التحیات در وقت نماز ما
و محاربات با یکدیگر کرده بودند جمعی بدلیل جهاد حقیقت جانب امیر را معلوم نموده بودند و جمعی دیگر
نیز بدلیل جهاد حقیقت جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقع بودند هیچ جانبی بدلیل ترجیح نداد
پس بر طائفه اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق جهاد ایشان است بر طائفه دوم نصرت
مخالف امیر لازم که موافق جهاد ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد و ترجیح یکی بر دیگری
خطا پس هر سه فرقه بمقتضای جهاد خود عمل نمودند و آنچه برای ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس
علامت چه گنجایش دار و وطن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تلك
دعاء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنظفر عنها السیننا ازین عبارت معلوم میشود که بحقیقت یکی
و خطائے دیگر هم لب نباید کشود و همه از به نیکی یاد نباید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی الله الصلوة والسلام
اذا ذکرنا اهلنا فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از نمازها

ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بمیل که بر
ایشان ظاهر شده باشد بر آنکه حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا می‌پسند لیکن این خطا چون
خطا اجتهادی است از ملامت طعن و درست از تشنیع و تحقیر پاک نباشد از حضرت امیر منقول است که
فرموده برادران را با غمی گشتند اینها که کافر اند و نه قاصدان^{نشد} زیرا که ایشان تا ویست که منع کفر و فسق
میکنند پس اهل سنت و رخصه بر دو خطیة محاربان امیر مینمایند و بر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل
سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکند و زبان را از طعن و
تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت حق صحبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
که آن سرور فرمود و علیه و علی الله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
بعیدی یعنی از خدا ترسید جل شانہ از خدا ترسید جل سلطانہ در حق اصحاب من (از برای تاکید این
کلمه را تکرار فرموده) بگیرید اصحاب مرا نشانه بر تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالتجور یا یهم
افتدایکم هتدایکم یعنی اصحاب من بچوستار و اندر هر کدام ایشان که اقتداینبه راه یابید و احادیث
و کیریم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده است پس همه با معزز و مکرم باید داشت زلات ایشان را بر
مقابل نیک حمل باید نمود و اینست مذمب اهل سنت درین مسئله و رخصه درین باب غلو مینمایند و محاربان
امیر را تکفیر میکنند و با انواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت
جانب امیر است اهل با خطا محاربان پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است بر خدایت اعتدال است
بیت و طعن یا کاربردین نمودن از دیانت و تدقین و درست که رخصه اختیار آن نموده اند و شتم اصحاب غیر
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات دین ایمان خود تصور کرده بحسب دینست که سب مائشند
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات جزو عظیم اوست طوائف هندو عان هر کدام بدعتها ضیاع
کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض و ذوات معاویه اند و از حق
بعید افتاده اند جمیع که سب و طعن و کاربردین را جزو عظیم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند شد

بذلک نصیب خطا از حق
و کما ان خطا نسبت نمودن
عنه و عامه التقری
در حدیثین که از امیر
منقول فرموده است
الله الله فی اصحابی
کالتجور یا یهم
افتدایکم هتدایکم
یعنی اصحاب من بچوستار
و اندر هر کدام ایشان
که اقتداینبه راه یابید
و احادیث و کیریم در باب
تعظیم و توقیر جمیع صحابه
بسیار آمده است پس همه
با معزز و مکرم باید داشت
زلات ایشان را بر مقابل
نیک حمل باید نمود و اینست
مذمب اهل سنت درین مسئله
و رخصه درین باب غلو
مینمایند و محاربان امیر
را تکفیر میکنند و با انواع
طعن و اقسام شتم ایشان
زبانهای خود را آلوده
میسازند اگر مقصود ظهور
حقیقت جانب امیر است
اهل با خطا محاربان پس
آنچه اهل سنت اختیار کرده
اند کافی است بر خدایت
اعتدال است بیت و طعن یا
کاربردین نمودن از دیانت
و تدقین و درست که رخصه
اختیار آن نموده اند و شتم
اصحاب غیر علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات دین
ایمان خود تصور کرده
بحسب دینست که سب
مائشند پیغمبر علیه و
علیهم الصلوات و التسلیمات
جزو عظیم اوست طوائف
هندو عان هر کدام بدعتها
ضیاع کرده اند و از اهل
سنت جدا گشته در میان
جمیع آن طوائف فرقه
خوارج و روافض و ذوات
معاویه اند و از حق
بعید افتاده اند جمیع
که سب و طعن و کاربردین
را جزو عظیم ایمان خود
تصور کنند از حق چه
نصیب خواهند شد

روافض و تازه فرمودند همه تکفیر اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نمایند و سب
 خلفاء را شدین را عبادت میدادند این جماعه از اطلاق لفظ رافض بر خود تا حاشی می نمایند و رافض غیر
 خود را میدادند که در احادیث و عیال بایستید و حق رافض آمده است کاشکه از معنی رافض بهم اجتناب
 نمودند و تبری از اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نمیکوند پسندوان هند و ستان
 خود را هند و میگویند و از لفظ کفر تا حاشی میکنند و کفار ساکنان در عرب را می انگارند غلط
 فهمیده اند هر دو صفت کفارند و بحقیقت کفر تحقق اینها گمراهی است پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و
 التسلیمات و سنگ و دانه تصور کرده اند و ایشان باین دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده اند و این جماعه حکم تقیه
 که دارند کار اهل بیت را منافق و مخالف انگاشته اند و حکم کرده اند که حضرت امیر شیعیان حکم تقیه با خلفاء
 شایسته صحت بنفاق داشته اند و بنای حق تقیم و توقیر ایشان نموده محب معامله است اگر محبت اهل بیت
 رسول بواسطه محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات باید که دشمنان رسول را نیز دشمن
 باشند و سب و لعن اینها بیشتر است بعض دشمنان اهل بیت کنند که بجهل یا که دشمن رسول است علیه و
 علی الله الصلوات و التسلیمات و انواع آزار و جهائم بر شمار بان سرور رسانیده علیه و علی الله الصلوات
 و السلام ازین جماعه کسی نشنیده است که سب و لعن او کرده باشند و در مساوی او زبان کشوده ابو بکر صدیق
 را که احب الرجال الی رسول الله است علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات بر عزم فاسد خود دشمن اهل
 بیت تصور نموده به سب و لعن او زبان درازی نمایند و امور نامناسب باو متکسب میسازند آنچه دیانت و
 تدین است خدا کند جل شانته که ابو بکر و عمر و سایر صحابه کرام اهل بیت رسول علیه و علیهم الصلوات
 و السلام دشمن بودند و بعض عداوت بآل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکه دشمنان اهل بیت
 راست کنند و تعیین آسای با کابر صحابه نمایند و سوز و غم بزرگان دین پیدا نمایند این زبان درین باب محبت
 ایشان با اهل سنت مرفوع میگردد و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بعض تشیع ایشان قائل
 از خویش اهل سنت است که شخص معینی که با انواع کفر مبتلا بود با حتمال اسلام و توبه چندی نمیگویند و اطلاق لعن

روافض و تازه

خود را میدادند

فهمیده اند

شایسته صحت

دشمنان

علی الله الصلوات

و التسلیمات

و السلام

دشمنان

راضیان و بدین و
 علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات
 و السلام
 و اینها را سب و لعن
 کرده اند و اینها را
 دشمنان میگویند

مکتوبات امام ربانی
 و اینها را سب و لعن
 کرده اند و اینها را
 دشمنان میگویند

الصلوات و التسلیمات

تبرہ و عین جہان

13

4

将

1

1

1

کلمات قدسیه او که در حقین خلافت ملکیت خود در حقیقت خلافت خلفاء ثلاثه صادر شده چه توفیق بهمین
قدر است که بشر حقیقت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفاء ثلاثه را ظاهر نسازد اما اظهار حقیقت خلافت
خلفاء ثلاثه و بیان فضیلت شیخین امریست ملوحه ماورائے آن توفیق که محلی غیر از صدق صواب ندارد و
به توفیق رفع آن صورت مذنبند و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسید است بلکه متواتر المعنی گشته که
در فضیلت حضرت خلفاء ثلاثه و غیر ایشان وارد گشته است و جمیع را از ایشان بیشتر بخت ساخته آن
احادیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که توفیق در حق حضرت پیغمبر علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
مخوّر نیست چه تبلیغ بر غیران لازم است علیهم الصلوات و التسلیمات و ایضا آیات قرآنی که
درین باب نازل گشته اند توفیق آنهاست و نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد
و معلوم از باب مقول است که توفیق از صفات حیانت است بآسد الله از نسبت دادن مناسب است
بحکم بشریت صفت توفیق در یک ساعت یا دو ساعت یا یک دنیا دو روز اگر بخویر نرود آید گنجایش دارد
تا شش سال یا سده الله این صفت حیانت اثبات نمودن و مخصر بر توفیق داشتن بسیار مستلزم است و
اصار بر صغیر کبیر گفتند از اصرار بر صفت از صفات ارباب شقاق و صاحب بنفاق چه خواهد بود کاش بگویند
این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گرفته اند که مستلزم ایمان است و توفیق اختیار کرده اند اگر شایعیت
توفیق را که از صفات ارباب بنفاق است میفهمند هرگز بخویر آن نمیکردند و از دولتیه آمون را اختیار نموده
بلکه گویند در تقدیم شیخین هیچ ایمان نیست حقیقت خلافت امیر بحال خودست و در حجه ولایت و
هدایت و از شاد او و کلام الله تعالی وجهه بحال خود و در اثبات توفیق تقیص توین لازم است که
این صفت از خصائص ارباب بنفاق است از لوازم اصحاب کفر و خداع میقام دوم آنکه اهل سنت
شکرو الله تعالی معینهم مشایخات و منازعات اصحاب خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات بر محمل نیک محمل میدهند و از هوا و تعصب دور میدارند زیرا که نفوس ایشان در صحبت
خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات منزلی شده بود و میهنای شان از عداوت و کینه

در تفسیر این حدیث
در بیان فضیلت شیخین
در بیان خلافت امیر
در بیان ارباب بنفاق
در بیان ارباب شقاق
در بیان ارباب خداع
در بیان ارباب کفر
در بیان ارباب عداوت
در بیان ارباب کینه
در بیان ارباب حسد
در بیان ارباب بغض
در بیان ارباب نفرت
در بیان ارباب دشمنی
در بیان ارباب کینه
در بیان ارباب حسد
در بیان ارباب بغض
در بیان ارباب نفرت
در بیان ارباب دشمنی

پاک گشته غایب کافی الباب چون هر کدام را از جهت او بوده و هر چند با عمل موافق برائے خود واجب ضرورت
و بعضی امور بسبب مخالفت ائمه مخالف و مشاجرت لازم گشت هر یک را تقلید برائے خود صواب آمد پس
مخالفت شان رنگ موافقت برائے حق بوده نه برائے سوا و بعضی نفس اتارده و مخالفان محاربان حضرت میر
لا تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان تجویز نمایند هر گاه که اصحاب کرام و بعضی امور جهاد و یمن
سرور علیه و علی الله الصلوٰات و التسلیات مخالفت کرده اند و خلافت ائمه آن سرور علیه و علی الله
الصلوٰة و السلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم و ملامت نبوده و منع آن با وجود نزول می نباشد و مخالفت
با امیر در امور جهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون ملامت باشند محاربان امیر هم غفیر اند از اهل اسلام و در
احکام اصحاب اند و بعضی از ایشان بیشتر بهشت یکفیر و تشنیع ایشان امر آن نیست گذشت کلمه خرج
آنجا که در قرین نص دین شریعت را نزدیک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون
باشند عتدا از شرط دین میخیزد و چگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچ کدام اینها محکیس و نکرده
میر و نه وزیر هیچ بخاری که هیچ کتب است بعد کتاب شد و شیعه نیز بآن اجتراف دارند افتخار احمدی که از
کتاب شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری اصح کتب است بعد کتاب شد بخاری و یات هم از موثقان
میر است و هم از مخالفان امیر و مخالفت موافقت مرجوح و راجح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کتبی از
معاویه نیز روایت دارد اگر شایسته طعن در معاویه و در روایت معاویه بود هرگز در کتاب خود روایت و مرجوح
نکرد و همچنین در سلف که نقاد اجماع باشد و اند هیچ یک باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و
مخالفت امیر را غشای طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافتیه محق باشند و مخالف ایشان
بر خطا بر چند و امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که سیاست که در احکام خلافتیه صدر اقل علماء تابعین و ائمه
مجتهدین مذہب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بذبذب امیر نکرده اند اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف
آن حکم نکرده ای قاضی شریح که از تابعین صاحب اجتهاد بوده است بذبذب امیر حکم نکرده و شهادت امامین
علیهما الرضوان بواسطه نسبت نبوت منظور نشده و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت

پیشگفتار

4

१३५

अथ

1

9.

3

14

11

21

3

1

13

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مکتوبات امام ربانی

کتابخانه ملی افغانستان
کتابخانه ملی افغانستان
کتابخانه ملی افغانستان

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
الذين آمنوا من عباده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

✓

وَمَسَاكِينَهُمْ وَعُيُونَهُمْ وَرُدُّهُمُ إِلَى أَهْلِهِمْ وَانفَرُوا نَفْسًا وَمِنْهُمْ
الضَّلَالَةُ وَالسَّامِيُّ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَخْذُوا أَمْرَهُمْ عَلَى الْحَبْتِ وَذُرِّيَّتُهُمْ
وَهُمُ الَّذِينَ نَالُوا شَرَفَ الْمُحْجَةِ وَقَارَ فِي مُحَبَّتِهِ بِرَكَاتِ الشُّبُورِ وَشَاهِدُوا الْوَقْفَ وَشَرُّوا
بِحُضُورِ الْمَلَائِكَةِ وَرَأَوْا الْخَوَارِجَ وَالْمُحْجَرَاتِ حَتَّى صَارَ غَيْبُهُمْ كَهَادَّةٍ وَعِلْمُهُمْ عَيْنًا وَأَعْلَوْا
مِنَ الْيَقِينِ مَا لَا يُعْطَى لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِمْ حَتَّى لَا يَبْلُغَ انْفِاقُ غَيْرِهِمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مُّبْلَغَ
انْفِاقِ مَدِّ شَعِيرِهِمْ وَلَا نَصِيفِهِ وَهُمْ الَّذِينَ أَشْنَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ الْجَعِيدِ وَدَعَى
عَنْهُمْ وَهُمْ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَيْبٍ أَخْرَجَ شَطَاةَ
فَارِزَةَ فَاسْتَفْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُجِيبُ الْمُزَافَ لِمُحِيطِهِمُ الْكُفَّارَ سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى
عَاقِبَتَهُمْ كُفَّارًا فَلْيَحْذَرُوا خِيَابَهُمْ كَمَا يَحْذَرُونَ الْكُفْرَ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمُؤْتِقُ بِمَا مَكَرَ الْخَبِيرِينَ
نَسَبَ رَأْسَ سُرُورٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَرَسَدَ مَا شَدَّ مِنْهُ مَقْبُولٌ مِنْظُورٌ وَحَلَّ
وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَالنَّحِيَّاتُ كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا
وَبِرَأْسِ وَاجْتِهَادِ خُودِهَا فَرَايَنَدَ عَمَالِ طَعْنِ بِأَعْوَجِ أَضْرَافِ نِسْتِ بَلَدِ حَقِّ صَوَابِ بِلَانِ مَوْطِنِ اخْتِلَافِ سِتِ
وَعَدَمِ تَقْلِيدِ رَأْيِ نَفْسِ خُودِ سِتِ أَمَامِ أَبُو يَسْفَافِ بَعْدَ إِزْوَاجِ بَدْرِ جِهَةِ اجْتِهَادِ تَقْلِيدِ أَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ اللَّهُ
تَعَالَى عَنْهُمَا خَطَا سِتِ نَصَوَابِ تَقْلِيدِ رَأْيِ خُودِ سِتِ أَمَامِ شُرَحِي قَوْلِ مَحَابِي رَأْيِ مَحَابِي كَرِشَادِ خُودِ مَحَابِي
بَاشَدِ خُودِ أَمِيرِ رَأْيِ خُودِ تَقْدِيمِ نَسَبِ بَدْعِ عَمَلِ رَأْيِ خُودِ أَلْفِ مَحَابِي قَوْلِ مَحَابِي بَاشَدِ صَوَابِ مِيدَانِ مَرَكَاةِ
مَجْتَهِدِ امْتِ رَأْيِ مَحَابِي مَحَابِي أَلْفِ رَأْيِ مَحَابِي كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا
أَنكَ كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا
بِرِخْلَافِ رَأْيِ أَنْ سُرُورٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالنَّحِيَّاتُ حُكْمُ نَمُودِ بَاوُجُودِ نَزُولِ قَوْلِ حَقِّ دَعْمِ بِرِخْلَافِ
الِشَّانِ نِيَامِ وَبِرِخْلَافِ اِشْشَانِ مَنَعِ وَارْدِ نَكْشَةِ چَانِچِهْ كُزْشَتِ اِگَرِ اِیْنِ اِخْتِلَافِ تَامِضِي اِنَا مَقْبُولِ حَقِّ
بُودِ اِزْوَاجِ جَلِّ شَانِ اَلْبَتَّ مَنَعِ اِنَا اَمُودِ بِرِخْلَافِ كُنْدِ كَانِ مَعْدِ نَزِيلِ نَكْشَةِ اِنَا مَعْدِ مَعْدِ مَعْدِ

وَمَسَاكِينَهُمْ وَعُيُونَهُمْ وَرُدُّهُمُ إِلَى أَهْلِهِمْ وَانفَرُوا نَفْسًا وَمِنْهُمْ الضَّلَالَةُ وَالسَّامِيُّ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَخْذُوا أَمْرَهُمْ عَلَى الْحَبْتِ وَذُرِّيَّتُهُمْ وَهُمْ الَّذِينَ نَالُوا شَرَفَ الْمُحْجَةِ وَقَارَ فِي مُحَبَّتِهِ بِرَكَاتِ الشُّبُورِ وَشَاهِدُوا الْوَقْفَ وَشَرُّوا بِحُضُورِ الْمَلَائِكَةِ وَرَأَوْا الْخَوَارِجَ وَالْمُحْجَرَاتِ حَتَّى صَارَ غَيْبُهُمْ كَهَادَّةٍ وَعِلْمُهُمْ عَيْنًا وَأَعْلَوْا مِنَ الْيَقِينِ مَا لَا يُعْطَى لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِمْ حَتَّى لَا يَبْلُغَ انْفِاقُ غَيْرِهِمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مُّبْلَغَ انْفِاقِ مَدِّ شَعِيرِهِمْ وَلَا نَصِيفِهِ وَهُمْ الَّذِينَ أَشْنَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ الْجَعِيدِ وَدَعَى عَنْهُمْ وَهُمْ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَيْبٍ أَخْرَجَ شَطَاةَ فَارِزَةَ فَاسْتَفْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُجِيبُ الْمُزَافَ لِمُحِيطِهِمُ الْكُفَّارَ سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى عَاقِبَتَهُمْ كُفَّارًا فَلْيَحْذَرُوا خِيَابَهُمْ كَمَا يَحْذَرُونَ الْكُفْرَ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمُؤْتِقُ بِمَا مَكَرَ الْخَبِيرِينَ نَسَبَ رَأْسَ سُرُورٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَرَسَدَ مَا شَدَّ مِنْهُ مَقْبُولٌ مِنْظُورٌ وَحَلَّ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالنَّحِيَّاتُ كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا وَبِرَأْسِ وَاجْتِهَادِ خُودِهَا فَرَايَنَدَ عَمَالِ طَعْنِ بِأَعْوَجِ أَضْرَافِ نِسْتِ بَلَدِ حَقِّ صَوَابِ بِلَانِ مَوْطِنِ اخْتِلَافِ سِتِ وَعَدَمِ تَقْلِيدِ رَأْيِ نَفْسِ خُودِ سِتِ أَمَامِ أَبُو يَسْفَافِ بَعْدَ إِزْوَاجِ بَدْرِ جِهَةِ اجْتِهَادِ تَقْلِيدِ أَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا خَطَا سِتِ نَصَوَابِ تَقْلِيدِ رَأْيِ خُودِ سِتِ أَمَامِ شُرَحِي قَوْلِ مَحَابِي رَأْيِ مَحَابِي كَرِشَادِ خُودِ مَحَابِي بَاشَدِ خُودِ أَمِيرِ رَأْيِ خُودِ تَقْدِيمِ نَسَبِ بَدْعِ عَمَلِ رَأْيِ خُودِ أَلْفِ مَحَابِي قَوْلِ مَحَابِي بَاشَدِ صَوَابِ مِيدَانِ مَرَكَاةِ مَجْتَهِدِ امْتِ رَأْيِ مَحَابِي مَحَابِي أَلْفِ رَأْيِ مَحَابِي كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا أَنكَ كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا كُتِبَتْ أَلْفٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بِكَفَرٍ مَّا لَفَتْ كُنْدَ مَشَاوَرَتِهَا بِرِخْلَافِ رَأْيِ أَنْ سُرُورٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالنَّحِيَّاتُ حُكْمُ نَمُودِ بَاوُجُودِ نَزُولِ قَوْلِ حَقِّ دَعْمِ بِرِخْلَافِ اِشْشَانِ نِيَامِ وَبِرِخْلَافِ اِشْشَانِ مَنَعِ وَارْدِ نَكْشَةِ چَانِچِهْ كُزْشَتِ اِگَرِ اِیْنِ اِخْتِلَافِ تَامِضِي اِنَا مَقْبُولِ حَقِّ بُودِ اِزْوَاجِ جَلِّ شَانِ اَلْبَتَّ مَنَعِ اِنَا اَمُودِ بِرِخْلَافِ كُنْدِ كَانِ مَعْدِ نَزِيلِ نَكْشَةِ اِنَا مَعْدِ مَعْدِ مَعْدِ

سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته آنحضرت استفرموده مرا از آن چه باشد جواب حضرت فاروق
شاید در آن وقت فهمیده باشد که این کلام از ایشان بواسطه و حج به قصد اختیار واقع شده است چنانچه
از لفظ اکثرت متوهم میشود چه آن سرور گاهی جزئی نوشته است و ایضا فرموده است لَنْ تَنْصُلُوا
بَعْدِي هَرَّكَاهُ دِينَ كَالَّذِي شَدَّ بَاشِدَ نَمَتْ تَامَ كَثَرَةً وَرَضَائِهِ بُولِي بَانَ بِوَسْطِ صَلَاتٍ بَعْدَ أَنْ جَرَّ صَوْرَتَهُ
خَوَامِدَ دُشْتِ وَدَرِيكَ سَاعَتٍ جَرَّ خَوَامِدَ نَوَاشَتِ كَرَفَعِ صَلَاتِ كُنْزِ أَهْمٍ دَرِیْشَتِ سَلَّ نَوَاشَتِ شَدَّ
است مگر کافی نیست و دفعِ صَلَاتِ نمیکند که در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی نوشته اند دفعِ صَلَاتِ
نماید آری جا حضرت فاروق دانست باشد که این کلام بنا بر بشریت به قصد ایشان بر زبان افتاده است
تحقیق این معنی کشید و تجدید تفسیر آن نماید و درین اثنا سخن اختلاف بندگشت حضرت پیغمبر
عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر
از آن مقوله سخن فرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلافی که صاحب کرام و امور
اجتهادیه بآن سرور علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ فرمودند اگر عیاذُ اللَّهِ بُبْحَانُهُ شَائِبَهُ
هوا و تعصب میداشت بزرگوار اهل ارتداد میکشید و سر از رقیع مایل اسلام میرون اما تحت چه سنو و آداب
سوء معاشرت بآن سرور کفرست علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ اَعَاذَ اللَّهُ بِبُحْبَانِهِ
میند بلکه این اختلاف بنا بر ایشال امر کاغذی و فادیه است زیرا که شخصی که پایا بجهد و دست باشد در احکام جهاد
و ارتداد و جهاد و در آن گیرندون خطاست قنهی عناد و احکام منزه که از جهاد و در آن منقطع نیست
غیر تعلیه آنجا گنجایش ندارد و ایمان انقیاد آنها واجب غایه کافی الباب صاحبین اقل تکلفا بری بودند
و از آرایش عبارات مستغنی بتمام ایشان صلاح باطن بود و دست و ظاهر ایشان از نظرشان بطرح
غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب در آن قرن باعتبار حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت لفظ آنجا
امر رسول علیه و علی السَّلَامَاتُ و الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ کار ایشان بوده و اعتبار از نام و صفیات آن سرور علیه
و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ مجامع شان آبا و ائمهات طهارت و اذواج خود را فدای

و این کلام را در آن وقت که حضرت فاروق از آنحضرت پرسیدند و آنحضرت فرمودند که این کلام از ایشان بواسطه و حج به قصد اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ اکثرت متوهم میشود چه آن سرور گاهی جزئی نوشته است و ایضا فرموده است لَنْ تَنْصُلُوا بَعْدِي هَرَّكَاهُ دِينَ كَالَّذِي شَدَّ بَاشِدَ نَمَتْ تَامَ كَثَرَةً وَرَضَائِهِ بُولِي بَانَ بِوَسْطِ صَلَاتٍ بَعْدَ أَنْ جَرَّ صَوْرَتَهُ خَوَامِدَ دُشْتِ وَدَرِيكَ سَاعَتٍ جَرَّ خَوَامِدَ نَوَاشَتِ كَرَفَعِ صَلَاتِ كُنْزِ أَهْمٍ دَرِیْشَتِ سَلَّ نَوَاشَتِ شَدَّ است مگر کافی نیست و دفعِ صَلَاتِ نمیکند که در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی نوشته اند دفعِ صَلَاتِ نماید آری جا حضرت فاروق دانست باشد که این کلام بنا بر بشریت به قصد ایشان بر زبان افتاده است تحقیق این معنی کشید و تجدید تفسیر آن نماید و درین اثنا سخن اختلاف بندگشت حضرت پیغمبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر از آن مقوله سخن فرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلافی که صاحب کرام و امور اجتهادیه بآن سرور علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ فرمودند اگر عیاذُ اللَّهِ بُبْحَانُهُ شَائِبَهُ هوا و تعصب میداشت بزرگوار اهل ارتداد میکشید و سر از رقیع مایل اسلام میرون اما تحت چه سنو و آداب سوء معاشرت بآن سرور کفرست علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ اَعَاذَ اللَّهُ بِبُحْبَانِهِ میند بلکه این اختلاف بنا بر ایشال امر کاغذی و فادیه است زیرا که شخصی که پایا بجهد و دست باشد در احکام جهاد و ارتداد و جهاد و در آن گیرندون خطاست قنهی عناد و احکام منزه که از جهاد و در آن منقطع نیست غیر تعلیه آنجا گنجایش ندارد و ایمان انقیاد آنها واجب غایه کافی الباب صاحبین اقل تکلفا بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی بتمام ایشان صلاح باطن بود و دست و ظاهر ایشان از نظرشان بطرح غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب در آن قرن باعتبار حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت لفظ آنجا امر رسول علیه و علی السَّلَامَاتُ و الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ کار ایشان بوده و اعتبار از نام و صفیات آن سرور علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ مجامع شان آبا و ائمهات طهارت و اذواج خود را فدای

فِي قُصَائِلِ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَعَلَى
الْأَهِلِّ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَاتُ
وَالنِّحْيَاتُ رَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ أَنَّهُ قَالَ
عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ
أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا
فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَذَى عَلِيًّا فَقَدْ
أَذَانِي وَمَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهَ
وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَالتَّحَاكُمُ وَصَحَّحَهُ
عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي
بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ
قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ كُنَّا قَالَ عَلِيٌّ
مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ كَلْثًا وَأَبُو ذَرٍّ وَ
الْمُقْدَادُ وَسَلْمَانُ وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ
وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى
الْإِلَهِ وَسَلَّمَ قَالَ انْظُرُوا إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةَ
إِسْنَادٌ حَسَنٌ وَأَخْرَجَ الشَّيْخَانِ عَنْ
الْبَرَاءِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالْإِلَهِ وَسَلَّمَ وَالْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ

وَالْبَرَاءُ رَوَى ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ خَدَا صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى
عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ وَسَلَّمَ رَوَى كَرْدِ عِلَامِينَ
عَبْدُ الْبَرِّ كَرْدِ فَرْمُودَانِ سِرُورِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَسِ كَرْدِ دُشْتِ عَلِيٍّ رَا
دُشْتِ مَرَاوِ كَسِ كَرْدِ دُشْتِ عَلِيٍّ رَا بَرَنْجَانِي
مَرَاوِ كَسِ كَرْدِ بَرَنْجَانِي مَرَاوِ بَرَنْجَانِي حَقِّ رَا كَعَالِي
تَقْدَسَ وَرَوَى كَرْدِ تَرْمِذِي وَكَامِ وَتَصْحِيحُ
أَنَّا زَبَرِيدَهُ كَرْدِ كَرْدِ فَرْمُودِ رَوَى خَدَا صَلَّي
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ وَسَلَّمَ بِدَسْتِكَا
فَرْمُودِ مَرَاوِ حَقِّ وَعَلَا بِدَسْتِي جَاهِرِ كَرْدِ فَرْمُودِ
وَنَزِيدِ دُشْتِ مَرَاوِ رَوَى ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ رَا حَابِ كَرْدِ
عَرَضَ كَرْدِ مَرَاوِ رَوَى ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ كَرْدِ سَانْدِ اِشْتَانِ فَرْمُودِ
سِرُورِ عَلِيٍّ اِشْتَانِ مَرَاوِ مَرَاوِ كَرْدِ اِشْتَانِ فَرْمُودِ
وَمَرَاوِ رَوَى ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ كَرْدِ طَبْرَانِي وَكَامِ اِشْتَانِ
مَرَاوِ كَرْدِ حَقِّقِ فَرْمُودِ خَدَا صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَالْإِلَهِ وَسَلَّمَ
دِيمِ بَسْمِ عَلِيٍّ مَرَاوِ سَتِ اِشْتَانِ
حَسَنِ سَتِ رَوَى كَرْدِ مَرَاوِ وَكَامِ اِشْتَانِ
كَامِ كَرْدِ مَرَاوِ خَدَا صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَالْإِلَهِ وَسَلَّمَ
وَمَالِ اِشْتَانِ اِشْتَانِ بَرْدِ اِشْتَانِ

وَالْبَرَاءُ رَوَى ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْبَرَاءُ رَوَى ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَالْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

وَهُوَ يَقُولُ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِبُّ فَأَجِبْنِي وَأُخْرِجْ الْبُخَارِيَّ
 عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ
 الْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَ
 إِلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ
 كَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ وَأُخْرِجَ الزُّمَيْدِيُّ عَنْ أُسَامَةَ
 بْنِ زَيْدٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ
 عَلَى وَرَكَيْتِهِ فَقَالَ هَذَا ابْنُ ابْنِي وَابْنُ
 ابْنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِبُهُمَا فَأَجِبْهُمَا وَ
 أُجِبْ مَنْ يُجِبُهُمَا وَأُخْرِجَ الزُّمَيْدِيُّ
 عَنْ أَنَسٍ قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ
 أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَ
 رَوَى الْمُسَوِّدُ بْنُ مَعْرُومَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا
 أَغْضَبَنِي وَفِي دَوَائِجِهِ يُرِي بَنِي

در مالیکہ میگفت خداوند من دوست بیدارم و تو نیز دوست دارا و را و روایت بخاری از ابی بکر و روم گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سر و امام حسن در پہلوئے بود و حال آنکہ آنحضرت روئے سے آرد بر مردم یکبار و بسوئے کی بار دیگر و بیدستی این پسین است و امیدست کہ خدا صلح و بدلیست میان دو جماعہ بزرگ از مسلمانان حدیث کرد از اسامہ بن زید گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالیکہ امام حسن و حسین بر دورین شے بودند پس فرمود آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام این ہر دو پسران من اند و پسران خرمند خداوند من دوست بیدارم این ہر دو را پس تو نیز دوست دار این ہر دو دوست کے را کہ دوست دار این ہر دو را تو بھی دوست روايت کرد گفتم موال کرده شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ام کیا حالت تو دوست ہمیشہ ترست بسوئے فرمود آن سرور حسن و حسین بخاری مسلم از سوربن مغزیہ روا کردہ کہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود قاطع گوشت پارہ من بہت پس کسیکہ دشمن ہے آرد اورا دشمن ہے آرد مرا و بروایت دیگر یہ آید و ناخوش میگرداند

3

13

12

3

مجلس فیض جمعی
تذکرہ اعلیٰ افسانہ و لغت
سنت ابا کی بقولیات
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ وہ ہماری عیال و عیال
بن علی بن ابی طالب و عیال
علاء اللہ علیہ السلام

[illegible]

مَا أَرَانِيهَا وَيُؤْذِنِي مَا إِذَا هِيَ وَأَخْرَجَ
 الْحَاكِمُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ
 فَاطِمَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَغْرَضْتَهُ
 مِنْهَا وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا
 قَالَتْ إِنَّ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِهَذَا يَأْتِيهِمْ
 يَوْمَ عَائِشَةَ يَسْتَعُونُ بِذَلِكَ مَرْضَاةَ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ
 لَيْتَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
 وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ كُنَّ حِزْبَيْنِ فُحْرَبَ فِيهِ عَائِشَةُ
 وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسُودَةُ وَالْحِزْبُ الْآخَرُ
 أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَ حِزْبَ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ
 لَهَا كَلِمَتِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ يَكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْتَدِيَ
 إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَلْيَهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا لَا
 تُؤْذِنِي فَإِنَّ الْوَسْخَ كَرِهَ يَأْتِنِي وَأَنَا
 فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ لَا عَائِشَةَ قَالَتْ أَنْتُوبُ
 إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ

چیزی که به من آید و مرا آزار می کند مرا چیزی که آزار
 می کند و مرا و عالم از ابو هریره روایت کرده که تحقیق
 فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی را
 که فاطمه دوست داشته ترست بسوی من از تو
 و تو عزیزتری نزد من از و دیگر بخاری و مسلم از
 عائشه روایت کرده گفت بودند مردم قصد میکردند
 بهیچان خود را و عائشه میخواستند بدان مکان پیغمبر خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بودند زنان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو گروه
 یک گروه بودند در و عائشه و حفصه و صفیه و سوده
 و گروه دیگر اُمّ سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم پس سخن کردند گروه اُمّ
 سلمه پس گفتند مرا و را بگو پیغمبر خدا را صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم سخن کند بمردم و بگوید کسی که
 خوابد که بدید فرستد بسوی رسول خدا صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم پس باید که بدید فرستد بسوی
 من هر جا که باشد پس کلام کرد با من پس گفت
 آنحضرت مرا و را آزار کن مرا در باب عائشه که
 و می آید مرا و حال آنکه من در جامه خواب پیچیده نیستم
 باشم بجز عائشه گفت تو بهیچان بسوی خدا نمی پائی

چیزی که به من آید و مرا آزار می کند مرا چیزی که آزار
 می کند و مرا و عالم از ابو هریره روایت کرده که تحقیق
 فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی را
 که فاطمه دوست داشته ترست بسوی من از تو
 و تو عزیزتری نزد من از و دیگر بخاری و مسلم از
 عائشه روایت کرده گفت بودند مردم قصد میکردند
 بهیچان خود را و عائشه میخواستند بدان مکان پیغمبر خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بودند زنان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو گروه
 یک گروه بودند در و عائشه و حفصه و صفیه و سوده
 و گروه دیگر اُمّ سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم پس سخن کردند گروه اُمّ
 سلمه پس گفتند مرا و را بگو پیغمبر خدا را صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم سخن کند بمردم و بگوید کسی که
 خوابد که بدید فرستد بسوی رسول خدا صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم پس باید که بدید فرستد بسوی
 من هر جا که باشد پس کلام کرد با من پس گفت
 آنحضرت مرا و را آزار کن مرا در باب عائشه که
 و می آید مرا و حال آنکه من در جامه خواب پیچیده نیستم
 باشم بجز عائشه گفت تو بهیچان بسوی خدا نمی پائی

در حدیث
ابو یوسف

میں نے خود حضرت
علاء بن ابی مرثدہ سے سنا ہے کہ
ابو یوسف نے کہا کہ میں نے
ابو یوسف سے سنا ہے کہ میں نے
ابو یوسف سے سنا ہے کہ میں نے

کتابت المحدثین

میں نے خود حضرت
علاء بن ابی مرثدہ سے سنا ہے کہ
ابو یوسف نے کہا کہ میں نے
ابو یوسف سے سنا ہے کہ میں نے
ابو یوسف سے سنا ہے کہ میں نے

اذا قال يا رسول الله ثم انهم دعوا فاطمة
فارسن الى رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم فكلمتها فقال يا بنتي انا
يحييتن ما احب قال فاحيتي
هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها
قالت ما غرت على احد من نساء رسول
الله صلى الله تعالى عليه واله وسلم
ما غرت على خديجة وما رآيتها ولكن
كان يكثر ذكرها ورتبها ذبح مشاة ثم
يقطعها اغصاء ثم يبعثها في صدائق
خديجة فربما قلت لك كانت لم
تكن في الدنيا امرأة الا خديجة فيقول
انها كانت وكانت وكان لي منها ولد
وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
وعله واله وسلم العباس مني وانا
منه واخوهم الكليلين عن ابي سعيد
ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعله
اله وسلم قال اشتد غضب الله على من
اذاني في عترتي واخوهم النكاح عن ابي هريرة

در حدیث
ابو یوسف

در حدیث
ابو یوسف

در حدیث
ابو یوسف

در حدیث
ابو یوسف

ازار رسول خدا پسر این زنان خواندند
فاطمه را پس فرستادند بسوی پیغمبر خدا
الله تعالی علیه واله وسلم پس کلام کرد بان
سرور پس فرمود ای دختر من آیا دوست
نیداری تو چیز را که دوست میدارم گفت
گفت پس دست دار تو این زن را روایت کرد
بخاری و مسلم از عائشه زه گفت رشک نبرده ام بر
ایم از زنان پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم این که
رشک نبرده ام بر خدیجه و من ندیده ام او را و لیکن
بود آنحضرت که بسیار ذکر میکرد او را و بسا که ذبح
میکرد و گوشت را پستریا پاره پاره میکرد پس فرستاد
آنها در زنان که دوستان خدیجه بودند پس بسا
که میگفت آنحضرت را گویا بود در دنیا نه مگر
خدیجه پس میگفت بود و بودی و بود مرا از و
اولاد و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم عباس از من
و من از عباس و و علی از ابی سعید روایت کرد
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
سخت شد غضب خدا بر کسی که از او مراد را بگوید
من و روایت کرد حاکم از ابی هریره زه

رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ
لَا هِلِي مِنْ بَعْدِي أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرٍ
عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ أَنَّ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ
قَالَ مَنْ صَنَعَ إِلَيَّ بَيْتِي بَرَاكَ فَاتَهُ عَلَيْهَا
يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ وَالدَّيْلَمِيُّ
عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ
أَنْتُمْ كُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ
بَيْتِي وَلَا مَحْصَانِي +

که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین
شما بهترین شماست و باب اهل من پس وفات
من روایت کرد این ماکرازی علی کرم الله تعاده
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه
إحسان نماید بابل بیت من مکافات نماید ویرا
بر آن روز قیامت روایت کرد این عدی و
دلی از علی رضی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم مضبوط ترین شما بر
صراط شدیدترین شماست از من محبت
بابل بیت من و باصحاب من رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ +

در حدیث

در حدیث

در حدیث

۵ الی حق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی فاطمه + اگر دعوتم رد کنی و قبول من دست
وامان آل رسول + و صلی الله علیه و آله و سلم و علی جمیع احواله من لا ینسیاء و
المرسلین و المملیکه الکرام المقریان و علی سائر عباد الله الطاهیین اجمعین +

سعادۃ ابدیہ ۳۹
مکتوب سی و نهم (۳۹)
المختصبات ۱۳۳

در حدیث

بفقیه حقیق عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در فضائل کلمه طیبیه لا اله الا الله
و ما یناسب ذلك + یشهد الله ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسله و ان علیاً و آل علی و اصحابه
کرام و ان جمل سلفنا من الانبياء و اولیائهم و اصحابهم و اولادهم و اولاد اولادهم و اولاد اولاد اولادهم
غضبها و دیگر که خود و دین دوست بطریق اولی تسکین آنها نماید چرا تسکین نماید که بنده بتکلیف

این کلمه طیبه یعنی ماسوی نموده از همه رگزدانیده است قبل از توبه مجبور بر حق را ساخته متشایع غضب تو جرات
شستی بوده که بنده بان مبتلا گشته بود و کتیس قلین این معنی را در عالم مجاز مشاهده نمائی چون مالک از ملک
در آزار باشد و بر غضب نماید و بنده از حسن نشاء که دارد توبه خود را از اسوا مالک خود گردانیده تمام خود
را متوجه مالک خود گردانید این مان ناچار مالک با شفقت و رحمت در حق مملوک خود پیدا کرد و غضب و
آزار مرتفع شود و این کلمه طیبه را کلمه خزینه نود و نه رحمت که بر آن عزت ذخیره فرموده است بسیار می دانند
که شفیع تر از برکت قطع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمه طیبه دیگری نیست کسی که تصدیق باین کلمه
کرده باشد و ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک اگر بر رسوم کفر و ذایل شرک مبتلا گشته است امید است که بشفا
این کلمه طیبه از عذاب بیرون آید و از غلوه و وزخ نجات یابد چنانچه در دفع عقوبات سایر کبار این ائمت
شعاع محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنفع و آذیل است و آنکه گفته ام کبار این ائمت
زیرا که در ائمت سابقه ارتکاب کبارتر است بلکه انیسراج رسوم کفر و ذایل شرک نیز اندک بیشتر محتاج بشعاع
این ائمت است در ائمت سابقه جمیع بر کفر مصر بودند و کبار ایمان با خلاص آوردند و اقبال و ابر نمودند
بلاک میگشت این ائمت پرگناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل قائم الزل علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات و الثقیات شعاع شان نمی بود و ائمت مذبذبه و رب غفور
آن قد غفور و عفران حق جل و علا که در شان این ائمت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان جمیع
ائمت ماضیه بکار رود و نود و نه رحمت را گویا برکت این ائمت پر ذنوب و خیر ساخته اند که مستحق
کرامت گناهکارانند و چون حق سبحانه و تعالی غفور و منیر است و دوست میدارد و هیچ مافیه از برکت
غفور و مغفرت برابر این ائمت پر تقصیر نیست لاجرم این ائمت خیر الائم گشت و کلمه طیبه که شعاع گشتند
ایشانست مثل انکه آمد و غیر بر شفیع ایشان بنی الانبیاء خطاب یافت علیه و علیهم الصلوات و
الثقیات و اولیک یبذل الله سبلانهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً بکار عمل را همین
چنین باشد و اگر ملامتین چنین بود که با کریان کار دشوار نیست و کان ذلک علی کسیراً

انوار شاد و حسین را
در بحر مباح و در بحر
و منقحی عریض است
میکشود قیامت است
ملکه در صفاست
بعد از کربت بید
خوشینده است
کمال می شود بی آنکه
در علم و دانی نفسی بود
نوم از نواذب نورانی
و طایفه غلام بر نون که گشتند

مختوبات علم ربانی

[illegible]

مستعارات امیرہ ح

07

مکتوب سی و ششم (۳۸)

بجای محمد یوسف کشمیری صدر یافته در بیان آنکه اهل اخلاص و باطن برابر خود که تعلق بدنی نیست هر چند
ظاهر بدنی و اسباب ثبات نماید و مایه نیاید آنکه ^{چند} **لَا تَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ** و **سَلَامٌ عَلَى عِبَادِ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ**
معرفت خدا جل سلطانها بر آنکس حرام که برابر خطه در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را این قدر تعلق دنیا
باشد و یا این مقدار خاطر از دنیا در باطن او ظهور کند مانند ظاهر او که از باطن بهر حال جدا افتاده است و از آخرت
بدنی آمده است اختلاط مردم پیدا کرده مخصوصا بمناسبت مشروطه و افلاک و الاستیفاة اگر من
از دنیا گوید و با اسباب و نیوی تشبیه نماید بنجایش نازد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد مطلق نشود
و طریق افتاده و مستعد دیگر و پس باطن این شخص بهتر از ظاهر او است حکم خود نما و کند مردم فردش دارد و
مردم ظاهرین درنگ و دماورا کند و نادجو و فرکش تصور نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال
میکنند که بظاهر تعلق و ایمانید و باطن ^{است} که قرار زینا افتخار بینا و بین قو و کما بالحق و انت خیر
الغایبین و السلام علی من اتبع الهدی الذم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علی

تجارت و بازرگانی

تجلی

نظریاتی

لیسے فیضیہ کراچی
 پان کونینہ
 عین از دین کو پڑھا
 اس وقت سے
 اگر کوئی اس وقت سے
 واقف نہ ہو
 البتہ صاحب
 کویت امر باقی
 البتہ صاحب
 صاحب المشیخہ و
 السابقون السابقون
 اولئك المقربون الم
 لمصطفیٰ علیہ
 اللہ تعالیٰ

مبارك و تعالیٰ

41

مکتوب سی (۳۹) مختوم

بسیار عبد الباقی ساز نگوی صد و ریافته در بیان اصحاب یحیی و اصحاب شمال و سابقان که یک قدم بر شمال
قدم دیگر بر یحیی نهادند گوئی سبقت بمیدان اصل برده اند و مایه نایب ذلک ینیم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عبادہ الّذین کصطفی بآن اذ شدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب محبت علی
اند و اصحاب یحیی از باب محبت نورانی سابقان آنند که ازین محبت ازان محبت بآمدند و یک قدم بر شمال قدم
دیگر بر یحیی نهادند گوئی سبقت بمیدان اصل برده اند و از ظلال مکانی و ظلال جوی بالا گذشت و از اسم و
صفت و از شان اعتبار جزوات خواسته تعالی و تقدس اصحاب شمال از باب کفر و شقاوت اند و هرگز

سابقہ

پس عالم شد کہ دائرہ امکان نسبت براتب و جوب فائز تھا چہ متعلقہ نسبت کا شکے مکمل قطرداشت نسبت
بدریائے محط پس ناچار بقوت پائے خویش کہوئے دوست نتوان رسید و بچشم خود اور انہی ستوان دید
لَا يَجْمَلُ عَطَايَا لِّلْكَافِرِ وَلَا مَطَايَا

سعادۃ ایضاً

مکتوب چہارم و دوم

32

به خواجہ جمال الدین حسین ولد مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان انحصار نمودن صوفیہ سیر را در آفاق و انفس
و اثبات نمودن تخلیه و تجلیہ را در ان و دوسر و منع نمودن حضرت ایشان قدس سرہ از ان قدس سرہ این معنی را در سر
و نہایت النہایہ را بپیر و انفس و آفاق اثبات نمودن **حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَا يَنْبَغُ ذَٰلِكَ لِلَّهِ**
الْوَحْدَانِيَّةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الْكَرَامِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
الْطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
سالك بعد از تصحیح نیت و تخلیص اُمیت بذكر الهی جل سلطانہ اشتغال نماید و یا صفت شاقه و محامدات شریفه
پیش گیرد و تزکیہ حاصل کند و اوصاف رفیقه او با خلاق حسنہ تبدیل نماید و توبہ انابت او بیشتر گردد و دُخْت دنیا
از دل و سیر و ن رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصله خود را بتدریج و ترتیب عالم مثال مشاهده
نماید و خود را از کمالات بشریت و از ذل صفات آن پاک و مُصَفَّایند هر آینه سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمیع این
طائفه درین مقام احتیاط و زہد نماید و ہر لطیف از لطائف شعبہ انسانی را در عالم مثال بصورت نورانی از انوار کمال
آن قرار دادہ اند و علامت صفائے ہر لطیفہ را بطور نفی از ان انوار مثال معترضہ شستہ اند و این سیر را از لطیفہ
قلب بتدریج نمودہ بتدریج و ترتیب تا لطیفہ اخفی کہ متہائے لطائف است رسانیدہ اند مثلاً علامت صفائے قلب
سالك ظهور آن قلب شستہ اند و مثال بصورت نور سرخ و علامت صفائے رُوح را بصورت نور زرد و قرمز دادہ اند
علی القیاس پس حال سیر آفاقی آن شد کہ سالك تبدیل اوصاف و تغیر عِلَاق خود را در مِرَایے عالم مثال
مشاہدہ نماید و زوال ملکات و کمالات خود را در ان عالم احساس کند تا یغنی بصفائے خود را حاصل آید و بطریق

کرنڈائن لنگان
جیروان بیت
طہ تعلیمات
خوشن شاہ
کرشن کیش
طہ انجمن
وہب کراچی
واضعہ
انجمن نورج
نور احمد علیہ

فہرست کتب

این کتاب از کتب معتبره است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است

بطور علم مفهوم میشود و بقیح آن ناظر است بر چند راه کشف در آمد است چه صاحب کشف آنرا قیح ندانند زیرا که
این سلسله متضمن احوال غریبه است و مثل بر معارف مجبیه غایه مافی الباب قاست دین موطن سخن نیست
و اکتفا باین احوال معارف زیاده سوال برین تقدیر مشایخ برابرل باشند و حق مافای کشف و مشهور ایشان
بود جواب بطل آنست که مخلص از صدق ندانند و در مالمکن فیه منشأ این احوال معارف غلبه محبت حق است
بسیحانه و استیلائے حب و تعالی بر آنچه که نام نشان ماسوسه را در نظر بصیرت شان نگذارند و هم در نیم غیر غیریت
را خود تسلطی سازند و درین وقت تا چار بوطه سکر و غلبه حال ماسوسه را مودم خواهد و نیست موجود جز حق را خواهد
تعالی اینجا باطل چیست و بطلان کجا درین موطن استیلائے حق است و بطلان بطل این بزرگواران در محبت حق
جل و علا خود را در غیر خود را در با خندانند و از خود و غیر خود نام نشان نگذاشته نزدیک است که بطل استیلائے حق
اگر بزرگواران همه حق است مبرائے حق است علماء ظاهرین از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از مخالفت صوفی
چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند سخن درین است که مادی این احوال معارف کمالات دیگر است که این احوال
و معارف نسبت بان کمالات حکم قطره در نسبت بدیای محیط است آسمان نسبت بعرش آمد فرود و
ورنه بس عالی است بیش خالتود بر سر اصل سخن ویم و گویم که آنچه در خرق محب گفته اند که در سیر آفاقی محب
ظلمانی و نورانی بنماها مرتفع میگردد و چنانچه گذشت نزد این فقیر این سخن محل قدسه است بلکه خلاف آن
ثابت شده و مشهور گشته که خرق محب ظلمانی موطن بطریق جمیع مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر انفسی
بیشتر است و خرق محب نورانی موطن بسیر اسما و صفات در حق است تعالی و تقدس حتی لا یغنی فی نظرد
اسم ولا وصفه ولا شان ولا اعتبار فی بیشتر که خرق محب انوار لیسته بمکمل ما فشرقت بالوصل للرب
وان کان هذا الوصل اقل حصولا و هذا الوصل اعز وجودا پس در سیر آفاقی معلوم نیست که نصف
محب ظلمانی خرق شده باشد خرق محب نورانی اینجا چه صورت دارد غایه مافی الباب در محب ظلمانی مرتب
متفاوتند که سبب تباها میگردد و چه محب نفسانی در ظلمت فوق محب قلبی است مثلاً پس قلیل الظلمه اگر خود را
بعنوان نورانیت بشی و نماید و ظلمانی نورانی تغیر شود فی حقیقت ظلمانی ظلمانی است و نورانی نورانی

این کتاب از کتب معتبره است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است

این کتاب از کتب معتبره است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است و در آن اشاراتی به کتب معتبره دیگر شده است

مفصل ایشانست و اگر معرفتست هم از اثر التفات ایشان طایق اندراج النهایه فی البدایه را ازین بزرگواران
 آموخته ام و نسبت آنجا که بهجت قیومیت ایشان آفریده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در این
 نمینند و بیک کلام شان آن یافته ام که بزرگان دشمن نیابند که آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس دین
 طعنه زدن بر وجهه کعبه بر جلد خوش گفت آنکه گفت نه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر نوازند
 پنهان محرم قافله را از علو فطرت و سمو بهشت ابتدای طریقت را از سیر انقشی قرار داده اند و سیر آفاقی را
 در ضمن آن سیر قطع نموده و سیر در وطن در عبارات ایشان کنایت ازین سیرست در طریق این بزرگواران راه
 اقبست و به حصول نزدیکتر و نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در
 بدایت و بهر می کنیم باجماع طریق این بزرگواران در میان سایر طرق مشایخ قدس الله تعالی امرا جمیعهم بسیار
 بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهیهای اکثرشان است ازینجاست که فرموده
 نسبت فوق همه نسبتهاست قاری نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن چون مراد از آفاق و انفس
 و در او سلوک جذبه ولایت اولیا را قدرگاه نیست گذرگاه نه تا چار این بزرگواران نیز از بیرون آفاق و
 انفس خبر داده اند و از او را که جذبه و سلوک سخن زانده اند باز از کمالات ولایت میفرمایند اهل الله بعد از خدا و تعالی
 هر چه می بیند در خود می بیند و هر چه می شناسد در خود می شناسد و خیرت ایشان در وجود خودست
 وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَظِيمُ وَالْمَلَكُ الْعَظِيمُ که این بزرگواران هر چند از بیرون انفس خبر نداده
 اند اما گرفتار انفس هم نمیند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لای سازند و جلالت قیومیت نفی آن
 نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس میفرمایند هر چه دیده شده شنیده شده دانسته شده آن همه غیرست
 بحقیقت کل لا نفی آن باید کرد که نقش بندگی بند بر نقش نیند هر دم از بوی لعلی نقش در پیش
 آرد نه نقش بندگی و لیک از نقش پاک نقش هم که پاک از لعل پاک آید اینجا سیر است باید دانست
 که نفی غیرت دیگرست انتفاء غیرت دیگر نشان مایه ها و آنکه گفته اند ولایت را بهر چه در سلوک
 و آفاق و انفس قدرگاه نیست زیرا که او را سلطان از کائنات بر همه است و خدایت است

مفتی

چند

شاہ

3

7



22

5



1

55

1

北

1



1

[illegible]

که ولایت ازلن کجوه بلند بالادست کوتاه است اکثر ساز صاحب انبیاء علیهم الصلوات و الثنایات و لکن در برابر ارم نبوت
و وراثت انبیاء علیهم الصلوات و الثنایات این دولت فیه کثرت اند و باین با و جامع جذب سلوک قطع منازل بعد نمود
در او را که سلوک جذب قدم نهاد و در دایره طلال کام بیرون نه نفس را در رنگ آفاق واپس گذاشته اند و درین مقام
تجلی ذاتی برنگ دیگران کالذوق الحاطط است ایشان دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق
تجلی است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که تجلی خوب از ظلیت میطلبد و نقطه از ظلیت بزرگواران کو عظیم است
بدایت کار این بزرگواران جذب محبت الهی است جل سلطانیه و چون بعینیت بیعت خداوندی جل
سلطانیه و عظم شأنه این محبت ساعه فساد استیلا میابد و وقت و غلبه پیدا میکند ناچار محبت با سوسه
درجه فدرجه روبرو می آید و در تعلق گرفتاری با غیر بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولت را پیدا
محبت خداوندی جل سلطانیه محبت اسو با کل زائل گشت محبت گرفتاری جناب حق خداوندی
جل سلطانیه بجای آن نشست ناچار اوصاف دخال اخلاق در ویه و او تمام مرتفع شد و تجلی با اخلاق حمیده
گشت و بمقامات عیشیه و متحقق آمد آنچه بسیر آفاقی تعلق داشت بے مؤنه سلوک تفصیل و بے ریاضات و
مجاهدات شدید میسر شد زیرا که محبت تقاضای طاعت محبوب مینماید و چون محبت بکمال رسید اطاعت
بتمام حاصل آمد چون اطاعت محبوب بروجائیم با ندانه قوت بشری حاصل گشت مقامات عیشیه و متعشیه
و بهین سیر مجبوری چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که فخر صادق فرموده علیه و علی الله
الصلوة و السلام المرء مع من احب و چون محبوب اولی آفاق و انفس است محبت نیز بحکم محبت انشا فاق
و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی با نیز واپس گذارد و دولت محبت حاصل کند پس این بزرگواران در وقت
محبت نه با فاق کار دارند و نه با انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار و بار ایشان است سلوک جذب طفیلی معامله شایسته
سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب از لازم است و اطاعت محبوب مربوط با تیان شریعت
علی صلاحها الصلوة و السلام و الخیرة که دین مرضی اوست تعالی پس هلاست کمال محبت کمال ایشان محبت
و تیان کمال شریعت منوط بحکم و عمل و اخلاص است اخلاص که جمیع افعال صورت پذیرد و در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد

بسم

که نصیب مقام است بفتح و هم محصلان کسوت و کلام ازین مقام میبایند و الله الصون علی خطر عظیم شنیده باشند
 بر سر اصل بن بودیم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و مجذبه و تصفیه نفس است از اخلاق بدیه و اوصاف
 زواید که نفس آن همه فایده گرفتاری است با نفس و حصول مراد است و هوای نفس است پس از سیر نفسی چاره
 نبود و از صفات فیضیه صفات میسر رفتن گذرند و سیر آفاقی طریق ابر مقصود است و غرض معتدیه بان متعلق
 نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری نفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی
 خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال دوست میدارد برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر
 نفسی دوستی خود بواسطه اشتیاق محبت حق جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زایل شد
 پس سیر نفسی ضروری آمد و سیر آفاقی بطریق در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات
 با نفس مقصود گشت و آفاقی بطریق در ضمن منقطع شد بجه سیر آفاقی بهم نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بے
 تخیل توقفات بانجام آن ساند تا اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات بنیاد سازند نزدیک است که سیر
 آفاقی را در این لایق شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداده نموده آید سیر نفسی هر قدر که قطع کرده شود بیشتر
 که از سیر آفاقی رفتن است تمتع عظیم است که این سیر را بانجام ساند و بیرون از آفاق نفس خواهد چه در کارت
 که کسی تلویحات نفس را در مزات آفاق مشاهده نماید و تخیلات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه صفات قلب
 خود را مثلاً در مزات مثال معلوم سازد و در آن صفات بصورت خود سرخ به بیند چرا و چنان خود را کار نماید و
 و غیر است خود صفات آنرا حواله کند مثلاً شهرت که دو هزاره ساله بطیب چه حاجت چه بود چنانچه
 خود تلویحات آنحال خود را خواهد دیانت و تفریق است و علم خود معلوم خواهد ساخت آنکه سیر آفاقی علوم مکان
 و تجلیات ظهور است بسیار و اما جمیع آنها را چه بیطلال است و تخیلی باشد مثلاً هرگاه سیر نفسی بطریق تعلیق
 داشته باشد چنانچه در مسائل و مکاتیب تحقیق آن نبوده است سیر آفاقی باید که بطلان متعلق شود چنانچه آفاق
 همچون تطل است مرا نفس را و مزات است مراد از آنکه نیست که احوال نفس را که در مزات آفاق مشاهده میمانند
 و غا و تجلیه از آنها معلوم سازند و نیک است که در خواب یا در واقع در عالم مثال خود را پادشاه بیند و یا

نفس

فردی که در

آفاق

توقفات

نفس

مطلوبه و حاصل

قال الله تعالى حكاية
 عن ابيس الاعرج
 منكم منكم
 قال عز من
 عند السيد الفاضل
 من عبادنا المخلصين

کتابت ابراهیم

کتابت ابراهیم

خود را قطب وقت آنجا می‌شاید نماید فی الحقیقت پادشاه است قطب است پادشاه و قطب آنست
 که در خارج باین منصب شرف گرد و عایه مافی الباب بدین خلب ازین مقدمه تعداد پادشاهیت و قابلیت
 قطبیت را می معلوم میگرد و چنانکه باید کند تا معامله از قوت فعل آید و از گوش تا گوش رسد و در مانع و قید
 نیز ترکیه تجلیه منوط بسیر انفسی است آنچه در سیر آفاقی بدیه است تعداد قابلیت ترکیه تجلیه است پس تا در خلع بسیر انفسی
 خود را منکلی و طرز بند و بوجدها خود را منصف نیاید فی الحقیقت از قطب بصیرت و از تحقیق تعلقات مشهور به هر دست
 و از اطراف سبب بخیر دوست است نیاز و پس تا چار سیر انفسی را سیر الی اشد گشت تمامی سیر الی اشد که مقام فداست و با غیر
 تمامی سیر انفسی شد و سیر فی اشد مراحل بعد از سیر انفسی صورت بدو شد **کیف الوصول الی السعاده و دوکها**
کل التجبال و ذو نهن حیو و سعادت آید چون در سیر انفسی تعلق علمی برتری که بذات سالک منسوب
 زائل میگرد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری ذات او نیز زائل
 میگردد و چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس است آنکه سیر
 آفاقی در ضمن سیر انفسی قطع گشت سالک بهین یک سیر هم از گرفتاری خود و هم از گرفتاری دیگران نجات
 یافت پس باندازه آن تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی به تکلف است آنچه فی الحقیقت سیر و انفس
 است هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات انفس بند بر سیر و انفس است و قطع تعلقات آفاق که درین
 سیر انفسی صورت مییابد سیر در آفاق است بحکایت سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بحکلف است
 چنانچه گذشت بجهت هر جا که حقیقت است از تکلف آزاد است **والله سبحانه و العرفی بشو بشو ظهور انما**
وصفات و حی جل سلطان در مراتب سالک در سیر انفسی گفته اند و از تجلیه بعد از تجلیه است و اند
 فی الحقیقت آن ظهور ظهور انما و صفات نیست و تجلیه بعد تجلیه بلکه آن ظهور ظهور ظله از ظلال انما و صفات
 که محض تجلیه است و سبیل ترکیه تصفیه بایش آنست که سبب از آن طرف است که مناسب به اینست
 اقل ظهور ظله از ظلال مطلوب در مراتب طالب حصول پیوند تا تعلقات که در مراتب طالب زائل گردد
 و تصفیه و ترکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات حصول ترکیه تصفیه که مربوط به تمامی سیر انفسی است

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

تخلیه صورت بند و استعداد تخلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات در جی جل سلطانان میگردد و پس
سیر انفسی تحصیل تخلیه است که منوط به تزکیه و تصفیه است و تخلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تخلیه بود
نه حقیقت تخلیه تا در سیر انفسی حصول تخلیه ظهور متصور شود چنانچه گفته اند این بیان لازم آمد که پیوستن ظلی
به سستن مقدم است تا ظلمت از ظلال مطلوب در آیت سالک منکسر نشود و سستن از غیر مطلوب متصور نباشد
آیا پیوستن به کل بعد از حصول سستن است این مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از آن
پیوستن ظلی بوده است و هر که سستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن پیوستن با فضل یا بدو
تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابوسعید خراسانی میفرماید درین مقام متوقف است میگوید تا نری
نیایی تا نیایی نری ندانم کدام پیش بود معلوم گشت که یافت ظلمت پیش از رسیدن است یافت اصل بعد از
رسیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از سر
ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظلال
آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع پا و شامان بعد از
حصول تخلیه و تصفیه زیباست هر چند تخلیه و تصفیه به مقدمه طلوع شان متصور نیست فظهر الحق
و انتفع النزاع و زال الاشتباه و الله سبحانه و الملئوم

تخلیه

ظلمت

مکتوب چهل و سوم

بولا نام محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند دران حضرت ذوق یافت است نه یافت در تحقیق
اندر ارج النهایه فی البدایه که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بر طرق دیگر و ما
یناسب ذلک، الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و عبارات مشایخ این طریقه علیه
قدس الله تعالی آسراده هم واقع شده است که دران حضرت جل سلطانان ذوق یافت است یافت
این سخن مناسب مقام اندراج نهایت در بدایت است که موطن جذبه خاص این بزرگواران است و دران

بیان

طایفه

میت

ای بند و استعداد تخلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات در جی جل سلطانان میگردد و پس سیر انفسی تحصیل تخلیه است که منوط به تزکیه و تصفیه است و تخلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تخلیه بود نه حقیقت تخلیه تا در سیر انفسی حصول تخلیه ظهور متصور شود چنانچه گفته اند این بیان لازم آمد که پیوستن ظلی به سستن مقدم است تا ظلمت از ظلال مطلوب در آیت سالک منکسر نشود و سستن از غیر مطلوب متصور نباشد آیا پیوستن به کل بعد از حصول سستن است این مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از آن پیوستن ظلی بوده است و هر که سستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن پیوستن با فضل یا بدو تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابوسعید خراسانی میفرماید درین مقام متوقف است میگوید تا نری نیایی تا نیایی نری ندانم کدام پیش بود معلوم گشت که یافت ظلمت پیش از رسیدن است یافت اصل بعد از رسیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از سر ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظلال آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع پا و شامان بعد از حصول تخلیه و تصفیه زیباست هر چند تخلیه و تصفیه به مقدمه طلوع شان متصور نیست فظهر الحق و انتفع النزاع و زال الاشتباه و الله سبحانه و الملئوم

مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بآنهاست لیکن چون جاشنی از نهایت در بابت درج کرد و اندوخت
یافت آنجا میسرست و چون از جذبه محال که بیرون رود و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت
بعد آمدن یافت باشد نه ذوق یافت چون کار نهایت رسید یافت میسر گردد و ذوق یافت مفقود بود
و چون ذوق یافت در مثنوی مفقودست تا چار التذاذ و علاوت در حق و کسرت مثنوی ذوق و علاوت یا
در قدم اول گذاشته است در آخر منقول تا ویدیه علاوتی صبه مزگی گشته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه
و علی آله و صحبه و سلم و باریک متواصل الحزن کاتر الفکر سوال چون مثنوی را یافت مطلوب میسر
ذوق یافت چرا مفقود گشت بقدری چون از یافت به نصیب ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت
یافت نصیب باطن مثنوی است که بعد از انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت باین دولت مشرق گشته است
و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر مانده است تا چار نسبت باطن بظاهر سیرت کند و از یافت باطن ظاهر ذوق
گیرد و ملت نشود پس باطن مثنوی را یافت مطلوب حاصل شود و ظاهر او ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق
باطن که یافت نصیب است چنان باطن نصیب از بیچونی یافته است آن ذوق و نیز از عالم بیچونی خواهد بود
و در ذریک ظاهر که سراسر چون است نخواهد در آمد پس لباس که ظاهر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز
در رنگ خود بحلاوت داند چه ذوق چون بگیرست ذوق چون دیگر و چون ظاهر مثنوی ذوق باطن او خبر
ندارد عوام ظاهر پس از باطن مثنوی چه خبر خواهند داشت و غیر از اینکار نصیب شان چه خواهد بود و ذوق که بفهم
شان در آید ذوق ظاهر است که از عالم چون است از اینجا است که سماع و رقص و صیحه و ضطراب و امثال
اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه با است که
اذواق و مواجید را منحصر درین امور دانند و کمالات و لایات را در غیر این امور نه انگازند هذا هم الله سبحانه
سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد نسبت به چون پس ثابت شد که باطن مثنوی
هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایب مافی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیب دارد و بدین ظاهر
او نمی در آید بلکه ظاهر نفی آن ذوق حاکم است هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد تا ذوق آن یافت

نمیتواند دریافت پس نظر ظاهر توان گفت که مثنوی را یافت میسرست اما ذوق یافت منقودست و در مثنوی
 رشید این طریق عالی که ذوق یافت اثبات نمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست که این بزرگواران
 در ابتدا چاشنی از آنها درج نمایند و بطریق انعکاس بر توجیه از نهایت در باطن مبتدی رشید اندازند و چون
 ظاهر مبتدی باطن او مرتبطست قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابتست تا چنانچه بر توجیه نهایت و
 آن چاشنی ولایت از باطن بظاهر مبتدی میسر شود و ظاهر را بر باطن او منصف میسازد و ذوق یافت اختیار
 و ظاهر او پیدا میگرد و پس راست آمد که در مبتدی حقیقت یافت منقودست و ذوق یافت حاصلست ازین بیان
 علوه طریقه ناگوار نشیند به قدس الله تعالی אשר لا اله الا هو و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن
 ترویج کمال سهام این بزرگواران حق مریدان طالبان مفهوم میگرد و در قدم اول آنچه خود دارند بازدارند
 حوصله فرید رشید بطریق صاف و عطا میفرمایند و بعلت احوال و ارتباطی با لغات انعکاس ترویج میدنمایند بعضی
 از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی אשר لا اله الا هو از سخن مانند احوال و بایدهای فی البدایه که ازین بزرگواران
 صادر شده است در شبهه اند و در حقیقت این سخن ترویج دارند و تجویز میکنند که مبتدی این طریق را بر مثنوی
 طریقی دیگر باشد تجویزست که مساوات مبتدی این طریق با مثنوی طریقی دیگر از کجا فهمیده اند و پیش از آنکه از این نهایت
 و بذات ازین بزرگواران سر ریزده است این عبارت کلمات بر مساوات ندارد و مقصودشان آنست که درین
 طریق شیخ مثنوی توجیه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود بطریق انعکاس مبتدی رشید عطا میفرماید
 در بذات او نمائندایت خود را بر تراج می نماید مساوات کجاست و محل اشتباه کدامست و در حقیقت آن چه گنجایش
 ترویجست قایلین اند از ده دست این عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم مثنوی ندارد اما از دولت نهایت
 بے نصیب نیست فرقی اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و محل طی منازل آن ندهند از دولت نهایت
 بے نصیب نخواهد رفت آن دوزخ ملک ملکیت و رکن و حکمین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طریقی دیگر که از
 نهایت دور از کار اند و در قطع منازل و طی مسافتات زیر بار و آله هزار و آله اگر ایشان را فرصت این قطع
 ندهند و طی مسافتات در حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طریقی دیگر

وضع علم است
 علی علم علم است
 به خود دست خود
 عیسی مدنی در خود
 یافت اینچنین

قوله

آن

قوله

قوله

کلمات عامه را بانی
 در این باب
 در این باب
 در این باب

و مولی حق میزند علی سبطه بلکه بسیار هستند که ظلال و ظهور حق را هم حق میدانند و تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات
 آن ظلال و ظهور پس نهایت جمیع ارباب نهایت نفس الامر و مولی حق نشود تعالی و تقدس بلکه زعم هر یکی منها است و
 حق است سبحانه پس اگر بتداری که ظلال و ظهور حق باشد تعالی و تقدس که نهایت دیگر است بزرگ حقانیت و
 نهایت آن که مولی حق باشد تعالی که در بیان ظلال و ظهور است در مستبعد بود و چرا عمل انکار و ثبوت باشد و قاصر
 گر کند این طائفه را طعن قصود و معاش نشد که برآم زبان این کلام به شریک این بسته این سلسله اند و رویه از حیل چنان گسلد
 این سلسله را و دنیا غیر نکند و نبیند اسرافاتی این ناکند و نکند که ما و انصرنا علی القوم الکفرین و السلام علی من اتبع الهدی

و از اینست که در هر یک از
 طائفتان نفس الامر بود
 این را عاقل است
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن

سفارت اربعه ۴۷ | مکتوب چهل و چهارم

به محمد صادق که حاجی محمد مومن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت وجود پرسید بود و تطبیق دان
 آنرا به علوم شرعیه و ایضا پرسید بود و اذ احب الله سبحانه عند الخیر معنی است و مایه ناسب ذلک
 الحمد لله و سلا علی عباد الله الذین اصطفی رسید بودند که صوفیه بوحثت وجود قائل اند و علما از اکتفوی
 زندگی میدانند و هر دو طائفه از فرقه ناجیه اند حقیقت این محال است و توصیف است محنت آثار تحقیق این بحث
 را این فقیر در مکتوبات رسایل خود به تفصیل نوشته است و نزاع فریقین را بلفظ ارجح داشته مع ذلک چون پرسید
 اند سوال را از جواب چاره نبود بصورت چند کلمه نوشته آمد بدانند که از صوفیه علیه هر که بوحثت وجود قائل است
 و شیارا عین حق میزند تعالی و حکم به همه است میگویند مرادش آن نیست که اشیا با حق جل و علا متحد
 و تشریف تنزل نمود و تشبیه گشته است واجب ممکن شده و بی چون چون آمده که این همه کفر و الحاد است ضلالت
 و زندگه انجامه اتحاد است عینیت تنزل است تشبیه و سبحانه اَلان کما کان فُسْحان من لا
 یَتَغَیَّرُ بِدَیَانِیةٍ وَ لَا یَصِفَانِیةٍ وَ لَا فِی اسْمَائِهِ یَحْدُوثُ لَکُلِّ کَوْنٍ اَوْ سُبْحَانَهُ وَ تعالی بر همان صرافت ظلال
 خود است از افح و وجوب محض امکان میل نغرموده بلکه معنی همه است آنست که اشیا نیستند و موجودات
 تعالی و تقدس منصور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و موجب
 این معنی من منصور علی

و از اینست که در هر یک از
 طائفتان نفس الامر بود
 این را عاقل است
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن
 و این طائفه را طعن

صورت زید مثلاً که در مراتب نماید نفس هر دو مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت در شرف
مراتب است و نه در دونه آن مراتب بلکه وجود آن صورت در مراتب باعتبار توهم است و پیش از اراده و
آزاد در مراتب خصوصیت و این وجود و همی و اراده خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز
نفس امریست لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مراتب دیده ام عقلاً و عرفاً و درین کلام و
میدانند و محقق می انگارند و چون بنیای ایمان بر معرفت است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من
صورت زید را در آینه دیده ام میباید که مانند نشود پس درین صورت هم عدم حصول صورت زید در مراتب
نفس امریست و هم حصول آن صورت در مراتب باعتبار تخیل و توهم نفس امری این نفس امر سابق مطلقاً بر
امرست و نفس امر لاحق بر توهم و تخیل است عجب معلومه است اعتبار توهم و تخیل مبنای نفس امرست اینجا همان
اعتبار تخیل نفس امر گشته است اذ قوله لما حصل ثبوت نفس الامر مثال دیگر نقطه خواجه است که باعتبار توهم و
تخیل بصورت دایره در خارج ثبوت پیدا کرده است در اینجا هم عدم حصول دایره در خارج نفس امریست و هم
حصول آن دایره در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دایره مطلقاً نفس امریست و حصول
آن دایره با ملاحظه توهم و تخیل نفس امریست پس لعل مطلق است و ثانی مقتضیست پس در ماضی و غیره و حد
وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس ملاحظه تعلق و تفصیل
میان این دو نفس امر تناقض نباشد و جمیع غیضین ثابت نبود سوال چون وال توهم جمیع فایمان و
کرده شود وجود و همی نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود و همی بجز اختراع و توهم حاصل نشده
است تا بزوال و هم زایل گردد بلکه بعضی حق جل و علا در مرتبه و توهم حاصل گشته است و اتفاق پیدا کرده است
ناچار بزوال و توهم ظل نپذیرد وجود و همی باین اعتبار گویند که حضرت حق سبحانه و تعالی آزاد مرتبه حسن و
و توهم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال و ظل محفوظ است و حضرت
حق سبحانه و تعالی چون از خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند
مرتبه نفس امری نباشد و مجزاً اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امریست آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی

در صورت زید مثلاً که در مراتب نماید نفس هر دو مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت در شرف
مراتب است و نه در دونه آن مراتب بلکه وجود آن صورت در مراتب باعتبار توهم است و پیش از اراده و
آزاد در مراتب خصوصیت و این وجود و همی و اراده خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز
نفس امریست لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مراتب دیده ام عقلاً و عرفاً و درین کلام و
میدانند و محقق می انگارند و چون بنیای ایمان بر معرفت است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من
صورت زید را در آینه دیده ام میباید که مانند نشود پس درین صورت هم عدم حصول صورت زید در مراتب
نفس امریست و هم حصول آن صورت در مراتب باعتبار تخیل و توهم نفس امری این نفس امر سابق مطلقاً بر
امرست و نفس امر لاحق بر توهم و تخیل است عجب معلومه است اعتبار توهم و تخیل مبنای نفس امرست اینجا همان
اعتبار تخیل نفس امر گشته است اذ قوله لما حصل ثبوت نفس الامر مثال دیگر نقطه خواجه است که باعتبار توهم و
تخیل بصورت دایره در خارج ثبوت پیدا کرده است در اینجا هم عدم حصول دایره در خارج نفس امریست و هم
حصول آن دایره در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دایره مطلقاً نفس امریست و حصول
آن دایره با ملاحظه توهم و تخیل نفس امریست پس لعل مطلق است و ثانی مقتضیست پس در ماضی و غیره و حد
وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس ملاحظه تعلق و تفصیل
میان این دو نفس امر تناقض نباشد و جمیع غیضین ثابت نبود سوال چون وال توهم جمیع فایمان و
کرده شود وجود و همی نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود و همی بجز اختراع و توهم حاصل نشده
است تا بزوال و هم زایل گردد بلکه بعضی حق جل و علا در مرتبه و توهم حاصل گشته است و اتفاق پیدا کرده است
ناچار بزوال و توهم ظل نپذیرد وجود و همی باین اعتبار گویند که حضرت حق سبحانه و تعالی آزاد مرتبه حسن و
و توهم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال و ظل محفوظ است و حضرت
حق سبحانه و تعالی چون از خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند
مرتبه نفس امری نباشد و مجزاً اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امریست آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی

فکر

وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریعت که بنیائے آن بر احکام متباینه و متمايزه است باطل میگردد
و اگر نفس الامر کثرت است قبل صوفیه که بوحسب وجود قائلند باطل میشود حضرت ایشان در جواب آن فرمودند
که هر دو نفس الامر است و آنرا بیان فرمودند بخاطر فقیر نامه است که در بیان آن چه فرمودند آنچه درین وقت
بخاطر فقیر سخند و تسوید آورده و الا من الى الله سبحانه و پس صوفیه که بوحسب وجود قائل اند محقق اند
و علما که بکثرت وجود عالم اند نیز محقق مناسب احوال صوفیه و وحدت است مناسب احوال علما کثرت نیز که
بنیائے شریع بر کثرت است و تعارض احکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات
و تنعیم و تعذیب از روی همه بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بکم فاجبت ان اعرف
کثرت را بخوبی و ظهور را دوست میدارد و اعتبار این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه فرضی و محبوب
رب العالمین است سلطان ایشان خادم چشم باید و عظمت کبریائی با حاذل و افتخار و انکسار درگاه
شعاع و وحدت وجود هر چند که حقیقت است معالیه کثرت نسبت با و مدنگ نماز لهذا آن عالم عالم
حقیقت گویند و این عالم را عالم مجازا نام ظهورات چون که محبوب و تعالی گشته است بقائے ابدی اشیا را
عطا فرموده است قدرت را در برابر عکس آورده و انبیا را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کمالی
شده است این مجاز مشایف گشته نقطه حواله هر چند که حقیقت است و آره که ناشی از ان نقطه است
کما لمجاز اما حقیقت آنها مجبور است آنچه تعارفست مجاز است و انبیا پر سیده بودند معنی بنقول اذا احک
الله سبحانه و تعالی لا یختر ذنبک بدانند که چون دست دارد حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را و ذنب از روی
صا و ر نشود که اولیا حق جل و علا از ان کتاب نوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب ایشان صا و ر شود
بمخلاف انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات که از ذنب حصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان مجزوم
و چون ذنب از اولیا صا و ر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب
لا یختر ذنب دست است گملا لا یخفی علی انبیا بعد و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق
باشد که پیش از وصول بدرجه ولایت صا و ر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقت

الله اعلم

الْأَمْرُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا إِنَّ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ
مِنَ الْحَبِيبِ الْهَدَى وَالْأَمْرُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ الْعُلَى

مکتوب چهل و پنجم

سفارت ابریه
۳۷

محقق آگاهی محرف و سنگای خوابه محاسن الدین احمد صدویافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی است
و جوی است جل سلطانة بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بے نصیب و قیامی خود در حق است از انانی
نداشتند و تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافته و مایه نایب ذلک است که عالم علی عباد
الذین اصطفی الله و اکرامه از هر چه میرود سخن دست خوشتر است از تعاریف غریبه نوشته میشود
فرایند و طریق مراقبه بعضی خاص نموده می آید توجیه و تلخیص نمایند باید دانست که عالم تمامه مجالی و ظاهر است
صفات و جوی است تعالی و تقدس و اگر در ممکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس
و اگر علم است مرآت علم است سبحانک و اگر قدرت است هم مرآت قدرت است تعالی علی هذا القیاس
و ذات اوراق تعالی و عالم مظهر نیست و مرآت نه بلکه ذات اوراق تعالی با عالم وسیع مناسب نیست و وسیع
چیز اشتراک نه اگر چه آن مناسب در اسم بعد و آن مشارکت در صورت باشد ان الله لغنی عن العالمین
بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسب است ای فرزند و مشارکت صوری در میان اینها ثابت است چنانچه
واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است چنانچه آنجا قدرت است اینچنین صورت آن
قدرت است بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بے نصیب و قیامی خود در حق است از انانی ندانند بلکه
مکن چون بر صورت اسما و صفات اوراق تعالی مخلوق است تمامه عرض است بوی از جوهریت نیافته و قیام او
بذات و جوی است تعالی و تقدس و از باب محمول که ممکن با جوهر و عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بینی است
قیام بعضی ممکن بعضی دیگر که ثابت است از قبیل قیام عرض عرض است از قبیل قیام عرض جوهر بلکه از جهت
آن هر دو عرض ذات و جوی قیام دارند تعالی جوهریت در میان اینها ثابت نیست چنانچه جمیع مکانات است

شکست بکبریا
پایه من نیست
جلالت فانی عباد
نظم ان الله
و جوی از جوهریت
نیافته و مایه
ذات که ممکن
از ان دولت
بے نصیب و
قیامی خود
در حق است
از انانی
نداشتند و
تمامی عرض
است بوی از
جوهریت
نیافته و
مایه نایب
ذلک است
که عالم
علی عباد
الذین
اصطفی
الله و
اکرامه
از هر چه
میرود سخن
دست خوشتر
است از
تعاریف
غریبه
نوشته
میشود
فرایند و
طریق
مراقبه
بعضی
خاص
نموده
می آید
توجیه و
تلخیص
نمایند
باید
دانست
که عالم
تمامه
مجالی و
ظاهر
است
صفات و
جوی است
تعالی و
تقدس و
اگر در
ممکن
حیات
است
مرآت
حیات
واجب
است
تعالی و
تقدس
و اگر
علم
است
مرآت
علم
است
سبحانک
و اگر
قدرت
است
هم
مرآت
قدرت
است
تعالی
علی
هذا
القیاس
و ذات
اوراق
تعالی
و عالم
مظهر
نیست
و مرآت
نه بلکه
ذات
اوراق
تعالی
با عالم
وسیع
مناسب
نیست
و وسیع
چیز
اشتراک
نه اگر
چه آن
مناسب
در اسم
بعد و آن
مشارکت
در صورت
باشد
ان الله
لغنی
عن
العالمین
بخلاف
اسما و
صفات
که با
عالم
مناسب
است
ای
فرزند
و مشارکت
صوری
در میان
اینها
ثابت
است
چنانچه
واجب
تعالی
علم
است
در
ممکن
نیز
صورت
آن
علم
ثابت
است
چنانچه
آنجا
قدرت
است
اینچنین
صورت
آن
قدرت
است
بخلاف
ذات
که
ممکن
از
ان
دولت
بے
نصیب
و
قیامی
خود
در
حق
است
از
انانی
ندانند
بلکه
مکن
چون
بر
صورت
اسما
و
صفات
اوراق
تعالی
مخلوق
است
تمامه
عرض
است
بوی
از
جوهریت
نیافته
و
قیام
او
بذات
و
جوی
است
تعالی
و
تقدس
و
از
باب
محمول
که
ممکن
با
جوهر
و
عرض
تقسیم
نموده
اند
از
ظاهر
بینی
است
قیام
بعضی
ممکن
بعضی
دیگر
که
ثابت
است
از
قبیل
قیام
عرض
عرض
است
از
قبیل
قیام
عرض
جوهر
بلکه
از
جهت
آن
هر
دو
عرض
ذات
و
جوی
قیام
دارند
تعالی
جوهریت
در
میان
اینها
ثابت
نیست
چنانچه
جمیع
مکانات
است

شکست بکبریا
پایه من نیست
جلالت فانی عباد
نظم ان الله
و جوی از جوهریت
نیافته و مایه
ذات که ممکن
از ان دولت
بے نصیب و
قیامی خود
در حق است
از انانی
نداشتند و
تمامی عرض
است بوی از
جوهریت
نیافته و
مایه نایب
ذلک است
که عالم
علی عباد
الذین
اصطفی
الله و
اکرامه
از هر چه
میرود سخن
دست خوشتر
است از
تعاریف
غریبه
نوشته
میشود
فرایند و
طریق
مراقبه
بعضی
خاص
نموده
می آید
توجیه و
تلخیص
نمایند
باید
دانست
که عالم
تمامه
مجالی و
ظاهر
است
صفات و
جوی است
تعالی و
تقدس و
اگر در
ممکن
حیات
است
مرآت
حیات
واجب
است
تعالی و
تقدس
و اگر
علم
است
مرآت
علم
است
سبحانک
و اگر
قدرت
است
هم
مرآت
قدرت
است
تعالی
علی
هذا
القیاس
و ذات
اوراق
تعالی
و عالم
مظهر
نیست
و مرآت
نه بلکه
ذات
اوراق
تعالی
با عالم
وسیع
مناسب
نیست
و وسیع
چیز
اشتراک
نه اگر
چه آن
مناسب
در اسم
بعد و آن
مشارکت
در صورت
باشد
ان الله
لغنی
عن
العالمین
بخلاف
اسما و
صفات
که با
عالم
مناسب
است
ای
فرزند
و مشارکت
صوری
در میان
اینها
ثابت
است
چنانچه
واجب
تعالی
علم
است
در
ممکن
نیز
صورت
آن
علم
ثابت
است
چنانچه
آنجا
قدرت
است
اینچنین
صورت
آن
قدرت
است
بخلاف
ذات
که
ممکن
از
ان
دولت
بے
نصیب
و
قیامی
خود
در
حق
است
از
انانی
ندانند
بلکه
مکن
چون
بر
صورت
اسما
و
صفات
اوراق
تعالی
مخلوق
است
تمامه
عرض
است
بوی
از
جوهریت
نیافته
و
قیام
او
بذات
و
جوی
است
تعالی
و
تقدس
و
از
باب
محمول
که
ممکن
با
جوهر
و
عرض
تقسیم
نموده
اند
از
ظاهر
بینی
است
قیام
بعضی
ممکن
بعضی
دیگر
که
ثابت
است
از
قبیل
قیام
عرض
عرض
است
از
قبیل
قیام
عرض
جوهر
بلکه
از
جهت
آن
هر
دو
عرض
ذات
و
جوی
قیام
دارند
تعالی
جوهریت
در
میان
اینها
ثابت
نیست
چنانچه
جمیع
مکانات
است

در بیان حقیقت
مستند بر عقل و
کتابین از کلام
مبنی بر بیان حقیقت
و توحید حق تعالی

او بواسطه عدم قابلیت حقیقت و راجع بمقوم گذشته است که ذات واجبست تعالی و تقدس پس قلب
حقیقت نشد و ممکن واجب گشت تعالی و تقدس و در این سخن از باب توحید شد تعجب معامله است آنکه
ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی کائنات حق محکم نکند بلکه نتواند کرد
که صاحب تیزست سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات و تعالی
و آن متمنع است جواب امتناع قیام حوادث یعنی حلول حوادث است در ذات و تعالی که محال است لیکن
قیام اینها یعنی حلول نیست بلکه معنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجبست تعالی
سوال چون ممکن بنامه عرض باشد از محل طایفه نبود که قائم باو باشد و آن محل که مستثبات واجبست
تعالی و همچنین متمنع محل او تواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و
چون از باب معقول قیام عرض غیر از معنی حلول فهمید اندنا چاره عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت
او را محال دانسته اند چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل مسیح و کار نباشد محسوس و مشاهد است
که قیام مسیح اثبات واجب تعالی و مسیح ملوک و محله در میان نیست از باب معقول از باب ادراک و از ادراک
تشکیک اینان مصادم بذات نمیشود و حقین اثبات اینها از اهل تسبیح و این بحث را محله واضح گردانیم
از باب تسبیح و اصحاب تسبیح چیزهای نمایند از جنس اجسام غریبه و اغراض مجبیه در صورت همه کس میدانند که
این اجسام نیز در رنگ اغراض خود قیام نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب تسلیم است و مسیح محمل
اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام شائبه مالیت و ملکیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات
صاحب تسلیم است بے توهم حلول و دما سخن فیه نیز زمین تصویر است چه حضرت حق سبحانک و تعالی
ایشان را در مرتبه حق و توهم خلق فرمود و ثقیان و احکام در صنوع اینها مراعات نمود و معامله ابدی و تنعیم و
تذیب بنده باینها موقوف ساخت پس این شایار قیام محض نیست بلکه قائم بذات حق اند سبحانک بے
شائبه حلول و بے منظره مال و محمل و تمثیل دیگر صورت که یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و البته باید که
آن صورت اجسام دانسته جواب را نگارد و آن تمثیل را جواهر الحاشیه قائم بخود و اندو اگر فرضا شخصی آن صورت را

در بیان حقیقت
مستند بر عقل و
کتابین از کلام
مبنی بر بیان حقیقت
و توحید حق تعالی
در بیان حقیقت
مستند بر عقل و
کتابین از کلام
مبنی بر بیان حقیقت
و توحید حق تعالی
در بیان حقیقت
مستند بر عقل و
کتابین از کلام
مبنی بر بیان حقیقت
و توحید حق تعالی

در بیان حقیقت
مستند بر عقل و
کتابین از کلام
مبنی بر بیان حقیقت
و توحید حق تعالی

اغراض آورده اند تا تمام اندرین معارف فایده گویند بهیچ دست مرا کثیر بدان آنجا که التفات فرمود
نقل آنرا هر که شوق کند عنایت فرماید چون در تعمیر کتب بود هر کدام از ایشان کتابت علم و نوشته
و ایضا بهین معارف نموده آمد والسلام علیکم وعلیٰ آئینکم

مکتوب چهل و هشتم

سعادۃ ابدیه ۳۷

۲۷

به مولانا حمید زنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبیه که متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است و بیان
آنکه کمالات لایت دارد و کمالات نبوت هیچ مقدار نیست و در بیان آنکه ولایت را از شریعت چاره
نیست و ظاهر همیشه شریعت مکلف است و باطن هر قدر آن معامله و مایه نایب ذلك السجل لله
وسلام علی عباد الذین اصطفوا لا اله الا الله محمد رسول الله آیین کلمه طیبیه متضمن طریقت و حقیقت
و شریعت است تا زمانی که سالک مقام نفی است در مقام طریقت است چون از نفی تمام فارغ شود و هیچ
ما سوار نظر او متغی گردد و طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات
آید و از سلوک بجزیه گراید بر توبه حقیقت متحقق شده باشد و ببقا موصوف گشته و باین نفی و اثبات و باین
طریقت و حقیقت باین فنا و بقا و باین سلوک جذبه اسم ولایت صادق آید نفس از آمارگی باطمینان بگریزد
و مزکی و مطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجز و اقل این کلمه طیبیه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جزو
و ویم این کلمه مقدسه که مثبت سالت خاتم الرسل است علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات
این جزو اخیر مخصل و مختل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و
اسم و تحم او بود تحصیل حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبه ولایت بحصول می پیوندد
و کمالات نبوت که کمال تابعان را بتبعیت وراثت انبیاء علیهم الصلوات و التحیات حاصل میگردد و نیز درین
موطن است طریقت و حقیقت که موصوفان لایت اند گویند شرایط انداز برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل
کمالات نبوت ولایت را چون طهارت باید دانست و شریعت را چون صلوة در طریقت گویند از آله نجاسات

مکتوب چهل و هشتم

مکتوبات امام جلالی

یعنی لا اله الا الله
یعنی محمد رسول الله

مکتوبات امام جلالی

حقیقه است در حقیقت از ازاله نجاسات حکیمه تا بعد از طهارت کامله نمایان ایشان احکام شرعیه گرد و دو مقام است
اول نمازیکه نهایت مراتب قرب است و توفیق دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جزو اخیر این کلام
مقدسه را دریائے یافتن بیکران که حواصل در جنب این قطره نمود و تکاملات ولایت را در جنب کمالات
نبوت هیچ مقدار نیست و نه را در جنب آفتاب چه مقدار بود میبخشاند الله جمیع از کج بینی ولایت را از
نبوت افضل دانستند و شریعت را که لبت کباب است پوست نگاشته چه کند نظرشان بقصور بر صورت نبوت
است و از مغز بر پوست بدست نیامد و اندوختند و به غلبت توجیه مخلوق قاصر انگاشته اند و این توجیه را در
رنگ توجیه عوام ناقص دانسته ولایت را که توجیه بحق دارد جل و علا بیان توجیه ترجیح داد و اندوختند ولایت را
افضل از نبوت گفته اند نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روحی است بسجانه چنانچه هر
مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه توجیه
از ان ذکر خواهد یافت و در وقت نزول نبوت را در رنگ ولایت روح مخلوق است اینقدر فرق است که در وقت
بظا هر توجیه مخلوق است و باطن باحق است بسجانه و در نزول نبوت بظا هر و باطن متوجه خلقت است
و به کلیت خود ایشان را بحق جل شانّه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه
در کتب رسائل تحقیق آن نموده است قاین توجیه ایشان مخلوق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه گمان برده
بلکه توجیه عوام مخلوق از جهت گرفتاری ایشان است که با سو دارند و توجیه خاص مخلوق نه بواسطه
گرفتاری است بماند چه این بزرگواران گرفتاری ماسو را در اقل قدم و دواع نموده اند و گرفتاری خلق
خلق جل سلطانّه بجائے آن گزیده بلکه توجیه مخلوق این بزرگواران را از برای هدایت و ارشاد است تا
بخالق خلق جل سلطانّه ایشان را به توفیق فرایند و بر مخرجی موالی ایشان مَعَالی و مَقَدَّس و لالت نماید
و شک نیست که این قسم توجیه مخلوق که مقصود از ان تکلیف ایشان است از رقیبت ماسو فی خلقت است
از ان توجیه که بر لای نفس خود بحق نماید جل و علا مثلاً شخصی بزرگراهی جل سلطانّه اشتغال دارد و این
اشنانا بنیاس پیدا شد که پیش را و او چاه است که اگر قدم دیگر بر طرد و چاه رود و این صورت آن شخص را

چون نبوت و حقیقت از ازاله نجاسات حکیمه تا بعد از طهارت کامله نمایان ایشان احکام شرعیه گرد و دو مقام است اول نمازیکه نهایت مراتب مراتب قرب است و توفیق دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جزو اخیر این کلام مقدسه را دریائے یافتن بیکران که حواصل در جنب این قطره نمود و تکاملات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار نیست و نه را در جنب آفتاب چه مقدار بود میبخشاند الله جمیع از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانستند و شریعت را که لبت کباب است پوست نگاشته چه کند نظرشان بقصور بر صورت نبوت است و از مغز بر پوست بدست نیامد و اندوختند و به غلبت توجیه مخلوق قاصر انگاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام ناقص دانسته ولایت را که توجیه بحق دارد جل و علا بیان توجیه ترجیح داد و اندوختند ولایت را افضل از نبوت گفته اند نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روحی است بسجانه چنانچه هر مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه توجیه از ان ذکر خواهد یافت و در وقت نزول نبوت را در رنگ ولایت روح مخلوق است اینقدر فرق است که در وقت بظا هر توجیه مخلوق است و باطن باحق است بسجانه و در نزول نبوت بظا هر و باطن متوجه خلقت است و به کلیت خود ایشان را بحق جل شانّه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب رسائل تحقیق آن نموده است قاین توجیه ایشان مخلوق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه گمان برده بلکه توجیه عوام مخلوق از جهت گرفتاری ایشان است که با سو دارند و توجیه خاص مخلوق نه بواسطه گرفتاری است بماند چه این بزرگواران گرفتاری ماسو را در اقل قدم و دواع نموده اند و گرفتاری خلق خلق جل سلطانّه بجائے آن گزیده بلکه توجیه مخلوق این بزرگواران را از برای هدایت و ارشاد است تا بخالق خلق جل سلطانّه ایشان را به توفیق فرایند و بر مخرجی موالی ایشان مَعَالی و مَقَدَّس و لالت نماید و شک نیست که این قسم توجیه مخلوق که مقصود از ان تکلیف ایشان است از رقیبت ماسو فی خلقت است از ان توجیه که بر لای نفس خود بحق نماید جل و علا مثلاً شخصی بزرگراهی جل سلطانّه اشتغال دارد و این اشنانا بنیاس پیدا شد که پیش را و او چاه است که اگر قدم دیگر بر طرد و چاه رود و این صورت آن شخص را

در کارست جمال ابتدا و رجوع است که صورت نظر در آمدن بعد از آنکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون محال
رجوع با خبر رسد و میر و آشیاء دور و دراز واقع شود که مستقر در مرکز دایره امکان نیست و ناچار شهود
بغیب محتمل خواهد شد و ایمان شهوی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه محاطه دعوت تمام شود و ندانند که از قبل
ندانند آن وقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود و از آن شهودیکه
قبیل از رجوع حاصل شده بود چه شهود که با خیرت تعلق دارد و اکمل است از آن شهود که بدنیاست و
هَیْثُ لَا ذَبَابٌ لَّيْعِمُ بَيْنَهُمَا وَ لِّلْعَافِقِ الْمَسْكِينِ مَا يَجُوزُهُمْ بآید و است که از تحقیق این
لا مح گشت که صورتی شے را که در فرات میناید جز در تخیل ثبوت نیست و فرات بر صرافیت مجرد خود
از حصول آن صورتش این صورت را توان گفت که آئینه قریب است و نیز توان گفت که آئینه محیط
صورت با آن صورت این با محاطه محبت از قبیل قریب محاطه جسم محسوس است و هر هر عرض بلکه آنجا قریب محاطه
که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراک کیفیت آن عاجز است و این صفت قریب نیست و محاطه ثابت بود و
کیفیت بسیج معلوم نبود و لِّلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و همچنین است قریب که حضرت حق را سبحانه با عالم است
و همچنین محاطه و محبت و محاطه معلوم نیست و محاطه کیفیت ایمان آریم که او تعالی قریب
محیط است و با عالم است اما کیفیت قریب محاطه و محبت او را تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از
صفات آشیاء است از سمات امکان حدوث خلاصه هر چند متطبیق و تشبیه از او عالم مجاز که نظر
حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت را ندانند فرمود و تا نیز میان بنیاد و تعالی از مجاز
پس حقیقت برند و از صورت مجازی گریزد و السلام علی من اتبع الهدی

و در این کتاب
مستوفی است
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود
تفاوت اول و دوم
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود

و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ شریعت را صریح است و تفسیر صورت شریعت عبارت از اتیان احکام
شرعی است بعد از ایمان بالله و بر سوره و علیکم السلام و بعد از آنکه با وجود مذمت نفس اماره و با وجود
سکشی طغیان از کار که در چلبست او مروج است درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است اگر نماز
صورت نماز است اگر روزه است صورت روزه است و علی هذا القیاس سایر الاحکام الشریعیة زیرا که
نفس که عمده وجود انسان است و مشارائیه هر فرد بقول انا هم اوست بر کفر و انکار خودست حقیقت
ایمان و حقیقت اعمال مباحه چگونه متصور شود و رحمت خداوندی است جل شانه که مجز و صورت
را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل ضلالت است تعالی نموده است و هم احسان اوست
تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده است و باینجهان نفس تکلیف نموده بآن جنت
را هم صورت است و هم حقیقت آسمان صورت از صورت جنت مخلوط خواهند شد و اگر باب حقیقت
از حقیقت جنت آسمان صورت و اگر باب حقیقت از یک فاکه جنت تناول نمایند صاحب صورت
از آن لذت یابد و صاحب حقیقت لذت دیگر از یک از واجات اتمات المؤمنین بآن سرور علیہ و علی الیه الصلوٰۃ
و السلام هر یک جنت باشند و از یک فاکه تناول فرمایند اما التذاد و تعمیم هر کدام علی و اگر علی نباشد
فما یفضل اتمات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از غیر ما علیہ و علی الیه الصلوٰۃ و السلام و نیز لازم نماید
که هر که افضل باشد از شخص دیگر و نیز از آن شخص افضل بود که زوج با زوج متمیز است این صورت شریعت بشرط
استقامت موجب صلاح است و تسلیم نجات اخروی و فتح و دخل جنت چنانچه گذشت چون صورت شریعت
درست کرد ولایت عامه محل نمود الله ولی الذین امنوا و این زمان بعناية الله سبحانه سالک تعدین
گشت که قدم در طریقت نهاد و بولایت خاصه از نفس از ماری بدرج باطینان کشد لیکن باشد که طی
بنائیل مصلوبان ولایت نیز موطا اعمال شریعت است و ذکر الهی جل شانه که عمده این راه است از ملامت
شرعی است اجتناب از مناهای شرعی نیز از ضروریات این راه است اولی و افضل از مقتضات و طلب پیرام
مین قراره تا که وسیله تواند شد نیز امور شرعی است قال الله تعالی و ابغوا الیه الومئذ بآبکار از شریعت

و در این کتاب
مستوفی است
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود
تفاوت اول و دوم
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود
و در این کتاب
مستوفی است
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود
تفاوت اول و دوم
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود

و در این کتاب
مستوفی است
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود
تفاوت اول و دوم
در بیان و احاطه
بمعانی مختلف بود

تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبع مختلف است و طبیعت او خواهان ادرست گریزان از امری دیگر اگر قوت
 شهویه است از قالب ناشی است اگر غصیه است هم از انجا میاید یعنی سایر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این
 صفات روید در آنها کاین است و بشهوت و غضب و شهوة و حرص مشغولند این جهاد همیشه برپاست اطمینان
 نفس تسکین این جهاد نماید و مکن قلب رفع این قتال میفراید در ابقای این جهاد فوائد کثیره است که مختصر
 تنقیه و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشأ و معامله آخرت با صالت با و تواند بود گشت چه در کمالات این
 نشأ قالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار بر عکس است و قلب تابع است و قالب متبوع و چون این نشأ خلل پذیرد
 آن نشأ تواند از این جهاد منقضی گردد و این قتال با انجام سد چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان
 آمد و متقاد حکیم الهی جل شانۀ گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه عمل خواهد
 در مدار حقیقت شریعت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر
 حج حقیقت حج علی هذا القیاس اینان سایر احکام الشریعه پس طریقت حقیقت میسران صورت شریعت
 و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی اسلام حقیقی نرسد چون بعض
 خلل خدایندی جل سلطانۀ بحقیقت شریعت متعلی گشت اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات
 نبوت بهجت وراثت انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات بهر و تا باید و نصیب و فرگیر چنانچه صورت شریعت
 همچون شجره طیبه است مرکبات و لایات که گویا ثمرات اویند حقیقت شریعت نیز گویا شجره ثبات است مرکبات
 نبوت که همچون ثمرات اویند و کمالات لایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت کن صورت
 تا چار کمالات لایت صور باشند مرکبات نبوت را که حقائق آن صور اند باید دانست که فرق در میان صورت
 شریعت حقیقت شریعت از ان نفس آمد بود که در صورت نفس اماره طغیان داشت بر انکار خود بوده و در حقیقت
 نفس مطمئنه گشته است مسلمان شد و همچنین فرق در میان کمالات لایت که کالتصور اند و در میان کمالات نبوت که
 کالتحاطق اند از او قالب است در مقام ولایت اجزاء قالب طغیان سرکشی باز نماند اند مثلاً جزو ناری با وجود
 اطمینان نفس دعوی خیریت و کبر خود باز نماند است و جزو انضی از تحت و ناریت خود پیشان نگشته قلا

در اینجا
 از این
 در اینجا
 از این

چنانکه در این
 باب از این
 کلمات نبوت مستحب
 بیاید آن در حق
 بیاید آن در حق

چنانکه در این
 باب از این
 کلمات نبوت مستحب
 بیاید آن در حق
 بیاید آن در حق

چنانکه در این
 باب از این
 کلمات نبوت مستحب
 بیاید آن در حق
 بیاید آن در حق

هذا القياس سائر الاجزاء ودر مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتبار آمده است و از افاضه و تقریر با کمال
 از اینجا نماند بود آنچه آن سرور فرموده علیه و علی الله الصلوٰة والسلام است که شیطان شیطان چنانچه در آفاق
 و انفس است نیز و آن جزو ناری است که تدعی خیرت خود است خوانان تکبر و ترفع خود که بدترین صفات
 ردیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارجح ذائل است پس کمالات نبوت هم تمکین قلب است و هم طمین
 نفس و هم اعتدال اجزاء قالب و ولایت همین تمکین قلب است و بعدا للشیء و الّتی اطمینان نفس و آنکه گفته
 بعدا للشیء و الّتی اطمینان نفس زیرا که اطمینان من نفس را بر قدر کمال و به تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب
 لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب رجوع مطمئن را بصفت بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا
 گذشت اطمینان آنکه بعد از اعتدال اجزاء قالب نفس را حاصل میگرد و از رجوع بصفت ردیله پاک و مبرک است
 پس اختلاف رجوع نفس به ذائل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات اظہار است هر یک از مقام خود خیر
 داده است از یافت خود سخن رانده سوال هر گاه اجزاء قالب نیز بعد اعتدال آیند و از طغیان سرکشی بازماند
 جهاد و اینها چه صورت داد و در رنگ نفس مطمئن جهاد از اینها نیز متغیر گردد و جواب فرق است در میان مطمئن
 و این اجزاء مطمئن صاحب استیلاک و ضعیف است و بحق معالمت که کمال استیلاک و شکر متصف است
 و این اجزاء بواسطه اکتیان احکام شرعی که متبانی آن بر صورت مناسبت با استیلاک و شکر دارند و در استیلاک
 گنجایش آن مخالفت نیست فانکه محدود و بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید
 گنجایش دارد و آمده است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانا کما ترک استجاب بالارتداد و از ارتکاب است
 تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزاء و تصور شود در مطمئن جهاد مجوز باشد
 تحقیق این بحث در مجلد کتوبات اول در مکتوب بیان طریق که بهیم فرزند عظمی مرحوم نوشته شده است
 اندراج یافته است اگر خطای مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر محض فضل خداوندی جل سلطانا کمالات
 نبوت که تلج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز با انجام سند و ترقیات آنجا موقوف با احتمال نباشد معالمت و آن
 موطن بعض فضل و احسان حضرت رحمان است جل سلطانا اعتقاد و در آنجا اثر نیست و علم و عمل آنجا حکم
 فضل و فضل و کرم در کرم است این مقام نسبت بمقام سابق پس عالی است و وسعت تمام دارد و نورانیته دارد که
 در سابق اثر از آن نبوده این مقام باصالت مخصوص با نبی و اولی العزم است علیکم الصلوٰات و السلام

الاصول والاساليب

چ

شاہ

۴۔ پھر

[illegible]

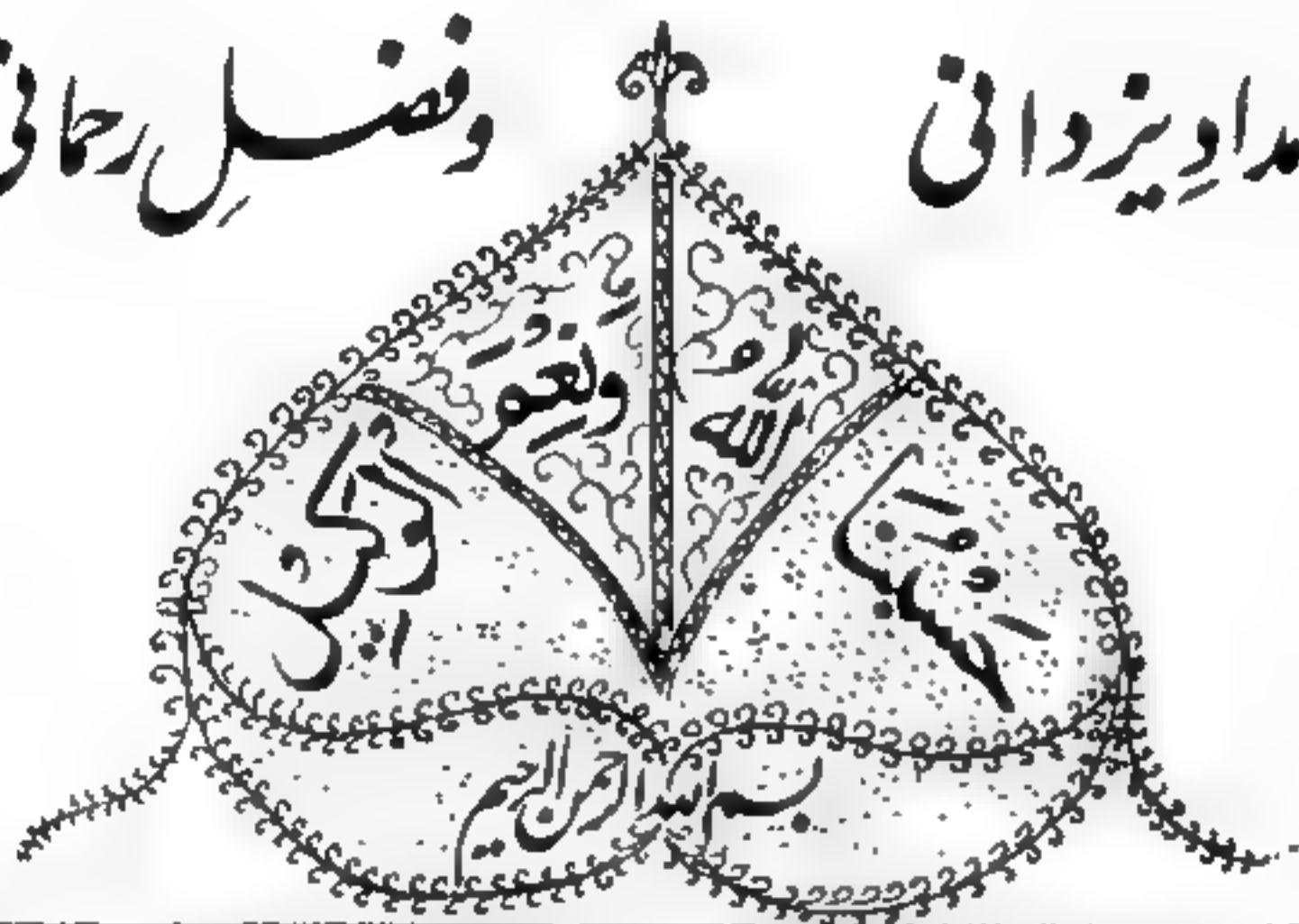
مُحَمَّدٌ مُطَهَّرٌ فِيهَا كُتِبَ بِمَاءٍ



مَطْبَعُ الْبُكَيْشِلِ نَسْعَانِ كَيْبَنِي مَطْبَعُ
مَالِكَا سَعِيدِ كَيْبَنِي كُنْدِيدِ

وفضل رحمانی

برآمد او نیز دانی



ترجمہ از صبح صادق

مکتوب پنجاہ و یکم

صل

خواجہ محمد صدیق صدور یافته در بیان کلام حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ با بعضی از کتب واقع می شود:

بدان آن ای برادر محب که به تحقیق کلام حق سبحانہ و تعالیٰ با بعضی از کتب واقع می شود: از کلام مراجع و انبیاء است علیهم الصلوٰۃ والتسلیمات و گاهی این نعمت عظمیٰ بعضی از متابعان ایشان نیز به بیت و وراثت میسر میگردد و این انجم کلام با بعضی از ایشان بر گاه بکثرت واقع گردد و آنکس محدث و بفتح وال تشدید بیان نامیده میشود و چنانچه امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه محدث این است (و)

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
اعلم ايها الاخ الصديق ان كلامه
سبحانه مع البشر قد يكون شفاها و
ذلك لا فرا من الانبياء عليهم الصلوٰۃ
والتسلیمات وقد يكون ذلك لبعض
الكمل من متابعيه بالتجربة والوراثة
ايضا و اذا كان هذا القسم من الكلام
مع واحد منهم شئني محدثا كما كان
امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه

مکتوبت امام ربانی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
اعلم ايها الاخ الصديق ان كلامه
سبحانه مع البشر قد يكون شفاها و
ذلك لا فرا من الانبياء عليهم الصلوٰۃ
والتسلیمات وقد يكون ذلك لبعض
الكمل من متابعيه بالتجربة والوراثة
ايضا و اذا كان هذا القسم من الكلام
مع واحد منهم شئني محدثا كما كان
امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه

وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْفَعُونَ جَلِيلُهُمْ وَلَا يُجِيرُهُمْ أَيْسُهُمْ وَلَا يَحْيِيهِمْ مَسِيحُهُمْ وَهُمْ جُلَسَاءُ
اللَّهِ وَهُمْ إِلَى الْأَمْرِ أَوْ أَذْكُرُ اللَّهَ وَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ وَجَدَ اللَّهُ نَظَرَهُمْ دَوَاعِيَهُمْ شِفَاءُ
وَصَبْتُهُمْ حُضِيَاءُ وَبَهَاءُ لَهُمْ مَنْ سَرَّاهُ ظَاهِرُهُمْ خَابٌ وَخَيْرٌ مَنْ رَأَى بَاطِنَهُمْ بَقُولُ
وَالْحَمْدُ لَهُ خُوشٍ كَفْتِ أَنْكَ كَفْتِ الْهَيْ حَسِيتِ أَيْنَكِ دُوسْتَانِ خُودِ رَاكِوِي كِهْ هَرَكِهْ ائِشَانِ اِشْنَاخْتِ
تَرَايَنْتِ وَتَا تَرَايَنْتِ ائِشَانِ اِشْنَاخْتِ بِعَيْنِ شْنَاخْتِ ائِشَانِ وِيَا نَتِ تُو اَزِ يَكِ وِيَكِرِ مَنَافِكِ
مِيسَنْدِ تَقْدِمِ ذَوَاتِ يَكِ اَعْتَبَارِ شْنَاخْتِ رَا سْتِ وِيَكِ اَعْتَبَارِ يَنْتِ رَا وَخَلَكِ قَائِلِ تَقْدِمِ اَنْ
طَرَفِ اِسْتِ لِأَنَّهُ اَلْمُبْدِ اَلْحَقِ اَلْبِدَايَةِ اَوَّلِي وَآخِرِي وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ كَلَامِكُمْ

مکتوب پنجاه و سیوم

بسیکے از علاج نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت میکنم نفس را استغنا حاصل
میشود و اگر زکات و خلاف شرع از من صادر میشود و ندامت و شکستگی پیدایم آید نه آنکه
بِالله و سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى چه رسیده بودند اگر در ریاضت خود را می آرام نفس را
استغنا پیدا میشود و میدانند که مثل من صالحی نیست و اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود احتیاج
و فروز خیال میکند علاج این چیست توفیق آثار احتیاج و فروتنی که منتهی از ندم است که در
شوق مانی پیدا میشود نعمته است عظیم بعبادِ اَیُّهَا اللَّهُ مَسْجِدًا اگر بعد از ارتکاب مخطوب شرعی
ندامت هم که از شتاب توبه است پیدا نشود و باتیان و نوب مُلْتَمَذ و مخطوط بود که التذاذ و نوب
اِصرار بر نوب است اگر اصرار بر پیچیده صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره و بکبیره کفر است شکر
این نعمت عظمی نمایند تا از دیادی و ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد
قَالَ اللَّهُ مَسْجِدًا تَبَارَكَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ حَاصِلٌ شَوْقٌ أَوَّلَ حَصُولِ عَجَبٌ است
بعد از ایشان اَعْمَالٌ صَالِحَةٌ و این عجب ستمی است قائل و مَرَسَمٌ است مَهْلِكٌ که اعمال صالحه را نابود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آب انہ مخملاً

7

و سسٹم

مجلس شورای اسلامی

میگوید خدای تعالی خطب را با چه چیز میبارزد و منشأ محبوب آنست که اعمال صالحه در نظر عالم عزیز
 می درآیند و مستحقین به پادشاهی بالکندارید باید که خدای تعالی خوراک شهم وار و قساص
 خضیه خدای تعالی را در نظر آرد و تا خوراک اعمال خود را قاصد داند بلکه شایان کنن و طر و باید قبال
 علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات ثواب ثانی للقرآن و القرآن یلعنه و کفر من صدام
 کتب له من صیامیه الا الظما و الخجوع خیال کند که خسته او قبح ندارد و اگر اندک متوجه شود و بعد
 الله سبحانه همه قبح یا بد بودی از حسن یا خاسر محم و محب کجا و امتیاز اگر ملک از استیلا و دید قصود
 اعمال باید که از ایشان خسته منفعیل و شرمند بود و محب و مستغنی و چون دید قصود و اعمال پیدا
 شود و اعمال اتمیت افراید و قبول نر او را بودی نمایند که این دید پیدا شود و در عجب ندر و بدوید
 خوط الفتاد و الا ان یکتل و رقی هیئت و جمیع را که این دید قصود و اعمال بود کمال میسر میگردد و خدای
 می انگارند که کاتبین معطل و بیکار است و خوشی نیست که در کتابت او و باید که کاتب ثمال
 همیشه در کار است که همه قبح و شوم است چون معالجه عارف تا باین سر حد میرسد و معطل معتمد
 مؤمل معتمد قلم انجا رسید شکست و التلا و علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم

پیشہ محمد صدور یافتہ در بیان آنکه متابعت آن سرور علیہ السلام و الصلوٰۃ و التسبیح و
و درجات و آن صفت و رجب است و بیان تعقیل هر درجه بدگیرے و مائتایست لک
الحمد لله و سلام علی عباده و الدین اضطف متابعت آن سرور علیہ السلام و الصلوٰۃ
و التسبیح که سرایه سعادت و یشیه و وثیویه است و درجات و مراتب و در و درجه او کس
عوام اهل اسلام راست از ایشان احکام شرعی و متابعت سنت نبویه بعد از تصدیق
کس پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت مزیوط است و علماء و علما و عباد و عباد و عباد

مجلس الشورى

استاذة السلام قاضي رآي المحترم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

1

12

ՀԱՅԿԱՅԻՆ

1990

1-2

درجه دوم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه سوم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه چهارم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه پنجم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه ششم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه هفتم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

درجه هشتم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

که معامله شان با طغیان نفس سوخته است بنحوی که درین درجه متابعت شیر کند و در حصول صلوات
اتباع برابرند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود برتر است لا احرار این درجه مخصوص
بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و نجات است
آخرت است و منجی از عذاب نار است و پیشتر بدخول جنت از کمال کرم انکار نفس اعتبار ناموده و مقید
قلب کفایت نموده است و نجات را بر محیط بان تصدیق ساخته می توانی که در پی اشک مرا
حسن قبول در ایام در ساخته قطره بارانی را به درجه دوم از متابعت اقبال احوال اوست علیکم
و علی الله الصلوة والسلام که باطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و از ازاله افعال
باطنی و غفل معنوی که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص باز باب سلوک است که طریقه
صوفیه را نشیخ مقتدا اخذ نموده بودی و مفاد و تفسیر آن را در اقطع مینماید و درجه سوم از متابعت اقبال
احوال و اذواق و مواجید آن سر و است علیه السلام و السلام که بمقام ولایت خاصه تعلق
دارند این درجه مخصوص باز باب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب و چون
مرتبه ولایت بانجام رسید نفس منظم گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آمد
بعد ازین هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز او امینا به حقیقت متابعت بها
می آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس در اثبات
جمیع احکام شرعی حقیقت اتباع کائن است سوال حقیقت نماز و روزه به چه معنی است پس از
روزه افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است او باید حقیقت او یافته باشد صورت
چه بود حقیقت و این چه باشد جواب مبتدی چون نفس آماره دارد که بالذات منکر احکام است
اثبات احکام شرعی از او باعتبار صورت نیست و منتی را چون نفس مطمئنه گشته است و رضا و رغبت
قبول احکام شرعی نموده ایشان احکام از او باعتبار حقیقت است پس منافق و مسلم هر دو ادا
نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد و صورت نماز بجای آورد و مسلم بواسطه انقیاد باطن حقیقت

درجه نهم از متابعت آن سر و طایفه صلوات بر علیهم السلام

نازخی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه یعنی درجه اطمینان نفس
 و ثبات حقیقت اعمال صالحه که بعد از حصول کمالیات ولایت خاصه که بدو مجهول متعلق است حاصل میگردد
 چهارم درجه است از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است
 این درجه چهارم از اتباع مخصوص علماء و اخیین است شکر الله تعالی سببها که بعد از اطمینان نفس
 بدولت حقیقت متابعت متحقق اند اولیاء الله را قدس الله تعالی انرا بهم هر چند نخواست اطمینان
 نفس بعد کمال حاصل است اما کمال اطمینان منفس در تحصیل کمالیات نبوت حاصل است که علماء
 را سخین از آن کمالیات بطریق وراثت نصیب است پس علماء را سخین بواسطه کمال اطمینان نفس
 بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال از نه گاه
 بصورت شریعت تلبس اند و گاه بحقیقت شریعت متحقق علامته از برای علماء را سخین بیان
 که شمس ظاهر و افق دعوی رسوخ نماید و آثاره خود را مظهره انکار و عالم را رخ کس است که او را
 از تاویل متشابها کتاب و سنت نصیب است و از انشاء حروف مقطعات اوایل سوره قرآنی
 بهره دارد و تاویل متشابها از جمله انشاء غامضه است خیال نمکنی که در مذکور تاویل بقدرت است
 و تاویل فیه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است بانماز کارزار و اصحاب این انماز میفرمایند علیهم
 الصلوٰۃ و السلام و این رموزات اشارات بمعاملات ایشان است و بهجت و وراثت
 این بزرگواران هر گز با این دولت عظمی نمیتوانند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان
 نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیکم و علی الیه الصلوٰۃ و السلام
 گاه هست که بتوسط فنا و بقا و بے توسل سلوک و جذبه برگردد و نتواند بود که از احوال و موجد
 و از تعلیقات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت
 باین دولت رسیدن اقرب است از آنکه از راه دیگر برسد و آن راه دیگر زعم این فقیر التزام متابعت
 سنت سنی است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و الخیر و واجتناب از اسیم و رسم بدعت

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

درجه اولی
درجه دوم
درجه سوم
درجه چهارم

مشتقات و حقیقت

الکمال و الحقیقت

الکمال و الحقیقت

الکمال و الحقیقت

الکمال و الحقیقت

السَّانَةِ وَجَبَتْ عَنْ أَرْكَابِ الْبَدْعِ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ السَّانَةِ عَلَيْهِ عَلَيَّ إِلَهِي الْعَمَلُ
وَالسَّانَةُ وَالْحَقِيقَةُ وَرَجَبُ خَيْبِ الْأَمْتَابِثِ وَرَجَبُ كَمَالِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى إِلَهِي الْعَمَلُ
وَالسَّانَةُ كَمَالُ عِلْمٍ وَكَمَالُ أَوْجُوهٍ أَنْ كَمَالِ مَنْ خَلَقَ مِثْلَ بَلَدِ حَصُولِ أَنْهَامِ بَلَدِ بَعْضِ الْفَضْلِ
وَإِحْسَانِ خَدَاوندِ سِتْ هَلْ لَمَعَانَهُ وَآيِنْ دَرَجَةِ بَرِّ عَالِيَتِ دَرَجَاتِ سَابِقِ بِلَاغِ مَسَائِلِ
أَيْنِ كَمَالِ بِالْأَصَالَةِ مَخْصُوصِ بَانِيَارِ الْوَالِغَرَمِ سِتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَبَعِيَّتِ
وَرِاثَتِ تَاكِرِ آيِنْ دَوْلَتِ مَشْرِفِ سَاوَنَدِ دَرَجَةِ شَمْسِ الْأَمْتَابِثِ أَتْبَلِجِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى
وَعَلَى إِلَهِي الْعَمَلُ وَالسَّانَةُ كَمَالُ كَمَالِ كَمَالِ مَخْصُوصِ بِمَقَامِ مَخْبُوبِيَّتِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى إِلَهِي
السَّانَةُ وَالسَّانَةُ مَحْبُوبِيَّتِ دَرَجَةِ خَيْبِ الْأَمْتَابِثِ بِحُجْرَةِ فَضْلِ وَإِحْسَانِ بُوْدِ دَرِيْنِ دَرَجَةِ شَمْسِ
أَفَاوَضِ كَمَالِ أَنْ مَحْبُوبِيَّتِ سِتْ كَذَلِكَ لَفَضْلِ وَإِحْسَانِ آيِنْ دَرَجَةِ مَتَابَعِثِ نِزَالِ
قَلِيلِ النَّصِيبِ سِتْ آيِنْ مَحْبُوبِيَّتِ دَرَجَةِ مَتَابَعِثِ نِزَالِ آفَ كَلِّهِ بِمَقَامِ مَخْرُوجِ تَعْلُقِ وَارِنْدِ
وَحَصُولِ آيِنْ بَالِصُغُورِ مَرْبُوطِ سِتْ دَرَجَةِ شَمْسِ الْأَمْتَابِثِ أَنْتْ كَذَلِكَ تَعْلُقِ نِزُولِ وَتَبَعِثِ وَارِنْدِ
وَآيِنْ دَرَجَةِ سَلْبِ الْأَمْتَابِثِ جَامِعِ جَمِيعِ دَرَجَاتِ سَابِقِ سِتْ زِيَرِ كَذَلِكَ دَرِيْنِ مَوْطِنِ نِزُولِ هَمِ
تَصْدِيقِ قَلْبِ سِتْ وَهَمِ كَمِينِ قَلْبِ وَهَمِ اَلْمِئْمَانِ لَفَضْلِ سِتْ وَهَمِ اَعْتِدَالِ اَخْزَاءِ قَالِبِ كَذَلِكَ
طَعْنِ اَنْ كَشْفِ بَانِيَارِ اَنْدِ دَرَجَاتِ سَابِقِ كَوَا اَخْزَاءِ آيِنْ مَتَابَعِثِ بُوْدِ اَنْدِ وَآيِنْ دَرَجَةِ هَمِ
قَلِ سِتْ مَرَّانِ اَخْزَاءِ اَدْرِيْنِ مَقَامِ تَابِعِ مَتَبَعِ بِرْ سَبْجِ شَبَاهَتِ پِيْدَا مِيكَنْدِ كَذَلِكَ اَسْمِ تَبَعِيَّتِ اَنْ
مِيَانِ مِخْرُودِ اَمْتِيَا زِي تَابِعِ وَتَبَعِ نِزَالِ مِيكِرِ دَوَّجَانِ مَتَوْتَمِ مِي شُوْدِ كَذَلِكَ تَابِعِ دَرِ رَنَكِ مَتَبَعِ هَرِ
مِيكِرِ وَارِ اَهْلِ مِيكِرِ كَوَا اَهْلِ دَوَّارِ يَكِ چَتْمِ آبِ مِيخُورِنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ مَوْشِ يَكِ كِنْدَا اَنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ يَكِ
بِستَرِ اَنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ رَنَكِ شِيرِ وَهَكَ اَنْدِ كَلِجِ كَجَا وَتَبَعِثِ كَذَلِكَ اَمْتِيَا وَتَبَعِثِ لَسْبِتِ تَعْلُقِ
كِنْدَا اِنْشِ نِزَالِ وَتَبَعِثِ مَعَالِمِ سِتْ دَرِيْنِ مَقَامِ هَرِ چِنْدِ اَمْتِيَا لَفَضْلِ اَنْدِ مِثْلَ اَنْدِ تَبَعِثِ تَبَعِثِ
مَحْبُودِ وَنَظَرِ نَمِ كَرِ دَوَّارِ اَمْتِيَا تَابِعِثِ وَتَبَعِثِ اَصْلًا مَشْهُودِ نَمِشُودِ اَيْنِ قَدْ رَسَتْ كَذَلِكَ خُورِ اَ

وَرَجَبُ خَيْبِ الْأَمْتَابِثِ وَرَجَبُ كَمَالِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى إِلَهِي الْعَمَلُ
وَالسَّانَةُ كَمَالُ عِلْمٍ وَكَمَالُ أَوْجُوهٍ أَنْ كَمَالِ مَنْ خَلَقَ مِثْلَ بَلَدِ حَصُولِ أَنْهَامِ بَلَدِ بَعْضِ الْفَضْلِ
وَإِحْسَانِ خَدَاوندِ سِتْ هَلْ لَمَعَانَهُ وَآيِنْ دَرَجَةِ بَرِّ عَالِيَتِ دَرَجَاتِ سَابِقِ بِلَاغِ مَسَائِلِ
أَيْنِ كَمَالِ بِالْأَصَالَةِ مَخْصُوصِ بَانِيَارِ الْوَالِغَرَمِ سِتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَبَعِيَّتِ
وَرِاثَتِ تَاكِرِ آيِنْ دَوْلَتِ مَشْرِفِ سَاوَنَدِ دَرَجَةِ شَمْسِ الْأَمْتَابِثِ أَتْبَلِجِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى
وَعَلَى إِلَهِي الْعَمَلُ وَالسَّانَةُ كَمَالُ كَمَالِ كَمَالِ مَخْصُوصِ بِمَقَامِ مَخْبُوبِيَّتِ أَنْ سَمِعْتُ عَلَى إِلَهِي
السَّانَةُ وَالسَّانَةُ مَحْبُوبِيَّتِ دَرَجَةِ خَيْبِ الْأَمْتَابِثِ بِحُجْرَةِ فَضْلِ وَإِحْسَانِ بُوْدِ دَرِيْنِ دَرَجَةِ شَمْسِ
أَفَاوَضِ كَمَالِ أَنْ مَحْبُوبِيَّتِ سِتْ كَذَلِكَ لَفَضْلِ وَإِحْسَانِ آيِنْ دَرَجَةِ مَتَابَعِثِ نِزَالِ
قَلِيلِ النَّصِيبِ سِتْ آيِنْ مَحْبُوبِيَّتِ دَرَجَةِ مَتَابَعِثِ نِزَالِ آفَ كَلِّهِ بِمَقَامِ مَخْرُوجِ تَعْلُقِ وَارِنْدِ
وَحَصُولِ آيِنْ بَالِصُغُورِ مَرْبُوطِ سِتْ دَرَجَةِ شَمْسِ الْأَمْتَابِثِ أَنْتْ كَذَلِكَ تَعْلُقِ نِزُولِ وَتَبَعِثِ وَارِنْدِ
وَآيِنْ دَرَجَةِ سَلْبِ الْأَمْتَابِثِ جَامِعِ جَمِيعِ دَرَجَاتِ سَابِقِ سِتْ زِيَرِ كَذَلِكَ دَرِيْنِ مَوْطِنِ نِزُولِ هَمِ
تَصْدِيقِ قَلْبِ سِتْ وَهَمِ كَمِينِ قَلْبِ وَهَمِ اَلْمِئْمَانِ لَفَضْلِ سِتْ وَهَمِ اَعْتِدَالِ اَخْزَاءِ قَالِبِ كَذَلِكَ
طَعْنِ اَنْ كَشْفِ بَانِيَارِ اَنْدِ دَرَجَاتِ سَابِقِ كَوَا اَخْزَاءِ آيِنْ مَتَابَعِثِ بُوْدِ اَنْدِ وَآيِنْ دَرَجَةِ هَمِ
قَلِ سِتْ مَرَّانِ اَخْزَاءِ اَدْرِيْنِ مَقَامِ تَابِعِ مَتَبَعِ بِرْ سَبْجِ شَبَاهَتِ پِيْدَا مِيكَنْدِ كَذَلِكَ اَسْمِ تَبَعِيَّتِ اَنْ
مِيَانِ مِخْرُودِ اَمْتِيَا زِي تَابِعِ وَتَبَعِ نِزَالِ مِيكِرِ دَوَّجَانِ مَتَوْتَمِ مِي شُوْدِ كَذَلِكَ تَابِعِ دَرِ رَنَكِ مَتَبَعِ هَرِ
مِيكِرِ وَارِ اَهْلِ مِيكِرِ كَوَا اَهْلِ دَوَّارِ يَكِ چَتْمِ آبِ مِيخُورِنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ مَوْشِ يَكِ كِنْدَا اَنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ يَكِ
بِستَرِ اَنْدِ وَهَرِ دَوَّارِ رَنَكِ شِيرِ وَهَكَ اَنْدِ كَلِجِ كَجَا وَتَبَعِثِ كَذَلِكَ اَمْتِيَا وَتَبَعِثِ لَسْبِتِ تَعْلُقِ
كِنْدَا اِنْشِ نِزَالِ وَتَبَعِثِ مَعَالِمِ سِتْ دَرِيْنِ مَقَامِ هَرِ چِنْدِ اَمْتِيَا لَفَضْلِ اَنْدِ مِثْلَ اَنْدِ تَبَعِثِ تَبَعِثِ
مَحْبُودِ وَنَظَرِ نَمِ كَرِ دَوَّارِ اَمْتِيَا تَابِعِثِ وَتَبَعِثِ اَصْلًا مَشْهُودِ نَمِشُودِ اَيْنِ قَدْ رَسَتْ كَذَلِكَ خُورِ اَ

طغیانی میداند و وارث نبی خود می یابد علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و میراث
 الصلوات افضلها اما که ثان و یکم است و طغیانی و وارث و گیر هر چند همه در قطار تبعیت اند ظاهر
 و تابع حیلوله مشوع در کار است و طغیانی و وارث هیچ حیلوله در کار نیست تابع اولش خورا
 و طغیانی عیش و شادی با بچه هر دو است که آمده است از برای آنکه آمده است علیه الصلوات و النجیات
 سعادت آتیا است که بطغیانی انبیاء الصلوات و التلیفات ازان دولت بهره یابند
 و از اولش ایشان تناول نمایند در قافله که اوست و انهم نرسم به این پس که رسد زوور
 با یک جرم به تابع کامل است که باین هفت درجه متابعت مستحلی شود و آنکه بعضی از درجات
 متابعت وار و بعضی نداده تلغ فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علماء و طواغیر به
 اولی الخرسند اندکاش آن وجه را هم سر انجام بدین متابعت را مقصود بر صورت شریعت داشته اند و
 و رائے آن امری دیگر نه انکاشیه طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار
 تصور نموده اند و اکثر ایشان پذیر و مقتدا خود را غیر از هدایه و بزرگوئی ندانسته اند چه آن گزیده
 که در سنگی نهان است به زمین و آسمان او همان است به حفظنا الله سبحانه و یا یا که حقیقت
 المتابعة المرضیة المصطفویة علی صلحها الصلوات و السلا و البرکة و النجیة و علی جمیع
 انوایه من الانبیاء و الکرام و الملائکة و انما یتبعهم الی یوم القیام

پیغمبر یا پیغمبر علیه و علی الله الصلوٰۃ والسلام بحال خلاف هست اگر آن غیر جماعیه اجتهادیه است
و احکامیکه عبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند همچنین احکامیکه منظر آنهاست
احد است را در آنجا مخالف نیست بلکه بر جمیع امت است اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان
امت را در احکام اجتهادیه متابعت رایی پیغمبر لازم نیست علیه و علی الله الصلوٰۃ والسلام
بلکه صواب در آن موطن متابعت رایی خود است زیرا دقیقه ایست باید دانست پیغمبر آنست که متابعت
شرائع پیغمبرین اولوا العزم من بعد نبیهم الصلوٰۃ والسلام مواجب بر ایشان است اتباع همان احکام است
که از کتب و صحف ایشان عبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن احکام که با جهاد
و سنن ایشان ظاهر گشته زیرا که نو احکام اجتهادیه هر گاه مجتهد امت را متابعت لازم نباشد چنانچه
گذشت پیغمبرین را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه منظر آنهاست است چنانچه پیغمبر اولی العزم
را آن احکام با اعلام حاصل آنها پیغمبرین اولی العزم را نیز آن احکام با اعلام او تعالی ثابت اند متابعت
چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام عاصده است
کما به حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بعمل آمده شده بود و پیغمبر غیر
اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو با خود از صحیفه منزه است چنانچه در
مجتهدان یک با خود و حکم محکم اخذ می نمایند یکی از آنجا حل می نهی و دیگری حرمت سوال
این اختلاف در اجتهاد و گنجایش دارد که مدار آن بر راسی است که هم احتمال صواب دارد و هم
احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردود و صواب و خطا جائز
نیست بلکه یقین نزد حق جل و علاه یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر
حرمت حل را بحال نیست جواب رواست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت
پس حکم خدا جل و علاه در یک واقع متعده باشد نسبت بمتعدد قوم و لا یخذور آنست در امت عام
الرسول این معنی است نمی آید که کافه انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند و در یک واقع نزد خدا

است
نصوص و تعلیقات
است

بنا بر این

معنی اختلاف و حرمت است

در بیان
تفاوت
اجتهاد
و
پیغمبر
است

کتاب احکام

در بیان
تفاوت
اجتهاد
و
پیغمبر
است

جَلَّ سُلْطَانُهُ أَيُّهَا دُورُ عِلْمِ نِسْتِ سَوَالِ پیغمبرِ اولی العزم ہر گاہ حکمِ جَلَّ امر سے کردہ باشد
 و پیغمبرِ متابع اور ان امر حکمِ حرمت نماید لازم می آید کہ حکمِ ثانی ناسخ حکمِ اول باشد و این جا
 نیست کہ نسخ مخصوص پیغمبرِ اولی العزم است غیر اوست نسخ نمیتواند شد جواب نسخ و تفسیر
 لازم می آید کہ حکمِ ثانی عام بود نسبت بکافہ انام تا رفع حکمِ اول کہ نسبت بگروهی واقع شد
 نماید حکمِ ثانی عام نیست بلکہ نسبت بیک گروه حکمِ حرمت کرده است حکمِ اول جناب ندارد
 نسخی در یک واقع نمیشد حکمِ جَلَّ میکند و مجتہد دیگر در همان واقع حکمِ حرمت اینماید و هیچ نسخ
 نیست ہر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است کہ اینجاری است و اینجاء اعلام در رسد
 تقدیر حکمِ گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تقدیر و قوم علاج آن بینماید چنانچہ گذشت پس
 و شریعت مالتقدیر احکامی کہ از کتب و صحیف پیغمبرانِ اولی العزم نسبت مفهوم میگردد و پیغمبران
 متابع را نیز در انہا مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافہ انام وارد گشتہ اند ہر پیغمبر متابع
 بہر قوم کہ دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواہد کرد اگر عمل است ہمہ راجع است و اگر حرمت
 است ہمہ راجع است است تا زمانیکہ پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان
 نسخ منقوض است پس نسخ باعتبار یہاں احکام باشد کہ حسب لغت از مجتہد منقولہ ماخوذ اند است
 و احکامیکہ با جہت او اعلام ثابت شدہ اند و نسبت واجتہاد منسوب اند نسخ در انہا متصور نیست کہ این است
 احکام نسبت بمبعض است نہ بعض گیر پس اجتہاد پیغمبر و مجتہدین سنت اورافع اجتہاد و سنت پیغمبر
 دیگر نمیتواند شد کہ آن نسبت بقوم است و این نسبت بقوم دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافہ
 انام است یا نسبت بیک گروه باشد البتہ نسخ است چنانچہ درین شریعت کہ حکم نسبت بکافہ انام
 است حکمِ ثانی ناسخ حکمِ اول است پس سنت لاحق پیغمبر علیہ و علیٰ آلہ و علیٰ جمیع الانبیاء
 و المرسلین الصلوٰۃ و التحیّات ناسخ باشد مرتب سابق اور علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و التحیّات
 و حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ بعد از نزول آن متابعت این شریعت

چون ناسخ آمد

نہ یعنی فرمود آمدن کہ از آسمان کہ نصیص بظہر خود

در حکم اولی العزم

در مثل و سنت نماید و بپایانیت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کثوف الهام
 ایشان را مرتبتی نبی بخشد و از رتبه تقلید سنی برآرد و در انون و بطنای و مجتهد و شلی بازید و
 مرد و بکر و مخالف که از خواص مومنانند و تقلید مجتهدان در حکام اجتهاد و بیضاوی اند که مرتبت این
 بزرگواران در امور دیگر است اسباب کثوف و شهادت ایشانند و انبیا بکلیات و ظهور
 هم ایشانند که بواسطه استیلا و محبت محبوب حقیقی جل جلاله از اسوای او بجهان و قضا
 گشته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آید و گشته اگر حاصل اند او را دارند و اگر واصلند او را
 واصلند و عالم بی عالم اند و با خود بخود اند اگر می زنند براسه او می زنند و اگر می میرند برای او می میرند
 بشیران ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت و مروت هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات آسمانی و صفاتی اویسیان و از منتسبان ایشان چه نشان دهد که
 به نشان اند مقدم اول شان نسبان با سوای است از قدم ثانی ایشان چه و نماید که برین
 از انان و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم
 فائز ارباب توسط از اصل اخذ نمایند و در رنگ مجتهد که ملج راسه و اجتهاد خود است ایشان
 نیز و معارف و واجبه تابع الهام و راست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره و
 اند که در اقامه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی بنیت او علی مجتهد الانبیا
 و المرسلین الصلوة والسلام طلب این سخن نسبت با تدا و توسط خواهد بود و معارف منتهی
 و گویاست گمانی به الکشف الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد
 جیلانی قدس الله تعالی سرگشته است که در سبب بر سر زبان علوم و معارف ننمودند
 دین ائمه از حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اسه اسیر ایل بی کلام محمدی بشنو آیین مبارک
 شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از مهربان نیست از علل سابقه است چون چنین باشد مهربان
 را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما در اسه احکام شرعی که اهل اند

19

مجلسه بیستمین

جواب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ماورائے احکام شرعی بسیار است که اصل غایب در اینجا البهام است بلکه توان گفت که اصل اثبات البهام
است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقضای عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران چه نسبت
بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل
و بجز آن و عوام خلاف این عاکم انما ثابا بد میداند و این را مستحکم میزند سوال چون دین بکتاب
و سنت کامل است بعد از کمال البهام چه احتیاج بود به نقصان مانده که بالبهام کامل گردد و جواب
الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد و مظهر احکام است
البهام مظهر وقایع و آثار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند و با جهل و البهام فرق واضح است
که این مستند برائی است و این مستند بخالق رای جبل سلطان است پس البهام یک قسم اصالت پیدا شد
که در اجتهاد نیست البهام شبهه اعلام نبی است که مانده سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه البهام ظنی
است و آن اعلام ظنی است البهامین لذلك رحمة و هیئتی که من یزید شدا و الشدا علی من شدا

کتاب (۵۶) پنجاه و هشتم

[illegible]

پہلے

走

1

مجلس

۱۲۔ صفت خمر و دیگران

وہم

بیت فریضی کے

مجلس شورای اسلامی
تأسیس و ترویج
در سال ۱۳۵۷

مجلس

کے بارگاہ کی طرف سے
مستحقین کو اپنا حق
مقررہ طریق سے
بل بیل وصول کیا جائے
ایماندارانہ طور پر
پیشان
حق و قلم کا کام
کے لئے
جو بھی کام کرنا ہو
اس کے لئے
مقررہ
مقررہ

و در دشت باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شتر و ناقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از نعل
 و افتقار و انکسای هیچ نمی بیند اگر فرضاً فروس او را بر عظمت و کبریا بی نظایر توبه او شود او را دینه خواهد
 یافت که از راه او بفرق خواهد گذشت و بجانب کیشیان عظمت و کبریا است خواهد رسید و همچنین
 حال خرق و حال و خیر و کمال که پیش از زمین بود از اینها نصیب او نیست امانات با اهل امانات با حق
 است پس در صورت ریا و ستم مقصود او استیلا و اختیار و قدرت و عظمت او نیست بلکه اهلها بر نعمت
 حق است بحال و علامت احسان او است تعالی که نسبت باو بوقوع آمده است پس ریا و ستم
 عین حمد و شکر حق باشد تعالی و تقدیر که از ذوات بحدت آمده است و علی لهذا القیاس
 سائر الصفات ^{بمعنی مدحی} مولی که یبدل الله سیکل لیس و حسنات که کان الله غفوراً رحیماً و العباد

مکتوب (۵) و مضمون

بلا غازی نائب صدور یافته و بیان آنکه ذکر حق جل و علاه اولی است از صلوة فرستادن بخیر
 البشر علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اتممها اما ذکر است که شایان
 قبولیت داشته باشد یا ذکر است که طالب ارجح مقصد است یا مذموم باشد و اینها در باب چند
 گاه بصلوة خیر البشر علیه و علی الیه افضلها و التسلیمات اتممها و بالتواضع و اقسام صلوة در و
 میفرستادم و تلح و ثمرات عاجل و ابرار و مترتب می یافتم و بدقائق و اتمم و ولایت خاصه محمده
 علی صاحبها الصلوة و السلام و الخیرة ثمه یکیشتم چون در برین عمل گذشت اتفاقاً فو
 درین التیزام پیدا گشت و لوفیق این اشتغال امل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و دران وقت
 خوش می آمد که بجای صلوة تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال تمام گفتم حکمت درین امر خواهد بود تا ظاهر
 سازند آخر بناتیه السلام معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از و در فرستادن است هم مثل
 را و هم مثل الیه را به و وجه یک آنکه در خبر قدسی آمده است من شغل ذکر عن من شغل

بدر منیر علی الصلوة و السلام ۱۰ قول به درود به سنی عزیمت و ذکر برود و درود به سنی عزیمت است از درود است که کوشا باشد به هر یک فافهم

اینکه در این مکتوب
 در بیان آنکه ذکر حق
 اولی است از صلوة
 فرستادن بخیر
 البشر علیه و علی
 الیه من الصلوات
 افضلها و من التسلیمات
 اتممها اما ذکر است
 که شایان قبولیت
 داشته باشد یا ذکر
 است که طالب ارجح
 مقصد است یا مذموم
 باشد و اینها در باب
 چند گاه بصلوة
 خیر البشر علیه و
 علی الیه افضلها و
 التسلیمات اتممها و
 بالتواضع و اقسام
 صلوة در و میفرستادم
 و تلح و ثمرات عاجل
 و ابرار و مترتب می
 یافتم و بدقائق و
 اتمم و ولایت خاصه
 محمده علی صاحبها
 الصلوة و السلام و
 الخیرة ثمه یکیشتم
 چون در برین عمل
 گذشت اتفاقاً فو در
 این التیزام پیدا
 گشت و لوفیق این
 اشتغال امل شد و
 بر صلوات موقته
 اقتصار افتاد و دران
 وقت خوش می آمد
 که بجای صلوة
 تسبیح و تقدیس و
 تهلیل اشتغال تمام
 گفتم حکمت درین
 امر خواهد بود تا
 ظاهر سازند آخر
 بناتیه السلام معلوم
 گشت که درین وقت
 ذکر گفتن به از و
 در فرستادن است
 هم مثل را و هم
 مثل الیه را به و
 وجه یک آنکه در
 خبر قدسی آمده
 است من شغل ذکر
 عن من شغل

اعلیٰ افضل ما افعی الشایعین وجه دوم آنکه چون ذکر را خود از حضرت پیغمبر است علیه و علی
 الیه الصلوٰۃ والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بکار میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد علیه
 علی الیه الصلوٰۃ والسلام قال علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام من سن سنه حسنة
 فله اجرها واخر من عمل بها و همچنین هر عمل نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل
 چنانچه بعال میرسد پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد و بے آنکه از اجر عامل
 چیزی نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است جلالت
 عامل او را آن صفت نیست آنکه اگر از عامل نیت پیغمبر بوجود آید یا عث از وی او اجر عامل خواهد بود
 و این زیادتی نیز پیغمبر عاید خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل
 العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر زیادتی است سبحانه و تعالی و طلب اجر و ثواب
 اوست دور و مقصود اصلی طلب حاجت است شتان سابقه تا پس فیوضیکه از راه ذکر
 پیغمبر است با اشعار زیاد خواهد بود از آن بزرگاتیکه از راه دور و یا و بر علیه الصلوٰۃ والسلام
 باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکر که شایان قبول است باین مرتبت مخصوص است و ذکر که
 نه این چنین است و دور و یا بر سر مرتبت است و وصول برکات از دور و همیشه منتوقع است
 لیکن ذکر که طالب از هیچ کمال تکمل اخذ نماید و بشرط الطریق بر آن مداومت کند از دور و گفتن
 افضل است چنان ذکر و سید آن ذکر است تا این ذکر نیک بآن ذکر برسد از حیث حاجت که مشایخ طریقه
 قدس الله تعالی آنها را هم مبتدی را غیر از ذکر کردن تجویز کرده اند و در حق او اقتصار بر فراغ شهن
 نموده اند و از امور نافله منع ساخته اند ازین بیان واضح گشت که هیچ فردی از امت اگر چه در کمالات
 بدرجه علیا برسد پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه
 متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوٰۃ والسلام و پس این همه کمالات مان پیغمبر نیز ثابت
 باشد با کمالات متابعان و بگو با کمالات مخصوصه او علیه الصلوٰۃ والسلام و همچنین آن فرد کمال

نظام الصوتيات والكتابة

١٥
 قل يا ايها الذين آمنوا
 اذكروا الله كثيرا
 ان الله شديد العقاب
 قل يا ايها الذين آمنوا
 لا تأكلوا أموالكم
 بينكم بالباطل
 ان الله يحب
 الذين يتقون
 قل يا ايها الذين آمنوا
 لا تأكلوا أموالكم
 بينكم بالباطل
 ان الله يحب
 الذين يتقون
 قل يا ايها الذين آمنوا
 لا تأكلوا أموالكم
 بينكم بالباطل
 ان الله يحب
 الذين يتقون

पुष्प

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

پیش از انجیلیا مکتبہ
روز مکتبہ انجیلیا مکتبہ
مکتبہ انجیلیا مکتبہ

اول بقرون متطاووله در هر وقت از اوقات صفت از صفات لطیفه از لطائف او بایجاد خداوند
جل سلطانته و عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و منعی با اسم او گشته
و کار و بار آدم منتظر از او بود و قوع آمده حش که تواند و تناسل که مناسب آن عالم مثال است
نیز ظهور میوست و کمالات صوبی و منوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته
بلکه در حق او قیامت قائم شده و پستی و درختی بدو رخ رفته بعد از آن در وقت از اوقات
بمشیت الهی استجانه صفت با لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی بنیت و عبید الصمد و السلام
در میان عالم منصفه ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود
آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی بنیت
و علی الصلوة و السلام بحصول میوست و چون آن ظهور نیز دور خود را تمام کرده ظهور رابع نیز
میوست الی ما شاء الله تعالی و چون دو اثر ظهورات مثالی که تعلق صفات و لطائف او
داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخی جامع در عالم شهادت بایجاد خداوند جل سلطانته بوجود آمده
و فضل خداوندی جل سلطانته معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند از این آدم اندوخت
و پائے او نید و مبادی و مقدمات وجود او نید خبر شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت
او گذشته است لطیفه بوده است و مثال از لطائف خبر شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طوایف
بیت الهی که میگرد در عالم مثال میگرد چه کتب معظمه این در مثال صورتی و تشبیه بوده است که اهل
آن عالم را قبل بوده این تغییر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تعمق بسیار نموده و در عالم شهادت آدم
دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال انصافیه و انکه بدن مثالی گفته که من خبر تو ام و زیاده از چهل هزار سال
از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه او هائیک پیش از ظهورات صفات و لطائف
این آدم بوده اند نه آنکه خلقت مخلوقه داشتند و ازین آدم میان نبودند چه میان را با این آدم چیست
و چرا خبر بود از خلقت این آدم بوقت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در او هائی

در وقت از اوقات صفت از صفات لطیفه از لطائف او بایجاد خداوند
جل سلطانته و عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و منعی با اسم او گشته
و کار و بار آدم منتظر از او بود و قوع آمده حش که تواند و تناسل که مناسب آن عالم مثال است
نیز ظهور میوست و کمالات صوبی و منوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته
بلکه در حق او قیامت قائم شده و پستی و درختی بدو رخ رفته بعد از آن در وقت از اوقات
بمشیت الهی استجانه صفت با لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی بنیت و عبید الصمد و السلام
در میان عالم منصفه ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود
آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی بنیت
و علی الصلوة و السلام بحصول میوست و چون آن ظهور نیز دور خود را تمام کرده ظهور رابع نیز
میوست الی ما شاء الله تعالی و چون دو اثر ظهورات مثالی که تعلق صفات و لطائف او
داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخی جامع در عالم شهادت بایجاد خداوند جل سلطانته بوجود آمده
و فضل خداوندی جل سلطانته معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند از این آدم اندوخت
و پائے او نید و مبادی و مقدمات وجود او نید خبر شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت
او گذشته است لطیفه بوده است و مثال از لطائف خبر شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طوایف
بیت الهی که میگرد در عالم مثال میگرد چه کتب معظمه این در مثال صورتی و تشبیه بوده است که اهل
آن عالم را قبل بوده این تغییر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تعمق بسیار نموده و در عالم شهادت آدم
دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال انصافیه و انکه بدن مثالی گفته که من خبر تو ام و زیاده از چهل هزار سال
از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه او هائیک پیش از ظهورات صفات و لطائف
این آدم بوده اند نه آنکه خلقت مخلوقه داشتند و ازین آدم میان نبودند چه میان را با این آدم چیست
و چرا خبر بود از خلقت این آدم بوقت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در او هائی

در وقت از اوقات صفت از صفات لطیفه از لطائف او بایجاد خداوند

که در یک آن در آنکه متعدد حاضر میگردد و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان
متجذب با حجاب و مختلف اند و متشکل با اشکال متباینه و همچنین غریزیه مثلاً در بند و ستان توطن و اردو و ازار
و باره برآمده است جمیع از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که آن غریزه را در حرم کعبه دیده ایم و چنان
و چنین در میان ما و آن غریزه گذشته است و جمیع دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمیع دیگر
در بغداد دیده اند این همه تشکّل لطائف آن غریزه است با اشکال مختلفه و گاه هست که آن غریزه را از این
تشکلات اطلاع نبوده اند و جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه برین تهمت است من از خانه
نبرآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانیید و همچنین از باب
حاجات لغیره اَحْیاء و اَمْوات در مخاوف و هلاک بدو طالب مینمایند و می بینند که محور آن اعزّه
حاضر شده و دفع بلیّه از پهنانموده است گاه هست که آن اعزّه را از دفع آن بلیّه اطلاع بود و گاه
نبوده از ما و شما پنهان بر ساخته اند این نیز تشکّل لطائف آن اعزّه است و این تشکّل گاه در عالم
شهادت بوده و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آنسپور را علیک و علی الیه الصلوات
و السلام تصور مختلفه و جواب می بینند و استغفار مینمایند این همه تشکّل صفات و لطائف است
علیک و علی الیه الصلوات و السلام تصور محال و محال و همچنین مریدان از تصور محال پیران استغفار
مینمایند و حل مشکلات میفرمایند کمون و بروز که بعضی از مشایخ گفته اند قبل از مساس به او دریر که
و در مشایخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای طموت حیات است و برای حصول حصول حرکت آن
بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین
تعلق حصول کالات است مر آن بدن را و حصول بدرجات است هر او را چنانچه حتی بفرد انسانی
تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق برای حیات آن فرد نیست چه او حی و حیات و
متحرک پیش ازین تعلق است و چیز که ازین تعلق دروسه ها و میشود ظهور صفات و حرکات
و کمالات این جن است و مشایخ مستقیم الاحوال عبارت کمون و بروز هم نمی کشاید تا نقصان

بزرگواران دائمی میگردود و وصل یافنی بر تو می اندازد و هیتا لامر باب المصنوع نعیمها
 و العاشق المسکین ما یخرج سوال جمع در واقعات و مقامات و مثال و خیال
 می بیند که با شاه شده ایم و هم خود را همانند می بیند می بیند که با قطب ایم و عالم را با او و در عالم نقطه و
 اوقات که عالم شهادت است هیچ این کمالات بطور می آید این و شیخ سید پادشاه باطل محض است جواب این رتبه
 بخله از صدق دار و بیانش آنست که معنی باو شهادت و قطبیت در آن جماعه کائن است لیکن
 این معنی در اینها ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از آن از در
 حال غالی نیست اگر این معنی یعنی الله سبحانه قوت پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم
 شهادت ظهور پیدا کند بقدره الله سبحانه و عالم شهادت هم باو شاه میگردند و هم قطبیت می شوند
 و اگر این معنی آن قدر قوت پیدا کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و بهمان ظهور مثالی که ضعیف ظهور است
 است کفایت می آید و بقدر قوت ظهوری یا بدارین قبیل است و مقامات که طالبان این راه
 می بینند و خود را در مقامات عالی می بینند و می بینند که بمناسبت این باب ولایت سرفراز گشته اند
 اگر شهادت این معنی ظهور کند و تقویت عظیم و اگر ظهور مثالی کفایت شد به حاصل است و بجای
 نصیبت است هر جا که و حجام و خواب خود را باو شاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و خبر شهادت نقد
 وقت اوست پس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هر چه پیشتر شود از آن اوست
 چون غلام آفتابم هم ناقتاب گویم چون شبم شب پرستم که حدیث خواب گویم و آری خواست که احباب
 نقشبندیه واقعات را اعتبار نمی دهند و به تعبیر و قانع طالبان متوجه نیگردند که قلیل الحادی است
 معتبر همانست که در اوقات و لفظ همیشه گرد و لهند و او هم شهود را اعتبار نوده اند و استمرار حضور را
 دولت دانسته اند حضور یک غیبت در قفاست آن باشد نزد این بزرگواران از حیر اعتبار سابق
 است این جا است که نسیان مانوی و رخی ایشان دائمی گشته است و ظهور غیر از قلب ایشان
 همه وقت یقینی شده است که کسیکه نهایت در بدایت او مندرج گردد و این کمالات از او چه مستقیم

عنه قدس سره
 غفر له و له العاقبة
 خیر و کمال
 و در این مقام
 کمال و شرف
 و در این مقام
 کمال و شرف

کمال و شرف
 و در این مقام
 کمال و شرف

کمال و شرف
 و در این مقام
 کمال و شرف

و سنت چون اهتمام این امر مفہوم نشد معلوم شد کہ بحث امامت از فضولین است نہ از
اصولین فضولی باید کہ بقضول اشتغال نماید آن قدر ضروریات دین و پیش است کہ نوبت
بقضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چارہ نبود کہ بذات و صفات و افعال و جہی جعل مسلطاً
تعلق دارد و اعتقاد باید نمود کہ آنچه پیغمبر علیہ السلام از نزوح جمل و حلا
آورده است و بصورت و لواثر از دین معلوم گشته است از خشن و نشر و عذاب و ثواب و اخروی
و امی و سایر سمعیات ہمہ حق است و احتمال تخلف ندارد و اگر این اعتقاد نبود نجات نمودن
از ایشان احکام فقیہیہ ہم چارہ نبود و از اداس و انقض و واجبات بلکه از او اسے سخن و مستحبات
نیز گذر نہ رعایت عمل و خیرت شرعیہ نیک باید نمود و در حد و در شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح
در سنگاری از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل او است کند نوبت بطریق صحت
رسد و امید و امکالات و لامیت گردد و بحث امامت نسبت بصوریات دین کما لمطر و حر فی
الطریق است غایۃ مافی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب
خیر البشیر علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیات کرده بصورت و روایشان مقدمات طول
الذیل را پراورده می آید کہ لزوم فساد دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است و التکذ

مکتوب شخصیت و حکم (۶۱)

در عزای مرحومی مولانا احمد بر کی صد دریافت و نصیحت یاران و مولانا حسن اسر حلقه آنها ساسا
وَمَا يَنْبَغِي ذَٰلِكَ ۖ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدُّعَاةِ
میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علی الخیر مینماید و جو و شریف مولانا ورین وقت مرگ ما
را بیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتها بے او تعالی ۛ اللَّهُمَّ لَا تَحْزَنْمَنَا أَحَدٌ
وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَ أَزْيَارِنَا وَوَسْتِنَانِ اِمْدَادِ اِعْمَانَتِ مَرَكَزِ شَدِّكَ اَنْ رَا بَامُولِ وَ مَسْمُولِ سِت

استشارات واستشارات

من
انجمن
منازل
من
وامید

من مکتوبات

دوستانه

و خدمت گاری و دجائی فرزندان و متعلقان مرحومی بر مجتبان و مخلصان لازم است سعی نمایند
که فرزندان مرحومی بنحوائی معلوم شرعی علی گردند احسان مرحومی را مکافات با احسان فرزند
ان نمایند هرگز آن احسان الا احسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند
و احوال و اوقات او را امری دارند و در هر طریقه ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران
جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق
نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن بجای خود نصب کنند و ضمناً این
سفر مراد بوده است الحال هم که مکرراً لحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر بپایم این معنی بر
بعضی یاران گران نیاید که با اختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن
بطریق مولانا نسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را دران
نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و ظهور پیدا کنند و چون
و اتحا و محلی گردند تا این دولت و یگراست و این کار و بار دیگر است و آن کثوف را اینجا
نمیخورد و از ان توحید و اتحا و مستغفرند با یکدیگر یاران در تقدیم شیخ حسن توقف نه کنند
و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه و پس این معنی را معقول یاران ساخته
بحلقه مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن ترغیب فرماید شیخ حسن اہم باید که محافطت خاطر ہم پیرو
نماید و حقوق برادری اسباب و مطالب کتب فقہ از دست ندهد و نشر احکام از شریعت فرماید
و بتأیید سنت سنیہ ترغیب و از بدعت تمیز نماید و طریق اتحا و نصیر و زاری از دست
ندارد و بپاد انفس آماره از راه ریاست و تقدیم بر اقران در منزلت اندازد و خراب و بترساز و ہمہ وقت
خود را قاصد ناقص و اندو طالب کمال خود باشد نفس و شیطان و دو دشمن قوی در گین اند نشود که
از راه بعیند ازند و غائب و غایب سازد و ہمہ اندر ز من بتوان است که تو طفل فانی
ز گین است و ہمہ دستار از کمال دور است و در سال یک فانی آید و خبری آرد و می برد

«وہ ہمارے
بہترین دوست
ہیں۔»

میں نے روایت
میں نے روایت
میں نے روایت
میں نے روایت
میں نے روایت

کتابیات الامریاتی

مجلس

کتابخانه عمومی

مجلس شورای اسلامی

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سورة الفاتحة

احوال را نویسان باشند اگر نتوانند رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف با
 نزویک اند و تا مدتی اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فتا اطلاق یافتند
 و بمیثاق باز آمدن بخانه رفتند مرگستعد و صادق الاخلاص است ^{و نه} وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ
 چون شما دور افتاده اید در نصیحت بما آغز نموده آید همو شیار باشد ریاست را بلائے جان
 خود و انید ترسان و لرزان باشید بما و ادرین ریاست لذت پیدا شود و بهلاکت ابدی
 رساند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاَسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلٰی
 الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ. سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ
 وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

و محاربت آگاه آخوی اعز میسر محمد نعمان دران خود و منتهی است و دعا و توجیه ایشان کبریت
آخر انگارم که برکات و فیوض توجیهات ایشان قوائیم دولت شما اند و در حضور و غیبت
ایشان را محمد و معاونین شما میا بم زیاده از یک سال شده است که ایشان از خوبهائے شما
غائبانه به فقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت به فقیر حاصل است در انجام
نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجارا بد گیرے تفویض نموده اند وقت توجیه و
تشکیری است فقیر را در اثناء مطالعه آن مکتوب توجیه درین باب حاصل گشت و شما را
دران وقت رفیع القدر یافت ظاهر او در همان ساعت شخصی را می بود در جواب آن باین
عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدر می در آید و الا می عند الله سبحانه و السلام.

مکتوب شخصیت (۶۳) و سیوم
شیر

بنور محمد انبالی صدور یافت در جواب متفسر او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر
طالب پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز هست یا نه؟ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوبی که در سال دهم
بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالب پیش شیخ دیگر برود و طلب حق
جل و علا نماید مجوز هست یا نه بدانند که مقتضای حق است بُنْحَانَهُ و بپیر وسیله ایست بوصول
جناب قدس حق تعالی اگر طالب به رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با
حق بُنْحَانَهُ جمع یابد رواست که در حیوة پیر بپایان پذیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب
رشد از او نماید اما باید که از پیر اول انکار نکند و جز به نیکی یاد ننماید علی الخصوص پیری و
مُریدی این وقت که پیش از رسم و عادت نمانده است اکثر پیران این وقت از خود
خبر ندارند و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد از خدا جل شانکه چه خبر خواهند داشت و مرید

که تذکر احوال آخرت را گذاشته که به خشوات اشتغال نماید هر چند نیت شایخ خواهد بود
اما حسنات و الاثبات و سنیات المقرین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باطن باشند
و فیلی را ضروری دانند و الضرورة تقدر بقدرها لله سبحانه الحمد و المنة
که فقرائے اینجا هر چند رزق معلوم ندارند اما به سعی و بے کوشش بفرغت دست
میگزرانند زیاده از قدر کفایت میرسد روزی و روزی نو نقد وقت است باقی
احوال این حد و دستوجب حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود کسیکه اجل آوریده
بود مرد و حال بر طرقت شده است لله سبحانه الحمد و المنة تسلی جمیع التغماء و السلام

مکتوب شصت و ششم (۳۶) المختوبات

بخان خاتمان صدور یافت در بیان توبه و انابت و وزع و تقوی و مائتایب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی
در معاصی و زلات و تقصیرات و مغفوات گذرانیده است خوش می آید که سخن از توبه
و انابت گوید و دوم از وزع و تقوی زنه قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله
جميعاً آية المؤمنون لتعلمون و قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً عسى یکر ان یکفر عنکم سیتاتکم و ینظکم
جنت تجری من تحته الانهر و قال الله تعالی و ذرُوا ظاهراً و باطناً
فالتوبة من الذنوب و کبر و فرس عین فی حق کل شخص لا يتصور ان يستغفر
عنه احد من البشر کیف و لا نبیاء علیهم الصلوة و السلام که یستغفروا عن
التوبة قال خاتمه هم و سید هم و علیهم الصلوات و التحیات انه کیف
علی قلبی و رانی لا استغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی

توبه بخفته لیست لی روایة المسلم

این مکتوب در بیان توبه و انابت و وزع و تقوی و مائتایب ذلک است
و در معاصی و زلات و تقصیرات و مغفوات گذرانیده است خوش می آید که سخن از توبه
و انابت گوید و دوم از وزع و تقوی زنه قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله
جميعاً آية المؤمنون لتعلمون و قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً عسى یکر ان یکفر عنکم سیتاتکم و ینظکم
جنت تجری من تحته الانهر و قال الله تعالی و ذرُوا ظاهراً و باطناً
فالتوبة من الذنوب و کبر و فرس عین فی حق کل شخص لا يتصور ان يستغفر
عنه احد من البشر کیف و لا نبیاء علیهم الصلوة و السلام که یستغفروا عن
التوبة قال خاتمه هم و سید هم و علیهم الصلوات و التحیات انه کیف
علی قلبی و رانی لا استغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی

این مکتوب در بیان توبه و انابت و وزع و تقوی و مائتایب ذلک است
و در معاصی و زلات و تقصیرات و مغفوات گذرانیده است خوش می آید که سخن از توبه
و انابت گوید و دوم از وزع و تقوی زنه قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله
جميعاً آية المؤمنون لتعلمون و قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً عسى یکر ان یکفر عنکم سیتاتکم و ینظکم
جنت تجری من تحته الانهر و قال الله تعالی و ذرُوا ظاهراً و باطناً
فالتوبة من الذنوب و کبر و فرس عین فی حق کل شخص لا يتصور ان يستغفر
عنه احد من البشر کیف و لا نبیاء علیهم الصلوة و السلام که یستغفروا عن
التوبة قال خاتمه هم و سید هم و علیهم الصلوات و التحیات انه کیف
علی قلبی و رانی لا استغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی

من ذنوبه... لا تعلق بخلق الله تعالى وسبحانه ولا تعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومن المصنف بغير وضوء واعتقاد بدعة قالتوبة عنها بالندم ولا يستغفار والتعثر ولا عتذار الى الله عز وجل ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من اذائه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها بركة للمظالم اليهم ولا يستحل من ذنوبهم ولا احسان اليهم والله اعلم لهم وان كان صاحب المال والعرض ميتا فلا يستغفر له ولا احسان ورده المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث يتصدق بقدر المال والنجاسه على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اودى بغير حق قال علي كره الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوصا وصلى واستغفر الله من ذنبيه الا كان حقا على الله ان يغفر له الا انه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى اله الصلوة والسلام في حديث اخر من اذنب ذنبا ثم تدم عليه فهو كفارة له وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ذلك مرات كتبت في الزاوية من الكبار وفي الحديث النبوي انه قال عليه اله الصلوة والسلام هلك المستوفون يقولون سوف تتوب او هي لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى حد فان الموت ياتيك بعثه قال مجاهد من لم يتب اذ اصره واقره فهو من الظالمين قال عبد الله ابن المبارك رحمه الله سبحانه رددت فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به وقيل رددت من فضلة افضل عند الله من ستمائة حجة كبرورة ربنا ظلمنا انفسنا ولم نغفر لنا و

من ذنوبه... لا تعلق بخلق الله تعالى وسبحانه ولا تعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومن المصنف بغير وضوء واعتقاد بدعة قالتوبة عنها بالندم ولا يستغفار والتعثر ولا عتذار الى الله عز وجل ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من اذائه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها بركة للمظالم اليهم ولا يستحل من ذنوبهم ولا احسان اليهم والله اعلم لهم وان كان صاحب المال والعرض ميتا فلا يستغفر له ولا احسان ورده المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث يتصدق بقدر المال والنجاسه على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اودى بغير حق قال علي كره الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوصا وصلى واستغفر الله من ذنبيه الا كان حقا على الله ان يغفر له الا انه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى اله الصلوة والسلام في حديث اخر من اذنب ذنبا ثم تدم عليه فهو كفارة له وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ذلك مرات كتبت في الزاوية من الكبار وفي الحديث النبوي انه قال عليه اله الصلوة والسلام هلك المستوفون يقولون سوف تتوب او هي لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى حد فان الموت ياتيك بعثه قال مجاهد من لم يتب اذ اصره واقره فهو من الظالمين قال عبد الله ابن المبارك رحمه الله سبحانه رددت فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به وقيل رددت من فضلة افضل عند الله من ستمائة حجة كبرورة ربنا ظلمنا انفسنا ولم نغفر لنا و

من ذنوبه... لا تعلق بخلق الله تعالى وسبحانه ولا تعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومن المصنف بغير وضوء واعتقاد بدعة قالتوبة عنها بالندم ولا يستغفار والتعثر ولا عتذار الى الله عز وجل ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من اذائه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها بركة للمظالم اليهم ولا يستحل من ذنوبهم ولا احسان اليهم والله اعلم لهم وان كان صاحب المال والعرض ميتا فلا يستغفر له ولا احسان ورده المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث يتصدق بقدر المال والنجاسه على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اودى بغير حق قال علي كره الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوصا وصلى واستغفر الله من ذنبيه الا كان حقا على الله ان يغفر له الا انه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى اله الصلوة والسلام في حديث اخر من اذنب ذنبا ثم تدم عليه فهو كفارة له وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ذلك مرات كتبت في الزاوية من الكبار وفي الحديث النبوي انه قال عليه اله الصلوة والسلام هلك المستوفون يقولون سوف تتوب او هي لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى حد فان الموت ياتيك بعثه قال مجاهد من لم يتب اذ اصره واقره فهو من الظالمين قال عبد الله ابن المبارك رحمه الله سبحانه رددت فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به وقيل رددت من فضلة افضل عند الله من ستمائة حجة كبرورة ربنا ظلمنا انفسنا ولم نغفر لنا و

قابل نیست آئینه قبول صورت شخص میناید و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و
 جسمانی نیست جوهر و عرض نیست متحد و متناسی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست
 بیش و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن شکت که بفهم ما در آید محیط است نه بآن طاق که مذکر باشد و فرست
 نه بآن قریب که متعقل اگر دو با ما است نه بمعیت شوازه ایمان آریم که واسع است و محیط است و قریب است
 و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست هر چه دانیم دانیم که قدری در مذہب مجتہد وارد
 و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با او متحد نگردد و نیز هیچ چیز در او تعالی طویل
 نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و بعضی و تجزئتی در جناب قدس او تعالی محال است
 و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانہ ممنوع است و او را مستحانہ امثل و کفو نیست
 زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بی چون و بی چگونه اند بے شبه و بے نمونه اند تقدیر
 میدانیم که او تعالی هست و با شما و صفات کایه که خود را بآن ستوده است متصف است اما
 هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور باشد او تعالی از آن منزّه و متعالی است
 چنانچه گذشت لا تدرکه الا بضاده دور بیان بارگاه است پیش ازین بچند
 اند که هست باید دانست که اسماؤه تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شمع هر آنکه که
 آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در آن اسم
 معنی کمال مندرج باشد اطلاق جواد باید کرد که آمده است و سخن نباید گفت که نیامده است و آن
 کلام خداست جل سلطانہ کہ بلباس حرف و صوت در آورده بر خمیر ما علیه و علی الہ
 الصلوٰۃ والسلام بمنزلی ساخته است و عباد را بآن آفر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی
 خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد
 خطیہ خود را در عرصہ ظهور می آریم بچنین حضرت حق سبحانہ کلام نفسی خود را بتوسط
 کام و زبان بعد از کایه خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است

5179(5)

135

三

پ

2017

(4)

三、

[illegible]

کتابیات اسلامیہ

چندتر اسما الہی تو قیفی اند

مجلس شورای اسلامی

تجارت بین خلیج فارس و بحر ہند

بند را در حرکت از تعاش هیچ مانعی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق
باعتبار مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبادت
دارند و بنده را مضطرب و عاجز دانند ایشان مراد علماء را نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار
بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند این خود از بندگی دور است
بلکه باین معنی است که بنده آنچه مکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت
تواند ادا کرد و زکوة چهل کیسه تواند داد و در روز و آرزو ماه یک ماه روزه تواند داشت و در عمر
خود بزا و راحله یک حج تواند ادا نمود و علی هذا القیاس باقی احکام شرعی است که حضرت
حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده است از جهت
ضعف و قلت توانائی بنده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
یعنی خداوند تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جَلَّ سُلْطَانُهُ
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا یعنی میخواهد خداوند تعالی که تخفیف
بکند از شما گرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر از شهوات نمیتواند
کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات فرستادند
حق باند جَلَّ شَانُهُ بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت برآه آرند
هر که دعوت ایشان را قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب
دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق جَلَّ وَعَلَا تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده اند همه
حق است و صدق که شایسته تحلف ندارد و خاتم انبیاء محمد رسول الله است صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دین او ناسخ آذیان سابق است و کتاب او
بهترین کتب معتدّم است و شریعت او ناسخ خواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند
و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که نزول خواهد نمود عمل بشریت او خواهد کرد و یحیی

۱۳۵

تواند ادا کرد

و اینست در مورد
توانستن و نمیتوانستن

باین جهت است که

توانستن و نمیتوانستن

و عیسی

زنگنه مشوی

六

امر خدا جل شانه و رحمت ایشان بجز نیست و با آنچه ما سوزند بفعل می آرند و از زناشوی پاک
 اند و توالد و تناسل و رحمت ایشان منقود است بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی
 رسالت برگزیده است و بتبلیغ و خیر مشرف ساخته بمبلغان کتب و صحف انبیاء علیهم
 الصلوٰات و التسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از گنبد و کمر دشمن معصوم هر چه
 ایشانان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال
 و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امثال او امر
 کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی با آنچه از دین بتواتر و ضرورت بآرسیده
 است اجمالا و تفصیلا اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزاید
 و حسن پیدا میکنند امام عظم کوفی علیه الرحمۃ میفرماید که ایمان قبولی و یادی و نقصان نمیکند
 زیرا که تصدیق قلبی عبارت از نفس یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن
 گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت کند و داخل دایره ظن و وهم است کمال و نقص در ایمان
 باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیش کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مومنان
 بمثل ایمان انبیاء باشد علیهم الصلوٰات و التسلیمات که آن ایمان بواسطه اقرار طاعات
 بذروه علیا آن کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بگرد آن رسد هر چند این هر دو
 ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده
 است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان اینها تفاوت و مشارکت منقود است
 عوام انسان هر چند با نبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات و نفس انسانیت شریک اند اما کمالات
 دیگر مرانبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر است
 کرده گویا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم شناس دارند اما عظم
 علیه الرحمۃ فرماید انا مؤمن حقنا و امام شافعی گوید علیه الرحمۃ انا مؤمن ان شاء الله تعالی

عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بِشِئْنِ أَنْ يَكُونَ كَلِمَةً قُلْ أَنْ يَزِيدَ عَالَمَهُ بِوَدَّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا
وَمَحَارِبَاتٍ وَمَنَازِعَاتٍ فِي مِثْلِهَا بِإِصْحَابِ كَرَامٍ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ وَقَدْ شَهِدَ أَنْ شَلَّ مَحَارِبُهُ بِجَلِّ
وَمَحَارِبُهُ بِصِفَتَيْنِ بِرِجَالٍ نِيكَ صَرَفَ بَابُ نَمُودَ وَازِهُوَ وَتَعْصِبَ وَبَابُ دَاشْتِ بِرِجَالٍ نَفُوسِ
بِزَرِّكَ لَرَانِ وَرَحْمَتِ خَيْرِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَصَلَّاهُمْ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ مِنْهُوَ وَتَعْصِبَ مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ بُوْدَنْدَ وَازِ عَرَصَ كَيْفَ بَاكَ گشته اگر مُصَاحِبَتِ دُرْدِ بَرَاءَتِ حَقِّ دُرْدِ وَاگر مُنَازَعَتِ مُشَاقِقَتِ
سِتِّ بَرَاءَتِ حَقِّ سِتِّ هَرِ گَرُوبِ بِمُقْتَضَاكَ اجْتِهَادِ وَخُودِ عَمَلِ نَمُودَ وَنَاقِلَتِ رَاسِ شَاسِ بِهَوَا
وَتَعْصِبَ از خُودِ دَفْعِ كَرْدَ وَنَاقِلَتِ هَرِ كَرْدَ اجْتِهَادِ وَخُودِ مُصِيبَتِ دُورِ دَرَجَ وَبِقَوْلِ دُورِ دَرَجَ
از ثَوَابِ دَارِ وَوَكَانَ مَحَلِّ سِتِّ يَكْتَبُ ثَوَابِ وَرَاقِدِ قَسَمِ سِتِّ تِسْ مَحَلِّ دُرْدِ نَكِ مُصِيبَتِ مَلَا
دُورِ سِتِّ بَلَكِ امِيدِ دَرِ جَزَاءِ ثَوَابِ دَارِ وَكَانَ فَرَمُودَ وَنَاقِلَتِ حَقِّ شَاسِ بِجَانِبِ
عَصْرَتِ امِيرِ بُوْدَ سِتِّ كُنْ مَلَاكَ تَعَالَى وَجَهَةَ وَاجْتِهَادِ مَخَالِفَانِ از صَوَابِ دُورِ بُوْدَ مَعَ قَلِّ
نَاقِلَتِ طَعْنِ نِيسَتِ وَكُنْجَايِشِ مَلَامَتِ نَدَارِ دَرَجَ جَائِزِ أَلَكِ نَسَبِ كُفْرِ بِافْسَقِ كَرْدَ وَشُودِ عَصْرَتِ
مِيرِ كُنْ مَلَاكَ وَجَهَةَ فَرَمُودَ سِتِّ بَرَادَرِ مَابَرِ بَاغِي گشتند ايشانان نه كَاوَ نَدَنَ فَدَقِّ
بِرَاكِ ايشان رَا تَا وِيلِ سِتِّ كَفَرِ فُسَقِ مِي نَا يَدِ عَصْرَتِ بِغَيْرِ فَرَمُودَ سِتِّ عَلَيْهِ وَعَلَى
لَهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَا يَا كُنْ وَمَا شَجَرَتَيْنِ أَصْحَابِي تِسْ جَمِيعِ أَصْحَابِ بِغَيْرِ عَلَيْهِ وَ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بَزَرِّكَ بَابُ دَاشْتِ وَهَمَّ رَا بِنِيكَ يَادُ بَابُ كَرْدَ وَدَرِ حَقِّ بِجِ
يَكِ از بِنِ بَزَرِّكَ لَرَانِ بَدَنَبَا يَدِ بُوْدَ وَگَمَانِ بَدَنَبَا يَدِ كَرْدَ وَنَاقِلَتِ ايشان رَا بِرِجَالِ مُصَاحِبَتِ بَزَرِّكَ
بَابُ دَاشْتِ طَرِيقِ قَلَامِ وَنَجَاتِ اِيْنِ سِتِّ بِرِجَالِ صَحَابِ كَرَامِ بُوْطِ دُورِ دُورِ بِغَيْرِ سِتِّ
عَلَيْهِ وَصَلَّاهُمْ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَبَعْضِ ايشانان مَنَجَرِ بَعْضِ بِغَيْرِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ
صَلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بَزَرِّكَ فَرَا يَدِ مَا آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَرْمِ يَوْزِ أَصْحَابِ وَ
مَلَامَاتِ قِيَامَتِ كَهْ مَحْزِيهِ صَادِقِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ از ان خَبَرِ وَادِ سِتِّ

عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بِشِئْنِ أَنْ يَكُونَ كَلِمَةً قُلْ أَنْ يَزِيدَ عَالَمَهُ بِوَدَّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا
وَمَحَارِبَاتٍ وَمَنَازِعَاتٍ فِي مِثْلِهَا بِإِصْحَابِ كَرَامٍ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ وَقَدْ شَهِدَ أَنْ شَلَّ مَحَارِبُهُ بِجَلِّ
وَمَحَارِبُهُ بِصِفَتَيْنِ بِرِجَالٍ نِيكَ صَرَفَ بَابُ نَمُودَ وَازِهُوَ وَتَعْصِبَ وَبَابُ دَاشْتِ بِرِجَالٍ نَفُوسِ
بِزَرِّكَ لَرَانِ وَرَحْمَتِ خَيْرِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَصَلَّاهُمْ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ مِنْهُوَ وَتَعْصِبَ مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ بُوْدَنْدَ وَازِ عَرَصَ كَيْفَ بَاكَ گشته اگر مُصَاحِبَتِ دُرْدِ بَرَاءَتِ حَقِّ دُرْدِ وَاگر مُنَازَعَتِ مُشَاقِقَتِ
سِتِّ بَرَاءَتِ حَقِّ سِتِّ هَرِ گَرُوبِ بِمُقْتَضَاكَ اجْتِهَادِ وَخُودِ عَمَلِ نَمُودَ وَنَاقِلَتِ رَاسِ شَاسِ بِهَوَا
وَتَعْصِبَ از خُودِ دَفْعِ كَرْدَ وَنَاقِلَتِ هَرِ كَرْدَ اجْتِهَادِ وَخُودِ مُصِيبَتِ دُورِ دَرَجَ وَبِقَوْلِ دُورِ دَرَجَ
از ثَوَابِ دَارِ وَوَكَانَ مَحَلِّ سِتِّ يَكْتَبُ ثَوَابِ وَرَاقِدِ قَسَمِ سِتِّ تِسْ مَحَلِّ دُرْدِ نَكِ مُصِيبَتِ مَلَا
دُورِ سِتِّ بَلَكِ امِيدِ دَرِ جَزَاءِ ثَوَابِ دَارِ وَكَانَ فَرَمُودَ وَنَاقِلَتِ حَقِّ شَاسِ بِجَانِبِ
عَصْرَتِ امِيرِ بُوْدَ سِتِّ كُنْ مَلَاكَ تَعَالَى وَجَهَةَ وَاجْتِهَادِ مَخَالِفَانِ از صَوَابِ دُورِ بُوْدَ مَعَ قَلِّ
نَاقِلَتِ طَعْنِ نِيسَتِ وَكُنْجَايِشِ مَلَامَتِ نَدَارِ دَرَجَ جَائِزِ أَلَكِ نَسَبِ كُفْرِ بِافْسَقِ كَرْدَ وَشُودِ عَصْرَتِ
مِيرِ كُنْ مَلَاكَ وَجَهَةَ فَرَمُودَ سِتِّ بَرَادَرِ مَابَرِ بَاغِي گشتند ايشانان نه كَاوَ نَدَنَ فَدَقِّ
بِرَاكِ ايشان رَا تَا وِيلِ سِتِّ كَفَرِ فُسَقِ مِي نَا يَدِ عَصْرَتِ بِغَيْرِ فَرَمُودَ سِتِّ عَلَيْهِ وَعَلَى
لَهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَا يَا كُنْ وَمَا شَجَرَتَيْنِ أَصْحَابِي تِسْ جَمِيعِ أَصْحَابِ بِغَيْرِ عَلَيْهِ وَ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بَزَرِّكَ بَابُ دَاشْتِ وَهَمَّ رَا بِنِيكَ يَادُ بَابُ كَرْدَ وَدَرِ حَقِّ بِجِ
يَكِ از بِنِ بَزَرِّكَ لَرَانِ بَدَنَبَا يَدِ بُوْدَ وَگَمَانِ بَدَنَبَا يَدِ كَرْدَ وَنَاقِلَتِ ايشان رَا بِرِجَالِ مُصَاحِبَتِ بَزَرِّكَ
بَابُ دَاشْتِ طَرِيقِ قَلَامِ وَنَجَاتِ اِيْنِ سِتِّ بِرِجَالِ صَحَابِ كَرَامِ بُوْطِ دُورِ دُورِ بِغَيْرِ سِتِّ
عَلَيْهِ وَصَلَّاهُمْ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَبَعْضِ ايشانان مَنَجَرِ بَعْضِ بِغَيْرِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ
صَلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بَزَرِّكَ فَرَا يَدِ مَا آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَرْمِ يَوْزِ أَصْحَابِ وَ
مَلَامَاتِ قِيَامَتِ كَهْ مَحْزِيهِ صَادِقِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ از ان خَبَرِ وَادِ سِتِّ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

۱۰۰ و ابو داود ۴
عرب اصحاب کتب اربعه
۱۰۱ و ابن جریر
عرب اصحاب کتب اربعه
۱۰۲ و ابن جریر
عرب اصحاب کتب اربعه

بسهولت خواهد گذشت و مهابداً که از محظورات شرعی اجتناب باید نمود و نامرضیات نبوی را
جل شأنه استنباط نموده باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت از آنکه
آن محل منفعلی باید بود و ذلت و حسرت باید شد طریق بندگی این است و الله سبحانه و تعالی
و آنکه بی تحاشی از تکاب نامرضی مولای خود نماید جل شأنه و از آن عمل خود در تسویر و خجالت
و ایضاً عمل نبود مایه و شکر دست اصرار و تمرد او نزدیک است که سر او را از رتبه اسلام بیرون
کشد و در دایره اعدا و غل سازد دنیا اینست که لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَ هِیَئِذَا نَزَلَ بِرُوحِنَا
و میانی که حضرت حق سبحانه و تعالی شمارا بآن ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت
غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آنرا در نیابید آنست که با دشوار وقت که بهفت پشت مسلمان
آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذہب هر چند چند سال است که درین آوان که آوان
قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است
یا مآثر سلاطین تقریب بسته بر او خوشامد ایشان در آمدند و درین متین تشکیکات نمودند و شیوهها
پیدا کردند ساده گویان را از راه برودند انجمن بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شمارا بجهنم استماع
میفرماید و قبول نمی نماید چه دوگت است که بعیر یا با شاست کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق
معتقدات اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سَعِیْهُمْ کُوشِ زوایشان نمایند و هر قدر
که گنجایش داند سخن اهل حق را عرضه دارند بلکه همواره مترصد و منتظر باشند که تقریب پیدا شود
سخن مذہب و ملت در میان آید تا آنکه حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شتاعت کفر
و کافری کرده شود کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقلی آنرا نپسندد در بطلان آنرا بی تحاشی
ظاهر باید ساخت و اگر باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و آله بر حق جل سلطانیه بتردد
و بی شبه خالق سموات است هیچ شنیده آید که آله باطله ایشان پیشه را آفریده باشند اگر چه همه
جمع آیند و اگر پیشه ایشان را نیش زند و آزار رساند خود را محاطت نمایند چه جائی آنکه

[illegible]

و هر چه بعد از من نویسد شود دست پس نیست که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه
 و علیهم الصلوٰات و التسلیمات ماوث شود از خیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست
 شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل ما در داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان
 اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نکر دانید و با عقایدات فاسده ایشان متما^م
 و از آن جماعت نساخت که بنده را در اخلاق صفات نوالی جل شانه شریک گردانند و خالق
 افعال بنده بنده را گویند و منکر و روی باشند که سرمایه دولت دنیوی و اُخروی است و نفی
 وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که با ضمایب کرام خیر البشر
 علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات به پیچید و با کار بدین سوزن ظن نمایند و ایشان را معاد^ی
 یکدیگر تصور کنند و بعضی و کینه سلطان مشتم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی در حق این
 بزرگواران دُعا کند بینه^م میفرماید و این دو طائفه کذب کلام حق جل و علا می نمایند و اثبات
 عدالت و بعضی و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق دهد و بصراط مستقیم
 بینا گردانند و نیز از آن جماعه نکر دانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم و
 جنسالی انگانند و کلمات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانۀ ثابت گردانند بر
 سراسر اصل سخن رویم و گوئیم که معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سایر انسان کالبد
 اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است بدن فاسد است پس در صلاح سلطان
 کوشیدن در صلاح هیچ بنی آدم کوشیدن است و صلاح در اظهار کلام اسلام است بهتر و دش که
 گنجایش وقت باشد و از گذشت کلام اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه گوش نرود
 باید ساخت و در مذہب مخالفت باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی از انبیاء علیهم الصلوٰات
 و التسلیمات برست آید شمار این دولت مفت بدست آمده است قدر از ابدانند زیاده چه
 مبالغه نماید هر چند مبالغه و از ابرام ایجا پسین است والله سبحانه التوفیق

و هر چه بعد از من نویسد شود دست پس نیست که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه

و علیهم الصلوٰات و التسلیمات ماوث شود از خیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست

شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل ما در داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان

اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نکر دانید و با عقایدات فاسده ایشان متما

و از آن جماعت نساخت که بنده را در اخلاق صفات نوالی جل شانه شریک گردانند و خالق

افعال بنده بنده را گویند و منکر و روی باشند که سرمایه دولت دنیوی و اُخروی است و نفی

وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که با ضمایب کرام خیر البشر

مکتوب حضرت و ششم (۶۸)

بخواه شرف الدین حسین صدور یافت در بیان ستون نورانی و ستاره ذنب دار که از جانب
مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و مائتات ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی کولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و البرکات صحیفه شریفه که فرزند
اعزای محبوب مولانا ابوالحسن فرستاده بودند رسانیده خوشوقت ساخت از ستون نورانی
که بجانب مشرق حادث شده است مکرر تفسیر نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون
پادشاه عباسی که از مقتدات ظهور حضرت مهدی موعود است علیه السلام بنحو آن بر سر طلوع
کند در جانب مشرق قرن ذوالستین در حاشیه می نویسد یعنی عمود منور که دوازده شمشیر باشد و
اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام طلوع نموده بود و وقتی که او را در
آتش انداختند و در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده
پس چون ببینند آنرا حضرت حق سبحانه و تعالی استعاذه بکنند از شر فتنهای این بیاض که
در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور بوده بعد از آن کجی پیدا کرده و شباهت
بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده بود و در شرابین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن
شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دوسر اعتبار نموده آمدند
نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد آنرا دوسر اعتبار کنند آنحوی شیخ محمد طاهر بخشی از جوهر
آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دوازده شمشیر بدو دندان که در میان آنها
اندک فاصل بود در صحنه تشخیص این معنی نموده باشد و جمیع دیگر نیز همین طوطی خبر دادند این طلوع

نشود تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و بر ملا کفر و کافری نکنند پس متوقع درین وقت استیلا کفر و
 کافری است و زبونی اسلام و مسلمانی است این آن وقت است که غربای اهل اسلام را آن سرو
 عَلَيْهِ وَ عَلَى الْاِلَه الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ طوئی فرموده است و بشارت داده و فرموده عَلَيْهِ وَ عَلَى الْاِلَه
 الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجَةِ كَهَجْرَةٍ اِلَى عِنَى عِبَادَتِ دَرْزَانِ فِتْنَةٍ دَرْزَنْگِ هَجْرَتِ
 بسوئے من معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلا فتنه و فساد اگر اندک حرّات مینمایند
 اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر بر اثر ترّد و نماندگی اعتبار ندیش و وقت
 کار کردن و قبول افتادن بهمین وقت فتنهاست تمام خود را بر فضیلت حق جلّ و علا در بازند
 و غیر از متابعت سنت سنیّه علی صا جهات الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ الْحِجَّةُ بِمَجِزِ اختیار میکنند اگر خواهند
 که بمقبولان محشور شوند صحاب کفایت بیک هجرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بوجود آمده بود
 بدرجه علیا رسیدند شما خود محمد یانید و دخل خیر الاثم اید و وقت خود را بهو و لعب از دست ندهید
 و محوز و موز در رنگ طفلان گول نگرید و دادیم ترا ز گنج مقصود نشان اگر ما نرسیدیم
 تو شاید برسی و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوب و کوب دار طالع شد بود ظلمت و کدر و
 در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر و برکت در نظر نمی درآمد اما ستاره و دنب دار شایسته کدورت شد
 لَا بِلِ الْقَافِرِ وَالصَّارِ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ و هیچ ستاره موت فتنه و حیات احدی و دلیلت لغزو
 اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره های تعلق دارد سه چیز است فرموده و بِالْفَجْرِ
 هُمْ يَهْتَدُونَ بستاره راه میابند و سفرهای بزرگ و فرموده وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا
 بِمَصَابِرٍ وَجَعَلْنَا هَارِجُومًا لِلشَّيَاطِينِ غرض و هم آسمان دنیا را بستاره های مزین و مزین
 ساخته است غرض هوم زخم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع ننمایند ما و راهی این
 هر سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و دخل اوام و خیالات است ان الظن لا یغنی
 مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بَلْ نَقُولُ اِنْ بَعْضَ الظَّنِّ اِنَّهُمْ فَرَزْنَهُ عَزِيزٌ مَكْرٌ مَنُوبٌ که وقت توبه اناست

در وقت استیلا فتنه و فساد اگر اندک حرّات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر بر اثر ترّد و نماندگی اعتبار ندیش و وقت کار کردن و قبول افتادن بهمین وقت فتنهاست تمام خود را بر فضیلت حق جلّ و علا در بازند و غیر از متابعت سنت سنیّه علی صا جهات الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ الْحِجَّةُ بِمَجِزِ اختیار میکنند اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند صحاب کفایت بیک هجرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیدند شما خود محمد یانید و دخل خیر الاثم اید و وقت خود را بهو و لعب از دست ندهید و محوز و موز در رنگ طفلان گول نگرید و دادیم ترا ز گنج مقصود نشان اگر ما نرسیدیم تو شاید برسی و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوب و کوب دار طالع شد بود ظلمت و کدر و در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر و برکت در نظر نمی درآمد اما ستاره و دنب دار شایسته کدورت شد لَا بِلِ الْقَافِرِ وَالصَّارِ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ و هیچ ستاره موت فتنه و حیات احدی و دلیلت لغزو اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره های تعلق دارد سه چیز است فرموده و بِالْفَجْرِ هُمْ يَهْتَدُونَ بستاره راه میابند و سفرهای بزرگ و فرموده وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِرٍ وَجَعَلْنَا هَارِجُومًا لِلشَّيَاطِينِ غرض و هم آسمان دنیا را بستاره های مزین و مزین ساخته است غرض هوم زخم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع ننمایند ما و راهی این هر سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و دخل اوام و خیالات است ان الظن لا یغنی مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بَلْ نَقُولُ اِنْ بَعْضَ الظَّنِّ اِنَّهُمْ فَرَزْنَهُ عَزِيزٌ مَكْرٌ مَنُوبٌ که وقت توبه اناست

جمع آمدن

در وقت استیلا فتنه و فساد اگر اندک حرّات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر بر اثر ترّد و نماندگی اعتبار ندیش و وقت کار کردن و قبول افتادن بهمین وقت فتنهاست تمام خود را بر فضیلت حق جلّ و علا در بازند و غیر از متابعت سنت سنیّه علی صا جهات الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ الْحِجَّةُ بِمَجِزِ اختیار میکنند اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند صحاب کفایت بیک هجرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیدند شما خود محمد یانید و دخل خیر الاثم اید و وقت خود را بهو و لعب از دست ندهید و محوز و موز در رنگ طفلان گول نگرید و دادیم ترا ز گنج مقصود نشان اگر ما نرسیدیم تو شاید برسی و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوب و کوب دار طالع شد بود ظلمت و کدر و در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر و برکت در نظر نمی درآمد اما ستاره و دنب دار شایسته کدورت شد لَا بِلِ الْقَافِرِ وَالصَّارِ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ و هیچ ستاره موت فتنه و حیات احدی و دلیلت لغزو اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره های تعلق دارد سه چیز است فرموده و بِالْفَجْرِ هُمْ يَهْتَدُونَ بستاره راه میابند و سفرهای بزرگ و فرموده وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِرٍ وَجَعَلْنَا هَارِجُومًا لِلشَّيَاطِينِ غرض و هم آسمان دنیا را بستاره های مزین و مزین ساخته است غرض هوم زخم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع ننمایند ما و راهی این هر سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و دخل اوام و خیالات است ان الظن لا یغنی مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بَلْ نَقُولُ اِنْ بَعْضَ الظَّنِّ اِنَّهُمْ فَرَزْنَهُ عَزِيزٌ مَكْرٌ مَنُوبٌ که وقت توبه اناست

درین ایام در ادائے نماز مسابقت نمایند و بطمانیت و تعدیل از کان تقیّد نه ورزند بضرورت
بیاران درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد اجتماع نمایند مخیر صادق فرموده است علیه و علی
الله الصلوة والسلام و در ترین و روان کسے است که از نماز خود بزد و گفتند یا رسول الله
از نماز خود چگونه میشد و فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تمام نکند هر رکوع نماز را و
سجود نماز را و نیز فرموده است علیه و علی الله الصلوة والسلام نظر کند خداے جل شانه
نماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه و علی الله الصلوة
والسلام و بد مردے را که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام نمے آرد فرمود اما تخاف کونیک
علی ذلک ایمت علی غیری بن محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی الله الصلوة
والسلام تمام نشود نمازیکے از شماتا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و
جسوا و در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تا در میان
سجدهمین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسا
علیه و علی الله الصلوة والسلام بیکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و از کان و قومه
و جلسہ بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے
دیگر فرموده است که اگر بمهر بن بیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله تعالی عنه
فرموده است کسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را پذیرند آن انگس باشد که رکوع
و سجود تمام بجای آورد و گفته اند زید بن وهب مردے را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجای
نمے آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت
تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بیری نه بر سفت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه
و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن
نماز بابشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان مے برند و نماز بر نماز گذارنده

درین ایام در ادائے نماز مسابقت نمایند و بطمانیت و تعدیل از کان تقیّد نه ورزند بضرورت
بیاران درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد اجتماع نمایند مخیر صادق فرموده است علیه و علی
الله الصلوة والسلام و در ترین و روان کسے است که از نماز خود بزد و گفتند یا رسول الله
از نماز خود چگونه میشد و فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تمام نکند هر رکوع نماز را و
سجود نماز را و نیز فرموده است علیه و علی الله الصلوة والسلام نظر کند خداے جل شانه
نماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه و علی الله الصلوة
والسلام و بد مردے را که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام نمے آرد فرمود اما تخاف کونیک
علی ذلک ایمت علی غیری بن محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی الله الصلوة
والسلام تمام نشود نمازیکے از شماتا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و
جسوا و در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تا در میان
سجدهمین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسا
علیه و علی الله الصلوة والسلام بیکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و از کان و قومه
و جلسہ بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے
دیگر فرموده است که اگر بمهر بن بیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله تعالی عنه
فرموده است کسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را پذیرند آن انگس باشد که رکوع
و سجود تمام بجای آورد و گفته اند زید بن وهب مردے را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجای
نمے آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت
تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بیری نه بر سفت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه
و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن
نماز بابشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان مے برند و نماز بر نماز گذارنده

بمولانا عبد الواحد لاهوری صدویافته در بیان انشیرار و حقان کعبه معظمه که چنانچه در انسان
 نمونه عرش است نمونه کعبه معظمه هم است و مایتناسب ذلک در انسان چنانچه قلب نمونه
 عرش شمس است جل سلطانة و ظهور قلبی او انبؤذج ظهور عرشی است از بیت الله نیز در
 انسان نشانه ایست که میانه است و از زمین و شمال بیگانه است و بحسن بقیت بیگانه است
 از باب این دولت عظمی بالاصالة انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و به تبعیت و
 وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند در اصحاب
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بیکت صحبت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات
 این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلبت پیدا کرده بعد از قرون متطاوّل
 اگر کسی را باین دولت بوارثت و تبعیت مشرف سازند معتمد بود و کبریت احمد باشد و این شخص
 و خلّ زمره اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقان است و صاحب این نسبت
 علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هر چند در نفس مرکز هم مراتب است اما بدولت نسبت
 مشرف است زیاده ازین ^{بسیار} متجاوز و نماید و پیش ازین مرکز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه
 این نسبت علیه سر بر آر و نسبتهای پیش همه روبرو و ال آرد و نام و نشانی از ان نماند چه نسبت
 قلب و چه نسبت غیر قلب اذا جاء نهر الله بطل نهر عینی نشان آن موطن است اصحاب
 این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محازی افتاده است و آنکه ازین صراطین
 و شمال است و صول او بطل از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بدایع ظلیت

کتابت المرحوم

علی
 یعنی هر که سنی را کشت
 علی
 یعنی من همیشه
 حصول نفس و غیره
 و من جمیع الوجود فایم
 علی
 بیان کرده شد ۱۲
 مصحح
 علی
 علی

۴۱. منقسم اند سه فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم دوست بسیار است
 ۴۲. هر که از صراط مستقیم بر آید و نه خرد و نه افتاد تا میرود و دور تر میرود و از وصول بطلوب بعید تر
 ۴۳. می افتد سه ترسم نرسی بعبه ای اغرابی و کین ره که تو میروی بترستان بیت ثبتنا
 الله سبحانه على الصراط المستقيم والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب هفتاد و یکم

۴۴. حضرت مخدوم زادکی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته
 لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی ستغنین اثبات مرتبه و جوب
 تعالی و تقدست و ظهور مرتبه و جوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب است از ظهور آن
 مرتبه که بصورت طویل و عریض مشهود گردد و هر چند در آن مرتبه نه نقطه را انجالیست ست و نه دائره را
 نه آنجا طول را مجال است و نه عرض و عمق را لاجرم در صورت کشفی کلمه ثبت در رنگ نقطه منتهای
 و کلمه محمد رسول الله که بمبئی از دعوت خلق است که با ختام و جواهر تعلق دارد و طول و کسب را
 آنجا قدم را رخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض می آید درین
 مقام سالک بواسطه بقیه شکر که دروے مانده است کلمه ثانیه را در رنگ دریائے محیط میابد
 کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب این دریا خیال میکند از اینجا است که این فقیر نیز بواسطه
 بقیه شکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریائے ست که در جنب آن کلمه اولی
 کالنقطه است و درین مقام صاحب فتوحات کتیه نیز گفته است که جمع محمدی الجمع است از
 جمع بے پایان الهی جل سلطان و چون بعنا یر الله سبحانه لا وسعت بر چونی مرتبه و جوب
 تعالی و تقدست بر تو اندازد و احاطه بے کیفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمام بدین
 طول و عرض حکم جزو کله تجزئی پیدا کند نسبت بدیائے بے پایان چیزی را که اول نقطه

کلمات الهیانی

چون درین عالم
 بنی آدم
 درین عالم
 درین عالم
 درین عالم

بیان نشانگان
 فضیلت
 معنی خود بنی
 حضرت ایشان در سبب
 سبب
 بیان نشانگان
 فضیلت
 معنی خود بنی
 حضرت ایشان در سبب
 سبب

کلمات الهی در بیان
 کلمات الهی در بیان
 کلمات الهی در بیان
 کلمات الهی در بیان

تا

میافت این وقت دریائے بے پایان میابد و دریائے محیط را از جزو و لای جزئی خود ترس میزند
 از بهر آنکه گمان نکند که ولایت فضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه اولی است و نبوت
 ملائیم کلمه ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از حصول سر و کلمه مقدسه است و درج نبوت بکلمه
 اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمه ثانیه
 حاصل مقام نبوت است چنانچه جمیع گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت داشته اند
 نه اینچنین است بلکه سر و کلمه هم حاصل مقام ولایت اند با اعتبار خروج و نزول و هم حاصل مقام
 نبوت اند بخرج و نزول غایت ما فی الباب مقام لایت قبل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند
 مرکالات نبوت را در مقام سکر هر چه گویند معذ و زند و این فقیر نیز در سکریات بایشان شریک است و
 لهذا در بعض مکاتب خود کلمه اولی را مناسب مقام لایت نوشته است کلمه ثانیه را مناسب مقام
 نبوت سکریم نعمت عظمی است اگر بگو آرد و از کفر طریقت باسلام حقیقت برند و بنا لا تؤاخذنا ان
 لیسنا اذ اخطانا بصداقه جیبیک تحت علیک و علی الی الصلوٰۃ والسلام و رحم الله عبدا قال امینا

مکتوب هفتاد و دوم

به مخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان آنکه معالکة بیت الله المقدس فوق
 تجلیات و ظهورات و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول بحقیقت کعبه شوق
 زیارت صورت بصورت کعبه معظمه الحمد لله و سلام علی عبادیه الذین اصطفوا
 ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات است اما معالکة که به بیت الله المقدس مربوط است فوق
 ظهورات و تجلیات است آنجا نام ظهور و تجلی بدون ننگ است تجلیات و ظهورات حکم محیط
 دایره دارند و این معالکة در حکم مرکز آن دایره است و شک نیست که محیط دایره با وجود سحر
 ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را چنین ساخته است و بر ننگ صد نقطه برآمد

مکتوب مفتاد و سیم

بحضرت مخدوم زادگی محمد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالى صد دریاقت و در بیان ظاهر
 و باطن انسان کامل و مایه سبب ذلك كالحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى انسان
 عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امرست عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور نمایند و
 عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابت را که حقائق ممکنات گفته اند باین
 اعتبارست که ممکنات ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اینهاست چه حقیقت باسیت
 ممکنات همان ظلال اعیانست که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجودی پیدا
 کرده بخلاف اعیان که تعینات و جوبیه آنها اثبات نمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند
 زیرا که تعین و حدت و تعین و احدیت را که مرتبه اعیان ثابت است تعین و جوبی گفته اند و
 تعین و غیر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین
 و جوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بریل تجزیه خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود و از مرتبه
 و جوب اصل شیئی که با حقیقت شریست پس آنچه گفته اند که صوفی کاین و باین است ظاهر با خلق است و باطن
 از ایشان جداست که با حق است بشما نه امیر و از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم
 امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التو جهینست پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و
 ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت انگاهشته و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن
 آنست که شخصی باشد از ان شخص خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود
 و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین اوست با اینها و حیوانات دیگر که کلاً اصل اند
 مر آن اسم را حتی آنست الی حضرت الذات المجردة عن الشؤون و الاعتبارات این عارف
 تمام المعرفة چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و حصول بآن اسم که قیوم اوست او را میسر شده است

مکتوب مفتاد و سیم
 بیان مایه سبب ذلك
 در بیان مایه سبب ذلك
 بیان مایه سبب ذلك

کتابت است از امیر بانی

شماره فیضیه
 در بیان مایه سبب ذلك
 در بیان مایه سبب ذلك
 در بیان مایه سبب ذلك

و انانچه از مراتب مکانیه گنیده شد بان اسم منطبق گشته است و به ترتیب سبیل غرض آن انانچه مراتب فوق
 آن اسم که کالال اندر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین لطیف احدیت مجزوه رسید پس این همه مراتب انطباق
 انانچه از حقیقت گذشته است که عالم امر و دنیای عالم خلق از موت آن حقیقت شد و این موت دنیای عالم
 است مر آن حقیقت را که همچو شخص لا یشکست مر آن جامه را و چون دیگر از اطلاق آن مقصود بر عالم
 خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها بهین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اشما
 که مبادی تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت
 پیدا کند از جمله ممکنات است و از امکان بوجوب شصت نیکو دیر پس ایسم که قیوم اوست
 و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد جواب گوئیم که این حقیقت با مبادی
 شهود است نه باعتبار وجود تا محظوظ لازم آید چنانکه بقا باشد گفته اند این شهود مجز و تحیل نیست
 ثمرات و نتائج بر آن متفرع است ۵ فریاد عاقل این هما جز بهرزه نیست + هم قصه غریب
 حدیث عجیب است + پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است مجز و صورت
 این عارف است که نسبت بحقیقت او این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لا یشکست
 آن جامه پس دیگران از حقیقت او چه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مائل صور و حقائق خود
 چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانک + اذکاره و اذکار الله
 سبحانک نشان شانت الهی حیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا
 یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت و آنچه فقیر بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که
 عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلّیت خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهراًش مخلوق است
 و باطنش بحق جلّ سلطان که بر او از ان کلّیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم
 است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در
 بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن مراد داشته تو خیر او بحق جلّ و علا معنی ندارد که از عالم

و انانچه از مراتب مکانیه گنیده شد بان اسم منطبق گشته است و به ترتیب سبیل غرض آن انانچه مراتب فوق
 آن اسم که کالال اندر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین لطیف احدیت مجزوه رسید پس این همه مراتب انطباق
 انانچه از حقیقت گذشته است که عالم امر و دنیای عالم خلق از موت آن حقیقت شد و این موت دنیای عالم
 است مر آن حقیقت را که همچو شخص لا یشکست مر آن جامه را و چون دیگر از اطلاق آن مقصود بر عالم
 خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها بهین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اشما
 که مبادی تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت
 پیدا کند از جمله ممکنات است و از امکان بوجوب شصت نیکو دیر پس ایسم که قیوم اوست
 و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد جواب گوئیم که این حقیقت با مبادی
 شهود است نه باعتبار وجود تا محظوظ لازم آید چنانکه بقا باشد گفته اند این شهود مجز و تحیل نیست
 ثمرات و نتائج بر آن متفرع است ۵ فریاد عاقل این هما جز بهرزه نیست + هم قصه غریب
 حدیث عجیب است + پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است مجز و صورت
 این عارف است که نسبت بحقیقت او این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لا یشکست
 آن جامه پس دیگران از حقیقت او چه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مائل صور و حقائق خود
 چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانک + اذکاره و اذکار الله
 سبحانک نشان شانت الهی حیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا
 یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت و آنچه فقیر بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که
 عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلّیت خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهراًش مخلوق است
 و باطنش بحق جلّ سلطان که بر او از ان کلّیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم
 است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در
 بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن مراد داشته تو خیر او بحق جلّ و علا معنی ندارد که از عالم

و انانچه از مراتب مکانیه گنیده شد بان اسم منطبق گشته است و به ترتیب سبیل غرض آن انانچه مراتب فوق
 آن اسم که کالال اندر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین لطیف احدیت مجزوه رسید پس این همه مراتب انطباق
 انانچه از حقیقت گذشته است که عالم امر و دنیای عالم خلق از موت آن حقیقت شد و این موت دنیای عالم
 است مر آن حقیقت را که همچو شخص لا یشکست مر آن جامه را و چون دیگر از اطلاق آن مقصود بر عالم
 خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها بهین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اشما
 که مبادی تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت
 پیدا کند از جمله ممکنات است و از امکان بوجوب شصت نیکو دیر پس ایسم که قیوم اوست
 و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد جواب گوئیم که این حقیقت با مبادی
 شهود است نه باعتبار وجود تا محظوظ لازم آید چنانکه بقا باشد گفته اند این شهود مجز و تحیل نیست
 ثمرات و نتائج بر آن متفرع است ۵ فریاد عاقل این هما جز بهرزه نیست + هم قصه غریب
 حدیث عجیب است + پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است مجز و صورت
 این عارف است که نسبت بحقیقت او این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لا یشکست
 آن جامه پس دیگران از حقیقت او چه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مائل صور و حقائق خود
 چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانک + اذکاره و اذکار الله
 سبحانک نشان شانت الهی حیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا
 یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت و آنچه فقیر بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که
 عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلّیت خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهراًش مخلوق است
 و باطنش بحق جلّ سلطان که بر او از ان کلّیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم
 است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در
 بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن مراد داشته تو خیر او بحق جلّ و علا معنی ندارد که از عالم

و جوبست چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجیه عارف کامل تمام بجانب
خلق است و آنکه یک رُوح بخلق دارد و روئے دیگر حق جل و علا دارد و در توسط سیرت لیکن
ایران شخص مالک بلند ترست که رویش تمام حق است جل و علا سلطانۀ زیر که این شخص
اداء حقوق عباد ناقص است و آنکس ادائے هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق همه
آمنکن بجای آرد و خلق را بجانب خالق بخواند جل سلطانۀ پس نسبت با و اکمل باشد باید
دانست که توجیه حق جل سلطانۀ بعد می طلبد و بعد در حق این عارف نصیب دیگران گشته است
که بتوجه محتاج اند به یکس و بدو که خود متوجه باشد فکیف که از خود نزو و کمتر باشد که توجیه بوی
صورت ندارد و این عدم توجه از خصائص کمالات آن عارف است و دور میان نزو و یک
که آنرا نقص انگارند و توجه را از عدم توجه کمال تر تصور نمایند حضرت حق سبحانۀ و تعالی
ایشان را انصاف داد و که بجهل مرکز خود حکم نکنند و هر را عیب ندانند.

مکتوب ہفتاد و چہارم

سخاوة ما شتم ضد و ریافته در تاویل کریمه فمنهم ظالم لنفسه الاية و در تاویل کریمه انما
عزضنا الامانة الاية و در بیان خلافت انسان کامل که معاظمه او بجائے میرسد که او را
قیوم جمیع اشیا بسازند و آن ظالم لنفسه است و مقصود از تدبیر و تحلیل تعبیر نموده اند و سابق
باخیرات را بجنب محبوب که سر طلقه آن محمد رسول الله است علیه و علی الیه الصلوة والسلام
قال الله تبارک و تعالی و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یا ذین الله و قال الله تعالی
انما عزضنا الامانة علی السموت و الارض و الجبال فابین ان تحملها و اشفقن منها
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد از لا یتین ما اراد الله سبحانه و تحسن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٠

مرحوم بابر امانت را این عارفی که به منصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد
که مقام مخلوقات را با مرجع گذشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها
مربوط بتوسط وزیر است رئیس این دولت ابوالبشر حضرت آدم است علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام و این منصب عالی بالاصانه مخصوص بانبیاء و اولی العزم است علیهم الصلوات
والتحیات و تبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند ۵
باکریان کار را دشوار نیست و طائفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان اند از عباد و اولاد
همین ظالم لنفسه است که منصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین
برگزیدگان که تعبیر از ان بمقتصد فرموده است آنانند که بدولت خلعت مشرف گشته اند و صاحب
سیر و اهل مشوره اند هر چند معامله و کار و بار با دشا است بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است
و طماحپ انس و الفت است این از برای فرحت خود است و آن از برای قہمات دیگر است
لشنان مایتنه نما و بر سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام و هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام خلعت مقام محبت
است که طائفه ثالث که سابق باخیرات اند به آن مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم و گریز
و محب و محبوب دیگر اینسرار معاملات که بحب و محبوب میگذرد یار و ندیم را در اینجا چه دخل
هر چند در وقت کمال انس و الفت اسرار خفته محبت را بخلیل خلیل القدر و میان میتوان
آورد و اورا مخرم اسرار محب و محبوب میتوان ساخت سر حلقه میبمان حضرت کلیم الله است
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و سرگروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیہ و
علیہم الصلوات و التلیمات و التحیات و تبعیت و وراثت این صاحب دولتان هر کرا
باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه فوق مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این فقیر
ذکر یافته اند و صد نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیہ وعلی الہ الصلوة والسلام

این کتاب از دست
میرزا محمد باقر
نویسنده است
و در کتابخانه
مجلس است
تاریخ
۱۲۸۵
مکتوبات
امام بابر
در بیان
مقامات
و صفات
انسان
و در بیان
مقامات
و صفات
انسان
و در بیان
مقامات
و صفات
انسان

همه و بخل مقام سابقان است که نصیب فرقه شد الله است از وارثان کتاب و بتنا این
 مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَشْجَعِ الْهُدَى

مکتوب (۷۷) ہفتاد و ہستم

بولانا حسن برکی صدور یافته در جواب غرضه او که اعتراضات بر طور کلام صوفیه نموده بودند و در
 آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعی در یک ایست که موصیست بشهر مقصود
 و در بیان استفسار مانده دیگر که نموده بود **الحمد لله** و سلام علی عباده الذین اصطفاه
 صمیمه شریفه اخوی شیخ حسن اخن الله تعالی حاله رسید چون بوی از تشیع و استقامت
 داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوک که مشهورست و معتقد سالکان که مفهوم است
 اینست که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود و باز تا وقتی که ذکر گفتن باز آید
 و محل الهامات و تجلیات شود و سالک بتمام فنارسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست
 که از دید و دانش سالک آنچه هستی بالغیرست رخت بر بندد و بغیر از واجب تعالی و تقدس
 دروید و دانش سالک نماید که از اشهود و مشاهد و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را می بیند
 تعالی و هستی بالغیر را نمی بیند و دو بین را مشرک طریقت مینامند و نوشته اند که فقیر را این
 معارف و مانی این معارف از جای بر وزیرا که اگر مقصود ایشان اینست که حق را جل سلطان
 در دنیا به بصرو یا به بصیرت دیده میشود اگر این شهود و رویه شعور دارند پس ایشان نیز مشرک
 طریقت باشند و اگر این معنی شعورند از پس از چه خبر میدهند و که خبر میدهند و نوشته اند که آنچه
 می بینند بکل وجه من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری و یا غیر این
 و آن مرنی که ذات حق میداند جل و علا من حیث هی که آنچه هستی بالغیرست ظهور میدهند
 نزد این فقیر بجای اصل دور از کارست و خلاف نص کریمه کیش گمشده شنی و کریمه لا
 تذکره الا بنصار شایان معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میداند که میگویند که
 غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمیدانیم و از عبارات از شهود و مشاهد کرده اند و این همه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بشما فرستد و ایضا پرسید بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن و
آنرا بوالدین یا باستان یا باخوان دادن بهتر است یا بکسی ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است
که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود و در ندادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگر
آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب هفتاد و هشتم

بداراب خان حد و ریافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که این محبت و اخلاص زمینه ف
فی الله و بقا باشد است و مایه ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد و الذین اصطف
دولت خوشگوار که در فغان شما احساس نموده می آید با وجود انساب غنا و با حصول مواصلت
نیاز مندی است با فقر و خدمتگاری است باین طبقه علیا که فی محبت و اخلاص این طائف
علیه است دشمن از موت و اختصاص این فرقه ناجیه مجتبان این طائفه را بشارت المومنین
من احب کافی است و جلسان این طبقه را ویدر هم قوم لا یستقی علیهم وافی و چون
بعنایه الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این محبت را در دل نگذا
و گرفتار بهائے دیگر به تمام از دل رخت بر بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و برادر او
بر پا بودنت و باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردان این زمان فناء در محبوب حاصل
میشود شبیه بقنای الشیخ که زینیه اول است درین راه و این قنای الشیخ ثانیاً وسیله قنای الله
میکرد که بقا باشد بران مترتب است که محصل ولایت است باجملا اگر در ابتدا به توسط احدی
محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد و دولتیست عظیم که محصل فنا و بقا است و الا از مشو
کامل مکل چاره نبود اول مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در می فانی باید گشت تا آن
فنا وسیله قنای الله گردد و از گرفتار بهائے ماسوا به تمام خلاص سازد و بدراجات ولایت رسا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

ش بر شکر غلطی که صفرائیان ما ز بر لای کوری سودایان و آشال این سخنان از بر لای
تنویر و تشویق طالبان و بهیوسان ایراد نموده می آید و الله سبحانه المستوفی بقیة المرام رافع
رقیمه فقیر محمد قاسم بزرگ زاده است و در خدمت فقرا بوده است اما در محضر تربیت برادر کلان
بنار و ششم کلان شده است و محتسبات روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر دخیل
ملازمان سرکار خود ساخته بحال و الیغایت مرغی دارند از گرم بعید نخواهد بود زیاد چه تصویح دهند

مکتوب هفتاد و نهم

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال
باسلام و مای ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله
مولانا عبدالحی نموده بودند که بنیاید وین مدت نموده روزیکه مولانا باباوردی میشد آن رساله را آورده و
ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از
اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است
در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی است صحو
طریقت نیز بهتر از سکر طریقت است ثمرة کفر طریقت تشبیه و تمیز به اسلام طریقت تنزیه بر قدر فرق
که در میان تشبیه و تنزیه است همانقدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طایفه که جمع میان
تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و از اكمال است مانند آن تنزیه نیز از حلا تشبیه است که در نظر شیخان
تنزیه در آمده است و الا تشبیه را چه یار که با تنزیه حقیقی جمع شود و در تشبیهان انوار آن مختل و نابین
نگردد و به هر جا شود بهر آشکارا - شمارا جز نهان بودن چه یار حضرت حق سبحانه
و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالیقین و الا لا یجاء علیه و علیهم الصلوات و
التسلیمات مولانا بابا چون بر سر راه بود چند کلمه اختصارا فتاد و السلام علیکم و علی من لدنکم

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال

باسلام و مای ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله

مولانا عبدالحی نموده بودند که بنیاید وین مدت نموده روزیکه مولانا باباوردی میشد آن رساله را آورده و

ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از

اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است

در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی است صحو

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال
باسلام و مای ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله
مولانا عبدالحی نموده بودند که بنیاید وین مدت نموده روزیکه مولانا باباوردی میشد آن رساله را آورده و
ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از
اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است
در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی است صحو
طریقت نیز بهتر از سکر طریقت است ثمرة کفر طریقت تشبیه و تمیز به اسلام طریقت تنزیه بر قدر فرق
که در میان تشبیه و تنزیه است همانقدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طایفه که جمع میان
تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و از اكمال است مانند آن تنزیه نیز از حلا تشبیه است که در نظر شیخان
تنزیه در آمده است و الا تشبیه را چه یار که با تنزیه حقیقی جمع شود و در تشبیهان انوار آن مختل و نابین
نگردد و به هر جا شود بهر آشکارا - شمارا جز نهان بودن چه یار حضرت حق سبحانه
و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالیقین و الا لا یجاء علیه و علیهم الصلوات و
التسلیمات مولانا بابا چون بر سر راه بود چند کلمه اختصارا فتاد و السلام علیکم و علی من لدنکم

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَتُوبُ اِلَيْكَ بِرُحْمَةٍ وَّ اَتُوبُ اِلَيْكَ بِرُحْمَةٍ
 قَبَابِ مُتَهِيٍّ سَتِ وَاَلَا يَرِىْ عَظَمَ نَسَبِ خَالٍ رَا بَا عَالِمِ پَاكِ + هَر گاه متوسّط را با متهی نسبت نمود
 متهی دور از معامله را با او چه نسبت بود رَبَّنَا اَسْئِمُ بِكَ اَنْ نُّوَدَّ نَا وَ اَغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ وَّ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَاَعْلٰی مَنْ لَدَيْكُمْ

مکتوب (۹۱) شتاد و حکم

محمد مراد قوری کی صدور یافته در اندرز و نصیحت واجبتاب از مرقعات دنیائے دینیت
 مایبنا سب ذلک الحمد لله وسلاماً علی عبادہ الذین اصطفیٰ ^{مستخرج} میترسم مہاداکہ یارا ان
 یک فرام بر خرفات دنیائے دینیت کہ بظاہر طراوت و خلادت دارد در رنگ طفلان فریتہ
 روند و بدالت دشمن بعین از مبلح بمشتبہ و از مشتبہ بمحرّم گرایند و از مولائے خود جل سلطانہ
 جل و شیر مندہ مانند در توبہ و انابت قدم راسخ باید داشت و منہیات شرعیہ را ستم قاتل باید
 نگاشت ^{راہبان} ^{مستحق} ^{مہار} ہمہ اندرز من بتو این ست کہ تو طفلی و خانہ رنگین ست حضرت حق
 بنحانہ و تعالیٰ بکریم خویش دائرہ مباح را بر عیسای وسیع ساخته است بیدولتے باشد
 از تنگی سینہ این ہمہ وسعت رنگ از گاشته در ماورائے این دائرہ وسیع قدم نہد و از حد و
 شرعیہ تجاوز نماید و در مشتبہ و محرم افتد مکنزیم حد و شرعیہ باید بود و سرسوزے ازان حد و تجاوز
 باید نمود نماز گزاران و روزه داران برسم و عادت بسیارند تا پرہیز گاران کہ محافظت حد و
 شرعیہ نمایند اقل قلیل اند و فارقیکہ محقق را از مبطل جدا سازد ہمین پرہیز گاریست چہ صوم و صلوٰۃ
 صورت از ہر دو بوجود مے آید قال علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام میلادک وینکم النور
 قال ایضاً علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام لا تعبدوا الا عشتیاً یاران ہر چہ طعامہائے
 نکلف میخورند و لباسہائے پر شوق میپوشند اما التذاذ و التعلق و طعام و لباس فرست

نقد و نظر

و در نقل جلالنگاه ریاست از نجاست که در ادای زکوة اظهار اولیست که نفعی تهمت نماید و در
 صدقه نافله استوار است که الیق قبول است با جمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا
 از مضرت دنیا رستگاری تصور شود اگر تحقیقت ترک دنیا پیشتر گردد و از ترک مکی دنیا کوتهی نکند
 و آن التزام شریعت است در افعال و افعال و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتماد و بیوم

بسم الله

بسم الله محمود و دریافت در محبت این طائفه علیه که سرمایه جمیع سعادت است و مایه نایب
 ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الذین اصطفی احوال او صلح فقر این مدو دستوجب
 حمد است لکنول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و بکاکم و استقامتکم علی جادة
 الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والنجاة طریقه که اخوی
 اعز می از شدی ازین فقیر اخذ نموده بودند هر چند بواسطه قلبت دریافت صحبت شریف که
 صل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لایحه بران اخذ مترتب نشده باشد اما اگر
 شمه از ارتباطی که از لوازم تعلیم طریقه است مانده باشد و لست غفلت لای السوء
 مم من احب برکت اولی که در صحبت اول مرتدی رشید این طریقه علیه را بحصول میبوند
 دوام توجه قلب است بطلوب حقیقی جل سلطانة و در اندک فرصت این دوام توجه بنیان
 ماسوی میرساند که اگر فرضا غیر طالب ارسال و فاکند غیر حق سبحانه در دل او خطور نکند
 بواسطه نسیانیکه او را از ماسوی حاصل شده است اگر تکلف و تعلل ماسوارا بیا و او بدیند یاد
 نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اقل درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع
 الی ما شاء الله تعالی چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر و القطرة تنبی عن البحر العذیر
 مقصود ترغیب است حضرت حق سبحانه و تعالی انفع گرداناد میان عبد العظیم کمینات

مکتوب هشتماد و بیوم
 است و این مکتوب
 در محبت این طائفه
 علیه که سرمایه
 جمیع سعادت است
 و مایه نایب
 ذلک الحمد لله
 و سلام علی عباد
 الذین اصطفی
 احوال او صلح
 فقر این مدو
 دستوجب
 حمد است
 لکنول من الله
 سبحانه
 سلامتکم و عافیتکم
 و بکاکم و استقامتکم
 علی جادة
 الشریعة
 المصطفویة
 علی صاحبها
 الصلوة والسلام
 والبرکة
 والنجاة
 طریقه که
 اخوی
 اعز می
 از شدی
 ازین
 فقیر
 اخذ
 نموده
 بودند
 هر چند
 بواسطه
 قلبت
 دریافت
 صحبت
 شریف
 که
 صل
 عظیم
 است
 نزد
 این
 بزرگواران
 برکات
 و
 ثمرات
 لایحه
 بران
 اخذ
 مترتب
 نشده
 باشد
 اما
 اگر
 شمه
 از
 ارتباطی
 که
 از
 لوازم
 تعلیم
 طریقه
 است
 مانده
 باشد
 و
 لست
 غفلت
 لای
 السوء
 مم
 من
 احب
 برکت
 اولی
 که
 در
 صحبت
 اول
 مرتدی
 رشید
 این
 طریقه
 علیه
 را
 بحصول
 میبوند
 دوام
 توجه
 قلب
 است
 بطلوب
 حقیقی
 جل
 سلطانة
 و
 در
 اندک
 فرصت
 این
 دوام
 توجه
 بنیان
 ماسوی
 میرساند
 که
 اگر
 فرضا
 غیر
 طالب
 ارسال
 و
 فاکند
 غیر
 حق
 سبحانه
 در
 دل
 او
 خطور
 نکند
 بواسطه
 نسیانیکه
 او
 را
 از
 ماسوی
 حاصل
 شده
 است
 اگر
 تکلف
 و
 تعلل
 ماسوارا
 بیا
 و
 او
 بدیند
 یاد
 نکند
 و
 چون
 این
 نسبت
 حاصل
 شود
 قدم
 اقل
 درین
 راه
 زده
 باشد
 از
 قدم
 ثانی
 و
 ثالث
 و
 رابع
 الی
 ما
 شاء
 الله
 تعالی
 چه
 نویسد
 القلیل
 یدل
 علی
 الکثیر
 و
 القطرة
 تنبی
 عن
 البحر
 العذیر
 مقصود
 ترغیب
 است
 حضرت
 حق
 سبحانه
 و
 تعالی
 انفع
 گرداناد
 میان
 عبد
 العظیم
 کمینات

اَخْبَارِ مَحَبَّتِ وَ اِخْلَاصِ اِيْشَانِ زَارِ بَاقِي بَيَانِ نُوْدِهٖ بِرِيْنِ كُفْتُوْا اَوْرِدُوْا سَلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ
الْبَيْعِ الْهُدَىٰ وَالْتَرَمَ مُتَابِعَةً الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب ہشتاد و چہام (۸۴)

شیخ حمید بنگالی صدور یافته در بعضی از مواضع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اخوی از شدی میان شیخ حمید عجب انزو و اختیار نمودند
که سلام و پیام را هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت سال یک کتابت از جانب شما
رسیده است آن هم نا تمام و بے سر انجام کتابتها که ازین جانب میرود معلوم نیست که بشما میرسند یا
نمیرسند اخوی اعزّی شیخ عبدالحی چون متوجه وطن خود بوده است با و گفته که یکبار خود را بشما
رساند و بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبدالحی نزدیک پنج سال در خدمت بوده است و اکثر خدمت
حضور با و تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب است و از احوال جذبه و سلوک آگاه است
بشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت
و حال بود در میان آورد احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید هم
بشار الیه و آئیند و آنچه نصیحت کند با و در دارند باقی احوال را منشار الیه بشما خواهد
گفت انشاء الله تعالی وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَائِرٍ مِّنَّا تَبَعِ الْهُدَىٰ

مکتوب ہشتاد و پنجم

بشیخ نور محمد صدوریافته و بعضی از کمالات شیخ عبدالحی الکحل لایزال و سلام علی عباد و
الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حد و دستوجب حمدت و المستول من الله
بجانه استقامتكم اخوی میان شیخ عبدالحی هم شهری شاست و به بخوار شما آمده است

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

2

وَأَقْوَال

L

1

2

اور ازین فصل کراہت پیدا آید دینہ او تنگی آرد از دائرہ بندگی او و درست و از قرب مولی مطر و
و مجبور چون طاعون مراد است تعالیٰ باینکه از امر او خود دانسته شادان و خرم باشند و از استقامت
طاعون کج ابر و نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن مشتبه و باشند هر گز یا فعل
مستحب است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلا با عافیت طلبند
و از خط پناه جویند که مرضی او تعالی مدد و دعا و سوال بنده است قال ربکم اذ عوفی استیجاب
لکم مولانا عبد الرشید آمدہ احوال آن بقعہ را بیان نمود عافاکم اللہ سبحانہ عین
نص فاطمہ

ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود و ادنی مانند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود و ادنی بودن درین حال
 بهتر از ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر نیماند ازین مقام اعلی چون مبطوط واقع شود قدیم اولی عالم
 خلق خواهد افتاد بلکه در مختصر خاک خواهد نشست که آن عنصر پاک با وجود دوسری و دهموری اقرب
 موجودات است بعالم قدس عجب کار و باریست اگر عروج و صعود را اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب
 موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب میابیم بعالم قدس و چون بنزول و مبطوط
 نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق میابیم بلکه نصیب مختصر خاک میدانیم بلی نقطه
 اولی از دایره چون جانب عروج او را ملاحظه مینماییم اقرب نقطه بآن در جانب عروج نقطه ثانیه
 است از آن دایره و در جانب مبطوط که ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه بآن نقطه اولی نقطه
 اخیر آن دایره است این قدر فرق است که آن نقطه ثانیه در عروج معروض از نقطه اولی است
 و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بمان نقطه اولی است نشان مابین المعروض و المقبل چه نقطه
 ثانیه میل بطهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بطهورات نموده ذات ظاهرا خوانمان
 فاین هو من ذاك رَبَّنَا اِتِّمَامِنَ لَدُنْكَ دَحْمَةً وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْنٍ نَسْتَا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَمَّ الْعَمَلُ

[illegible]

مَغِیباتِ مَحْدَثَاتِ سَبِّحِ اِطْلَاعِ نَدَمَنْدِ شَخْصِ دِیْکَرِ بَاشَدِ کِه اَوْر اِیْم اِنْ قُرْبِ دِهَنْدِ وَ اِیْم اِطْلَاعِ
بِرْمَغِیباتِ بَخْشَنْدِ وَ شَخْصِ ثَمَلْتِ رَا از قُرْبِ سَبِّحِ نَدَمَنْدِ وَ اِطْلَاعِ بِرْمَغِیباتِ بَخْشَنْدِ شَخْصِ
ثَمَلْتِ از اِیْلِ شَتْرَدِ اِنْ سِتِ وَ صَفَاے نَفْسِ اَوْر اِکْثَفِ مَغِیباتِ مِتْلَا سَاخْتِه سِتِ وَ رَضَلَاتِ
اِنْ دَاخْتِه کَرِیْمِه وَ یَحْسُبُوْنَ اَنْهَمْ عَلٰی شَیْءٍ اِلَّا اَنْهَمْ هُمُ الْکَاذِبُوْنَ اِشْتَوْذَ عَلَیْهِمْ
الشَّیْطَانُ کَا نَسَمُ ذِکْرُ اللّٰهِ اَوَّلَیْکَ حَزْبُ الشَّیْطَانِ اِلَّا اِنْ حَزْبُ الشَّیْطَانِ هُمْ
اِنْ حَازِیْمُوْنَ نِشَانِ حَالِ شَانِ سِتِ وَ شَخْصِ اَوَّلِ شَخْصِ ثَانِیِ کِه بِدَوْلَتِ قُرْبِ مَشْرُفِ اَنْدِ از اَوَّلِیاءِ
اَللّٰهِ اَنْدِ کَشْفِ مَغِیباتِ نَهْ در ولایتِ شَانِ تَمَّ اَفْرَا یَدِ وَ عَدَمِ کَشْفِ اِیْتِهَانِهْ در ولایتِ شَانِ نَقْصَانِ
مِ اَرِو تَعَاوُتِ اَنْهَا بِاَعْتِبَارِ رَجَاتِ قُرْبِ سِتِ بَسَا سِتِ کِه صَا حِبِ عَدَمِ کَشْفِ صُورِ غِیْبِی اِنْ صَا حِبِ
کَشْفِ اَنْ صُورِ مُضَلِّ بُوْدِ ویشِ قَدَمِ بَاشَدِ بُو اَسْطِهْ مَزِیْتِ قُرْبِ کِه اَوْر اِعْمَلِ شَدِهْ سِتِ صَا حِبِ
عَوَارِیْتِ کِه شَیْخِ اَشِیْمُوجِ سِتِ وَ مَقْبُولِ جَمِیعِ طَوَائِفِ دِرْ کِتَابِ عَوَارِیْتِ خُودِ تَصَرِّحِ بَا یِنْ مَعْنِیِ فَرْمُودِهْ
سِتِ اِکْرِ کِسِ اِیْنِ سَخْنِ رَا از مِیْنِ بَا وِرْ نِکَنْدِ بَا یِنْ کِتَابِ رِجُوعِ نَمَیْدِ اَنْجَا دُرْ کُورِ شَتِ بَعْدِ از ذِکْرِ کَرَامَاتِ
وَ خَوَارِیْقِ کِه اِیْنِ هَمِهْ کَرَامَاتِ وَ خَوَارِیْقِ مُوَابِقِ حَقِ اَنْدِ جَلِّ سُلْطَانِهْ کَا هِ سِتِ کِه قَوْمِ رَا بَا یِنْ
مُکَاشَفِ سَا زَنْدِ وَا یِنْ دَوْلَتِ رَا بِدِهَنْدِ وَ کَا هِ سِتِ کِه در مَرْتَبِهْ فَوْقِ اَنْ قَوْمِ بَاشَدِ شَخْصِ اِزِیْنِ
طَائِفِهْ کِه اَوْر اِیْبِجِ اِزِیْنِ کَرَامَاتِ وَ خَوَارِیْقِ نَدَمَنْدِ زِیْرِ اِکِه اِیْنِ هَمِهْ کَرَامَاتِ از بَرَا یِ تَقْوِیْتِ یَقِیْنِ عَطَا
سِیْفَرِ اِیْنِدِ وِ کِسِ رَا کِه صَرَفِ یَقِیْنِ دَا دِ شَدِهْ سِتِ اَوْر اِیْنِ کَرَامَاتِ حَاجَتِ نَبُودِ وَا یِنْ هَمِهْ کَرَامَاتِ
دُورِیْنِ ذِکْرِ ذَاتِ سِتِ وَ دُورِیْنِ تَجَوُّهْرِ قَلْبِ سِتِ بَذَرِ کِه بَا لا ذِکْرِ یَا فْتِهْ سِتِ اَنْتِهیْ وَ اِمَامِ اِیْنِ
طَائِفِهْ خَوَاجَهْ عِبْدِ اللّٰهِ اَنْصَارِیْ کِه مُلَقَّبِ بِشَیْخِ الْاِسْلَامِ سِتِ دِرْ کِتَابِ بَنْ زِلِ السَّارِیْنِ فَرْمُودِهْ
سِتِ کِه فَرَا سِتِ بَرِ دُوْنِوعِ سِتِ فَرَا سِتِ اِیْلِ مَعْرِفَتِ سِتِ وَ فَرَا سِتِ اِیْلِ جُوعِ وَ اِیْلِ یَا ضِتِ
فَرَا سِتِ اِیْلِ مَعْرِفَتِ مَتَعَلِقی بِنَاسِخْتِ اِیْتِهَادِ اِطْلَابِ سِتِ وَ شَا خْتِ اَوَّلِیَا یِ حَقِ سِتِ بِنَاسِخْتِ
کِه مَحْضَرِ جَمْعِ وَا یْلِ گِشْتِهْ اَنْدِ وَ فَرَا سِتِ اِیْلِ یَا ضِتِ اَرْبَابِ جُوعِ مَخْصُوصِ بِکَشْفِ صُورِ وَا خَوَالِ

عَصِي
 شَبَابِ الدِّينِ
 وَكُلُّ هَذِهِ
 دَقْدَقُهَا شَيْخُهَا فَوْضُهَا
 وَكُلُّ هَذِهِ
 دَقْدَقُهَا شَيْخُهَا فَوْضُهَا
 وَكُلُّ هَذِهِ
 دَقْدَقُهَا شَيْخُهَا فَوْضُهَا

کتابخانه ملی افغانستان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چند روز هست و آن را خیا و سیله حیات دائمی است بلکه گوئیم که فی الحقیقت وجود ایل اندک است
 ست از کرامات و دعوت ایشان مر خلق را بحق جل سلطانته رحمتی است از رحمت های حق
 جل سلطانته و احیای قلوب اموات است از آیت های عظمی ایشان امان ایل ارض اند
 و غنیمت روزگارند بهمیم یطروون و بهمیم یذقون در شان شان ست کلام شان دوست
 و نظر شان شفا هم جلساء الله و هم قوم لا یشتی جلیسهم ولا یحبب انیسهم علامتی که
 بحق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته
 باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانک و تعالی نیل و توفیق پیدا میگرد و بروی
 از ایسوی مفهوم میشود آن شخص محقق است و در جدا اولیاست علی تفاوت الدراجات
 این هم نظر بآریات مناسبت است بے مناسبت محض محروم مطلق است
 هر که او روی به پیوند داشت دیدن روی نبی سود داشت و در مکتوب شریف
 شریفه از حسن نشاء خدا طبعی سلطان عهد اندراج یافته بود و فریضی از عدالت و التزام احکام
 شریعتی رفته بود و مطالعه آن فرحت فراوان مدلل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانک
 و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت باو شاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه
 نیز بحسن اتمام ایشان نصرت و عزت بخشید محبت آثار احکام الشریع تحت السیف رواج شریعت
 غر امری بوط بحسن اتمام سلاطین عظام است این معنی چند گاه است که ضعف پیدا کرده است
 ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بے شگاشی بهم مساجد می نمایند و در اینجا تعمیر مبدای خود
 می سازند در تائیس درون حوض کرکیت مسجد بود و مقبره عزیز بے انرا بهم کرده بجای آن
 و مقبره کلان را بیت ساخته اند و نیز کفار بر بلاد اسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجزای اکثر
 احکام اسلام عاجز اند روز انکاوسی بنود که ترک ایل و شرب می نمایند اتمام دارند که در آن رو
 در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و طعام نپزد و نفروشد و در ماه

و دیری و بے ال " و سجد قوم سک که پیران نامک اندک بانی مذیب ایشان " صحیح سکه الله تعالی

و در این کتاب از کرامات و دعوت ایشان مر خلق را بحق جل سلطانته رحمتی است از رحمت های حق جل سلطانته و احیای قلوب اموات است از آیت های عظمی ایشان امان ایل ارض اند و غنیمت روزگارند بهمیم یطروون و بهمیم یذقون در شان شان ست کلام شان دوست و نظر شان شفا هم جلساء الله و هم قوم لا یشتی جلیسهم ولا یحبب انیسهم علامتی که بحق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانک و تعالی نیل و توفیق پیدا میگرد و بروی از ایسوی مفهوم میشود آن شخص محقق است و در جدا اولیاست علی تفاوت الدراجات این هم نظر بآریات مناسبت است بے مناسبت محض محروم مطلق است هر که او روی به پیوند داشت دیدن روی نبی سود داشت و در مکتوب شریف شریفه از حسن نشاء خدا طبعی سلطان عهد اندراج یافته بود و فریضی از عدالت و التزام احکام شریعتی رفته بود و مطالعه آن فرحت فراوان مدلل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانک و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت باو شاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه نیز بحسن اتمام ایشان نصرت و عزت بخشید محبت آثار احکام الشریع تحت السیف رواج شریعت غر امری بوط بحسن اتمام سلاطین عظام است این معنی چند گاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بے شگاشی بهم مساجد می نمایند و در اینجا تعمیر مبدای خود می سازند در تائیس درون حوض کرکیت مسجد بود و مقبره عزیز بے انرا بهم کرده بجای آن و مقبره کلان را بیت ساخته اند و نیز کفار بر بلاد اسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجزای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز انکاوسی بنود که ترک ایل و شرب می نمایند اتمام دارند که در آن رو در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و طعام نپزد و نفروشد و در ماه

و در این کتاب از کرامات و دعوت ایشان مر خلق را بحق جل سلطانته رحمتی است از رحمت های حق جل سلطانته و احیای قلوب اموات است از آیت های عظمی ایشان امان ایل ارض اند و غنیمت روزگارند بهمیم یطروون و بهمیم یذقون در شان شان ست کلام شان دوست و نظر شان شفا هم جلساء الله و هم قوم لا یشتی جلیسهم ولا یحبب انیسهم علامتی که بحق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانک و تعالی نیل و توفیق پیدا میگرد و بروی از ایسوی مفهوم میشود آن شخص محقق است و در جدا اولیاست علی تفاوت الدراجات این هم نظر بآریات مناسبت است بے مناسبت محض محروم مطلق است هر که او روی به پیوند داشت دیدن روی نبی سود داشت و در مکتوب شریف شریفه از حسن نشاء خدا طبعی سلطان عهد اندراج یافته بود و فریضی از عدالت و التزام احکام شریعتی رفته بود و مطالعه آن فرحت فراوان مدلل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانک و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت باو شاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه نیز بحسن اتمام ایشان نصرت و عزت بخشید محبت آثار احکام الشریع تحت السیف رواج شریعت غر امری بوط بحسن اتمام سلاطین عظام است این معنی چند گاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بے شگاشی بهم مساجد می نمایند و در اینجا تعمیر مبدای خود می سازند در تائیس درون حوض کرکیت مسجد بود و مقبره عزیز بے انرا بهم کرده بجای آن و مقبره کلان را بیت ساخته اند و نیز کفار بر بلاد اسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجزای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز انکاوسی بنود که ترک ایل و شرب می نمایند اتمام دارند که در آن رو در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و طعام نپزد و نفروشد و در ماه

بر خیز موت برآمد قدم در کوچه وصال محبوب خواب نهاده و بدولت و نخل و اتصال به مزار محبت
 انوار مشرق خواب گشت **هـ** هَيْتُكَ الْاَزْدَابُ النِّعَمُ نَعِيمُهَا وَالْعَاشِقُ الْمُسْكِينُ مَا
 يَجْرَعُ + رَبَّنَا اَسْمِعْ كُنَانُنَا وَاعْفُ كُنَانَنَا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالْحَيَّةُ وَالْبُرْكَهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقٍ اَللّٰهُ وَعَلَى اَخْوَانِهِ الْكِرَامِ وَعَلَى الْاَلِهَةِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ اِنَّ يَوْمَ الْقِيَامِ

مکتوب نود و چهارم

بوالا تا بعد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جدا شدن عدم از صورت و
 حقیقت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالْعُلُوَّةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ حقایق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه
 در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عدات است که مثلاً هر شر و نقص است بالعکس
 صور علیه آسمان و صفات الهی جلّ شأنه که در آن عدات ظهور یافته اند فایده ما فی الباب
 آن عدات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت است که در هیولی مال گشته است
 تشعشع و تمیز عدات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدات متمیز و باین
 قیام در رنگ قیام عرض بجز نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که به هیولی گفته اند و
 تشعشع هیولی را بصورت گشته اند و چون بتوفیق الله تعالی بسجده سالک متوجه جناب
 قدس خداوندی جلّ شأنه بذر و مراقبه میگرد و دو ساعه فساعه از ماسوا و اعراض مینماید
 آن عکوس صور علیه آسمان و صفات واجب جلّ سلطانه در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر
 قوت خود که عدات است استیلا و تسلط میابد لَانَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ معالیه تا بجای
 میرسد که عدات همچون اصل و هیولی بوده است و عکوس را ندیده است و به استیلا میرسد آنرا بلکه تمام از
 نظر سالک متغنی میگرد و غیر از عکوس با اصول و اصول اصول خود در نظر او نمی ماند بلکه عکوس

در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عدات است که مثلاً هر شر و نقص است بالعکس
 صور علیه آسمان و صفات الهی جلّ شأنه که در آن عدات ظهور یافته اند فایده ما فی الباب
 آن عدات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت است که در هیولی مال گشته است
 تشعشع و تمیز عدات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدات متمیز و باین
 قیام در رنگ قیام عرض بجز نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که به هیولی گفته اند و
 تشعشع هیولی را بصورت گشته اند و چون بتوفیق الله تعالی بسجده سالک متوجه جناب
 قدس خداوندی جلّ شأنه بذر و مراقبه میگرد و دو ساعه فساعه از ماسوا و اعراض مینماید
 آن عکوس صور علیه آسمان و صفات واجب جلّ سلطانه در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر
 قوت خود که عدات است استیلا و تسلط میابد لَانَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ معالیه تا بجای
 میرسد که عدات همچون اصل و هیولی بوده است و عکوس را ندیده است و به استیلا میرسد آنرا بلکه تمام از
 نظر سالک متغنی میگرد و غیر از عکوس با اصول و اصول اصول خود در نظر او نمی ماند بلکه عکوس

اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجهی خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس
 بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی متاثر میگیرد و اگر سرد است پستی
 متاثر میگیرد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر یافت و اثر او در تمام بدن ساری
 دیدن امید اند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده
 است نه از مجاور و داخل اگر شتر و نقص است که ازان عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی
 ذاتی و اصل صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صد و مشار
 بشریت با دیگران مساوی اما از وجهی و از این جهت جنس و ظهور صفات بشریت عرضی است
 که از مجاور آمده است و دیگران را ذاتی و از این شتات مابین عوام مشارکت ضروری را ملاحظه
 نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند
 محروم می مانند گریه فقالوا ابشر یهتدونا فکفرنا و کریمه و قالوا مال هذا الرسول یا کل
 الطعام و یبکی فی الا سواق نشان حال شان است یصلی الله سبحانه هر چه از صفات
 بشریت در خود می بیند می باید که حال آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت و دیده
 است و سرایت کرده است و خود را به تمام و کمال ازان صفات پاک و پیرا می باید و شمی ازان در
 خود احساس نمیکند الله سبحانه التحمد و المنة علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود
 در رنگ آنست که شخصی که لایس لباس سرخ است بر سرخی لباس مجاور سرخ می نماید بلبان چون
 تیز ندارند سرخی مجاور شخصی را سرخی آن شخص دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب می سازند
 ۱۰ هر کس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مروانه است
 ۱۱ آب نیل است و یبطل خون نمود قوم موئے رانه خون بود آب بود
 دینا لا شیزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة و انک انت
 الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی و

اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجهی خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس

اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجهی خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس
 بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی متاثر میگیرد و اگر سرد است پستی
 متاثر میگیرد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر یافت و اثر او در تمام بدن ساری
 دیدن امید اند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده
 است نه از مجاور و داخل اگر شتر و نقص است که ازان عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی
 ذاتی و اصل صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صد و مشار
 بشریت با دیگران مساوی اما از وجهی و از این جهت جنس و ظهور صفات بشریت عرضی است
 که از مجاور آمده است و دیگران را ذاتی و از این شتات مابین عوام مشارکت ضروری را ملاحظه
 نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند
 محروم می مانند گریه فقالوا ابشر یهتدونا فکفرنا و کریمه و قالوا مال هذا الرسول یا کل
 الطعام و یبکی فی الا سواق نشان حال شان است یصلی الله سبحانه هر چه از صفات
 بشریت در خود می بیند می باید که حال آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت و دیده
 است و سرایت کرده است و خود را به تمام و کمال ازان صفات پاک و پیرا می باید و شمی ازان در
 خود احساس نمیکند الله سبحانه التحمد و المنة علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود
 در رنگ آنست که شخصی که لایس لباس سرخ است بر سرخی لباس مجاور سرخ می نماید بلبان چون
 تیز ندارند سرخی مجاور شخصی را سرخی آن شخص دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب می سازند
 ۱۰ هر کس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مروانه است
 ۱۱ آب نیل است و یبطل خون نمود قوم موئے رانه خون بود آب بود
 دینا لا شیزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة و انک انت
 الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی و

اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجهی خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس

این اسلام طریقت را با اسلام شریعت متمایز است تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان اینها بظاهر نیست و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت تیریه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پست و آذین است
 ۵ آسمان نسبت به عرش آمد فرود + ورنه بس عالی است بیش خاک تود + و از مشایخ
 قدس الله تعالی اشترار همت هر که بشطیحات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بیهوشی است بزرگانیک بدو است اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبر اند و بظاهر و باطن ارق است با نپایا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوٰات و التسلیمات پس شخصی که تکلم بشطیحات نماید و با همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات نکند و بوجود اثبات قایل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسید است و بکفر طریقت متعلق گشته است و نسیان با سویی فرموده مقبول است و سخنان او ناشی از سکر اند و از ظاهر معهود و اگر آن شخص بمحصل این حال نباشد و وصول به جلال از کمال باین سخنان منکرم است و همه را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و نیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصود از ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوٰات و التسلیمات پس این کلمات خلافیه هم از حق صادر میشوند و هم از مبطل حق را آب حیات اند و مبطل را سیم قاتل در رنگ مایه نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبلی را خون ناگوار این مقام منزله الاقدام است جتم غصیر از اهل اسلام به تعلیه سخنان اکابر از باب سکر از صراط مستقیم منحرف گشته پس کوه های ضلالت و خدایت افتاده اند و دین خود را بر باد داده اند و ندانند که قبول این سخنان مشروط بشرائط است که در از باب سکر موجودند و در ایشان منقود معظم

در تفسیر طریقت از اسلام حقیقت شریعت بلند تر است

کلمات نامحرم و نامعروف

این سخن از سکر است و از غیر سکر نیست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نظم

[illegible]

ایک سنگر و گان
و کاوان
قلہ خیانت
خال مجبور
پیوہہ مخفی
وین
لے
اشرف

از احکام شرعیہ او و آن کفر و الحاد و زندقہ است بل این شبیعتہ چیست بدان اذ شدک
الله تعالی و هذاک سواء القراط این شبہ و امثال این شبہ را کہ جمع بر حضرت خلفاء علیہ
رضی الله تعالی عنہم و بر سایر صحابہ کرام رضی الله تعالی عنہم ایراد مینماید و باین تشکیکات
روایشان میخواهند اگر سرانصاف بیایند و شرف محبت خیر البشر را علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
و السلام قبول نمایند و بدانند کہ نفوس ایشان در محبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
از هوا و ہوس مزکی شدہ بودند و سہیلے شان از عداوت و کینه پاک گشتہ و دانند کہ ایشانند
اکابر دین و کبرائے اسلام کہ بذل نموده اند طاقبتای خود را در اعلای کلمہ اسلام و در نصرت
سید انام و اتفاق فرموده اند انوال خود را در اعلای کلمہ اسلام از برائے تائید دین متین در
نیل و نهار و در بر و چار و گدشته اند عشار و قبائل خود را و اولاد و اکران خود را و اوطان و
مساکین خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انبار خود را از محبت محبت رسول علیہ و علیہم
الصلوات و التسلیمات و ایثار نموده اند نفس رسول اشدر بر محبت نفوس خویش و اختیار کرده
محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و انوال خویش و ایشانند مشاہدان و مخی و
ملک و بیندایے منجرات و خوارق تا آنکہ غیب ایشان شہادت گشتہ است و علم شان
صین شدہ و هم الذین اثنی الله تعالی علیہم فی القرآن المجید و رضی الله عنہم و رضوانہ
ہذاک مثلم فی التورۃ و مثلم فی الانجیل ہر گاہ جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک
باشند از اکابر صحابہ کہ خلفاء را شیدین باشند از بزرگیہای ایشان چه و انام و ہمان فاروق
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی در شان او رسول خود را فرمودہ یا ایہا النبی حبیبک الله و من
اتبعتک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنہما فرمودہ است کہ سبب نزول این آیت
کریمہ اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنہ بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول
شرف محبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات و بعد از دانستن بزرگیہا و علو

جمع بر حضرت خلفاء علیہ السلام
و بر سایر صحابہ کرام رضی الله تعالی عنہم
ایراد مینماید و باین تشکیکات
روایشان میخواهند اگر سرانصاف
بیایند و شرف محبت خیر البشر را
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
قبول نمایند و بدانند کہ نفوس
ایشان در محبت خیر البشر علیہ
و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
از هوا و ہوس مزکی شدہ
بودند و سہیلے شان از عداوت
و کینه پاک گشتہ و دانند کہ
ایشانند اکابر دین و کبرائے
اسلام کہ بذل نموده اند طاقبتای
خود را در اعلای کلمہ اسلام و
در نصرت سید انام و اتفاق
فرموده اند انوال خود را در
اعلای کلمہ اسلام از برائے
تائید دین متین در نیل و نهار
و در بر و چار و گدشته اند
عشار و قبائل خود را و اولاد
و اکران خود را و اوطان و
مساکین خود را و عیون و زروع
خود را و اشجار و انبار خود را
از محبت محبت رسول علیہ و
علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و
ایثار نموده اند نفس رسول
اشدر بر محبت نفوس خویش و
اختیار کرده محبت رسول را
بر محبت خویش و بر محبت
ذریات و انوال خویش و ایشانند
مشاہدان و مخی و ملک و
بیندایے منجرات و خوارق
تا آنکہ غیب ایشان شہادت
گشتہ است و علم شان صین
شدہ و هم الذین اثنی الله
تعالی علیہم فی القرآن المجید
و رضی الله عنہم و رضوانہ
ہذاک مثلم فی التورۃ و مثلم
فی الانجیل ہر گاہ جمیع
اصحاب کرام درین کرامات
شریک باشند از اکابر صحابہ
کہ خلفاء را شیدین باشند
از بزرگیہای ایشان چه و
انام و ہمان فاروق کہ
حضرت حق سبحانہ و تعالی
در شان او رسول خود را
فرمودہ یا ایہا النبی حبیبک
الله و من اتباعک من المؤمنین
ابن عباس رضی الله تعالی
عنہما فرمودہ است کہ سبب
نزول این آیت کریمہ اسلام
حضرت فاروق است رضی
الله تعالی عنہ بعد از
حصول نظر انصاف و بعد از
قبول شرف محبت خیر البشر
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و
التسلیمات و بعد از دانستن
بزرگیہا و علو

43

12

از قبیل تنبیہات است بر آن بجا است بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد این فقیر در رتبه
آنست که شخصی ذی فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگ را که محسوس ایشان بدلائل و
مقتضات زرا ندوده برایشان اثبات نماید که آن ذہب است و این بیچارگان چون بفح
آن مقتضات متوجه عاجزانند و در تعیین مواد قلیط آن دلائل قاصر ناچار در شبهات افتند
بلکه تعیین بذہبیت آن سنگ نمایند و حق خود را فراموش میسازند بلکه مشتم سیدانند زیر کج
باید که اعتماد بر ضرورت حق نماید و مقتضات متوجه را مشتم سازد و در مآخیز حق نیز بزرگی و علو
درجات خلفاء ثلاثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوٰات و
التسلیمات بمقتضای کتاب و سنت محسوس مشاہد است قاطع و طار عن این بزرگواران که
بدلائل زرا ندوده قلع و طعن درایشان نماید آن طعن درایشان در رنگ قلع آن سنگ است
که در وجود آن نمایند و از راه بیرنگی بکمال تزعم قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من
لَدُنْكَ رَحْمَةً مَّا نَكَ الْوَهَابُ قَالَتْ شِعْرِي مَا حَمَلْتُمْ عَلَيَّ سَبَّ أَكْبَرِ الدِّينِ قِيلَ
طَعْنٌ كَبْرَاءٍ إِلَّا سَلَامٌ وَلَيْسَ طَعْنٌ أَحَدٌ وَ سَبُّ شَخْصٍ مِنَ الْفُسْقَةِ وَالْكَفَرَةِ مَعَ تَعَدُّ فِي
الشَّرْعِ عِبَادَةً وَ كَرَامَةً وَ فَضِيلَةً وَ وَسِيلَةً إِلَى النِّجَاتِ فَكَيْفَ سَبُّ هَذَا الدِّينِ وَ طَعْنُ
حَمَاةِ الْإِسْلَامِ وَ مَا وَدَّ فِي الشَّرْعِ أَنْ سَبَّ أَهْلَاءَ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ عَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
كَأَنِّي جَهْلٌ وَ إِنِّي لَهَبٌ مَثَلًا وَ طَعْنُ مَعَ تَعَدُّ عِبَادَةً وَ كَرَامَةً كَلَّا عَرَضَ عَنْهُمْ وَ هُوَ
أَخْلَاهُمُ أَوَّلَى وَ أَنْسَبُ وَ أَسْلَمُ عَنْ تَطْيِيعِ الْوَقْتِ وَ الْوَسْتِعَالِ بِمَا لَا يَنْبَغِيهِ يَلَاكُ أُمَّةٌ
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ حضرت حق سبحانہ
و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰة و السلام و صحابہ بیتہم
میفرماید پس مد حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی است
و نیز اثبات عداوت و کینه درین بزرگواران قریح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طریق اختیار

دوستدار

১৫

6

St.

13

1

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
والصالحين
الذين هم خير البرية
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
الذين هم خير خلق
عاش في الدنيا
والذين هم خير خلق
عاش في الآخرة
الذين هم خير خلق
عاش في كل زمان
والذين هم خير خلق
عاش في كل مكان
الذين هم خير خلق
عاش في كل زمان
والذين هم خير خلق
عاش في كل مكان

نماید پس بر دو فریق از اصحاب لازم می آید که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه و تعالی
و بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم السلام و التسلیمات بدترین مردم باشند و بهترین
قرن بدترین قرون باشد چه اهل آن قرن همه این زمان بعد از او و کینه متخلف گشته اند
همچو مسلمانان باین امر جرات ننمایند و این سنی را بخیر نکند چه قسم بزرگی است حضرت امیر و خواجه
الله تعالی عنه که خلفاء الله و خلیفای تعالی عنهم معاوی او باشند و حضرت امیر را باین
حضرت عداوت مبطنه بود این خود قذح طرفین است چرا با یکدیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی
در یکدیگر نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت کینه
بعد از اقیلونی از حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریدار
پیدا شود این خلافت را بیک بیار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ جدل فرموده نه بواسطه
تمیل و رغبت در امر خلافت بوده است بلکه قتال با بغیة فرض میدانسته است و دفع اینها میکرد
قال الله تبارک و تعالی و تعالی فتأملوا الی بنی النبی و الی امیر الله و غایه ما
فی الباب چون نمایان حضرت امیر باغیان را قول اند و صاحب دایه و اجتهادند اگر چه درین جهل
مخفی باشند از طعن و طاعت و از تقسیم و کفر و دزدی حضرت امیر و نشان ایشان میفرماید الخوفا
بنوعا علینا ایسوا کفره و لا تسقوا لیسوا لکم من الشاویل قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن
عبد العزیز تبارک و تعالی و الله عنهما ایدینا فلتطعن عنهما الیسقنا و بنا غیر لنا و لا یخوننا
الذین سبغونا بالایمان و لا یجملون فی قلوبنا و لا الذین استوار بنا لک رؤوف و رحیم و لا یسلو
و السلام علی سید الانام و علی الیه و استعایده الکرام و ان یوم القیامه

مکتوب نود و هشتم

خواجده ما ششم کتبی صدر یافت در جواب سوال او که طلب علم مکتوب ششم کرده بود استخدا لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
والصالحين
الذين هم خير البرية
الذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
الذين هم خير خلق
عاش في الدنيا
والذين هم خير خلق
عاش في الآخرة
الذين هم خير خلق
عاش في كل زمان
والذين هم خير خلق
عاش في كل مكان
الذين هم خير خلق
عاش في كل زمان
والذين هم خير خلق
عاش في كل مكان

جانبِ اعلیٰ حاصل میگرد و دوسمین شد که اول کمان بخش ست و ثانی نقصان افزا پس اول محور شد
و ثانی متمنع ^{بسیار} و الله سبحانه للملهم للصواب ربنا اتقنا من لدنك رحمة و هيق لنا من
امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی ط

مکتوب (۹۸) نوشتم

مساحت ایمنه ۳

حضرت مخدوم زاده ملے جامع الأسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلہما در بر
قرب و معیت عالم با حق عز و جل سبحانہ و فرق در شرارت قدم و شرارت ابلیس علیہ اللعنة
صد و ریافت، الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفے سوال کرده بودند کہ علماء گفته اند
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی نہ داخل عالم است و نہ خارج عالم نہ متصل است بعالم و نہ منفصل از
عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو
موجود متصور است کہ موجودی نظر بوجود دیگر ازین نسبت عالی نیست و در مائیں فیہ
دو موجود کاین نسبت تا حصول این نسبت متصور شود چہ او تعالی موجود است عالم کہ ماسواست
سبحانہ مہوم و متخیل ہر چند عالم بصر حضرت حق سبحانہ و تعالی اتقان و استحكام بر نیچے
پیدا کرده است کہ بار تعالی و ہم و خیال مرتفع نیست و عالمہ تغیم و تحذیب بادی با در بوط
اما ثبوت آن در مرتبہ حسن و وہم است و بیرون حسن و وہم اورا قدمگا ہے نیست کمال قدرت
اوست سبحانہ کہ مہوم متخیل را در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرمودہ است و احکام
موجود بر دے جاری ساختہ اما موجود موجود است مہوم مہوم ہر چند ظاہر میان مہوم را
نظر ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و دو موجود دانند تحقیق این معنی در کتب رسائل
خود تفصیل نوشتہ است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت مہوم ازین نسبت
بیج ثابت نباشد توان گفت کہ موجود نہ داخل مہوم است و نہ خارج مہوم و نہ اتصال مہوم

مہریت یگانہ ایند

کتابت نامہ بریلی

انوار الہی

دارد و نه انفصال از موهوم زیرا که آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا تصور
نسبت با و نموده آید این تمیض را بشان واضح گردانم نقطه جواله که از سرعت سیر بصورت
دائره متوهم میگردد موجود اینجا همان نقطه است و صورت و دور و توهم ثبوتی نیست
چنانچه که نقطه موجود است از دائره موهوم آنجا نامی و نشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است
و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها متصور نیست چه دران مرتبه دائره
نیست تا نسبت متصور گردد و ثبوت الیحدای لا شذ انقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت
قرب احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و حال آنکه موجود را موهوم چه نسبت قرب کدام احاطه است
آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط تصور کرده شود جواب این قرب
و احاطه نه از قبیل قرب جسم بمجموع است و احاطه جسم بمجموع بلکه این قرب احاطه از ان نسبت است که مجهول
الکیفیه و معلوم الایثیه اند قرب و احاطه مرحق را سبحانه اثبات نمایم و بان ایمان آریم که کیفیت
از اندانیم که چیست بخلاف نسبت اربع که در سابق نفی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیه
اند غیر معلوم الایثیه اند نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمایم
کیفیت شان مجهول دانیم هر چند معنی اتصال بکیفی را درینک معنی قرب احاطه بکیفی بدان
حضرت جل سلطانة توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه
آمده است متعین نباید گفت و قریب محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز درینک
اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه
و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت
الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور
متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است
که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

در صورتی که نقطه جواله را نسبت بدائره موهوم احاطه و قرب و معین اثبات نمایم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از مشتبهین چاره نیست و نسبت الموجود الا النقطه الجواله و همچنین اتصال انفصال و خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه مشتبهین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از محیط عقل بیرون است حکم در آنجا بزم وجود

ظرفین نمودن از احکام و نمیه خواهد بود که از خیر اعتبار ساقط است که قیاس غایب است بر شایه
 تنبیه مرعالم را که موهوم و متخیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبه و نیم و خیال واقع
 شده است و صنوع او در درجه حس و ارادت بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادر بر کمال دایره موهوم
 را که نصیب او غیر از اختراع و نیم و خیال نیست در مرتبه و نیم و خیال خلق فراید و بصنوع کمال خود
 آنرا در آن مرتبه ابقان و استحکام بخش بر نهی که اگر و نیم و خیال بالکلیه مرتفع گردد و ثبوت آن خل
 پذیرد و در بقای آن تصور پیدا نکند این دایره موهوم و مصنوع هر چند ثبوت در خارج ندارد و موهوم
 در خارج همان نقطه است و پس اما انتساب به وجود خارجی دارد و استناد به وجود خارجی او را حاصل
 است چه اگر نقطه نبود دایره از کجاشی شود ^{و نقطه} خوشتر آن باشد که سیر دلبران گفته آید در
 حدیث دیگران ماین دایره را اگر روپوش آن نقطه گویم گنجایش دارد و اگر مزیات شهود آن نقطه
 گویم هم گنجایش دارد و اگر دلیل مادی بآن نقطه گویم نیز میگذرد و پوش گفتن نظر بعوام است و
 مزا و شهود و ظهور نیستن مناسب مقام ولایت است و ملایم ایمان شهودی و دلیل مادی گفتن
 مناسب مرتبه کمالات نبوة است و ملایم ایمان بعیب که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود
 از گرفتاری بظل چاره نبود و در غیب این گفتاری مانع است در غیب هر چند بفعل حاصل ندارد اما حاصل
 است و گرفتاری حاصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیر حاصل است که گرفتاری غیر است که ظل آن
 اصل است با بجملة حصول نقص است و حصول کمال این سخن و اخور فهم هر بے سر منجاست نیست بلکه
 نزدیک است که حصول را بهتر از وصول اند و فسطائی از بخردی عالم را موهوم و متخیل باین معنی
 گوید که از اثبوت و تحقق نیست جز با اختراع و نیم و تراش خیال که اگر و نیم و خیال متبیل گردد
 آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزی را و نیم بشیرینی تصور کرد آن شیرین است و اگر همان
 شے را وقت دیگر و نیم تلخی حکم کرد آن شے تلخ است این بے دو تمان از خلق و صنیع خداوندی حکم
 سلطانۀ غافل اند بلکه منکر و از انتساب استناد که بوجود موجود خارجی دارد و حاصل میخواهند که باین

ابھی رفع احکام خارجیہ کہ بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب ثواب اخروی دائمی کنند کہ مخیر
صاویق علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام از ان خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولیٰک
حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخایرون سوال عالم را چون ثبوت و سقراط
ثابت کردید اگرچہ در مرتبہ و نہم و خیال بود و محالہ تعذیب تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات
نمودید چرا اطلاق وجود بر وی تجویز نمی نمایند و اورا موجود نمیدانید و حال آنکہ ثبوت و وجود با یکدیگر
متضاد اند چنانچہ مقرر متکلمین است جواب وجود نزد این طائفہ علیہ اشرف و اکرم و اعز
اشیاست و از ابتدا ہر خبر و منشأ ہر کمال میدانند و این چنین تجویز نفیس را با پیروی حق جل
و علا کہ سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را با خست نمیتوانند داد مقتضای
ایشان درین امر کشف و فراست است تلمش و محسوس ایشان است کہ وجود مخصوص حضرت
حق است سبحانہ و موجود اوست تعالیٰ و غیر اورا کہ موجود گویند باعتبار آنست کہ آن غیر را
نسبتہ و ارتباطی ہر چند مجهول الکلیفہ بود بان وجود ثابت است و در رنگ ظل کہ باطل خود
قیام دارد آن غیر نیز قائم بان وجود است و ثبوتی کہ در مرتبہ و نہم پیدا کردہ است ظنی از
ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در خارج
موجود است اگر مرتبہ و نہم را بعد از وضع و ایتقان خداوندی جل شانہ ظنی از ظلال آن خارج
ہم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت و نہمی را باعتبار این دو ظنیت اگر وجود خارجی ہم دانند
جائز باشد بلکہ عالم را نیز اگر باین اعتبار ظنیت موجود خارجی تصور کنند ہم جائز بود با بطل ممکن
ہر چہ دارد و مستفاد از مرتبہ حضرت و وجوب است تعالیٰ و تقدس از خانہ پدر خود چیزے نیاورد
است اورا بے ملاحظہ ظنیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است با او تعالیٰ
و احصیٰ اوصاف او تعالیٰ تعالیٰ اللہ عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضے مکاتیب و
رسائل خود کہ عالم را موجود خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت بر اعتبار ظنیت

پیشہ ورانہ تعلیم

ع ۱۲۰

مَنَاسِكُ وَفُكُلُ مَسْت

حل باید نمود و وجود را که متکلمین بر آفت ثبوت و تحقق گفته اند باعتبار معنی لغوی خواهد بود
الا وجود کجا و ثبوت کجا و وجود را محض غیض از آریاب کشت و شهود و از اهل نظر و استدلال عین
حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان مایه نما
فائده چنانچه وجود مبتدأ هر خبر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال قدیم که متقابل اوست هر آینه
مبتدأ هر شر و نقص بود و منشأ هر قبح و فساد اگر وبال است از و ناری است و اگر ضلال است هم از و
پیدا آمدن ذلک بهتر از هر دو می شود و منشأ هر خوب و بیاهم در و می کنون در مقابل وجود خود را
نیست مطلق ساختن و لایق محض گردانیدن از خوب و بیاهم اوست و نیز خود را و قایم خود ساختن
و شر و نقص را بخود گرفتن هم از هنرهای خوب اوست و نیز مزایای وجود گشتن و اظهار کمالات
و نمودن و بچین آن کمالات را در بیرون خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اینجهان تفصیل آوردن
از صفات مستحسنة اوست با بجملة خدمتکار بیاهم وجود از و بریاست و حسن و جمال و کمال هر وجود را
از قبح و شر و نقص او پدید است استغنائی وجود از افتقار اوست و عز وجود از ذل او و عظمت و
کبریا او وجود را بواسطه شرف و دنایا اوست و شرافت وجود از خساست او پدید است و خویشی
وجود از بندگی او پدید است منم کاستار استاد کردم غلامم خواهد را آزاد کردم
اینجیسر عین که منشأ هر فساد و ضلال است از عدم هم شر بر ترست و هنرهای که در عدم کائنات
آن بے دولت از آن هنرهای بے نصیب است قول آنا خذ قنبر که از و صادر شده است ختم
ماده خیریت از و کرده است و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و بلا شئیت خود بوجود
تقابل نمود لاجرم مزایای حسن و جمال وجود گشت و عین چون نیستی و خیریت خود معارضه نمود
ناچار مرز و مظهر و شد حسن و جمال را از عدم باید آموخت که متقابل نیستی نیستی مینماید و در مقابل
کمال نقص پیش می آید و چون بعزت و جلال در طرف می افتد بذل و انکسار خود را مینماید
عین مظهر و گویند شرارتها را عدم را علیت تکبر و تمیز و که داشت بخود کشیده است و تمیز میگرد که

مقتضی تناقض در حق
نیاید و نیز مطابق مع
است از نظر اهل حل
آریاب کشت و شهود و از اهل نظر و استدلال عین
حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان مایه نما
فائده چنانچه وجود مبتدأ هر خبر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال قدیم که متقابل اوست هر آینه
مبتدأ هر شر و نقص بود و منشأ هر قبح و فساد اگر وبال است از و ناری است و اگر ضلال است هم از و
پیدا آمدن ذلک بهتر از هر دو می شود و منشأ هر خوب و بیاهم در و می کنون در مقابل وجود خود را
نیست مطلق ساختن و لایق محض گردانیدن از خوب و بیاهم اوست و نیز خود را و قایم خود ساختن
و شر و نقص را بخود گرفتن هم از هنرهای خوب اوست و نیز مزایای وجود گشتن و اظهار کمالات
و نمودن و بچین آن کمالات را در بیرون خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اینجهان تفصیل آوردن
از صفات مستحسنة اوست با بجملة خدمتکار بیاهم وجود از و بریاست و حسن و جمال و کمال هر وجود را
از قبح و شر و نقص او پدید است استغنائی وجود از افتقار اوست و عز وجود از ذل او و عظمت و
کبریا او وجود را بواسطه شرف و دنایا اوست و شرافت وجود از خساست او پدید است و خویشی
وجود از بندگی او پدید است منم کاستار استاد کردم غلامم خواهد را آزاد کردم
اینجیسر عین که منشأ هر فساد و ضلال است از عدم هم شر بر ترست و هنرهای که در عدم کائنات
آن بے دولت از آن هنرهای بے نصیب است قول آنا خذ قنبر که از و صادر شده است ختم
ماده خیریت از و کرده است و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و بلا شئیت خود بوجود
تقابل نمود لاجرم مزایای حسن و جمال وجود گشت و عین چون نیستی و خیریت خود معارضه نمود
ناچار مرز و مظهر و شد حسن و جمال را از عدم باید آموخت که متقابل نیستی نیستی مینماید و در مقابل
کمال نقص پیش می آید و چون بعزت و جلال در طرف می افتد بذل و انکسار خود را مینماید
عین مظهر و گویند شرارتها را عدم را علیت تکبر و تمیز و که داشت بخود کشیده است و تمیز میگرد که

والتحیات علیہم الصلوٰۃ والسلام

مقامات اربعہ
۱۔ مقام اول
۲۔ مقام دوم
۳۔ مقام سوم
۴۔ مقام چہارم
۵۔ مقام پنجم
۶۔ مقام ششم
۷۔ مقام ہفتم
۸۔ مقام ہشتم
۹۔ مقام نہم
۱۰۔ مقام دہم
۱۱۔ مقام یازدہم
۱۲۔ مقام پندرہم
۱۳۔ مقام ہجدهم
۱۴۔ مقام بیستم
۱۵۔ مقام سیم
۱۶۔ مقام چہارم
۱۷۔ مقام پنجم
۱۸۔ مقام ششم
۱۹۔ مقام ہفتم
۲۰۔ مقام ہشتم
۲۱۔ مقام نہم
۲۲۔ مقام دہم
۲۳۔ مقام یازدہم
۲۴۔ مقام پندرہم
۲۵۔ مقام ہجدهم
۲۶۔ مقام بیستم
۲۷۔ مقام سیم
۲۸۔ مقام چہارم
۲۹۔ مقام پنجم
۳۰۔ مقام ششم
۳۱۔ مقام ہفتم
۳۲۔ مقام ہشتم
۳۳۔ مقام نہم
۳۴۔ مقام دہم
۳۵۔ مقام یازدہم
۳۶۔ مقام پندرہم
۳۷۔ مقام ہجدهم
۳۸۔ مقام بیستم
۳۹۔ مقام سیم
۴۰۔ مقام چہارم
۴۱۔ مقام پنجم
۴۲۔ مقام ششم
۴۳۔ مقام ہفتم
۴۴۔ مقام ہشتم
۴۵۔ مقام نہم
۴۶۔ مقام دہم
۴۷۔ مقام یازدہم
۴۸۔ مقام پندرہم
۴۹۔ مقام ہجدهم
۵۰۔ مقام بیستم
۵۱۔ مقام سیم
۵۲۔ مقام چہارم
۵۳۔ مقام پنجم
۵۴۔ مقام ششم
۵۵۔ مقام ہفتم
۵۶۔ مقام ہشتم
۵۷۔ مقام نہم
۵۸۔ مقام دہم
۵۹۔ مقام یازدہم
۶۰۔ مقام پندرہم
۶۱۔ مقام ہجدهم
۶۲۔ مقام بیستم
۶۳۔ مقام سیم
۶۴۔ مقام چہارم
۶۵۔ مقام پنجم
۶۶۔ مقام ششم
۶۷۔ مقام ہفتم
۶۸۔ مقام ہشتم
۶۹۔ مقام نہم
۷۰۔ مقام دہم
۷۱۔ مقام یازدہم
۷۲۔ مقام پندرہم
۷۳۔ مقام ہجدهم
۷۴۔ مقام بیستم
۷۵۔ مقام سیم
۷۶۔ مقام چہارم
۷۷۔ مقام پنجم
۷۸۔ مقام ششم
۷۹۔ مقام ہفتم
۸۰۔ مقام ہشتم
۸۱۔ مقام نہم
۸۲۔ مقام دہم
۸۳۔ مقام یازدہم
۸۴۔ مقام پندرہم
۸۵۔ مقام ہجدهم
۸۶۔ مقام بیستم
۸۷۔ مقام سیم
۸۸۔ مقام چہارم
۸۹۔ مقام پنجم
۹۰۔ مقام ششم
۹۱۔ مقام ہفتم
۹۲۔ مقام ہشتم
۹۳۔ مقام نہم
۹۴۔ مقام دہم
۹۵۔ مقام یازدہم
۹۶۔ مقام پندرہم
۹۷۔ مقام ہجدهم
۹۸۔ مقام بیستم
۹۹۔ مقام سیم
۱۰۰۔ مقام چہارم

وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ^{پرسیدہ} ^{بودند} کہ گاہ بہت کہ سالک در وقت غروب
خود را در مقامات اصحاب انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ یا جماع از و فضل اند میاید بلکه
بہست کہ خود را در مقامات انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام میاید بہ حقیقت این مقام
بہست بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک باز بہ آن مقامات توہم میکنند و شرکت او
درین مقامات با مالی آن مقامات در تخیل می آرند و باین توہم و تخیل رذو و طعن مینمایند و زہار
ملاست و شکایت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این مہتمما باید نمود جوابش
آنست کہ وصول اسافل بمقامات اعلیٰ گاہ بہت کہ از قبیل وصول فقر و محتاجان بود کہ با توہم
اصحاب دول و بانیگنہ خاصہ از باب نعم میسر گردد تا از اینجا حاجت خواهند وارد دل و نعم ایشان
در روز نمایند و دراز کار بود کہ این وصول را مساوات و شرکت فہم و بہست کہ این وصول
از قبیل تاشا بود کہ بوسائط و وسایل سیر اماکن خاصہ امر او سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تاشا
کند و رغبت بخلو پیدا آرد توہم مساوات ازین وصول چہ گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر
و تماشا چہ متصور بود وصول خادمان بانیگنہ خاصہ مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس
وضیع و شریف بہست آبلے بود کہ ازین وصول توہم مساوات و شرکت نماید ہر فراتے و
کس رائے و تمسیر داردے قوین سلاطین عظام ست و در آخر انکنہ ایشان حاضر خلی
خطبے طلبد کہ از اینجا توہم شرکت و مساوات نماید شے بلای مد مدندان از در و دیوارے آید
مردم از برائے ملاست غریب بہانہ طلبند و از برائے طعن و تشنیع او محمل بسجود حضرت حق
سبحانہ و تعالیٰ انصاف شان و ہدایتے کہ در حق ضعیف محمل از برائے رفع شر و دفع ملامت
مے طلبیدند و در حفظ عرض مسلمانے میکوشیدند امر ایشان کہ طعن مینمایند از دو حال حالی
نیست اگر اعتقاد دارند کہ صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات ست باز بہ آن مقامات
عالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و از فرمودہ اہل اسلام مے بر آرد چہ شرکت در نبوت و

مساوات بآیما علیهم الصلوات و التسلیمات کفرست و همچنین فضیلت شیخین علیهم الرضوان
یا جمیع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اگر بایر ائمہ که یکی از ایشان امام
شافعی است علیهم الرضوان بلکه فضل مر جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت هر چه فضیلتی بر
صحت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات عدیل نتواند شد فعلیست که از صحابه
علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از بر آئے تا یزدین متین و نصرت
سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام
عمر ریاضات و مجاہدات طاعتها نمایند بمرتبه آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرمود
علیه و علی ایہ الصلوٰۃ و السلام کہ اگر اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طار از رسیدن اتفاق
بمذ شیعہ اصحاب کہ اتفاق نمایند بلکه بنصف مذیم نرسد و فضیلت حضرت صدیق رضی اللہ
تعالی عنہ ازین راه آمده است کہ او اسبق سابقان است در ایمان و در بذل نفس و اتفاق
اموال کثیره و در رضات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم ائمن
انفق من قبل الفی و قاتل او لیک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا
و کلاً وعد الله الحسنى جمع نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته و فضیلت او بوی
نمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب بود باست کہ بعضی از احادیث است
کہ این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند کہ این فضائل ندارند پس باید التفاضل و بکثرت
و بر این فضائل و مناقب و آن بزرگم این فقیر اسبقیت تا یزدین و اقدمیت اتفاق اموال و
بذل نفس است در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل
باشد و همچنین هر که درین کم اسبق است از مسبقان افضل است سابق گوید امر دین استاد معلم
لا یحان است لاجقان از انوار سابقان استغاده نمایند و از برکات ایشان استغاضه میفرمایند
و درین امت بعد از نبی علیه و علی ایہ الصلوٰۃ و السلام صاحبان دولت عظمی صدیق

رضی الله تعالی عنه است که استحق سابقان است در انفاق اموال کثیره و در مقامه و مجاوله
شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت تاسید دین و نصرت سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوٰات و التسلیمات پس فضیلت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه
و آله و سلم خلوات و تسلیمات عزت و غلبه اسلام را چونکه بیاری حضرت فاروق طلبیده
و حضرت حق سبحانه و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز با و کفایت فرموده است
و گفته یارسا النبی حبیبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنه
فرموده است که سبب نزول این آیت اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق رضی
الله تعالی عنه افضلیت او متعین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر
منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی الله تعالی عنه نیز فرموده است که ابو بکر و عمر
افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مغفیری است او را تا زیاده زخم چنانچه مغفیری از زنده
تحقیق این منجست در کتب در سائل خود تفصیل نموده این مقام زیاده برین گنجایش ندارد و سبب
بود که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات سازد و جاهل باشد
از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سعادت که باعث
افضلیت است مخصوص بقرن اقل است که بشری صحت خیر البشر مشرف است علیه و علی الله
الصلوة و السلام و در قرون دیگر این معنی منقود است که لاجحان بعضی قرون از سابقان قرون
دیگر افضل باشند بلکه در یک قرن روایت که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق
سبحانه و تعالی طاعنان را بنا گرداناد بر شتاعت طعن مسلم و طرد مومن بجز توهم و تخمیل
و بر قباحیت تکفیر مسلم و تضلیل او بجهنم تعصب و تعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان
تضلیل نباشد آن کفر و ضلال باز باب آن قال خواهد گشت و از مری بکفر بر ارمی کفر خواهد پیوست
چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی الله الصلوٰة و السلام و بنا اعظم لکنا ذنوبنا و

در این کتاب
در بیان فضیلت
حضرت امیر
علیه السلام
و در بیان
افضلیت او
بر دیگران
و در بیان
دولت سعادت
که باعث
افضلیت است
و در بیان
معنی منقود
است که لاجحان
بعضی قرون
از سابقان
قرون دیگر
افضل باشند
و در بیان
طاعنان را بنا
گرداناد بر
شتاعت طعن
مسلم و طرد
مومن بجز
توهم و تخمیل
و در بیان
قباحیت تکفیر
مسلم و تضلیل
او بجهنم
تعصب و تعنت
چه علاج خواهند
کرد که اگر قابل
تکفیر و شایان
تضلیل نباشد
آن کفر و ضلال
باز باب آن قال
خواهد گشت و از
مری بکفر بر ارمی
کفر خواهد پیوست
چنانچه در حدیث
نبوی آمده است
علیه و علی الله
الصلوة و السلام
و بنا اعظم لکنا
ذنوبنا و

در بیان فضیلت
حضرت امیر
علیه السلام
و در بیان
افضلیت او
بر دیگران
و در بیان
دولت سعادت
که باعث
افضلیت است
و در بیان
معنی منقود
است که لاجحان
بعضی قرون
از سابقان
قرون دیگر
افضل باشند
و در بیان
طاعنان را بنا
گرداناد بر
شتاعت طعن
مسلم و طرد
مومن بجز
توهم و تخمیل
و در بیان
قباحیت تکفیر
مسلم و تضلیل
او بجهنم
تعصب و تعنت
چه علاج خواهند
کرد که اگر قابل
تکفیر و شایان
تضلیل نباشد
آن کفر و ضلال
باز باب آن قال
خواهد گشت و از
مری بکفر بر ارمی
کفر خواهد پیوست
چنانچه در حدیث
نبوی آمده است
علیه و علی الله
الصلوة و السلام
و بنا اعظم لکنا
ذنوبنا و

بُخَانَهُ وَتَعَالَى وَكِتَابُ تَجْدِيدِ خُودِ مِغْرَابِ دَمَاءِ صَابِغِ قَمَرِ مُصِيبَةِ قَهْمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ
 آئین کریمه مفهوم میشود که هر کسی سستیهای بیشتر نماید و تصور و محسوسیت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا
 عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّلَافُاتُ وَغَیْرُ اَوْلِیَا عَلَیْهِمُ الزُّنُوَانُ بَاشَدِ بِلَا اَصَابُ گُرفتار بودند نه
 انبیا و اَوْلِیَا عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّلَافُاتُ اَوَّلًا وَثَانِیًا وَاِیضًا اَنْ بزرگواران عَلَیْهِمُ
 الصَّلَاةُ وَالتَّلَافُاتُ وَالتَّلَافُاتُ اَصَالَةً وَتَبَعًا محبوبان حق اند جل علا و از خواص مقرر
 اویند تعالی به محبوبان و خواص مقرران بلیات و محن حواله نمودن چرا بود و از ارباب ایشان بکدام
 وجه درست باشد دشمنان درناز و نغم و دوستان در بلیات و محن مقیم چون باشند بدان
 اَرَشَدَكَ اللهُ تَعَالَى وَهَذَاكَ مَوَآءِ الصَّرَاطِ دُنِیَا مَوْضُوعُ خِزَائِیَةِ تَنْغَمٍ وَتَلَذُّذِ نِسْتِ اُخْرَتِ سِتِ
 که برای تنعم و تلذذ و معیشت است و چون دُنِیَا وَاُخْرَتِ بایکدیگر نسبت ضرریت و تقاضیت
 دارند و رضائے یکے مستلزم سقوط دیگر است ناچار تلذذ در یکے مستلزم تألم در دیگرے بود پس
 هر که در دُنِیَا بیشتر تَلَذُّذ و متعّم بود در اُخْرَتِ بیشتر مُتَأَلَّم و مُتَمَدِّم باشد و همچنین هر که در دُنِیَا به
 بلیات و محن بیشتر مُتَأَلَّم باشد در اُخْرَتِ بِنِعْمَات و تَلَذُّذات زیاده تر مَحْظُوط و مُسَرُور باشد و بقا
 دُنِیَا نسبت ببقائے اُخْرَتِ کاشکے حکم قطره داشتے نسبت بدریائے محیطے متنای را بغیر متنای
 چه نسبت بود پس ناچار ببقائے گرم دوستان از اجنت چند روز و اینجا مبتلا باید داشت تا به تنعمات
 ابدی حظ و مسرور نمایند و دشمنان را بموجب کُروستد راج بملذذات قلیله مَحْظُوط باید ساخت تا
 بتألمات کثیر و گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دُنِیَا وَاُخْرَتِ محروم است تألم او در دُنِیَا مستلزم
 تَلَذُّذ و او در اُخْرَتِ مُتَلَذِّذ و حشمت گویم کافر دشمن خداست جَلَّ سُلْطَانُهُ و مستحق عذاب
 دائمی است در دُنِیَا رفع عذاب از او نمودن و بوضع و گذشتن در حق و عین تنعم و تَلَذُّذ
 است نفس اخیسان است لهذا بر نفس دنیا در حق کافر اطلاق جنت نموده اند غایة مَا فِی الْبَابِ
 بعضی از گرفتار را در دُنِیَا هم رفع عذاب نمایند و هم از تَلَذُّذات دیگر بخشند و بعضی دیگر را رفع عذاب نمایند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

45

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

وَمِنْ رَحْمَتِهِ أَنْ يَجْعَلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ خَلِيفَةً

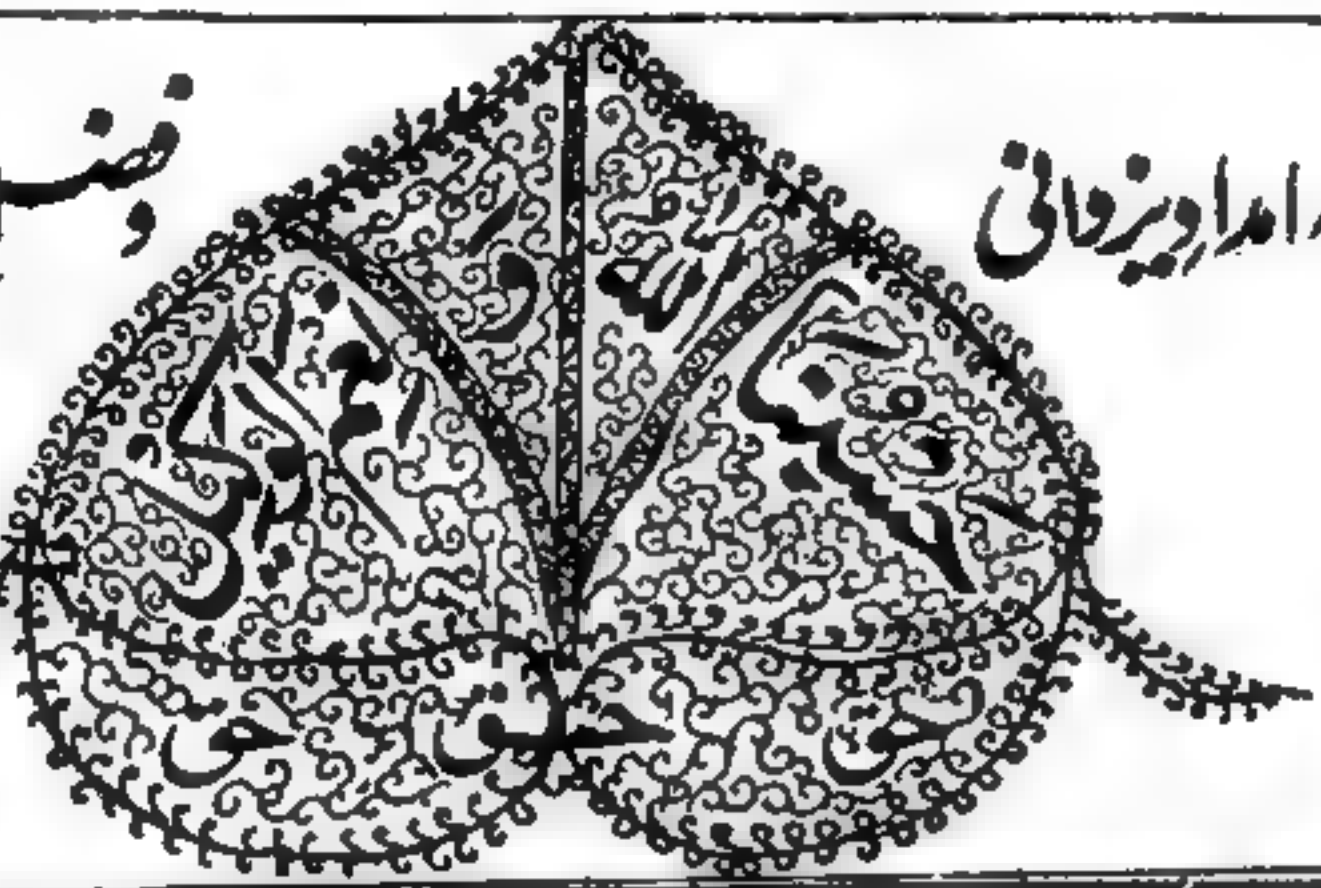


در مطبع ابجد کبیر مالک سید احمد کبیری مطبوع

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 14 on the left.

فصل هجده

به امداد ویزو فانی



جلد سیوم کتب است مسمی معرفه الخالق جمع کرده خواجہ محمد شمس محمد حاتم علی

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد این کلمات کلمات و حروف عایات که هر نقطه از آن مرکز یک کار و لها بقدر است
و بر آتش محبت و آتش سینه چشم غبار و حال نیت بخش و ساز و آواز و حلق و مژدک انصاف
دور میان و قائل و دره التاجیت از مریایه تواج آمدیت که در طولایه باطن از کاسه غواص
بناحل بر آورده و ناله جان بخش است از ناله آهسته بندای بیوت که زبان بیان سبایه
مخمل آورده است الله تعالی فقرا و هذا الذی لیتیم و شرح مشام از واحم و هذا الشیخ
سے زیر یک نقطه اش چون ناله تر و شمیم وصل جانان میزند ستر و ولسے آن کر و رودت
در کام است به چه داند ناله اش گدازد شام است به سرگرم نوح آن سبایه غواص به کفم خورشید
با چون کوزه ریاض به تمهین فرزند فاروقست چون آب به کنون نطق از زبان او کند است
سر اسبوحه اخلاق فاروق به بهر شقیقت تریاق فاروق به چرخ نقشبند مفت محل به غماش
نقشبند غیر از دل و غوث اخلاق غوامس الخالق معراج و اصول منهاج القبول خزینه

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the number 12 at the bottom.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

ربان زبیران خوش و از کفند و بکلمه کمال و الما جمل جنگ جنگ ساز کنند و دانستند که این
 علیّه و رابطہ این این را خفیه و زبیران کیند است ایشان نیند این ہما نمان در طرب است + اللہ سبحانہ
 اخوان مارا بسر غیب خوش و نسر غیب پاک و لان صفا کیش بیا کرد و اند و از قید کیند و غل غل
 عالم الستر کہ بر پاسے دل و گردن خاطر دارند مخلص بخشا و آنکہ گفتیم و رابطہ این را زبیران نیند شاید آنرا
 ہم از صاحب ان اسرار بشنوند بر حال تو ہم حال تو بزبان و دل و چون جلد اول مکتوبات مکتوبات
 الفتوحات کہ در معرفت نام اوست و تاریخ اتمام او اختتام یافت بعضی کشندگان زلال مقال
 بعضی اقتداس سنانند کہ اگر اشارہ علیہ و اید شود و انرا اسرار کے کہ بعد ازین از چشمہ خامہ گوہر شای
 انبیا و نبیاد جمع نموده در پاسے جلد ثانی پدیدار گردوندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت و رجوع
 فرمودند این ہمہ علوم کہ تمہید و تحریر یافت در ان فکر و حیرت کہ آیا مقبول و مرضی تو میان آنکس
 خاموش گشتہ تر صد بشارت و اشارت گشتہ فرود آئے آنروز فرمودند کہ ووش نداد و او ند و طاسر سنانند
 کہ این ہمہ علوم کہ نوشتہ بل ہر جہ و گفتگو کے تواند ہمہ مقبول و مرضی است و اشارت ہنوشناس کے من کرد
 فرمودند این ہمہ ما گفتہ ایم و بیان ما است و در ان وقت ہمہ آن علوم را بنظر من نیز داشتند و من
 بیک یک احتمال و تفصیلا نظر میکردم و سنا و صلو سیک وقتے مرا و آنکس تر و دوسے بود ہمہ را در ان حکم
 و اہل یا تم الحمد للہ علی الاخوان پس قلم محترم را بنگارش ان سطر قلم جریان و او ند و چون
 آن جلد بنود و مکتوب رسید کہ مطابق اسما جسے است بر ہمان ختم شد و سنا کے کہ تاریخ آن از نور خلا
 ہوید است بعضی مکاتیب کہ بعد از ان بر منصفہ گذارش و صحیفہ نگارش آمد الا میل الغیب و الیہ العید
 قطب زمانہ و زیخانہ بیت و زبیران بکرم کانی ہن تجرید را دوسے و جانے و ہم از این سنا
 نور زائل ہوم و حقیقل آئینہ دل و مغلن الا یقین و العرفان محمد النعمان بن شمس الدین محمد الشہر
 میر بزرگ البخشانی سنا شد و باقہ کہ بگل غلغلا بزرگ حضرت ایشانند و بانہر عالی اسحضرت و مکتوبات و کن
 رہنما کے برتہ و مکتوبات این طریقہ علیہ انما التماس نمودند کہ ان لالی مشورہ را فرام آوروہ و فیمنہ جلد ثالث
 خلق خدا و رواج و مہند ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

12/11/2019

مرآن شے را هیچ جعل جاعل و کانیست که ثبوت شیء منفسر مخ و را ضروری است اینجا گفته اند که جعل و نفس با هیات ثابت نیست و با هیات مجهول نیستند جعل جاعل از برای انصاف با هیات بوجود و کار است فعل صناع و انصاف ثوب است به لون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون سازد که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل و نفس شے نشد بلکه در انصاف شے بوجود شد پس ثابت شد که شیء با هیات خود شیء است و این معنی در نظر کشفی و ظنی شیء و عکس شیء معقول و عکس و ظنی شے با هیات ظنی و عکس خود ظنی و عکس نیست بلکه با هیات اصل خود ظنی و عکس گشته است چنانچه با هیات ندارد همان با هیات اصل است که بطل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظنی را از نفس خود چنانچه اصل خود ظنی است نه نفس خود چون عالم ظلال و عکس افعال و جوی است چنانچه سلطانة ما چنانچه افعال که اصول او پیدا از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین چون افعال ظلال صفات و جوی اند بجل شانه ما چنانچه صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که افعال باشند اقرب باشد که اصل افعال اند و چون صفات نیز ظلال حضرت و اند و حضرت ذات بجل سلطانة اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات بجل بعالم از عالم و افعال و صفات و جوی اقرب باشد آیت بیان اقربیت او تعالی که در تفسیر تحریر و بیان آید عقلا اگر کسی انصاف بیاند بحتل که قبول این معنی نماید و اگر قبول نماید غم نیست که غایب از بحث اند و چون درین بیان مقدمات معقوله نیز مندرج است اگر سیادت پناهی به شمس الدین علی رانیز در مطالعة این مکتوب شریک سازند گنجایش دارد و نوشته بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل الصدور هر چه صلاح بینند بحتل که مبارک باشد و چون به پیشوا علیه توفیقین این امر نمایند فرمایند که نسخ را امتنع و سازند و یک نقل از اسر مندر فرستند و سؤالات را بجا فطنت بگردانند شاید احتیاج افتد و دیگر تغییر در متن و ماندن شما چنان است از سبک حرص ملاقات شماست بر متن شما لب نمیتواند کشور و ماندن هم دلالت نمیدانند نموده و بسبب فوت مصلح جمیع کثیر باشد این قدر هست که اگر بر بوندن و بوندن محمد با ششم را فرستند که چند

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

بسیات آب میر میحبت الله مالک پوری و مویلمته در بیان منی کلمه طیبیه لا اله الا الله و الحمد لله
فله سلا علی عبادہ الذین اصطفی لا اله الا الله یعنیست هیچ احدی که مستحق الوهیت
و عبودیت داشته باشد مگر خدا که بی همائی بجلالت آنکه واجب الوجود است و از ربوبیت
و حدوث منزله و برتر است زیرا که مستحق عبادت که عبادت از کمال تذل و خضوع و انکسار است
کسی است که جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی منسوب است و همه اشیا بود
و وجود و کمال و وجود و محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نه و از رفع و خیار دوست و هیچ چیز بی او
و هیچ یک ضرر و نفع نمیتواند رسانید این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و تشبیه
که باشد چنانکه غیر با این صفات کامله بی یار و یاری و نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود و لا اله الا الله
متمم اینان و لا اله الا الله و اگر اثبات غیرت با اثبات تائید نایم لازم می آید نقص او که متانی
الوہیت و عبودیت است زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات کنیم تا تائید پیدا کنیم لازم می آید
نقص او و همچنین اگر جمیع نقائص از وی منسوب نمانیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بود
محتاج نباشد بر آن چه مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بی شایسته را مقرر از امور محتاج بود ناقص
و همچنین اگر نفع و خیار نباشد اشیا را با و چنانچه محتاج بود و مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی
بی یار و یار نباشد ضرر و نفع تواند رسانید او بی یاری افتد و مستحق عبادت نیامد و لا اله الا الله
الصفت الکامله الا واحد لا شریک له ولا یستحق عبادۃ الا هو الواحد القہاش
سوال اگر چه تائید این صفات بر نهی که بیان گشته است مستلزم نقص است که متانی
الوہیت و عبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اختیار گردد
و هیچ نقص لازم نبود هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز خالی نیست
از صفات کامله است یا از صفات ناقصه هر تقدیر مجذور و مذکور لازم است هر چند ما آن صفات
بخصوص ندانیم که چیست اما این قدر معلوم است که از دواثر کمال نقصان خارج نیست و بهتر

و اینست که در بیان منی کلمه طیبیه لا اله الا الله و الحمد لله
یعنیست هیچ احدی که مستحق الوهیت و عبودیت داشته باشد مگر خدا که بی همائی بجلالت آنکه واجب الوجود است و از ربوبیت و حدوث منزله و برتر است زیرا که مستحق عبادت که عبادت از کمال تذل و خضوع و انکسار است کسی است که جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی منسوب است و همه اشیا بود و وجود و کمال و وجود و محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نه و از رفع و خیار دوست و هیچ چیز بی او و هیچ یک ضرر و نفع نمیتواند رسانید این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و تشبیه که باشد چنانکه غیر با این صفات کامله بی یار و یاری و نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود و لا اله الا الله متمم اینان و لا اله الا الله و اگر اثبات غیرت با اثبات تائید نایم لازم می آید نقص او که متانی الوہیت و عبودیت است زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات کنیم تا تائید پیدا کنیم لازم می آید نقص او و همچنین اگر جمیع نقائص از وی منسوب نمانیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بود محتاج نباشد بر آن چه مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بی شایسته را مقرر از امور محتاج بود ناقص و همچنین اگر نفع و خیار نباشد اشیا را با و چنانچه محتاج بود و مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی یار و یار نباشد ضرر و نفع تواند رسانید او بی یاری افتد و مستحق عبادت نیامد و لا اله الا الله الصفت الکامله الا واحد لا شریک له ولا یستحق عبادۃ الا هو الواحد القہاش سوال اگر چه تائید این صفات بر نهی که بیان گشته است مستلزم نقص است که متانی الوہیت و عبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اختیار گردد و هیچ نقص لازم نبود هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است یا از صفات ناقصه هر تقدیر مجذور و مذکور لازم است هر چند ما آن صفات بخصوص ندانیم که چیست اما این قدر معلوم است که از دواثر کمال نقصان خارج نیست و بهتر

[illegible]

الحق تعالى في عباده
والمؤمنين الذين آمنوا بالله
والذين اتبعوه من بعدهم
الذين آمنوا بالله والذين
اتبعوه من بعدهم

کتابخانه مرکزی

[illegible]

نورایمان باید تا به فراسی و رک این مقدمات نماید بسیار است که بر اینها و قاص
 لمان مخفی نمانده است و همچنین همه که بر من ظاهر و طلت باطن گرفتار اند بهیهات عجلت
 برایشان نمغنی است سوال و عبارت شریح طریقت قدس الله تعالی انزلهم و ارفع
 شده است که هر چه مقصود نیست معبود نیست معنی این عبارت چیست و محلی که از صدق دارد و کلام
 است جواب مقصود شخص معبود الیه آن شخص است و آن شخص تا بان دارد و تحصیل آن مقصود
 نمود و اتماف نماید و هر قسم ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقایف دینی و دوز
 و این معنی نمود و اتماف عبادت است که پیش از کمال تولد انکسار است پس مقصودیت شے
 مستلزم معبودیت آن شے شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی و قے متحقق شود
 که غیر حق سبحانه و تعالی و علة مقصود نماند و مراد و جزا و تعالی چیز سود گیر نباشد و تحصیل این
 بولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله الا الله لا معبود الا الله است چندان
 تکرار این کلمه طیبه باید نمود که از مقصودیت غیر ما و نشان نماند و مراد جزا و تعالی هیچ چیز
 نبود و تا در نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع الیه تنگیه محقق باشد و این قسم نفی الیه تنگیه
 نبودن و در نفی مقصودیت نفی معبودیت غیر آمدن بشرط کمال ایمان است که بولایت مربوط است
 و نفی الیه هوای منوط با نفس مظلمه نکرود این معنی متوقع نیست و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و بقا
 مقصود است و در ظاهر شریعت عزرا که نبی از سیر و سهولت است و شعر از رفع حج عبادت است که بر شمع
 مخلوق گشته اند است که اگر تحصیل مقصود و عبادت با الله سبحانه و تعالی از رتبه شریعت بیرون اندازد
 و در حصول آن اعتد و شرعیه تمام نماید آن مقصود معبود او باشد و الیه او بود و اگر آن مقصود و این
 چنین نبود و تحصیل حصول آن ارتکاب تنگیات شرعیه نماید آن مقصود ممنوع و مظلوم شرعی نبود و گویا
 آن مقصود از مقاصد دنیست و آن مطلوب از مطالب اونه بلکه مقصود و اونی حقیقت حق است
 سبحانه و مطلوب او امر و نوای شرعیه او تنگیات پیش از تحصیل طبعی بان شے مقصود بدل پیدا کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَنَّهُمْ مَخْلُوبٌ أَحْكَامٌ شَرْعِيَّةٌ هِيَ وَوَحْيِيَّةٌ شَرْعِيَّةٌ كَيْفَ كَمَالِ إِيْمَانٍ وَهَاتِي نَبِيَّةٌ شَرْعِيَّةٌ مَادَّةٌ
تَقْصُودُ تَحْقِيقَ غَيْرِ مَطْلُوبٍ هِيَ بِهٍ وَرَبِّهِمْ مَقْصُودِيَّةٌ غَيْرِ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
بِأَمْرٍ وَاعْتِنَاءٍ اِسْتِثْنَاءٍ هُوَ اَوَّلُهُمْ نَفْسَانِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ غَيْرِ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
وَنَفْسَانِيَّةٌ هِيَ اِسْتِثْنَاءٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
رِسَالَتِمْ هِيَ مَقْصُودِيَّةٌ غَيْرِ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
بُودِ اَرْكَانِ بَعْضِ اَرْكَانِ رِوَايَاتِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ
وَأَمَّا اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ اَرْكَانِ
مَعْنَى مَقْصُودِيَّةٌ وَرَبِّهِمْ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
جَمِيعُ اَلْاَشْيَاءِ اَلْمَقْصُودِيَّةِ اَلْمَقْصُودِيَّةِ اَلْمَقْصُودِيَّةِ اَلْمَقْصُودِيَّةِ

مکتوب چرام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَارْتَدَّ بِهٍ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّهُ لَقَرَّانٌ كَرِيمٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ
مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ مَقْصُودِيَّةٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خواری و رسوائی را چشیدیم و از جمال طهر و ملاست خلق خط نکیر فتم و از حسن بلا و جفا سے مردم
 خلط نشدیم و کمالیت بدین سبب کمال گشته با کلمه ترک ادا ده و اختیار نه کردیم و در شتاب
 خلق آفاق و انفس را تمام و کمال گسستم و حقیقت تصرع و التها و انابت و استغفار و ذل و انکسار
 بدست نبی آدم و قیطان رفیع المنزله استغفارت حضرت حق سبحانه را که محفوظ است و کمال
 عظمت و کبریا است مشاهده نمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بے اعتبار و بے شرف
 بے اقتدار و بکمال احتیاج و افتقار معلوم ساختم و قدامت فقیران النفس لا کساره بالشفاعه
 لا سارجم سرقی ان فی غم و غم و غم و اگر بعض فضل تو را می بینم و اراوات ای جلال
 تو آلی عیبات و انعامات نامنای ای او سبحانه درین محنت که شامل حال این شکسته مال
 می شد نزدیک بود که معامله با س رسته و رسته امید گستره کرد و انعمت الله الذی نعمت فانی و کن
 لباده و قاصد من فی نفس البخل و کحسن بی فی حاله العناء و قد فتنی عکس
 شکریه الشراء و الغزل و صبا کون من متابعی الانبیاء و من مقتضی آثاره و اولیاء
 بن محبتی العلماء و الصلحاء صلوات الله سبحانه و تسلیاته علی الانبیاء و اولاد

مکتوب ششم

علی مصدق قیام ثانیاً

عارف آگاه شیخ بریع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب در انعام او و جلالت از جمال او محبوب
 است به انعم الله و سلامت علی عباد و الدین احطی صیغه شریفه که بمحبوب شیخ قیام
 سال اشته به و ندر رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است
 شغل نگار ایشانست باعث قیض و کدورت چرا باشد او امل حال که فقیر این قلمه رسید
 پس میشد که انوار ملاست خلق از بلاد و قرنی در رنگ سما بهای تو را می رسد
 را از خفیهض با قیامی برسد ساکها بتوفیق جمالی قطع مرامل می نمودند حال قریب جمالی طبع است

این مکتوب در روز پنجشنبه ۱۲۸۵
 در شهر اصفهان
 در محله کهنه
 در کوچه کهنه
 در خانه کهنه
 در روز پنجشنبه ۱۲۸۵
 در شهر اصفهان
 در محله کهنه
 در کوچه کهنه
 در خانه کهنه

تو را می بینم و اراوات ای جلال تو را می بینم و اراوات ای جلال تو را می بینم و اراوات ای جلال

این مکتوب در روز پنجشنبه ۱۲۸۵
 در شهر اصفهان
 در محله کهنه
 در کوچه کهنه
 در خانه کهنه

نمایند و در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت
ظهورت نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جناس محبوب
و شکا او شیرازت بخش است چه بلا شد و رنگ موم سخن کرده اند و نور محبت ذاتیه رفته
بر خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار نمود و ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام
مراود محبوب مستحب و مراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوبست و خلاف مراد خود است این
وقت و حال مراد وقت و حال سابق است شتان مایکته شما از زیارت حرمین شریفین فرمود
بود چه منع است حبسنا الله و نعم الوکیل

لعل من یحب الله و رسوله
یجعله الله فی داره
و یجعل له فیها زوجة
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

و یجعل له فیها ما یشاء
و یجعل له فیها ما یشاء

مکتوب هفتم

بیادت پناه میجویم الله مانک پوری در بیان تحمل انداخته خلق بعد الحمد و العلو
و بلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه بیادت پناه انوی میرسد محبت رسید فرات
و امید از تحمل انداختی خلق چاره بود و صبر بر جناس آفرید گذر نه قال الله تعالی امر بالمعروف
علیه و علی الله المستوفی و التمسک فکثیر حکما صبر و کوالعزم من الکمل و لا کسب
لهم و نکه و سکونت آن مقام بین ایاد و جناس است و شما در مقام فرستادان نمک آرس
شکر پرورده مانک ندارد چه توان کرد و عیت هر که عاشق شداگرچه نازنین عالم است نازک
که راست آید بار می باید کشید اندام یافته بود اگر اجابت باشد و سالک باش منزل اختیار کند
منزل تعلیم نمایند از انرافراط جفا آفریده نفسی راست کنند که اهل طریقه انفس
و مکرر فی العزیمه الصبر و العمل علی الایداء و رین موسم ضعف بر فیه غالب
می آید چنانچه معلوم شماست ازین جهت چند کلمه اقتصار نمود و الله

مکتوب هشتم

و لا یطاع به امر و نهی

۹۶۲

بحقائق آگاه مولانا محمد صدیق و بیان اصالت غیب و ظلیت شهود و محبت اشرار
 غیب متقابل شهود است که شایسته ظلیت و اود غیب ازین شایسته تر است پس غیب
 از شهود اکل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه السلام و کلامه و شایسته مخرج بدولت
 نوبت نشسته باشد که ماوراء و اوج و اوقات طلال است و از شایسته و شایسته ظلیت
 اقدس است چرا و حق او علیه السلام و کلامه غیب اکل از رویت بوده است
 غیب از برای رفع ظلیت بوده و چون رفع ظلیت بالکلیه و عنین حضور میسر شود غیب چه در کار
 این دولت است که مخصوص بنیاد الکونین است علیه السلام و کلامه و کلام و کل تا بیان
 او را علیه السلام و کلامه و کلامه ازین مقام تبعیت و وراثت نیز نصیب است
 چنانچه ویت نیست شهود و شایسته هم نیست ازین مقام تعبیر غیب بهترین عبارات است
 آن مقام بگفت راست نمی آید کس با ندازه یافت خود را و دریافت و کلامه و کلامه و کلامه
 نصیب عنه الا لاکل القلیل قال سلام

مکتوب (۹)

بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان صد و ریافته و بیان آیه کریمه انکم الرسول فخذوه

اسل	ترجمه از مصحح اسلامه تعالی
<p>بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تبارک و تعالی ما انتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانهوا و اتقوا الله ذکر التقوی بعد ذکر الامثال للکون و الامثال من المتاهی لمتانک الی</p>	<p>بسم خداوند بخشنده مهربان خداوند بابرکت و برتر فرموده است هر چه بدو شما را پیغمبر پس فرگیرید از او هر چه منع کند شما را از ان پس باز ایستید و بترسید از خدا و بپرهیزد تقوی بعد از امر باینان او امر و امتثال از نوای محبت استارت</p>

الحمد لله رب العالمین
 صلوات الله علی سیدنا محمد
 و آله الطیبین الطاهرین
 اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین
 صلوات الله علی سیدنا محمد
 و آله الطیبین الطاهرین
 اجمعین

اهتمام امر الاینها الذی هو حقیقة
الثقوی وانه هو ملاک الدین قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
بارک و ملاک دینکم الوتر و قال
علیه الصلوة والسلام فی موضع اخر
لا تعدل بالریة شیئا والریة هو الوتر
والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه
اعلم بالصواب ان الاینها اعم
وجودا واکثر لقائلنا انه یوجد فی
ضمن الاینها ایضا لک الایثار بالک
الاینها عن ضده وهو ظاهر واما
کثرة کفر الاینها بغیر جهة عموم
قللته مخالفة لخصه النفس لا حظ
لنفس فیہ بخلاف صفة الایثار
فان النفس قد یثقل ذمیه وکل
ما فیہ زیادة مخالفة مع النفس لایثار
انه اکثر نفعا و اقرب طریقا للعبادة
فان المقصود الاصل من التکلیف
الشرعی قهر النفس لایثارها انصببت
بمعاداة الله سبحانه

و فی موضع اخر

نه من جهتی دیگر
فقط من جهت دیگر
مطهرت حدیث دیگر

عنه من جهتی دیگر
بجمله من جهت دیگر
الله علیه و آله و سلم
مبادی و جهات دیگر

کرات اتم ربانی

انما یفعل فی کل
حکما و حکما و حکما
بجمله و حکما و حکما
فان فی کل حکما

عنه من جهتی دیگر
بجمله من جهت دیگر
الله علیه و آله و سلم
مبادی و جهات دیگر

بإهتمام شأن امتناع که حقیقت تقوی و پاکیزگی
در کار دین چنانکه فرموده است پیغمبر خدا صلی
الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک
و لهم دین شامع است و بس و فرموده علیه
الصلوة والسلام در جائه دیگر برابر من
بر غرض مزید راه و حقه همین دین است و بس
و سبب این اهتمام روح پاک و اثار است
بحقیقت هم آیت که امتناع عامتر است از
تحقق و زیاده تر است از و کون نفع اعموم تحقق
ان پس بنابر آنست که در ضمن امثال هم یافته
شود زیرا که ایشان مأمور با متهاست از خلاف
و س و این ظاهر است و اما زیادت نفع از متهاست
مزید بر ان عموم پس بنابر آنست که امتناع محال
ست محض که نفس ان شاید از محال مال نیست
بخلاف متهاست امثال که بعضی اوقات نفس
بدان متله و هم میگرد و شک نیست که هر چه در
زیادت مخالفت است با نفس نفس زیاده تر
و نزدیکتر راه است نهات است زیرا که مقصد
اصلی امالیفات شرعی تعجیر و تحریب نفس
است چه دوسه بدشمنی حق سبحانه و تعالی است

وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقَدِيمِ عَادَ نَفْسَكَ
فَالِهَاتُ انْصَبَتْ بِمَعَادَاتِي فَكُلُّ طَرِيقٍ
مِنْ طَرِيقِ الْمَشَايخِ تَكُونُ رِعَايَةً الْأَحْكَامِ
الْشَّرْعِيَّةِ فَهِيَ كَثِيرَةٌ يَكُونُ أَقْرَبَ
طَرِيقٍ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَوْ جُنِدَ كَثْرَتُهُ
لَخَالَفَهُ مَعَ النَّفْسِ الْأَوْهَوِّ طَرِيقُ الْقَشْبَةِ
لِهَذَا قَالَ سَيِّدُنَا وَقِيلَ لَنَا الشَّيْخُ
الْأَجَلُ الشَّيْخُ بِهَا وَالَّذِينَ الْمُنْتَهَى
بِنَفْسِهِ وَحَدَّثَ طَرِيقًا أَقْرَبَ طَرِيقِ الْإِلَهِ
سُبْحَانَهُ لَوْ جُودِيَتْهُ لَخَالَفَهُ مَعَ النَّفْسِ أَمَّا
بَيَانُ زِيَادَةِ رِعَايَةِ الشَّرْعِيَّةِ فِي هَذَا الطَّرِيقِ
فَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَصَوِّفِ الْقَطِينِ الْفَانِطِرِ
فِي طَرِيقِ الْمَشَايِخِ وَمَعْدُوكِ بَيْتُهُ زِيَادَةُ
الْبِمَا حِجِّ فِي بَعْضِ الرِّسَالِ وَاللَّهُ مُبَيِّنُهَا
أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ وَهُوَ سُبْحَانَهُ حَتَّى وَنَعْمَ
الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ
وَكَرَّمَ وَاسْلَمَ عَلَى مَنْ أَتَى مِنْ أَتْبَاعِ الْهَدْيِ

چنانچه در حدیث قدسی وارد شده و شریک نفس
نمودار زیرا که بدستی آن نفس استاده است بر شریک
پس از طرق شیخ قدس الله تعالی علیه السلام
هر طریقی که مراعات احکام شرعی در آن زیاده نکند
نزد کمترین طرق موصول بحق باشد بجهانند از راه حق
کثرت مخالفت با نفس گناه باشد و بداند که این
چندین طریق طرق شیخ نقشبندیست زیرا خواست
که فرموده است آنگاه ما قبله شیخ اهل شریک باشد
مشهور خواهد بود نقشبندیست پس یا تمام طرق که نزدیک
طرق موصول است بحق بجهانند یعنی از راه حق
زیاده مخالفت نفس و آمل بیان زیاده مراعات
شرعیست اندرین طریق پس مخفی نیست بر صنف یک
عرض کننده در طرق شیخ و گویند که الله تعالی علیه السلام
و المعانی بیان نموده ام من آنرا و بعضی سائل خود
بروضاحت تمام و مدد پاک و اما تردید بحقیقت
حال و خدای پاک نیست مراد نیکو کار است
و صلوات الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و علیهم السلام
و کرمه و السلام علی من تبعه الیه

بیت اخبر عن شریک قدس الله تعالی علیه السلام

درین

کتاب التوحید

مکتوب دوم

عالم کبیر اگر چه بزرگ است اما از جامعیت خالی است و از عینیت حافی به نصیب این ماجر او جمیع افراد
انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان درین معنی شرکت دارند باید دانست که اکثر
اجزاء عالم کبیر عرش مجید است و تجلی مخصوص بآن فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که آن تجلی
جامع است و آن ظهور جمیع اشیا و صفات و خوبی است تعالیٰ گفت سَت و لیسما آن تجلی
و انی است گنجایش استیاز دارد و قلب انسان کامل که مناسبت بعرش دارد و آن عرش
الهی خوانند از آن تجلی عرش نصیب و افراد و حلقه کامل غایت و کاف باب آن تجلی است
تجلی نسبت بآن جزئی است اما قلب منزه دارو که در عرش نیست و آن شعور و شعور است اینک
قلب منظر است که گرفتاری بظاهر خود دارد و خلاف عرش که ازین گرفتاری خالی است پس باید
قلب بواسطه این شعور و گرفتاری مقصود ترقی ممکن است بلکه مانع زیرا که حکم از جمیع منکح
قلب با کس است که بآن گرفتاری دارد و مفتون محبت است اگر محبت اشیا و صفات است با اشیا
و صفات است و اگر محبت ذات است تعالیٰ و تقدس معیت انوار است کرده و از گرفتاری اشیا
و صفات دور گذشته بخلاف عرش مجید که تجلی محبت و از اشیا و صفات دوری و غیر واقع است که

بعد از زنا نه بغض حق بجل سلكا نه آن همه عز و تنگی سینه بفرج و شرح صدق میبدل گشت
 و یقین خاص داشت که اگر مراد این جماعت که در مصداق آزارند موافق مراد حق است بجل سلكا
 پس کز تنگی سینه بجهت معنی است و تناسلی دعوی محبت است چه ایلام محبوب در زنا ایلام
 او نیز محبوب و مرغوب محب است چنانکه از ایلام محبوب لذت میگیرد و از ایلام او نیز لذت
 میگیرد و بلکه در ایلام او لذت بیشتر می یابد که از شائبه خط نفس مراد او بهتر است و چون
 حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل مطلق است اندر این کس خواست باشد هرگز این اراده
 او تعالی نیز در نظر اینکس بعنایت او سبحانه و تعالی جمیل است بلکه سبب التیذاست
 و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است
 هرگز این مراد و این سبب نیز بنظر محسن و موجب التیذاست فعل شخصی که نظیر فعل محبوب بود فعل آن
 شخص نیز در نگ فعل محبوب است و آن شخص فاعل علاقه این نظیر نیز در نظر محب محبوب
 می در آید محبت متعالی است هر چند جفا درین شخص بیشتر تصور بود و در نظر محبت بیاتر می در آید
 که نایندگی صورت غضب محبوب بیشتر دارد و کار و یوا مکان این راه و از گونه است پس بدی آن
 شخص است و بوسه بد بودن تناسلی محبت محبوب بود که آن شخص بیش از مزات فعل محبوب
 هیچ نیست جمیع که مقتضای آزارند و نظر محبوب در آید نسبت بسبب خلاف بیایان گویند که نگه
 سینه را دور سازند و بجای که در مصداق آزارند بد نباشند بلکه باید که از فعل آنها لذت گیرند آری چون
 بدعا ما سوریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التماس و تضرع و زاری خوش می آید و ما که
 وضع مبتدی نایند و سوال عفو و عافیت کنند و اگر مزات صورت غضب گفته شده زیرا که حقیقت
 غضب تعیب آید است با دوستان بصورت غضب است و حقیقت عین محبت است و درین
 صورت غضب چندان منافع محب و رعیت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز بصورت غضب که
 بدوستان عطای فرمایند خرابی جاده منکر این است و باعث ابتلا می آید و معنی مبارک شیخ لدین

و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است

و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است

و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است

و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است

و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است متعانه مان مراد و ریچه ظهور این مراد است

عربی گفته اند که گفته است عارف را اتمیت نیست یعنی آنکه قصد و رفع
بلیه شود از عارف مستلزم است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و محراب محبوب تصور نماید
بر رفع آن چه نوع همت بندد و رفع آن چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا و رفع بر زبان آرد و از جهت
امثال کبر و عالمانی الحقیقت هیچ نخواهد و آنچه میرسد ^{بکمال} است و الله که علی امین اقبه الهی و ذی
نور و باری

کتاب نهم

مولانا احمد دینی و رد و یافته در ستر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن و مرآة احوال
مستتر شدن به الحکم لله و سلم علی عباد الله الذین اصطفی کتوب شریف رسید و توفیق
بودند که من در خواندن احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه علی بنی یابم مع ذلک
و شخص طالب این راه را که طریق گفته می شود متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و وجه آن چه باشد
بدانند آخوایکه در آن دو شخص پیدا گشته فکر احوال مشاهده است که در مرآة استعداد آنها
بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند و ظاهر این ولایت بعلم
حصول آن حال مستور کردند در رنگ آمینه که حالت حصول کمالات خفیه شخص نماید و مرآت
گنونه او را قاساز و مقصود حصول احوال است علم آن احوال دولتی است و گنج حسی را این
علم بدیند و جمیع دیگر را ندیند معذلک هر دو از باب ولایت باشند و در قرب برابر بودند خفیه
من عظیم و من امن بحیل سقر این طائفه است از عدم علم باحوال خود و آزار نباشد سعی نماید
که احوال حاصل شود بلکه احوال گشته بحصول احوال و حل گردید علم باحوال اگر چه توسط مستتر شدن
میرد نشود و قناعت کنند که در مرآت ایشان مطالعه نمایند از راه ظاهر خط بگیرند احوال باید علم
آن احوال اگر چه توسط میرد نشود اما است که توسط حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام
آگاهی عبارت از چیست با است که دل را در بعضی مشغول می باشد ازین آگاهی احساس
سودمند

کتاب نهم در ستر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن و مرآة احوال مستتر شدن به الحکم لله و سلم علی عباد الله الذین اصطفی کتوب شریف رسید و توفیق بودند که من در خواندن احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه علی بنی یابم مع ذلک و شخص طالب این راه را که طریق گفته می شود متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و وجه آن چه باشد بدانند آخوایکه در آن دو شخص پیدا گشته فکر احوال مشاهده است که در مرآة استعداد آنها بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند و ظاهر این ولایت بعلم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آمینه که حالت حصول کمالات خفیه شخص نماید و مرآت گنونه او را قاساز و مقصود حصول احوال است علم آن احوال دولتی است و گنج حسی را این علم بدیند و جمیع دیگر را ندیند معذلک هر دو از باب ولایت باشند و در قرب برابر بودند خفیه من عظیم و من امن بحیل سقر این طائفه است از عدم علم باحوال خود و آزار نباشد سعی نماید که احوال حاصل شود بلکه احوال گشته بحصول احوال و حل گردید علم باحوال اگر چه توسط مستتر شدن میرد نشود و قناعت کنند که در مرآت ایشان مطالعه نمایند از راه ظاهر خط بگیرند احوال باید علم آن احوال اگر چه توسط میرد نشود اما است که توسط حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاهی عبارت از چیست با است که دل را در بعضی مشغول می باشد ازین آگاهی احساس سودمند

کتاب نهم در ستر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن و مرآة احوال مستتر شدن به الحکم لله و سلم علی عباد الله الذین اصطفی کتوب شریف رسید و توفیق بودند که من در خواندن احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه علی بنی یابم مع ذلک و شخص طالب این راه را که طریق گفته می شود متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و وجه آن چه باشد بدانند آخوایکه در آن دو شخص پیدا گشته فکر احوال مشاهده است که در مرآة استعداد آنها بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند و ظاهر این ولایت بعلم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آمینه که حالت حصول کمالات خفیه شخص نماید و مرآت گنونه او را قاساز و مقصود حصول احوال است علم آن احوال دولتی است و گنج حسی را این علم بدیند و جمیع دیگر را ندیند معذلک هر دو از باب ولایت باشند و در قرب برابر بودند خفیه من عظیم و من امن بحیل سقر این طائفه است از عدم علم باحوال خود و آزار نباشد سعی نماید که احوال حاصل شود بلکه احوال گشته بحصول احوال و حل گردید علم باحوال اگر چه توسط مستتر شدن میرد نشود و قناعت کنند که در مرآت ایشان مطالعه نمایند از راه ظاهر خط بگیرند احوال باید علم آن احوال اگر چه توسط میرد نشود اما است که توسط حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاهی عبارت از چیست با است که دل را در بعضی مشغول می باشد ازین آگاهی احساس سودمند

کتاب نهم در ستر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن و مرآة احوال مستتر شدن به الحکم لله و سلم علی عباد الله الذین اصطفی کتوب شریف رسید و توفیق بودند که من در خواندن احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه علی بنی یابم مع ذلک و شخص طالب این راه را که طریق گفته می شود متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و وجه آن چه باشد بدانند آخوایکه در آن دو شخص پیدا گشته فکر احوال مشاهده است که در مرآة استعداد آنها بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند و ظاهر این ولایت بعلم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آمینه که حالت حصول کمالات خفیه شخص نماید و مرآت گنونه او را قاساز و مقصود حصول احوال است علم آن احوال دولتی است و گنج حسی را این علم بدیند و جمیع دیگر را ندیند معذلک هر دو از باب ولایت باشند و در قرب برابر بودند خفیه من عظیم و من امن بحیل سقر این طائفه است از عدم علم باحوال خود و آزار نباشد سعی نماید که احوال حاصل شود بلکه احوال گشته بحصول احوال و حل گردید علم باحوال اگر چه توسط مستتر شدن میرد نشود و قناعت کنند که در مرآت ایشان مطالعه نمایند از راه ظاهر خط بگیرند احوال باید علم آن احوال اگر چه توسط میرد نشود اما است که توسط حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاهی عبارت از چیست با است که دل را در بعضی مشغول می باشد ازین آگاهی احساس سودمند

مے نماید شخص آگاهی دوم آگاهی باینمودند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانہ سبحانیہ ^{بجانب} علم حضوری کہ دوام لازم اوست هیچ شنید باید که شخص در
 وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و در او ہونے نسبت بخود پیدا کند غفلت و در ہول و در علم
 حصولی متصور است کہ غایت در میان است و در علم حضوری ہر تصور و حضور است اگر
 ایام ازین حضور دور و غفلت و حصول در غور است پس آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه تمام
 ندارد و گمانی است بطلوب کہ اشتباہ با آگاهی مذکور دارد و دوام آن متعذر است کہ شبہ است
 بعلم حصولی دارد کہ از دوام قلیل النصیب است ^{بجانب} و لا اله الا الله المثل لا یکتفی المطلق علم حصولی
 و علم حضوری نسبت بجناب قدس واجب جل سلطانہ سبحانیہ و نظیر است چہ امکان خود
 نزدیک بود تعالی شانہ از حیطہ علم حصولی و علم حضوری بیرون باشد از باب محمول ہر چند
 اثر تصور نتوانند نمود و از خود نزدیکتر را نتوانند دریافت اما نزدیک انباب علم لدنی این معنی
 واضح است و بنایت خداوندی جل شانہ ^{بجانب} است و حاصل ^{بجانب} انبیا علیہ السلام لکن انک سرحد و قریب
 لکن من امر کان شد و دیگر سیادت پناہ انوی چون بر شما حقوق بسیار دارد و از آمدن شما
 بے رحمت و آزار نباید کہ بے توقف خود را و ملازمت ایشان رسانند و بلا فی آثار نمایند
 اگر رحمت ایشان سے آمدند مضائقہ نبود باید کہ موافق مرضی ایشان عمل نمایند و رحمت بیاندیشد

کتوب مقدم	بسم الله الرحمن الرحيم
-----------	------------------------

بصالح اہل اہل و بیان عقائد دینیہ ترغیب بر عبادات شرعیہ و الحکم لہو الذی
 انعم علیک کا وفد انا فی الاستلزام و جملہ من انتم تحکم قد سید لانا و علیہ
 و من لا اله الا الله و السلام و یاد است کہ حضرت حق متعالی و تعالی منعم علیہ
 و علیہ السلام است اگر در دوست اجتناب کس او تعالی تمجید است و اگر تعالی ہم لانا

علم حضوری
 علم حصولی
 علم لدنی

علم لدنی

علم لدنی

علم لدنی
 علم لدنی
 علم لدنی

علم لدنی

حضرت سید سلیمان حسام است و اگر صفیات کامله است هم از رحمت شایسته است سبحانه و تعالی
 زندگی و توانائی و بینائی و شنوائی و گویائی همه از ان حضرت جل شانّه مستفاد است
 و افواج نعم و معنویت کرم که از عده و عده میرون است هم از ان جناب قدس متفاضل است و از ان
 و شریف او می فرماید تعالی در اجابت دعوت و دفع بلا او می نماید سبحانه و تعالی است که از
 کمال افت خود از رزاق عباد را بعزت گما ان شان منع نکند شایسته است که او فوراً عفو و تجاوز و عجز
 حرمت شان باز کتاب صفات تکلمه عظیم است که در متواخذ و عقوبت شان استعمال فرماید کرم
 که کرم کرم خوشش آن دوست و دشمن باز نذر و و اجل و اعظم این نعم و اعز و اکرم اینها و طوت با سلام
 است و هدایت بذات السلام و ولایت بتابعیت سید الامم علیه السلام و الله الصلوة والسلام
 که حیوة ابدی و ثلثات سرمدی بدان مربوط است و رضائے معنی و تقاضے او سبحانه بان مربوط
 یا احمد اعظم و اکرام و احسان او تعالی آنکه از من الشمس است و اجلی من القمر انعام
 و کبر ان با حق و مکین است تعالی و احسان شان از قبیل استعاره من المستغیر سوال من الغنی
 نادان در رنگ و انا باین معنی اقرا و ارد و غنی مثل فکی باین المشرّف است بیت گریزین
 زبان شود هر سوئے به یک شکریه از هزار متواضع کرد و در شک نیست که بدایت عقل حکم
 بوجوب ذکر منم می نماید و تعظیم و توقیر او را لازم میدانند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی که نعم
 حقیقی است سبحانه بدایت عقل و احب گشت و تعظیم و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت
 حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد و در نهایت بزرگی و ملکوت از کمال
 به مناسبتی چه در بیان که تعظیم او تعالی و چسبیت و تکریم او سبحانه و تعالی در کدام است
 بسیار است که اطلاق بعضی امور را بر ان جناب آقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقت
 نزد او تعالی مستحسن باشد و تعظیم خیال کنند توهم بود و ذکریم تصور نمایند تخفیر باشد پس تا نا یک تعظیم
 تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود و شایان شکر او نباشد سبحانه و تعالی

چه شریک و قس در کار بود که او تعلق کافی نبود و مستقل نباشد و آن علامت نقص است
 منافی وجوب و الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار میماند و بحث
 و آن نیز علامت نقص است که منافی وجوب و الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص است
 و شریکین گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت است و آن محال است
 پس شریک بکار تعلق کافی محال باشد و اورا سبحانه و صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و
 وسع و بقدر و کلام و عین و این صفات ثابته را صفات حقیقیه گویند که قدیم اند و در خارج موجود
 بوجود نماند بر وجود ذات تعالی و تقدس چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی
 و غیر اهل بیت شکر الله تعالی سبیه بر وجود صفات نماند از فرق مخالفان و عکس کمال
 حق که صوفیه متأخرین این فرق را جریه صفات را مدین ذات گشتند و به مخالفان موافق گشت
 اگرچه از نفی صفات تمحاشی دارند اما از اصول و عبارات ایشان نفی صفات لازم است
 مخالفان کمال اور نفی صفات کامله انگاشته اند و بعضی خود از لغوی قرآنی جدا افتاده و خدا را
 الله سبحانه و تعالی تعریض و صفات و غیره را عیب یافته اند یا سلمیه همچون قدم و اولیت و وجود
 و الوهیت و چنانچه گویند و تعالی جسم و جسمانی نیست هرگز و جوهریت مکانی و زمانی نیست
 و اولیت محدود و منتهای نیست از جهت برهوت و از جهت بے نسبت کفایت و اولیت
 جناب قدس او تعالی سبب است و حقیقت و ندیت و ان حضرت بجل شلکاء و منفق
 از ما و پدر و از زن و فرزند پاک و خیره است که اینها همه آیات پرده است اند و مستلزم نقص
 و جمیع کمالات و جناب قدس او را ثابت است و جمیع نقائص از ان حضرت بجل شلکاء
 سبب باطل صفات و مکان و محدودیت که سر بر نقص و شرارت دارند همه را از جناب قدس
 تعالی سبب باید است و او سبحانه و تعالی ملکات و جزئیات است و مانند آنرا در حد
 و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

در حد و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

در حد و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

در حد و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

در حد و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

در حد و در منوات و از زمین مانند ذره آفتاب هم از عینه علم او سبحانه و تعالی بیرون نیست بے چون و کما

شیخ اشیا است سبحانه باید که عالم جمیع آنها نیز بود که الخالق را از علم خلق چاره نبود و بید و نشان
نداند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم جزئیات ندانند و از ابعقل ناقص خود کمال انگارند
بناچار از کمال خبری زیاده از یک چیز از واجب الوجود بجل سلطانده صا و رند آند و آن هم
حجاب و اضطرابه باختیار و آنرا نیز کمال انگارند عجب جا پلانند که بجل اکمال تصور نمایند و نظر
به از اختیار و آنند و از بخلی که دارند اشیا و دیگر نمستند و بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود
اشیده محدثات را با و منسوب ارند و خالق سموات و زمین را معطل و بکار و آنند جمیع طائفه نزد این
میسر سغیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمیع هستند که این پلید از از باب معقول
نموری نمایند و بکلت منسوب میدانند مگر احکام کاذب ایشان را مطابق نفس امری انگارند و بگویند
لَا تَزِرُ كَيْفَ تَكُونُ ابْنُكَ إِذْ يَخْلُقُكَ وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
و تعالی از ازل تا ابد یک کلام منکلم است اگر امر است از همان یک کلام است
و اگر نمی است هم از آن و همچنین اشیاء و استخار تا پیش از همان یک سخن و اگر تورات و انجیل
ست همان سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است هم از آن کلام نشان است همچنین
در صحف و کتب که بر اینها علیه السلام و کلمات و اشیاء است که است تفصیل آن سخن است
و گاه ازل و ابد باین وسعت و امتداد سخنان واحد بود بلکه گنجایش آن هم ندارد و کلام طلاق آن
جواب سطره تنگی عبارت واقع است پس کلامیکه در آن آن صادر شود یک کلمه یک حرف یک کلمه یک
قطعه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا نیز در زنگ اطلاق آن است که بر سطره تنگی عبارت واقع است
و نقطه هم گنجایش ندارد و وسعت و رؤات و صفات آنحضرت بجل سلطانده از عالم بیچونی و بیچگونگی
ست ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است پاک و منزه است و او را سبحانه که میخوان
بهشت خواهند دید و بگویند بیچونی و بیچگونگی چه رویتی که متعلق به بیچون شود و آن رویت نیز بیچون
و اد بود بلکه رانی نیز از بیچونی و بیچون خواهد یافت تا بیچون را تواند دید و لا یحیل علیها المکلف

و در بیان این که سبحانه را از علم خلق چاره نبود و بید و نشان
نداند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم جزئیات ندانند و از ابعقل ناقص خود کمال انگارند
بناچار از کمال خبری زیاده از یک چیز از واجب الوجود بجل سلطانده صا و رند آند و آن هم
حجاب و اضطرابه باختیار و آنرا نیز کمال انگارند عجب جا پلانند که بجل اکمال تصور نمایند و نظر
به از اختیار و آنند و از بخلی که دارند اشیا و دیگر نمستند و بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود
اشیده محدثات را با و منسوب ارند و خالق سموات و زمین را معطل و بکار و آنند جمیع طائفه نزد این
میسر سغیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمیع هستند که این پلید از از باب معقول
نموری نمایند و بکلت منسوب میدانند مگر احکام کاذب ایشان را مطابق نفس امری انگارند و بگویند
لَا تَزِرُ كَيْفَ تَكُونُ ابْنُكَ إِذْ يَخْلُقُكَ وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
و تعالی از ازل تا ابد یک کلام منکلم است اگر امر است از همان یک کلام است
و اگر نمی است هم از آن و همچنین اشیاء و استخار تا پیش از همان یک سخن و اگر تورات و انجیل
ست همان سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است هم از آن کلام نشان است همچنین
در صحف و کتب که بر اینها علیه السلام و کلمات و اشیاء است که است تفصیل آن سخن است
و گاه ازل و ابد باین وسعت و امتداد سخنان واحد بود بلکه گنجایش آن هم ندارد و کلام طلاق آن
جواب سطره تنگی عبارت واقع است پس کلامیکه در آن آن صادر شود یک کلمه یک حرف یک کلمه یک
قطعه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا نیز در زنگ اطلاق آن است که بر سطره تنگی عبارت واقع است
و نقطه هم گنجایش ندارد و وسعت و رؤات و صفات آنحضرت بجل سلطانده از عالم بیچونی و بیچگونگی
ست ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است پاک و منزه است و او را سبحانه که میخوان
بهشت خواهند دید و بگویند بیچونی و بیچگونگی چه رویتی که متعلق به بیچون شود و آن رویت نیز بیچون
و اد بود بلکه رانی نیز از بیچونی و بیچون خواهد یافت تا بیچون را تواند دید و لا یحیل علیها المکلف

الاسطایا الاموزین متعارف بر اخص خاص از اولیای خود عمل ساخته اند و مشکشف گردانیده اند
سلسله فاضله نزوان بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از ابل سنت و حکمت و نور
مخالفتان چه از مومنان و چه از کافران باین سلسله قائل نیست و رویت حق را بجل سلطانان
این بزرگواران بحصول می انگارند و مستشهد مخالفان قیاس غایب برشاید است که بین این
است حصول ایمان باین قسم سلسله فاضله بے نورتابعت سنت سنتی علی صاحبها السلام
والتسلط و العیبة شذیه راست است لائق دولت نبود هر سر به پارسجا کشد هر خرد
عجب است جمع کرایان بدولت رویت نداشته باشند چگونه بحصول آن مساوت مستغنی خواهند
که نصیب ننگران دران است و این نیز عجب که در پشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه متها و راز شرع
حصول دولت رویت است مرجع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خوا
دید و بعضی دیگر نخواهند دید و حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی نبینا و علی العیوب
والتسلط و العیوب فرعون فرموده قال الله تعالی حاجیکما عتبا قال فما بالکم
انکونی قال علیهم عند ربی فی کتاب لا یضیل ربی و لا ینسی الذی جعل لکم
الارض مهدا و اسکاک لکم فیه سبل و انزل من السماء ماء باید و است که بهشت
و ماورائے بهشت همه نسبت بحضرت حق سبحانه و برابر است که همه مخلوق و بند تعالی و او
سبحانه در هیچ یک از اینها علول و ممکن نیست تا بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار و اح
نیست بجل سلطانان و بعضی را هست آینه لیاقت ظهور صورت و دار و سنگ و کلوخ نثار و پیر
ازین طرف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت بجل سلطانان این قاعده یا و دارا
که خداست به لے جز و نه کل نه طرف نه منظور است به در دنیا رویت واقع نیست این
لیاقت ظهور آن دولت نثار و و هر که در دنیا بوقوع رویت قائل شود که ذاب و مغتری است
حق سبحانه و حق دانسته است این دولت درین لثا اگر میسر می شد حضرت کلیم الله

نیست
نیز

و علی بن کریم
و موسی و یونس
و عیسی و یحیی
و ادریس و هارون
و سلیمان و داود
و ایمن و یساک
و یونس و یحیی
و ادریس و هارون
و سلیمان و داود
و ایمن و یساک

کلمات لایعنی
و علی بن کریم
و موسی و یونس
و عیسی و یحیی
و ادریس و هارون
و سلیمان و داود
و ایمن و یساک
و یونس و یحیی
و ادریس و هارون
و سلیمان و داود
و ایمن و یساک

گمان سابق را دور قیل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود و آنچه صاحب شریعت
 علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و الخیرة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت
 و محافظت حد و شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نهات بود خواب خرگوش تا چند خواهد
 بود و جنبه غفلت در خرگوش تا بهیچ وجه بیدار خواهند ساخت و جنبه غفلت خواهند برداشت آن
 زمان غیر از تمام است و خست بعد وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نمیشود و یک
 است و ضایعها گوناگون آخرت طیاره آماده ^{بسیار} من ثبات فقد قامت قیامت پیش
 از آنکه بیدار سازند و سودمند بیدار شوند و بمقتضای اوامر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از
 ضایعها گوناگون آخری نگاه دارند قال الله تبارک و تعالی قوا انفسکم و اولادکم
 نارا و قودها النار و المجهار تا یعنی نگاه دارید نفسها و خود را و اولاد خود را از آتش
 که میرم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اثبات افعال صالحه بمقتضای شریعت حق
 علیه صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الخیرة اوقات خود را بذكر الهی بگذرانند و بپوشانند و
 وادار و او تعالی فارغ نباید بود و ظاهر را اگر مملو مشغول دارند باید که باطن حق با جلال سلطانه
 و بیا و او تعالی نکته باید بود این دولت و طریقه حضرت خواجگان اقدس الله تعالی
 است که بهیچ بیری را در اول قدم در صحبت شیخ کامل نگذرانند بنایت الله سبحانه و تعالی
 استایدایان باین معنی شمار هم مایل شده باشد بیک نصیب اگر چه اقل بود و بیشتر گشته هر چه دست
 آمده است آنرا نادانند و در فکر آن باشند و امیدوار و یادتی بوند و چون در طریقه حضرت
 نقشبندیه قدس سره تعالی است که تمام اندراج نهایت و ربانیت است اگر ازین طریقه اند
 است که بسیار است که در ربانیت از نهایت غیر دلاست آگاهند و را باید که هر چند بسیار بدست
 آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن فارغ نبوده و هم شکر آن نماید هم یادتی را خواهد مقصود اصلی
 از ذکر قلبی زوال گرفتاری با و در حق است سبحانه که مرض قلبی عبارت از آنست و اما

این که در این کتاب در مورد خود
 و اولاد خود را از آتش نگاه
 دارند و خود را و اولاد خود را
 از آتش نگاه دارند و خود را و
 اولاد خود را از آتش نگاه دارند

کبریا و العزیز

این که در این کتاب در مورد خود
 و اولاد خود را از آتش نگاه
 دارند و خود را و اولاد خود را
 از آتش نگاه دارند و خود را و
 اولاد خود را از آتش نگاه دارند

مکتوب (۲۰) بستم

بمولا امان الله وروایه در بند ی همت و حاج داشتن وصول جمع نعم از همه به پیر خود
 الحمد لله و سلاطین عبادیه الذین ضلعت مکتوب انوری شیخ امان الله و وصول
 از احوال و مواجید خود که نوشته بودند بوضوح انجاسید از شمار زیاد ازین امور متوقع است هر چه
 فرمایند بآب و شربت قبول آن باید کرد و بتصریح و باری و بالتجارب و انکسار هکل من یزید گویان
 طلب زیادت و سوال مقام فوق باید نمود و در اثبات آن حکام شرعی نیک مراعات باید نمود
 که صدق احوال استقامت بر شریعت است تغییر واقع که از عالم مثال نوشته بودند نزدیک
 بمقام است و لا یقر الله سبحانه و چون در محبت بسید بود و ما ید حمد الله سبحانه
 که نظر شما بابت افتاده است بخیر و مویز و رنگ طفلان گویا نمیشوید از الله سبحانه یحب
 معالی الهیسم و افعه تربیت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام نسبت بانو
 حافظ مهدی علی که نوشته بودند به عافیه بطریق ما متنا سبت بسیار و در امان این قدر باید دانست
 که دولت هر چند بصورت از هر جا برسد فی الحقیقت بشیخ خود ملحق باید داشت تا قبله توجه پراگنده نشود
 دور کارخانه غلغله از دوازده هزار پیر خود باید دانست که او جامع است بهر صورت که تربیت او
 محسوس یا بدنی الحقیقت از دست این مقام از قرآن اقدام طلب است واقف باید بود تا و شریعت
 راه نیاید و پراگنده نسازد شنیده باشند که هر یک چه باید هر که همه جائز میاید و عمارت سازند و

مکتوب (۲۱) ویم

بمیر سید لیمان وروایه در جواب اسوله احوال و اخبار الهیه بودن او و تسالی ببنابر فضل و کرم و کیفیت
 علم من تسالی ذات خود بکل سلطان الله و حکم احسانه الحمد لله و سلاطین عبادیه

باز میگویند که امان الله و سلاطین عبادیه الذین ضلعت مکتوب انوری شیخ امان الله و وصول از احوال و مواجید خود که نوشته بودند بوضوح انجاسید از شمار زیاد ازین امور متوقع است هر چه فرمایند بآب و شربت قبول آن باید کرد و بتصریح و باری و بالتجارب و انکسار هکل من یزید گویان طلب زیادت و سوال مقام فوق باید نمود و در اثبات آن حکام شرعی نیک مراعات باید نمود که صدق احوال استقامت بر شریعت است تغییر واقع که از عالم مثال نوشته بودند نزدیک بمقام است و لا یقر الله سبحانه و چون در محبت بسید بود و ما ید حمد الله سبحانه که نظر شما بابت افتاده است بخیر و مویز و رنگ طفلان گویا نمیشوید از الله سبحانه یحب معالی الهیسم و افعه تربیت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام نسبت بانو حافظ مهدی علی که نوشته بودند به عافیه بطریق ما متنا سبت بسیار و در امان این قدر باید دانست که دولت هر چند بصورت از هر جا برسد فی الحقیقت بشیخ خود ملحق باید داشت تا قبله توجه پراگنده نشود دور کارخانه غلغله از دوازده هزار پیر خود باید دانست که او جامع است بهر صورت که تربیت او محسوس یا بدنی الحقیقت از دست این مقام از قرآن اقدام طلب است واقف باید بود تا و شریعت راه نیاید و پراگنده نسازد شنیده باشند که هر یک چه باید هر که همه جائز میاید و عمارت سازند و

نشد

اما رواست که علم حضوری او تعالی بکسوفات و بیفتانده متعلق شود و هیچ تمایزی لازم نیاید و العمل

کتاب (۲۲) بہارِ دہلی

المختبرات

بلا متصور علی تبریزی در دیوانه در بیان آنکه امروز از نجاست شرکان بحث باطن و سوء اعتقاد ایشان است و نجس العین بودن ایشان و کلمه الله و سلام علی عباده الذین امنوا محذور و مشفق آثار معلوم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر یعنی چه بود و صاحب تفسیر بیان آنکه کریمه موافق آیه حقیقه میباشد و از نجاست شرکان بحث باطن و سوء اعتقاد و نخواهد و آنکه بعد از این گفته است که اینها اجتناب از نجاستانی نمایند این معنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میان عموم اهل ایمان و در میان کفار منقوض است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود و نه آنکه تنگ گردد و لا حکم به فی خلاف آنکه نفعی از این اعتبار نشود الله تعالی تخلفا کرده است که شرکان نجس العین اند و رنگ کلمات این قسم نقلهاست و شواهد از کتابین بسیار آمده است که محمول بر توحید و قایل است چگونه نجس العین باشد که آن هر دو درین کلمه **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** و **وَالسَّلَامُ** از فاعله یهودی طعام خورده است و بظرف مشرک طهارت که حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوس زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند که کریمه **وَالسَّلَامُ** از شرکان نجس است که تواند بود که متاخر باشد و واضح آنها بود جواب تواند بود و این کفایت نمی کند اثبات تا فریاد نمود و دعوی نسخ منقض پیدا کند **قَالَ الْخَضِرُ مِنْ وَمَلَأَ الْمَلِكَةُ** و **وَالسَّلَامُ** که متاخر باشد باید که منقض حجت نبود و محذور از نجاست نجس باطن باشد و یک منقول است که هیچ پیغمبر هرگز منقض نشده است که مال آن امر و شریعت او بود و شریعت یک از انبیا بحجت کشد و آخر منقض گردد اگر چه آن امر در وقت از کتاب بیام باشد که اول تباع بود آخر مرام گشت و پیغمبر آنرا منقض است اگر مال کار شرکان باشد ظاهر از این است

فمنها من لم يزل في الدنيا حتى لا يموت
ولا يخرج من الدنيا ولا يدخل فيها
ولا يخرج من الدنيا ولا يدخل فيها
ولا يخرج من الدنيا ولا يدخل فيها

[Illegible handwritten notes]

بنیة

معمول است که در این مقام

تعلیم و تربیت و ترویج

کلمات و احادیث

تفاوت و تمایز و تفسیر

ادراک شان قاصر است و به سلیع ازین بزرگواران صائبات آنها ناقص و غیر مستعمل و چنانچه
طوری عقل و رایس طوری است که آنچه بجز بدترک نشود عقل از ادراک آن میناید چنانکه طوری نبوت
صائب طوری عقل است آنچه عقل بدترک نشود و بتوکل نبوت بدترک می درآید و هر که و رایس طوری عقل
طریق ادراک اثبات معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقت منکر طوری نبوت است و مصادوم بدترک
است پس از وجود انبیا چاره نبوت با شکر منعم جل شکر کانه که عقل و اجبت ادوات نمایند
تعلیم موعود نعم جل شکر کانه که بعلم و عمل لخلق دارد از قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند
چون تعلیم او تعالی که از نزد او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او نیست تعالی زیرا که توحید و توحید
در ادراک آن عاجز است بلکه بسا که غیر تعلیم او را سبحانه تعلیم او تعالی انکار و
و از شکر به بخور و دو طریق استفاوه تعلیم آن حضرت جل شکر کانه از آن حضرت تعالی
و تقدس متصور بر نبوت است و مختصر بر تبلیغ انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
و ابهام که اولیا راست مقتبس از انوار نبوت است و ادب برکات و فیوض متناهی است انبیا است
علیهم الصلوات و التسلیات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد و فلا سغه یونان که مقتدر
خود عقل ساخته اند و نتیجه ضلالت نمی مانند حق را سبحانه از همه پیش نمی شناسند و حال آنکه
جالبترین مردم در ذات و صفات و اشی جل شکر کانه اینها اند که حق را سبحانه بیکار و معطل دانسته
اند و غیر او یک چیز و آنهم با نیابت و اختیار با و تعالی مستند ساخته عقل فعال از نزد خود تراشیده
حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته با و منسوب میدارند و اثر را از مؤثر حقیقی جل شکر کانه
منع نموده آنرا اثر شخوص خود میدانند چه نزد اینها معلول با اثر علت قریبه است علت بعیده را دور
حصول معلول تاثیر ندانسته اند و بجهل این عدم استیفاء و اشیا را با و تعالی کمال او سبحانه تصور نموده اند
و تعلیل را تبجیل انگاشتند و حال آنکه حضرت حق سبحانه خود را بخلق سموات و ارض می ستایند
و مدح خود بر بزرگبشری و رب المغرب میفرماید و این پیغمبران را از نعم فاسد خود با حضرت حق

اینها قائلند و بعد قتل و هلاک اینها ما که قوت ایشان تکذیب تصور قرآنی است و در حق
شان با نیکو روی است و این عجب مومنین اند خدا و رسول ایمان آید ما آنچه خدا و رسول او
فرموده است قبول نمائند و سفاقت این میگذرد و میثاق فلسفه چون اکثرش با فلسفه
پس گل آن هم سفاقت باشد که علم کل حکم اکثر است به این جامع خود را و تعلیم و تعلیم آتیه که ما هم در کتاب
نکری است شرف گردند و در آن باب و چهارم و در چون بمقتضای قضای ذات و صفات و افعال
و ای رسیدن جل شکله دست و پای خود را که گردن و آلت ماحضه از دست داده و چهره خود
و در تنه ضلالت مانند رنگ آنکه شخصه سالها آلت حرب را طیار سازد و در وقت حرب دست
و پا خود را که کرده بکاربرد و مردم علوم فلسفی را بشوق و نظم دانند و از غلط و خطای انکارند
بر کفر تسلیم این حکم و علوم صادق باشد که عقل او را آنها استقلال و استبداد است که خلق و کثرت
و افعال و ماله یعنی اند و با غرت که دلی است کارند و نجات اخروی با تمام ریاست
سفر و علوم است که عقل او را در آنک از آنها بجز و قصور است و بطور زیوت مرقط اند و نجات اخروی
با آنها مشروط است تحت اسلام ما مع غزالی در صاله مشهوره عن الفضائل غیر ما یکفلا سینه علم طب و علم نجوم
او کتب البیارات مقدمه علی تبیین و تعلیم السلکات و التسلیمات مسروره کرده اند و در این آیه
و غیر این مکه عقل و در ذک اینها فایده است از صحف و کتب منزل البیارات و السلکات
و التسلیمات و الخیات اقتباس کرده و علم تهذیب اخلاق را در کتب صوفیه آیه که در غیر
در هر است پیغمبر بوده اند از برائت ترویج کما طیل خود مسروره کرده اند پس این مکه علم مشیرشان حرکت
گشت و بطور که در علم فنی حذات و صفات و افعال و ای جل شکله تصور و مانده و ایمان باشد
و در ایمان با غرت مخالفها تصور قرآنی نموده اند و نشان بالاذکر یافته است مانده علم سیه و
مثل آن که با نتایج انحصار ارا و اگر مشق و مشق باشد چه کار خواهد آمد و کدام عذاب و کمال کثرت
را خواهد ساخت علامه در حکایه نکال من المبدل شیعاه ایمان لا یعین و در هر یک

فانی

۴۱

مجموعه

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

قال صلى الله عليه وسلم انما قد قلد احمد ولا فخر

و صاحب ایشان فاضلترین انبیا و رسل بوده اگر ایشان باین صفات رویه موصوف باشند که کمیت
این امت مرحومه را از انان فائز نماید چنانچه است ایشان چرا بهترین این امت باشند و این امت بکدام
و چه غیر الاثم بود و انبیت ایمان و اولیت اتفاق احوال و بذل النفس را چه مرتبت و فضیلت باشد
و خیریت قرن را چنانچه بود و فصل صحبت خیر البشر علیه و علی الله الصلوٰة والسلام
چنانچه باشد همه که در صحبت اولیای این امت زنده گانی می نمایند این رذائل نجات می یابند
همچو که در صحبت افضل الرسل علیه السلام الصلوٰة والسلام عمر خود را صرف کرده باشند
و از برائت نمایند و نصرت دین او بذل احوال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که این فائز
و حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علی الله الصلوٰة والسلام
و المحبة از نظر ساقط شود و عباد ایا الله سبحانه و صحبت او علیه و علی الله الصلوٰة والسلام و صحبت
ولی امت ناقص تر شود و توهم گردد و تعویذ بالله سبحانه و تعالی و حال آنکه مقررات که هیچ ولی امتی
بترتیب عالی آن امت نرسد و کفایت به نبی آن امت شیخ فضل الله رحمت فرموده است
امین رسول الله من لم یؤثر اصحابه لم یحکم فیهم و بزرگداشتن اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوٰة
والتسلیمات و توفیق بودند و گروید بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند و سنی الله تعالی
در حق آن گناه و گروید و دیگر توافیق حضرت بر بودند که تعالی تعالی و جهنم و این دو گروه با
یکدیگر عداوت و بغض مکنند داشتند و بعضی ازینها از جهت بعضی مصاحب این صفات خود را مبطن
میداشتند و تعقیب نموند و نیکیان می کنند که این رذائل در ایشان تا بیک قرن نزدیک بود
است تا بگذشت این فائز داشتند و باین توهم مخالفان حضرت امیر را بدیاد می کنند و چیزهای غلط
بایشان منتسب می سازند انصاف باید نمود که برین تقدیر هر دو فریق مؤثر و مطمئن می گردند و هر دو اهل
صفات انصاف می یابند و بهترین این امت بدترین این امت است بلکه بدترین جمیع اتم می گردند و خیر
آن قرن به شریت تبدیل می یابد که ام انصاف است که حضرت شهنشاه را تعویذ الله تعالی

و صاحب ایشان فاضلترین انبیا و رسل بوده اگر ایشان باین صفات رویه موصوف باشند که کمیت این امت مرحومه را از انان فائز نماید چنانچه است ایشان چرا بهترین این امت باشند و این امت بکدام و چه غیر الاثم بود و انبیت ایمان و اولیت اتفاق احوال و بذل النفس را چه مرتبت و فضیلت باشد و خیریت قرن را چنانچه بود و فصل صحبت خیر البشر علیه و علی الله الصلوٰة والسلام چنانچه باشد همه که در صحبت اولیای این امت زنده گانی می نمایند این رذائل نجات می یابند همچو که در صحبت افضل الرسل علیه السلام الصلوٰة والسلام عمر خود را صرف کرده باشند و از برائت نمایند و نصرت دین او بذل احوال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که این فائز و حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علی الله الصلوٰة والسلام و المحبة از نظر ساقط شود و عباد ایا الله سبحانه و صحبت او علیه و علی الله الصلوٰة والسلام و صحبت ولی امت ناقص تر شود و توهم گردد و تعویذ بالله سبحانه و تعالی و حال آنکه مقررات که هیچ ولی امتی بترتیب عالی آن امت نرسد و کفایت به نبی آن امت شیخ فضل الله رحمت فرموده است امین رسول الله من لم یؤثر اصحابه لم یحکم فیهم و بزرگداشتن اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات و توفیق بودند و گروید بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند و سنی الله تعالی در حق آن گناه و گروید و دیگر توافیق حضرت بر بودند که تعالی تعالی و جهنم و این دو گروه با یکدیگر عداوت و بغض مکنند داشتند و بعضی ازینها از جهت بعضی مصاحب این صفات خود را مبطن میداشتند و تعقیب نموند و نیکیان می کنند که این رذائل در ایشان تا بیک قرن نزدیک بود است تا بگذشت این فائز داشتند و باین توهم مخالفان حضرت امیر را بدیاد می کنند و چیزهای غلط بایشان منتسب می سازند انصاف باید نمود که برین تقدیر هر دو فریق مؤثر و مطمئن می گردند و هر دو اهل صفات انصاف می یابند و بهترین این امت بدترین این امت است بلکه بدترین جمیع اتم می گردند و خیر آن قرن به شریت تبدیل می یابد که ام انصاف است که حضرت شهنشاه را تعویذ الله تعالی

باین توهم بزیاد نموده آید و امور نامناسبه باین آگاه برین منتسب ساخته شود و حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی آنحضرت این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و چه سایرین که کریمه و شیعته بها الا حق و نشان
حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از آنکه اوست رضی الله تعالی عنه
پس شخصی را که حضرت حق سبحانه و تعالی این امت خیر الامم می فرماید خیال باید کرد که کفر
بمفسرین و تفیل او تا چه سر حد شایسته بود امام فخر الدین مازنی باین کریمه استدلال با فضلیت
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که بحکم کریمه این آیه است که عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَى كُفْرًا مِّنْ أَمْرِ تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ
و چون حضرت صدیق بحکم نص سابق آنحضرت این امت است باید که کرامی ترین این امت نیز
تزو حق جل و علا بحکم نص لایح او باشد رضی الله تعالی عنه و آگاه بر امت سلف که یک
از ایشان امام شافعی است رضی الله تعالی عنهم اشیات اجماع صحابه و تابعین کرده
اند با فضلیت حضرت شمعین رضی الله تعالی عنهم و حضرت امیر نیز حکم با فضلیت حضرت
شمعین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین است فرموده است که
این نقل از حضرت امیر یاوه از شهادت و غیره روایت کرده اند و عبد الرزاق که از اکابر
شیعه است نیز بوجوب این نقل حکم با فضلیت شمعین نموده است و باین عبارت گفته
أَفْضَلُ الشَّيْخَيْنِ بِمُفَضِّلٍ عَلَيْهِمَا عَنِ إِيَّاهُمَا عَلَى نَفْسِهِ وَلِأَنَّ أَفْضَلَ هُمَا كَفَرِي
وَلَمْ يَأْنِ أَنْ أَحَبَّهُ ظَعْنًا خَالِفَةً پَس كَانِيكهُ كَمَا كَتَبَ وَصَفَتْ وَاجْمَاعٌ وَنِيْرَ بِمَعْرِفِ
حضرت امیر افضل این امت خیر الامم است پس تفسیر و تخریج آن از کدام انصاف و دیات باشد
و کدام غیرت و زمین آن متووع بود اگر درست است احدی معنی خیریت و عبادت بودی سبب بی عمل
و ابی کتب که بعضی کرامی ملعون و منظر و واند و در این امت بودی و عتبات کثیر و در طعن

و این توهم بزیاد نموده آید و امور نامناسبه باین آگاه برین منتسب ساخته شود و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی آنحضرت این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و چه سایرین که کریمه و شیعته بها الا حق و نشان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از آنکه اوست رضی الله تعالی عنه پس شخصی را که حضرت حق سبحانه و تعالی این امت خیر الامم می فرماید خیال باید کرد که کفر بمفسرین و تفیل او تا چه سر حد شایسته بود امام فخر الدین مازنی باین کریمه استدلال با فضلیت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که بحکم کریمه این آیه است که عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى كُفْرًا مِّنْ أَمْرِ تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ اِنَّ اَمْتِ كَرَامِی تَرِينَ و چون حضرت صدیق بحکم نص سابق آنحضرت این امت است باید که کرامی ترین این امت نیز تزو حق جل و علا بحکم نص لایح او باشد رضی الله تعالی عنه و آگاه بر امت سلف که یک از ایشان امام شافعی است رضی الله تعالی عنهم اشیات اجماع صحابه و تابعین کرده اند با فضلیت حضرت شمعین رضی الله تعالی عنهم و حضرت امیر نیز حکم با فضلیت حضرت شمعین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین است فرموده است که این نقل از حضرت امیر یاوه از شهادت و غیره روایت کرده اند و عبد الرزاق که از اکابر شیعه است نیز بوجوب این نقل حکم با فضلیت شمعین نموده است و باین عبارت گفته أَفْضَلُ الشَّيْخَيْنِ بِمُفَضِّلٍ عَلَيْهِمَا عَنِ إِيَّاهُمَا عَلَى نَفْسِهِ وَلِأَنَّ أَفْضَلَ هُمَا كَفَرِي وَلَمْ يَأْنِ أَنْ أَحَبَّهُ ظَعْنًا خَالِفَةً پَس كَانِيكهُ كَمَا كَتَبَ وَصَفَتْ وَاجْمَاعٌ وَنِيْرَ بِمَعْرِفِ حضرت امیر افضل این امت خیر الامم است پس تفسیر و تخریج آن از کدام انصاف و دیات باشد و کدام غیرت و زمین آن متووع بود اگر درست است احدی معنی خیریت و عبادت بودی سبب بی عمل و ابی کتب که بعضی کرامی ملعون و منظر و واند و در این امت بودی و عتبات کثیر و در طعن

میں سے تصانیف و کتب

آن مائل آمدے در سب کلام غیریت است که متعین کجاست و طبیعت است علی الخصوص
حق کسیکه مستحق آن نبود و اهل آن نباشد و جمع شے و غیر موضع آن شے ظلم است و از شے
آتش فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم چون بعبید بود و خلافت
حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بانواع صحابہ کرام ثابت شده است و با اتفاق
و کیا رسد کور و اثبات آن قرن غیر القرون بحصول پیوسته لهذا نقل فرموده اند که آن قدر ائمه
و اجتماع که بر خلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحصول پیوسته است بر خلافت
پنج کی از حضرات خلفا و ائمه و دیگر بحصول پیوسته زیرا که در پیوسته خلافت او رضی اللہ تعالیٰ عنہ
چون یک نوع تر بود و اهل آن قرن دین مادی احتیاط بسیار مری و پیوسته اقدام نموده اند
باید دانست که اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم بملغان کتاب سنت اند و اجماع هم بر
ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و تحلیل و تفسیق مشف
بوند اعتماد و اهل دین یا بعض دین بر تفسیق مگر در وفایده بعثت خاتم الانبیاء افضل الرسل کم یابند
علیہم السلام الصلوٰۃ و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان است بلکه حضرت
سیدین و حضرت فاروق اند رضی اللہ تعالیٰ عنہم اگر ایشان مطعون باشد و یا منسوب الی
بوند بر قرآن چه اعتماد ماند و دین چه چیز بر پا بود و شاعت این امر را باید دریافت اصحاب پیغمبر
عد و لند علیہم السلام الصلوٰۃ و التسلیمات و آنچه تمایز ایشان با سید است از کتاب
وسنت همه حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت
حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ واقع شده است نه از راه جهاد و نه سوس و نه از حب جاه و دنیا
بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط بوده اگر چه در اجتهاد و استنباط او و
از صواب باشد مقرر علمائے اہل سنت و جماعت است رضی اللہ تعالیٰ عنہم که حق را
مجازات و مشاخرات حضرت امیر بوده است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و محاربان امیر خطا

این کتاب در بیان فضیلت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و بیان حقایق دینی و اخلاقی است و در بیان فضیلت و مقام او و بیان حقایق دینی و اخلاقی است و در بیان فضیلت و مقام او و بیان حقایق دینی و اخلاقی است

بوده

بسم الله الرحمن الرحيم

و تلاوت حکیم ذکر پیدا کرده که در ابتدا و توسط از مقرر است بوده بحسب محال است و رینو
 اگر و کوشش ان قدرت قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است
 باستعاذه شروع نموده آید همان فائده میدهد که از تلاوت قرآن بیشتر و اگر عنوان قرآن
 تکرار کرده نشود در رنگ عمل انبر است هر عمل را معاصی است و منفی که اگر در آن عمل
 بجا آورده شود حسن و ملاحت پیدا می کند و اگر در آن موثر ادا کرده نشود بسا است که خطا
 اگر چه کند باشد قدرت فاتحه در او ان تشبیه خطا است اگر چه آخر کتاب است پس پیرو
 راه از ضروریات آمد و تعلیم او هم از اہم مقامات گشت ^{و بعد از آن} و بعد از آن خرقه الفتاد غریب
 فرموده است بیت انا زود سکرم چشم گشت ^{بین} اول فرمود تویرت اول ^{مطالع و متطالع} و لا شکک علی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

مکتوب بیستم

بسیات پناه میر محمد نعمان و رو یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بزرگوار
 خود موجود است نه بوجود همچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثنائیه است
 نه بصفات نائیه و مائیکسب ^{الحمل} ^{القول} ^{سلا} ^{مرا} ^{علا} ^{عباده} ^{الذین} ^{اصطک}
 حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود و در سایر کمالات توابع وجود از حیلوله و علم و قدرت
 و شمع و بصر و مآده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این کمالات
 محتاج بصفات نائیه نیست هر چند صفات کامله نائیه نیز او را مستحاکم ^{بیت} کائن است پس
 او تعالی چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود و همچنین بذات خود زنده است
 نه بمیوه که صفت اوست و بذات خود دانا است نه بصفت علم و بذات خود مینا است
 نه بصفت بصر و بذات خود شنوا است نه بصفت سمع و بذات خود ثوابا است نه بصفت
 قدرت و بذات خود مبرر است نه بصفت ابراه و بذات خود گویا است نه بصفت کلام

در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

کافی است صفات برائے پر ثبات کرده شود و قول بوجود تعدد و قد ما چر گفته آید لهذا فلا سغه
و معتزله اعتبار ذات نموده اند و از وجود تعدد و قد ما اگر بنیت نهی صفات قابل گشته اند جواب
حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند و حصول کمالات کافی است اما در تکوین و تخلیق اشیا
از صفات زائده چاره نبوده چه ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت
و جلال و کبریا است و کمال غنا و امانت است و کمال مینا بستی است و اینها شایع
ان الله کفی عن العالمین و مقتضای حکمت و برزوق عادت در افاوه و افاوه از
کما سبت مستغنی و مستغنی چاره نبوده صفات اند که یک درجه تنزل فرموده بخلیت پیدا
کرده اند و باشیاء مناسبت و لوق فی الحکماء حاصل نموده اگر توسط صفات نبوده حصول شے
از شیاء متصور نباشد زیرا که اشیا در سطوات اشعه انوار حضرت ذات تعالی و تقدس
جز بظلمت و فنا و انحراف و اعدام نصیب نیست بے فکر اند که اثبات صفات نمایان و بسیار
اشیا بذات بحق جل سلطان و سبب دانند و اقول چه بود که بے پرده صفات و اعتبارات
و غیر ذات او تعالی مستعمل و ناچیز نگردد و سوال فلا سغه و معتزله هر چند صفات را در خارج شے
نموده اند اما باعتبار علمیه قابل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متمایز دانسته پس صفات و اشیا
بذات بحق منسوب گشت که توسط اعتبارات پیدا شد جواب ایجابی است و منافع است
و عالم در خارج موجود است پس از محسوس چاره نه بود و تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شد و کما
اشیا را در خارج انا انحراف و استهلاک محافظت کرد و اعتبارات علمی موجودات خارجی بکار نیاید و حجاب
علمی و محافظت موجودات خارجی کفایت نکند یعنی از صوفیه که عالم را جزو علم موجود نمیدانند
اعتبارات علمی اشیا را شاید نفع کنند و تواند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود
اگرچه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از محسوس خارجی که تواند
وسيلة وجود خارجی عالم گشت چاره نه بود پس صفات حقیقیه باید که در خارج موجود باشند و تریب

کما سبت مستغنی و مستغنی چاره نبوده صفات اند که یک درجه تنزل فرموده بخلیت پیدا کرده اند و باشیاء مناسبت و لوق فی الحکماء حاصل نموده اگر توسط صفات نبوده حصول شے از شیاء متصور نباشد زیرا که اشیا در سطوات اشعه انوار حضرت ذات تعالی و تقدس جز بظلمت و فنا و انحراف و اعدام نصیب نیست بے فکر اند که اثبات صفات نمایان و بسیار اشیا بذات بحق جل سلطان و سبب دانند و اقول چه بود که بے پرده صفات و اعتبارات و غیر ذات او تعالی مستعمل و ناچیز نگردد و سوال فلا سغه و معتزله هر چند صفات را در خارج شے نموده اند اما باعتبار علمیه قابل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متمایز دانسته پس صفات و اشیا بذات بحق منسوب گشت که توسط اعتبارات پیدا شد جواب ایجابی است و منافع است و عالم در خارج موجود است پس از محسوس چاره نه بود و تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شد و کما اشیا را در خارج انا انحراف و استهلاک محافظت کرد و اعتبارات علمی موجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی و محافظت موجودات خارجی کفایت نکند یعنی از صوفیه که عالم را جزو علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی اشیا را شاید نفع کنند و تواند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود اگرچه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از محسوس خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نه بود پس صفات حقیقیه باید که در خارج موجود باشند و تریب

در این باب بسیار کلام کرده اند و در این باب کلام کرده اند

کلمات لامر باقی
کلمات لامر باقی
کلمات لامر باقی

و اصل ظلی و ادرایه همیشه میسر بود و هر آنست که اصل او رنگ ظل زینه باید ساخت و بیابان محبت بالا
 باید رفت بهم این عروج فرخنده انش هر کس نیست و خود را گذارسته از خود بالا رفتن معقول آنرا
 نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران سبک باین دولت مشرف است و سیر این متغیر
 مشکشف است بیت هزار نکته باریکت ز مواینها است و هر که سترتر شد قلت کدی
 سوال این سیر آفاقی است یا انفسی جواب آفاقی است و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس
 بیرون و درون رانی خواهند و این معالجه و راه دخول و خروج است هر چند نزد آفتاب نظر
 مطلوب است هرگاه مطلوب از دخول و خروج آفتاب بود نسبتی که با و پیدا شود و ناچار از دخول و خروج
 منزه باشد قاین سیر باین احوال و باین وقت نزد آفتاب این سیر که از آفتاب علم بوند و رنگ
 سیر و طی و اگر است که معلوم و متمیز است و متمیز از منزه و دیگر چه است تنبیه
 عالم بحد ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلیت و درج
 و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است **و ان الله سبحانه و تعالی** که سبعین آلف حجاب
 بین تو و ظلال شنیده باشند تا محجب بنا برها خرق نشود از ظلیت و هر دو مراد از خرق حجاب
 از خرق شهو و نیست و آنچه و از خرابین غیر از منع خرق جمیع محجب آمده است مراد از ان
 خرق و جوی است که منقطع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محال است اما چون
 معیت غیر تنگت فعال است حکم خرق و جوی دارد و با محجب محبت که معیت نقد وقت است
 که طاعت چال ندارد **و بتناشد لک انما نمرک و انما نمرک انک علی کل شیء قدیر**
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی اله الطاهرین

کتاب التوحید و مفهم

۱۲
سعادت ابدیه

بلا علی کشتی و بیان آنکه بنده را باید که از مرادات خود بکام برآمده بمراد مولا که خود تعالی شانه

و این سیر را در این کتاب
 بیان کرده اند و هر کس
 باین سیر بپردازد
 به سعادت ابدیه
 خواهد رسید
 و این کتاب را
 در این شهر
 در این روز
 در این وقت
 در این مکان
 در این شهر
 در این روز
 در این وقت
 در این مکان
 در این شهر
 در این روز
 در این وقت
 در این مکان

که بیشتر رضامندی می بخشد و یا فراداده است نه و اینست که صدقه آنا باید که هرگاه صدقه
نیت بکند اول باید که نیت آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام بدیه خدا سازد و بعد از آن
بیت تصدق کند که حقوق آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام فوق حقوق دیگرانست
و نیز درین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطریق آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام و
الحقیقات این فقیر و بعضی صدقات موسی که در تصحیح نیت خود را طرز بیاید علیهم السلام درین
باید که آن صدقه را به نیت آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام تعیین نماید و آن نیت را
طریق ایشان سازد و امید است که بکرت توسط ایشان قبول افتد و فرموده اند که صلوة آن سرور
علیه السلام و الصلوة والسلام اگر چه بر باد رفته او کرده شود مقبول است و بآن سرور
علیه السلام و الصلوة والسلام آنرا مقبول است اگر چه ثواب آن بصلوة فرستنده
نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت است و از برای قبول آن حضرت که مقبول و
محبوب است بهانه کافیست که میگوید و کان فضل الله علیک عظیم ما و نشان آن
سرور زاد است علیه السلام و الصلوة والسلام و علی جمیع انحوائه الکریم
من الانبیاء و المرسلین العظیمین امین یوم القیام * * *

مکتوب (۲۹) بہت و ختم

بسیار دینا بہ میرے محبوب اللہ و بیان ہمہ کردن بعضے کلمات قدسی آیات قرآنی و
ساکتاعون از قصہ و فہم و بعضے از کلمات قدسی آیات قرآنی حدیثہ و ترویج و پیدای شد و در
تعلیمش آن عاجز میگشت و در مرفوع و مساویں بعنایدہ اللہ سبحانہ بہ اہلین طلحے نمی یافت
کہ با خود میگفت کہ این نظم قرآنی را بکلام خدا سجده شائے اعیانہ می توانی و ایمان بان بدای
یادہ اگر ایمان نداری کلاوی و از تخت حدیثی ما اگر ایمان بان داری پس تصور و ہمیدہ

此乃天機不可洩也

کتابخانه ملی افغانستان

میں نے کہا تھا کہ "نہ
میں نے یہ بھی نہیں
کہا ہے کہ میں اس کا
بھی ذکر کرتا ہوں۔
اس کی وجہ سے اس کا
کے لئے یہ سب کچھ
میں نے یہ سب کچھ
میں نے یہ سب کچھ

نه در نظم قرآنی که کلام خالق ارض و سماء است و منبع محمول و ادراکاتست و چون بفضل
جَلَّ جلاله ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بود آن وسوسه این ترویج محمل و ناچیزی
و از ترویج نجات می یافت و رین او آن بفضل الله سبحانه کار با اینجا رسیده است که
قرآنی هر محلی که اسباب از تصور ادراک گنجایش ترویج و گذشته است همان محل بلوغ افرو
ایمان است بقرآن و همان گذشته واسطه ظهور اعجاز است در فرقان و آن اخلاق را
شعب اعجاز تصویری نماید و آن اشکال ابر کمال بلاغت و براعت محمول میدارد که بشی
فهم آن جز نیست آن قدر ایمان که وزنا فهمیدن قرآن حاصل است و زنا فهمیدن آن نیست
که وزنا فهمیدن را به بار اعجاز کشاوه است که در فهمیدن نیست معجزات الله همین
تا فهمیدن همه را به ضلالت می برد و یا شکل کلام حق میرساند جل و علا و بعضی را همین
تا فهمیدن سبب کمال ایمان بقرآن می گردود و به هدایت می آرد و فضل به کثیر
و یهدی به کثیراً رَبَّنَا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَدْعُو وَ هِيَ كُنَّا لِمِنْ أَكْثَرِ الشُّكِّ وَالسَّلَامَ

اَنَّا وَآخِرُاَوَّلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ عَلَى سُوْلِهِ دَائِمًا وَسَلَامٌ وَعَلَى اٰلِ الْاِكْرَامِ وَصَحْبِهِ الْعَظَمَاءِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْكَ

کتاب سی ویم

المنتخب

بملا بد بالدين ودر تحقیق عالم ازواج و عالم مثال و عالم اجساد و الحمد لله و سگ
علاء عبادیه الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق بدن در عالم مثال بود
است بعد از مقارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس غایب و در عالم مثال خواهد
بود و در رنگی که در خواب در عالم مثال احساس نمایند نوشته بودند که این سخن شاخسار
بسیار دارد اگر قبول نمایند قریب به بیست و هفت سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات
از صدق قلیل النسیب است مبادا که شمارا براه غیر معارف و ولایت نماید چنانکه بعضی
با وجود موانع در تحقیق این بحث نوشته آمد **وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْهَادِي إِلَى سَبِيلِ الْاَشْفَاءِ**
آه برادر عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ازواج و عالم مثال و عالم اجساد و در عالم مثال
را به روح گفته اند و بیان عالم ازواج و عالم اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ و مزاج
است معرانی و حقائق این هر دو عالم را که معانی و حقائق اجساد و ازواج در عالم مثال نمود
لطیفه ظهوری نماید چه در اینجا مناسب هر معنی و حقیقت صورت و هیئت دیگر است و آن عالم
فی حد ذاته متضمن جنود و هیات و اشکال نیست مگر در اشکال در و در عالم دیگر متغیر
گشته مگر یافته است در رنگ و مزاج است که فی حد ذاته متضمن هیچ صورت
نیست اگر در وی صورت کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد
بدانند که روح پیش از تعلق بدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق
بدن اگر تنزل نموده است به عالم اجساد و بلا فیه حتی فرود آمده است به عالم مثال کار ندارد نه
پیش از تعلق و نه بعد از تعلق پیش از این نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی
نموده

کتاب سی ویم

از احوال خود را در مرآت آن عالم ملاحظه می نماید و حسن و قبح احوال را از آنجا معلوم
می سازد چنانچه در واقعیات و نباتات این معنی واضح و واضح است و بسیار است که به
آنکه از حس فانی شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت او بدن اگر روح علوی است
متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار سفلی است بعالم مثال کاری ندارد و عالم
مثال از برای دیدن است نه از برای بوی بودن جائی بودن عالم از و اح است یا عالم
اجساد و عالم مثال پیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گذشت و ای که در خواب
و عالم مثال احساس نموده می آید صورت و شیخ آن محبت است که رانی مستحق آن
گشته است و او بر استنبیه او این معنی را بروی ظاهر ساخته اند و عذاب قبر ازین قبیل
نیست که حقیقت محبت است نه صورت و شیخ محبت و نیز آنکه که در خواب احساس
نموده می آید اگر فرضاً حقیقتی هم داشته باشد اقسام آنها بجهت و نیروی خواهد بود و عذاب قبر
از عالم عذاب اخروی است ^{لَا تُكَلِّمُكَ} مابینهما چنانچه عذاب دمی و نسبت به عذاب اخروی
^{عَذَابُ النَّارِ} عَذَابُ النَّارِ است و مقادیر و اعتبار نیست اگر شراره از آتش و وزخ در
دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گرداند عذاب قبر را هم ننگ خواب دانستن از
عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز مثلاً این اشتباه توهم
مجانست عذاب دنیا است عذاب آخرت و این باطل است بین ابطلان
سوال از کریمه الله ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا}
^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا}
مفهوم می شود که ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا}
را از عذابها بکشد و دنیا شمردن و عذاب دیگر از عذابهای آخرت گفتن بکدام وجه است
جواب ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا}
سیر و تامل بر این آیه مافزع و ممرور حاصل کند و خورم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید

در مرآت آن عالم ملاحظه می نماید و حسن و قبح احوال را از آنجا معلوم می سازد چنانچه در واقعیات و نباتات این معنی واضح و واضح است و بسیار است که به آنکه از حس فانی شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت او بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار سفلی است بعالم مثال کاری ندارد و عالم مثال از برای دیدن است نه از برای بوی بودن جائی بودن عالم از و اح است یا عالم اجساد و عالم مثال پیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گذشت و ای که در خواب و عالم مثال احساس نموده می آید صورت و شیخ آن محبت است که رانی مستحق آن گشته است و او بر استنبیه او این معنی را بروی ظاهر ساخته اند و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت محبت است نه صورت و شیخ محبت و نیز آنکه که در خواب احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقتی هم داشته باشد اقسام آنها بجهت و نیروی خواهد بود و عذاب قبر از عالم عذاب اخروی است ^{لَا تُكَلِّمُكَ} مابینهما چنانچه عذاب دمی و نسبت به عذاب اخروی ^{عَذَابُ النَّارِ} عَذَابُ النَّارِ است و مقادیر و اعتبار نیست اگر شراره از آتش و وزخ در دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گرداند عذاب قبر را هم ننگ خواب دانستن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز مثلاً این اشتباه توهم مجانست عذاب دنیا است عذاب آخرت و این باطل است بین ابطلان سوال از کریمه الله ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} مفهوم می شود که ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} را از عذابها بکشد و دنیا شمردن و عذاب دیگر از عذابهای آخرت گفتن بکدام وجه است جواب ^{يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} ^{الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا} ^{وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَتْنِهَا} سیر و تامل بر این آیه مافزع و ممرور حاصل کند و خورم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید

و سیر گاه او عالم مثال است که متضمن عجایب ملک و مملکتست و توفی موت نه چنانچه
که آنجا بزم وطن مالوت است و تخریب برینا شے معمور از خجاست که در توفی نوم
محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت
است پس وطن متوقائے نومی دنیا بود و معامله که باطنی ندارد معاملات دنیا باشد و متوق
متواتر بعد از تخریب وطن مالوت خود انتقال یافت نموده است و معامله اواخر عمر
آخر وی گشته من مات فقد قامت قیامت شنیده باشند زیهار بشوف خیال
و ظهور صور مثالی اعتقادات مقترنه اهل سنت و جماعت را شکر الله تعالی سعید
از دست ندمند و بنجاب و خیال خود غره نشود که نجات بیستابعت این فرقه ناجیه متصور نیست
خوشنویسها را موقوف داشته اگر آرزوهای نجات دارند بجان و دل در اتیان این برگوا
کوشند خبر شود است ملکی الرئول الا البذلع ای بساط عبارت شمار اورا توهم
که نزدیک است که این تخیلات شمار از تعلید این اکابر بیرون آر و تابع کشفیات خو
سازد نعم ذی اللہ سبحانه منها ومن شر ذری نفسنا ومن سیئات اعمالنا
شیطان دشمن تویی است واقف باشند که از صراط مستقیم به پس کو چنانچه از و
مدت مفارقت تا یکسال هم نکشیده است چه باشد آن احتیاطها که در التزم متابعت
والسنت می نمود و انحصار نجات و تعلید این بزرگواران می کرد مگر همه فراموش گشت
که تخیلات خود را مقتضائے خود گردانیده شاخسار را بار بروی متفرع ساختند احتمال
ملاقات با خطیب بسیار بعید میباشد چنان زندگانی نمایند که رشته امید نجات گسته نشود
سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِ نَكْرَهْنَا وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که کدام گرفتار بغرست و کدام به پوست و مانده است انا اولیاً تا که کلمه هدی و فیاضل مبین
کتبتا کتبتا من لدنک دحمة و هیئت لنا من امرنا رشداً والسلام اولاً و آخراً

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بلا شمس و رود یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین محیی نیری که گفته تا کار نشود و
سیر برادر نبرد و با در خود جفت نشود مسلمان نشود ملا شمس با ستقامت باشد پرسیده بود
که شیخ المشایخ شیخ شرف الدین محیی نیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کار نشود
مسلمان نشود و تا سیر برادر خود را نبرد مسلمان نشود و با در خود جفت نشود مسلمان نشود مراد
ازین کلمات چیست بدانند که مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن است بر
و مقام عدم اقیاز است میان حسن اسلام و قبح کفر که چنانکه اسلام را بچشمین میدانند کفر را آنجا
نیز حسن میابد و هر دو را مظاهر اسم الهادی و اسم المصطفی یافته از هر دو حظ میگیرند و نکته دیگر
این آن کفر است که منصور از آن خبر داده است و در آن بوده است و بر آن مرده که گفته
کفرت یدین الله و انکفر و لیج ندی و عند المسلمین قبیح شیطیات مثل قول انا الحق
و قول سبحانی و قول لیس فی جنتی سوی الله همه اشیاء آن شجره جمع اند که فشا آن استیلا
حب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظرشان مستور گشته است و مشهود جز محبوب
نماند و این مقام مقام جمل است و مقام حیرت است نیز اما آن جمل است که محمود است و آن حیرت
که ممدوح است و چون بعنایه الله سبحانه ازین مرتبه جمع بلند تر سیر واقع شود و علم باین جمل جمع
شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از سکر بصو آید دولت اسلام حقیقی ظهور
فرماید و حقیقت ایمان میسر آید این اسلام و ایمان از زوال محفوظ است و از طریق کفر مأمون در
اوجیه ماثوره آمده است اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعد کفر این همان ایمان است که از زوال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مکتوب سی و سوم
در بیان تحقیق این سخن
شیخ شرف الدین محیی نیری
که گفته تا کار نشود و
سیر برادر نبرد و با در
خود جفت نشود مسلمان
نشود ملا شمس با ستقامت
باشد پرسیده بود که شیخ
المشایخ شیخ شرف الدین
محیی نیری در رساله ارشاد
السالکین نوشته اند که تا
کار نشود مسلمان نشود و
تا سیر برادر خود را نبرد
مسلمان نشود و با در خود
جفت نشود مسلمان نشود
مراد ازین کلمات چیست
بدانند که مراد از کفر کفر
طریقت است که عبارت از
مرتبه جمع است که موطن
است بر و مقام عدم اقیاز
است میان حسن اسلام و
قبح کفر که چنانکه اسلام
را بچشمین میدانند کفر را
آنجا نیز حسن میابد و هر
دو را مظاهر اسم الهادی
و اسم المصطفی یافته از هر
دو حظ میگیرند و نکته
دیگر این آن کفر است که
منصور از آن خبر داده است
و در آن بوده است و بر آن
مرده که گفته کفرت یدین
الله و انکفر و لیج ندی و
عند المسلمین قبیح شیطیات
مثل قول انا الحق و قول
سبحانی و قول لیس فی جنتی
سوی الله همه اشیاء آن
شجره جمع اند که فشا آن
استیلا حب و غلبه محبت
محبوب حقیقی است که غیر
محبوب از نظرشان مستور
گشته است و مشهود جز
محبوب نماند و این مقام
مقام جمل است و مقام
حیرت است نیز اما آن جمل
است که محمود است و آن
حیرت که ممدوح است و چون
بعنایه الله سبحانه ازین
مرتبه جمع بلند تر سیر
واقع شود و علم باین جمل
جمع شود و معرفت با حیرت
قرین گردد و فرق و تمیز
پیدا شود و از سکر بصو
آید دولت اسلام حقیقی
ظهور فرماید و حقیقت
ایمان میسر آید این اسلام
و ایمان از زوال محفوظ
است و از طریق کفر مأمون
در اوجیه ماثوره آمده است
اللهم انی اسئلك ایماناً
لیس بعد کفر این همان
ایمان است که از زوال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مکتوب سی و سوم
در بیان تحقیق این سخن
شیخ شرف الدین محیی نیری
که گفته تا کار نشود و
سیر برادر نبرد و با در
خود جفت نشود مسلمان
نشود ملا شمس با ستقامت
باشد پرسیده بود که شیخ
المشایخ شیخ شرف الدین
محیی نیری در رساله ارشاد
السالکین نوشته اند که تا
کار نشود مسلمان نشود و
تا سیر برادر خود را نبرد
مسلمان نشود و با در خود
جفت نشود مسلمان نشود
مراد ازین کلمات چیست
بدانند که مراد از کفر کفر
طریقت است که عبارت از
مرتبه جمع است که موطن
است بر و مقام عدم اقیاز
است میان حسن اسلام و
قبح کفر که چنانکه اسلام
را بچشمین میدانند کفر را
آنجا نیز حسن میابد و هر
دو را مظاهر اسم الهادی
و اسم المصطفی یافته از هر
دو حظ میگیرند و نکته
دیگر این آن کفر است که
منصور از آن خبر داده است
و در آن بوده است و بر آن
مرده که گفته کفرت یدین
الله و انکفر و لیج ندی و
عند المسلمین قبیح شیطیات
مثل قول انا الحق و قول
سبحانی و قول لیس فی جنتی
سوی الله همه اشیاء آن
شجره جمع اند که فشا آن
استیلا حب و غلبه محبت
محبوب حقیقی است که غیر
محبوب از نظرشان مستور
گشته است و مشهود جز
محبوب نماند و این مقام
مقام جمل است و مقام
حیرت است نیز اما آن جمل
است که محمود است و آن
حیرت که ممدوح است و چون
بعنایه الله سبحانه ازین
مرتبه جمع بلند تر سیر
واقع شود و علم باین جمل
جمع شود و معرفت با حیرت
قرین گردد و فرق و تمیز
پیدا شود و از سکر بصو
آید دولت اسلام حقیقی
ظهور فرماید و حقیقت
ایمان میسر آید این اسلام
و ایمان از زوال محفوظ
است و از طریق کفر مأمون
در اوجیه ماثوره آمده است
اللهم انی اسئلك ایماناً
لیس بعد کفر این همان
ایمان است که از زوال

کالتقل است مرآن عین پس اور این شخص از عالم وُجوب بود که اورا بعالم امکان ظهور داده است و تحت
شدن باور بائینست که این تعین امکانی این شخص بآن تعین وُجوبی که حقیقت اوست متحد شود
چون ممکن گردد امکان بر فشانند بجز واجب در چیزی نماند یعنی تعین امکانی او از نظر او محقق شود
و آنانی خود را بر تعین وُجوبی اطلاق دهند بآن معنی که تعین امکانی فی نفس الامر با تعین وُجوبی متحد
گردد که آن محال است و مستلزم اتحاد و زندہ زیر که محال است اینجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود
تعلق دارد و اگر اتحاد است ہم بشهود است بیست نه آن این گردد و نه این شود آن همه
اشکال گردد بر تو آسان و چون آن شخص این تعین خود را بآن تعین متحد یافت امیدوار آن گشت
که از ثبوتات امکانی وارد و بدولت اسلام و انقیاد مرتبه وُجوب مشرف گردد باید دانست که تشریفات
خمس که گفته اند مجر و اعتبارات اند و وجود و به کشف و بشود تعلق دارند نه آنکه فی حقیقت تنزل است
و غیر و تبدل است فَبُحَانَ مَنْ لَا يَتَغَيَّرُ بَدَانَةً وَلَا يَخْفَايَهُ وَلَا فِيْ اَسْمَائِهِ يَحْدُثُ لَا كَوَانٍ +
صوفیه با ندازه دید خود که متضمن شکر و غلبه مال است چیزها بر زبان می آرند بر ظواهر محمول نمایند
و بتأویل توجیه باید پرداخت فَإِنْ كَلَامُ الشَّكَارَى مُجْمَلٌ وَيُصَوَّرُ عَنِ الظَّاهِرِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ
بِمَعَالِقِ الْأُمُورِ كُلِّهَا + چون این سخنان قلی انگیز از بزرگه نقل کردی بضرورت در علل آن چیز
نوشته شد و الا این فقیر در امثال این سخنان مخالفت نما خود اسر نسید و بر و قبول آنها ب
نمی کشاید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِيْ أَمْرِنَا وَنُكِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكٰفِرِيْنَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَوَّلًا وَاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَاَسْرَمَدًا
وَعَلَى اٰلِهِ الْكَرَامِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ +

مکتوب سی و چهارم

بوالده میر محمد امین در نصیحت و ترغیب و ذکر الهی و ابرار از محبت دنیا و مویافت نصیحتی که

این مکتوب سی و چهارم است که بوالده میر محمد امین نوشته شده است و در آن نصیحت و ترغیب و ذکر الهی و ابرار از محبت دنیا و مویافت نصیحتی که

نموده است و اول تصحیح عقائد است بموجب آراء علمائے اہل سنت جماعت که فرقہ ناجیه اند شکو
 الله تعالیٰ متعینم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضائے احکام فقہیہ ضروری است بآنچه مامورند از
 اقبال آن چاره بود و از آنچه منوع اند از اجتناب آن گذرند تا از بوجوب کسل و بی فتور باریغایت
 شرائط آن با تعدیل از کان و دان و باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب ازادائے زکوٰۃ ہم چاره
 نبود و امام عظیم رضی الله عنه در زیور زمان نیز زکوٰۃ دادن فرموده است و اوقات خود را
 به اہو و لعب نباید صرف کرد و بامور لایعنی عمر گرامی را تلف نباید نمود و کلیف کہ بامور منہیتہ و
 بمحظورات شرعیہ صرف کرد و بکسر و دوغیر رعیت نکند و بالتاذا آن فریفته نگردد کہ آن گنہ
 ست عکس اندوده و زہر نیست شکر آلوده و از رغبت و سخن چینی مردم خود را محفوظ دارند کہ وحید
 شرعی و باب ارتکاب این دو ذمیمہ وارد دست و آزد و غ گفتن و بہتان بستن نیز از اجتناب
 ضروری است کہ این دو رذیلہ و ذمیمہ از میان حرام است و ترکیب آنها بوعید موعود است و شر
 عیوب خلق و ذنوب خلایق و از زلات ایشان مگذرانیدن و عفو کردن از عتزازیم امور است و
 مملوگان و زیر دستان شمشق و جہربان باید بود و تفصیلات ایشان را مواخذہ نباید نمود و تغریب
 بے تقریب این نامرادان را زدن و شتم کردن و ایذا رسانیدن نامناسب و نا ملائم است و تفصیل
 خود نظر باید کرد کہ نسبت بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ ہر ساعت بوقوع مے آید و او تعالیٰ
 مواخذہ آن تعمیل فرماید و منع رزق نماند و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اثبات احکام فقہیہ
 اوقات خود را مستغرق ذکر الہی جل شانہ باید ساخت و نتیجہ کہ طریق ذکر را اخذ نموده اند بجل
 باید آمد و منافی کن ہر چه باشد آن را دشمن خود انگاشته از ان اجتناب لازم باید دانست و است
 ہر چه جز ذکر خداست آخس است + اگر شکر خوردن بود جان کندن است + بشما و حضوریم گفته
 شدہ است کہ ہر چند در امور شرعیہ احتیاط کردہ مے آید و مشغولی مے آید و اگر گشت و را حکام
 شرعیہ خواہید نمود و طاوت و التاذا مشغولی برباد خواہید داد و یا دہ چہ نویسید و اللہ سبحانہ اعلم

فذلک منہ و منہ
 من مدنی و مدنی
 و مدنی و مدنی
 و مدنی و مدنی
 و مدنی و مدنی

سبب سلام برانی

و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ

و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ
 و منہ و منہ

بمیزان مشوهر در عزیت نصیحت و اغنام شباب و رود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی
بر خور و اسعادت الطوار را خوشوقت و جمعیت درد و حزن اند و دماغی را در حق ایشان باخس و جو
تلافی فرماید که فرزند اقبال آثار زمان غفوان شباب چنانچه او ان هوا و موس است زبان تحصیل
علم و عمل است هر عملی که بمقتضای شریعت غیر از این اوان با وجود استیلاست موانع شهویه و غضبیه
نفسانیه بوجود آید باضعاف عزیت و اعتبار و عهد و دار و ازان عملی که در غیر این اوان بوقوع آید
چه وجود یافته که باطل است هیچ و محنت است شان آنرا با آسان برده است و عدم مانع که مستلزم
عدم گردد و دست محاطه آن با بر زمین انداخته از بیجا است که خواص بشر از خواص ملک فضل آمد که
طاعت بشر مقرون بموانع است عبادت ملک بمزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتد او سپاهیان
در اوان استیلاست که موانع دولت اند اندک تر و دشان در آنوقت باضعاف عزیت و
اعتبار و در آن تر و بسیار ایشان که در غیر این وقت بوقوع آرند و معلوم است که هوا و موس مرضی اعتبار
الهی است که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای شریعت غیر از مرضی حضرت رحمان جل سلطان
از قطانت وزیر کی دور است که اعدای مولی را رهنی دارند و مولی که مولی نعم است در خط باشد و کلام

مِثْلَانِ الْمَوْفِقِ

مکتوب سی و ششم (۳۶)

بجناب میر محمد نعمان درویدیافتہ در رفع کُتُبات مُنکران عذاب قبر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الْاَتْقِیَّہِ
اضلئے اجمعے و عذاب قبر کہ با حدیث صحیح مشہور بلکہ بآیتہائے قرآنی نیز ثابت شدہ است بر دو
بلکہ نزدیک است کہ با استیحات و انکار آن حُرْمِ نہایت معتدایے اشتباہ ایشان بنحای احوال ہو سکتا
غیر دفون است برنج واحد و بر سق استقامت و استقامت کہ منافی تغذیہ ایلایم است کہ تذکرہ
دولہ و سید علی

اضطراب از لوازم آنست جواب در حل این اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطن قبرست از قبیل
حیات دنیوی است که حرکت ارادی و احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشانی مروط باین دو
امرست و در حیات برزخ حرکت بسیج در کار نیست بلکه متانی آن نشانی برزخیست احساس فقط آنجا
کافیست که وجد آن الم و عذاب نماید پس حیات برزخ گویا نصف حیات دنیویست و تعلق روح
به بدن آنجا نیمه تعلق روح است بدن که در نشانی دنیوی بوده است پس هست که متواتر غیر مدفون
بجیات برزخی را احساس عذاب الم نماید و هیچ حرکتی و اضطرابی بجیات برزخی ازینها بوجود نیاید
و آنچه مخیر صادق فرموده است صادق باشد علیه و علی الصلوات و التسلیمات آمین و آنچه
بالکمال گویم و ختم مودع این اشکال و امثال این اشکال نمایم که طور نبوت و رایع طور عقل و فکرست
اموریکه عقل و ادراک آنها قاطع است اثبات آن امور بطور نبوت نموده می آید و اگر عقل کفایت میکرد
آنجا برائے چه مبعوث می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیماته مبھتانه علیهم اجمعین و عذاب
آخری را چرا بحث ایشان مروط می ساختند قال الله تبارک و تعالی و ما کنا معذین کنت
نبت رسلنا عقل هر چند محبت است اما محبت بالغه نیست و در محبت کامل محبت بالغه محبت
ایما متحقق گشته است علیهم الصلوات و التسلیمات و زبان عذر مکلفان را بسته قال الله تبارک
و تعالی و ما کنا معذین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان
الله عز و جل حکماء و چون ادراک عقل را بعض امور تصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعی را نیز
عقل نمیدانست حسن نباشد و فی الحقیقت التزام تطبیق آن حکم با استقلال عقل بود و اگر کار طور نبوت
باشما عاذنا الله مبھتانه عن ذلك اول فکر را مان رسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا
و جمیع احکام او را صادق دانسته شود و بواسطه آن از ظلمات شکوک شبهات غلامی مستتر برادر
را باید معقول ساخت تا فروع بے تکلف معقول معلوم گردند هر فرع را بے اثبات عقل ساختن
بسیار متعسرست و اقرب طرق بوصول الی تصدیق و حصول اطمینان قلب ذکر الهیست بل لکلام

75

イ

三、

[illegible]

دارد و آن بعضی پس با وجود ظاهر که فقر ظاهر بر هم دارد و فصل است از آنکه با فقر ظاهر ندارد و فاقه است

مکتوب سی و نهم

سندت ایست

بوالانا محمد صادق کشمیری درود یافته در بیان فرق میان علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب عقول
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی علم الیقین نزد صوفیه عبارت از یقین است که با استدلال
اثر بوثر حاصل میشود و چون این معنی اهل نظر و استدلال نیز میسر است فرق در میان علم یقین صوفیه و علم
یقین ارباب عقول چه بود و علم الیقین صوفیه چرا داخل کشف و شهود باشد و علم الیقین ارباب کلام و جواز
ضیق نظر و فکر نه برآید باید دانست که در علم الیقین هر دو طایفه شهود و اثر لازم است تا از انجام یافته بوثر
برده شود که غیر مشهود است غایب مافی الباب از تلبی که در میان اثر و موثر حاصل است و سبب انتقال
ست از وجود اثر بوجود موثر در علم الیقین صوفیه آن از تلباط نیز مشهود و کشف است و در علم الیقین ارباب
استدلال آن از تلباط نظری است که فکر و دلیل محتاج است پس تا چار انتقال از وجود اثر بوجود موثر طایفه
اولی را حدیثی بلکه بدیهی باشد و طایفه ثانیه را این انتقال نظری و فکری بود پس یقین طایفه اولی اهل
کشف و شهود باشد و یقین طایفه ثانیه از مضیق استدلال برآید و اطلاق استدلال در علم یقین صوفیه یعنی
بر ظاهر و صورت است که متضمن انتقال است از اثر بوثر و فی الحقیقت کشف و شهود است بخلاف علم
الیقین ارباب که بحقیقت استدلالی است چون این فرق دقیق را کشف پوشیده مانده است تا چار در مرتبه حیرت
مانده اند و جمیع از اینها از نارسائی خود زبان اعتراف را دراز ساخته اند بر بعضی اعتراف که علم الیقین صوفیه را
تفسیر با استدلال از اثر بوثر کرده اند کل ذلک لعدم الاطلاعه علی حقیقه الامر و الله یحقق الحق
و هو یهدی السبیل والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و دهم

مکتوب سی و نهم و سی و دهم
در بیان فرق میان علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب عقول
بوالانا محمد صادق کشمیری درود یافته در بیان فرق میان علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب عقول
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی علم الیقین نزد صوفیه عبارت از یقین است که با استدلال
اثر بوثر حاصل میشود و چون این معنی اهل نظر و استدلال نیز میسر است فرق در میان علم یقین صوفیه و علم
یقین ارباب عقول چه بود و علم الیقین صوفیه چرا داخل کشف و شهود باشد و علم الیقین ارباب کلام و جواز
ضیق نظر و فکر نه برآید باید دانست که در علم الیقین هر دو طایفه شهود و اثر لازم است تا از انجام یافته بوثر
برده شود که غیر مشهود است غایب مافی الباب از تلبی که در میان اثر و موثر حاصل است و سبب انتقال
ست از وجود اثر بوجود موثر در علم الیقین صوفیه آن از تلباط نیز مشهود و کشف است و در علم الیقین ارباب
استدلال آن از تلباط نظری است که فکر و دلیل محتاج است پس تا چار انتقال از وجود اثر بوجود موثر طایفه
اولی را حدیثی بلکه بدیهی باشد و طایفه ثانیه را این انتقال نظری و فکری بود پس یقین طایفه اولی اهل
کشف و شهود باشد و یقین طایفه ثانیه از مضیق استدلال برآید و اطلاق استدلال در علم یقین صوفیه یعنی
بر ظاهر و صورت است که متضمن انتقال است از اثر بوثر و فی الحقیقت کشف و شهود است بخلاف علم
الیقین ارباب که بحقیقت استدلالی است چون این فرق دقیق را کشف پوشیده مانده است تا چار در مرتبه حیرت
مانده اند و جمیع از اینها از نارسائی خود زبان اعتراف را دراز ساخته اند بر بعضی اعتراف که علم الیقین صوفیه را
تفسیر با استدلال از اثر بوثر کرده اند کل ذلک لعدم الاطلاعه علی حقیقه الامر و الله یحقق الحق
و هو یهدی السبیل والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بخدمت خواجه حسام الدین احمد درود یافته در جواب طلب مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع التکمل
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی. احوال و اضلاع فقر این حدود مستوجب خدمت المسؤل
من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و صحفہ شریفہ کہ از روی شفقت و مہربانی نامزد این فقیر خستہ
بودند بطالعہ آن مشرف گشت انظار اشتیاق فرمودہ بودند کہ در یک از عزیزین خریفین بامتعلقان
متوطن و مدفون گردند و اما کثر رفتن متعلقان بنظر نمی آید بلکه نزدیک است کہ منع مفهوم شود
اگر ایشان جریدہ بروند بنظر سنجین می آید و امید است کہ بسلامت برسند و الا فریالی الله سبحانه
و دیگر از بارہ سیادت آب نوشته بودند کہ اطبا بضر آن ماکم اند شفقت آثارا ہر چند امان نمودہ آید
در نظر هیچ ضرر از آن بارہ نمی آید جز آنکہ یک ظلمتے آنجا محسوس میگردد کہ غیر ظلمت این ضرر است
و جہش چہ باشد بچند ضرر اطبا معقود است و الله سبحانه اعلم و التسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بخدمت خواجه حسام الدین احمد درود یافته در جواب طلب مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع التکمل
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی. احوال و اضلاع فقر این حدود مستوجب خدمت المسؤل
من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و صحفہ شریفہ کہ از روی شفقت و مہربانی نامزد این فقیر خستہ
بودند بطالعہ آن مشرف گشت انظار اشتیاق فرمودہ بودند کہ در یک از عزیزین خریفین بامتعلقان
متوطن و مدفون گردند و اما کثر رفتن متعلقان بنظر نمی آید بلکه نزدیک است کہ منع مفهوم شود
اگر ایشان جریدہ بروند بنظر سنجین می آید و امید است کہ بسلامت برسند و الا فریالی الله سبحانه
و دیگر از بارہ سیادت آب نوشته بودند کہ اطبا بضر آن ماکم اند شفقت آثارا ہر چند امان نمودہ آید
در نظر هیچ ضرر از آن بارہ نمی آید جز آنکہ یک ظلمتے آنجا محسوس میگردد کہ غیر ظلمت این ضرر است
و جہش چہ باشد بچند ضرر اطبا معقود است و الله سبحانه اعلم و التسلام

مکتوب چہل و یکم

یکی از صلوات درود یافته در نصاب ضروریہ نساء و ضمن تاویل کریمہ یا ایہا النبی اذا جاءک
المؤمنات الایہ قال الله تبارک و تعالی یا ایہا النبی اذا جاءک المؤمنات مبایعتک علی ان
لا یشیرن بالله فیما ولا یشیرن ولا یرزین ولا یقلن اولادھن ولا یأتین بہستان یفتیرینہ
بین یدینہن و از جہنم ولا یصینک فی معروف مبایعتھن و استغفر لھن الله ان الله عفو
رحیم و این کریمہ در روز فتح کہ نازل شدہ است و آن سرور علیہ و علی الہ الصلوۃ و السلام چون
از بیعت برجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء فرمود و بیعت آنحضرت علیہ و علی الہ الصلوۃ و
السلام بنساء بجز قول بودہ است و ہرگز دست آنحضرت علیہ و علی الہ الصلوۃ و السلام بدست
نساء بانبات نرسیدہ است و چون فاطمہ یا طلاق رویہ در نساء نسبت برجال بسیار بودہ است
بنابران مدوق بیعت نساء شراعی نامدہ بر بیعت رجال در میان آورده است و از بیعت با مجال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بخدمت خواجه حسام الدین احمد درود یافته در جواب طلب مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع التکمل
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی. احوال و اضلاع فقر این حدود مستوجب خدمت المسؤل
من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و صحفہ شریفہ کہ از روی شفقت و مہربانی نامزد این فقیر خستہ
بودند بطالعہ آن مشرف گشت انظار اشتیاق فرمودہ بودند کہ در یک از عزیزین خریفین بامتعلقان
متوطن و مدفون گردند و اما کثر رفتن متعلقان بنظر نمی آید بلکه نزدیک است کہ منع مفهوم شود
اگر ایشان جریدہ بروند بنظر سنجین می آید و امید است کہ بسلامت برسند و الا فریالی الله سبحانه
و دیگر از بارہ سیادت آب نوشته بودند کہ اطبا بضر آن ماکم اند شفقت آثارا ہر چند امان نمودہ آید
در نظر هیچ ضرر از آن بارہ نمی آید جز آنکہ یک ظلمتے آنجا محسوس میگردد کہ غیر ظلمت این ضرر است
و جہش چہ باشد بچند ضرر اطبا معقود است و الله سبحانه اعلم و التسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

امر خداوندی بجل سلطانة نسا را در انوقت نهی از ان دائم فرموده است شرط اول آنکه هیچ چیز را
 باو تعالی شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود چه در استحقاق عبادت کیسکه اعمال او از شایسته ریاء
 ستمه پاک نباشد و از منظره طلب اجر از غیر او تعالی ولو بالقول و ذکر الجلیل بهتر نبود آنکس از داور شرک
 بیرون نباشد و سوچد و مخلص نبود قل علیه و علی الیه و تحمیه الصلوة والسلام الشرافه فی امتی لطف
 من دایب التمل التي تدب فی لیلة مظلمة علی صحرة سوداء بیت

لا ف بے شرکی وزن کان از نشان پائے مو در شب تاریک بر سنگ سیہ پنهان ترست
قال عليه وعلى اية الصلوة والسلام انتموا للشرك الا صغرو قالوا اما الشرك الا صغرو قال عليه وعلى اية
الصلوة والسلام الزيادة وتعلم مرايم شرک و مواسيم كفر بعد راقدم راسخ است در شرک و مصدق دين
از اهل شرک است و متشبه بمجموع احكام اسلام و كفر مشرک تيزي از كفر شرط اسلام شيزي
از شايسته شرک شرط توحيد و استبداد از اخنيام و طاغوت و دفع امراض و انتقام که در جمله اهل اسلام
شايع گشته است عين شرک و ضلال است و طلب حوائج از سنگهاے تراشيد و تراشيد و نفس کفر
و انکار از واجب الوجود تعالی و تقدس - قال الله تبارك و تعالی شکايت عن حال بعض اهل الضلال
يُرِيدُونَ اَنْ يُخَالِفُوا اِلَى الْقَاطِفَاتِ وَقَدْ اُفْرَأَ اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا
بَعِيدًا اکثر زنان بواسطه کمال جنل که دارند باین استعدا و منوع میگردانند و طلب دفع بلیه ازین استعدا
بے مسئمت می نمایند و با دوائے مرايم شرک و اهل شرک گرفتارند علی الخصوص این معنی از نیک بردایشان
وقت عروص مرض جذری که در زبان هندی به سیتله معروف است مشهور و محسوس است کم نفع
باشد که از وقایع این شرک غالی بود و بر سر از رسوم این اقدام نماید الا من عصمها الله تعالی
و تعظیم نمودن آیام معتکفه بنه و راجع آوردن دین با نام رسوم متعارفه جهود رانیز مستلزم شرک و
مستوجب کفر است چنانچه ه ایام و دوائی کفار جمله اهل اسلام علی الخصوص نان ایشان رسوم اهل
کفر را بجای آرند و عید می سازند و دوائیای شعیبه به دایای اهل کفر بخانهای دختران و خواهران

یعنی در یک لحظه همه دست‌ها را بلند می‌کنند

قفا سدا

بار تکاپ این محرم دانند این خود صین ضلالت است و تسوّل شیطان لعین است و الله سبحانه
لغاصم و شرط دوم که در وقت بیعت نسیاء در میان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبار رستنیاست
ست و چون این فیمیه در اکثر افراد زنان تحقق است و کم نمی باشد که از وقایع این فیمیه غالی بود
نهی این فیمیه شرط بیعت شان آمدن زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف نشوند و بے
تجاشی تلف و خرج آن نمایند و خلل سارقان گردند و کبیره سرقه محقق باشد این معنی در عموم نسیاء
گفت که ثابت باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که تحقق شود و الا لمن عصمتها
الله سبحانه کاش این معنی راستیه شمرند و بد تصور نکنندیم استحلال نسبت باین سینه در حق شان
ست و خوف کفر از راه این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جل شانزه بعد از نهی شرک زنا
را نهی از سرقه فرموده که این فیمیه در حق شان بواسطه شیوع استحلال آن از ایشان قدس ریخ
در کفر وارد و از سایر کبار رستنیات در حق ایشان منکر تر است و چون زنان بواسطه تکرار اخذ اموال
شوهران ملکی خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان اصل میگردد و دور بود
در املاک غیر شوهران نیز بتجبدی تصرف نمایند و بے تجاشی در اموال دیگران خیانت و سرقت کنند
نزدیک است که این معنی بانکه تامل واضح و قانع گردد پس محقق شد که نهی سرقه در حق زنان از اتم
قبام اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان رجم آن ستمین گشت تذییل از روز حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اشراق السارقین کیست
بهترین دزدان که است عرض کردند نمیدانیم فرمود آنحضرت فرمود علیه و علیهم الصلوٰات و
السلام که اشراق السارقین کسی است که از نماز خود بزد و اگر کان نماز را تمام و کمال او نماید
زین سرقه نیز اجتناب ضروری آمد تا از بدترین دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز باید که بے
حصول نیت عمل صحیح بود و قنارت را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قنم
در جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید ایستاد و بمقدار یک تسبیح در ایشان

فیمیه

عمام

نیت

در حق زنان از اتم
قبام اسلام آمد و بعد
از شرک نسبت بایشان
رجم آن ستمین گشت
تذییل از روز حضرت
پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از اصحاب
خود پرسیدند که میدانید
که اشراق السارقین کیست
بهترین دزدان که است
عرض کردند نمیدانیم
فرمود آنحضرت فرمود
علیه و علیهم الصلوٰات و
السلام که اشراق السارقین
کسی است که از نماز خود
بزد و اگر کان نماز را تمام
و کمال او نماید زین سرقه
نیز اجتناب ضروری آمد تا
از بدترین دزدان نباشد
حضور دل نیت نماز باید که
بے حصول نیت عمل صحیح
بود و قنارت را درست باید
خواند و رکوع و سجود را باطمینان
بجا باید آورد و قنم در جلسه
را نیز باطمینان باید ادا کرد
یعنی بعد از رکوع درست باید
ایستاد و بمقدار یک تسبیح در
ایشان

در حق زنان از اتم
قبام اسلام آمد و بعد
از شرک نسبت بایشان
رجم آن ستمین گشت
تذییل از روز حضرت
پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از اصحاب
خود پرسیدند که میدانید
که اشراق السارقین کیست
بهترین دزدان که است
عرض کردند نمیدانیم
فرمود آنحضرت فرمود
علیه و علیهم الصلوٰات و
السلام که اشراق السارقین
کسی است که از نماز خود
بزد و اگر کان نماز را تمام
و کمال او نماید زین سرقه
نیز اجتناب ضروری آمد تا
از بدترین دزدان نباشد
حضور دل نیت نماز باید که
بے حصول نیت عمل صحیح
بود و قنارت را درست باید
خواند و رکوع و سجود را باطمینان
بجا باید آورد و قنم در جلسه
را نیز باطمینان باید ادا کرد
یعنی بعد از رکوع درست باید
ایستاد و بمقدار یک تسبیح در
ایشان

در این کتاب از این که در این کتاب
نویسید که از این کتاب
نویسید که از این کتاب
نویسید که از این کتاب

درنگ باید کرد و در میان دوسوی درست باید نشست و بقدریک تسبیح درشتن گنیش باید نمود
در قومه و طایفه اطمینان بیشتر شود و هر که چنین نکند خود را در قطار سارقان و خل سازد و مهر و خیار
گرواند شرط ثالث که در حیت نسای مخصوص است نهی از زنان است تخصیص بیعت نساء باین شرط
بواسطه آنست که حصول نامراقب بتوسط حصول غناست از زنان باین عمل و عرض کردن این
ست نفوس خود را بر مردان این نام درین عمل سابق باشند و منافع اینها در حصول این عمل است
باشد پس نهی ازین عمل حق زنان آید باشد و مردان باین عمل تابع زنان باشند ازینجا است که حضرت
حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود زن را بیکر مرد و زانی تقدیم فرمود **الذانیة و الذانی فاجلدا کل**
واحدینما یائة جلد و فاین و نیمه خسانتیش دنیا و آخرت است و جمیع ادیان مستقیم و منکر
ست **ابو محمد یوسف رضی الله تعالی عنه** از حضرت پیغمبر روایت کند که فرموده **علیه و علی الیه الصلوة و**
السلام که گرو و آدمیان از زنا پرهیز نمایند که در پیش خصلت است نه در دنیا و نه در آخرت
اما نه خصلت که در دنیا است بلکه آنست که دنیا و آخرت و صفای از زنا که در ازل میگردد و دوم
آنکه زنا منوط فقر است شیوم آنکه نقصان در عمره کرد و آن نه خصلت که زانیان را در آخرت
بیکر خط و منب غناست **جل سلطان و دوم** و حساب است شیوم غنا پنا بداند که در دنیا
شیوم است **علیه و علی الیه الصلوة و السلام** که زنا چشمان نظریه محرمات است زنا دستان گرفتن محرمات
و زنا سپهر رفتن به محرمات است **قل الله و بکد و تعالی قل للمؤمنین یغضون** **ابصارهم و**
یغضوا **اخر و جعلم** **ذلك لکی** **کم** **موقل** **لک** **و تعالی و قل للمؤمنات یغضن** **ابصارهم و**
یغضن **فر و جعلت** **یعنی** **گفته** **مرد و زنان** **که پوشند** **چشمان** **خود را از محارم** **خدا و نگاه دارند** **فرجهای** **خود را**
از محرمات **بگو** **مردان** **مومنات** **که چشمهای** **خود را** **پوشند** **از محرمات** **و محارفات** **که در** **محارم**
خود را **از محرمات** **باید دانست** **که دل** **تابع** **چشم** **است** **تا** **زانی** **که** **چشم** **از** **محرمات** **پوشیده** **نشود** **و محارفات**
دل **مشکل** **است** **چون** **چشم** **گرفتار** **شود** **و محارفات** **دل** **مشکل** **است** **چون** **دل** **گرفتار** **شود** **و محارفات** **دل**

در این کتاب

در این کتاب از این که در این کتاب
نویسید که از این کتاب
نویسید که از این کتاب
نویسید که از این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

متحیر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری است تا محاطت فرج بیشتر آید و نجاست دینی و دنیوی
 نرساند و در قرآن مجید نیز فرموده است از آنکه زنان یا مردان بیگانه کلام نرم و ملائم گویند و رنگ
 زنان بدکار بر شمع که مردان بدکار را درونم شود اندازند و طبع بد در دل آنها افتد و بگویند زنان بدکار
 قول معروف و حسن را که خالی ازین هم و طبع بود و نیز هیچی آمده است از آنکه زنان از طهارت و محارن
 خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواست اندازند و ایضا نهی آمده است از آنکه با بیاه
 خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه غلغاله و امثال آن در حرکت آید
 و آواز نماید که آن سستلزم میل و جال است بنسب با جمله هر چه غیر فحش است نهی و مستحب است
 احتیاط باید نمود که از تکاپ و مقتدات و بیادوی محرمات نمود شود تا سلامتی از نفس محرمات بیشتر
 آید و الله سبحانه العاصم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه ائیند پوشیده ماند
 که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است در حق نظر و من بشهوت روی نیست که زن خود را بر آن غیر شوهر
 خود بیاراید و خود را زینت دهد و مرتب سازد غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان
 حرام و مستأش افرودن نیز ایشان را بشهوت محرم زبان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مسائل بشهوت
 ایشان را حرام تنگ این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه نجاست دنیا و آخرت است وصول مرد زن
 بواسطه تباین صنفین عشره دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزن بواسطه اتحاد صنف
 کمال تسهول و آسانی است احتیاط اینجا بیشتر فرعی باید داشت و در منع نظر و مسائل بسیار است از نظر
 زن و نظری بر مرد اندازد بلیغ و بلاغ پسین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نساء فرموده است نهی از قتل
 اولاد است که زنان ایشان دختران خود را می کشند جهت ترس فقر این عمل شنيع چنانچه متضمن قتل
 نفس غیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کار زینیات است و شرط پنجم که در بیعت نساء فرمود
 است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نساء بیشتر بوده است تخصیص نهی ایشان فرمود
 است این صفت از تشبه و ملائم صفات است از ازل و اهل اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان

[illegible]

الحمد لله

وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ رَبَّنَا إِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحِمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ

مکتوبِ چهل و دوم

بخواجہ محمد ہاشم کشمی در پشاور اور ویا فتنہ بعد الحیل والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
 صحیفہ شریفہ کہ بموجب ملاح انداز سال داشتہ بودند رسید چون متضمن محبت و اخلاص و حریت
 و اشتیاق بود و فرحت بخشید در وقت مطالعہ کتاب شامانہ نوریات شادمان نواحی بسیار بنظر
 درآمد و امیدوار ساخت ^{اللہ} سُبْحَانَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَى ذَٰلِكَ زِيَادَةٌ نَوَاصِدٌ حُبَّتِ الْمَوَارِ اسْمُكُمْ
 کہ ترک مراسلات سیادت ماب میر محمد نعمان باعث چه باشد اگر تو ہم از ارباب و نجاران و درین سبب وقوع ندارد
 و کمال صفات و نمایند فقیر و محافل غیر غایت سعی مری میبارد تا مبادا قوتی در کار طلب طاری
 شود و سید راہ سالکان گردد در رنگ مرغ کہ محافل پیکان خود نماید و دیگر دوا و نزدیک است کہ فقیر
 ضعف دارد و در تسوید جواب بعضی اصول کہ در مکتوب سابق باندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد
 انشاء اللہ تعالیٰ خواهد نوشت و الا از دوستان التماس دعا و فاتحه دارد و حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ
 الْوَكِيلُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَزَيْنِ الْإِسْلَامِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَرَحْمَةِ رَحْمَتِهِ

مکتوبِ چهل و سیوم

بحضرات مخدوم زادمانے کیا رخاوجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سَلَّمَ مَا اللَّهُ تَعَالَى ورو یافت در
 مکالماتے کہ در محفل سلطان وقت مدظلہ گذشتہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 احوال و اوضاع اینجہ و دستوجب حدت صحبتہائے عجیب و غریب گذرانند و مینایا بقا اللہ سُبْحَانَهُ
 سیر موی درین گفت و گو مانے امور دینیہ و اصول اسلامیہ مسالمت و مدارستہ ترانے یا بدو سلمان عبارت
 کہ در خلایات و در مجالس خاصہ بیان میکرد و درین مکرر کہ بتوفیق اللہ سُبْحَانَهُ بیان مینماید اگر یک
 ہا سہ خطبہ

قد ثبتت بکسر و بفتح
 نیز معنی در نزد دان
 یا بسط و در این دو
 "منجیب العار"

مکتوبات نام برائی
 در این مکتوبات
 در این مکتوبات
 در این مکتوبات

مجلس نویسد دفترے باید خصوصاً مشبکہ شب کہ شب ہمدیم ماہ مبارک رمضان بود آن قدر از تعجبت انبیا
علیہم الصلوٰات و التسلیمات و از عدم استقلال عقل و از ایمان با آخرت و عذاب و ثواب در ان از اثبات
رؤیت و از خاتمت نبوت خاتم الرسل و از مجز و ہر مائتہ و از اقتداء بخلقائے راشدین رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی
عَنْہُمْ اجمعین و ستمہ تراویح و از بطلان تناسخ و از احوال جن و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و مثال
انہا بسیار مذکور شد و محسن استماع مسموع گردید و همچنین درین ضمن اشارہ دیگر از احوال اقطاب ابدال
و اوتاد و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا مذکور گشت لَعْدُ لِلّٰہِ بِنَحْنِہٖ کہ بجای ماند و تعجب
ظاہر نمیشود و درین اقعات و ملاقات شاید حق را بمتحانہ مضلعتھا و ستر بامکنون بود الحمد للہ
الذی ہدانا لهذا و ما کُنَّا لِنَهْتَدٰی لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰہُ لَقَدْ جَآءَتْ دُجُلٌ رَّیْنَا بِالْحَقِّ و دیگر
ختم قرآن را تا سورہ عنکبوت رسانیدہ ام شب کہ از ان مجلس برگشتہ ایم بتراویح اشتغال
می نمایم آمین و ولت عظمی حفظہ درین فترات کہ عین محبت بود و حاصل گشت الحمد للہ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

مکتوب چہل و چہارم

بسمیر عبد الرحمن و لمیر محمد نعمان در رفع شبهات منکران روایت اخروی دینم اللهیا لکنم الزجیم
اعتراضیکه در سئله روایت دارند بلکه دلیل که بر نفی روایت آورده آنست که روایت بصری تقاضا
مخازات و مقابله میکند مرئی را بارائی و آن در حق واجب تعالی منقوضست که مستلزم جهت است
که منجر با عاقله و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است و آن منافی با الوهیت است تعالی الله
عَنْ ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا جواب آنکه قاضی بر کمال جل سلطانیه هرگاه درین نشاء ضعیفه فائیه و سیه
بصر را که عبارت از دو قطعه عصبیه مخوفه و بحس و حرکت است قوت آن بدهد که بشرط مقابل و محاذ
احساس و انبیا را بشیئا نماید چنانچه آنکه در نشاء آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعه عصبیه
قوت عطا فرماید که بشرط مقابل و محاذات انبیا مرئی نماید در جمیع جهات بود آن مرئی یا بیعت

چشمه سبک حیات و صفا بر سر راه

20

آمد که حضرت حق سبحانه و تعالی هم اشیا را نه بین دو صفت رویت اشیا و اثبات نباشد تعالی و تقدس و آن مخالف خصوص قرآنی است قال الله تعالی و الله بما تعملون بصیر و هو السميع البصیر و سیدی الله علیکم و ایضا مستلزم نقص است و سلب صفت کامل است از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب تعالی عبارت از علم است بشیا امری دیگر در این علم که مستلزم جهت بود نیست جواب گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامل است با استقلال و واجب ما سبحانه به خصوص قرآنی ثابت از جامع آن بعلم خلاف ظاهر است و گوئیم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات در و لازم نمی آید گویا علم و دو قسم دارد قسمی است که محاذات معلوم در و شرط نیست و قسمی دیگر آنست که محاذات در انجا مشروط است که مستلزم رویت است و آن در ممکنات اطلاق اقسام علم است که در مرتبه اطمینان قلب است در معقولات از معارضه و نیم امنی حاصل نیست محسوس است که ازین معارضه و است ازین ظلمت بر بسته و آنه نجاست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیک الصلوٰه و السلام با وجود ایمان یقین با خیای نوثی سوال رویت احیای نوثی نمود ما اطمینان قلب بآن حاصل فرماید باید دانست که رویت که از صفات کامل است هر گاه در واجب متعالی نباشد در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبه حضرت او تعالی و قدس کائن و ثابت بوده خدا کند کمالیکه در ممکن بود و در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن فی حد ذاته شری و نقص است اگر کمالیست در و عاریت است از مرتبه حضرت و وجوب تعالی و تزهت که همه خیر و کمال است بیهت نیاروم از خانه چیز نخت و تو دای همه چیز و من چیز تست و جواب دیگر مرثیل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم شمشیری است تعالی و تقدس و در رنگ نفی رویت نفی وجود هم مینماید از آن جناب هم خداوندی جل شانہ پس این اعتراض صادق نبود که مستلزم محال عقلی است بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه و تعالی موجود باشد البته درجه از جهات این عالم خواب بود و رفیق خواب یا در تحت یا قریب خواب بود یا خلف در زمین خواب بود یا در شمال و آن مستلزم

نظام
در حفظ
نظم

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ

104

از سبب این که

احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی و تقدس عن ذلک سوال
 تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گویم در جمیع جهات عالم بودن نفی
 احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته در آن عالم خواهد بود زیرا که درایت لازم غیریت است
 و الا نشان متغایر این قضیه مقرر از باب معقول است و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند که تفسیری
 ازین قسم شبهات زائد و ده غیر حق التزام فرق است در میان احکام غیب و احکام شهادت و عدم
 قیاس کردن است غائب یا بر شایده چه تواند بود که بعضی احکام در شایده صادق باشند و در غائب کاذب
 و در شایده کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تباین مواطن مستلزم تباین احکام است علی الخصوص که در میان
 مواطن یون و یون فعید بود و ما للترایب و ذیلاب حضرت حق سبحانه انصاف و داد که باین توهمات
 تخلفات مشبه انکار خصوص قرآنی نمایند و کذب حدیث صحیح نبوی نکند ایمان باین قسم احکام
 منکره باید آورد و کیفیت آنرا منقوض بعلم چون حواله باید نمود و قصور از درک کیفیت آنرا بخود راجع باشد
 و پشت ندانند و در آن خود را مقتدا ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلمتی و صواب دور است تواند بود
 که چیز مانع بسیار که نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصه ما مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد
 مثل آنی علی سبب آن مقتدا از باب معقول است و جمیع احکام عقلیه محقق می بود و غلط نمیکرد و حال آنکه
 در یک مسئله الواحد لا یصدد عنه الا الواحد انقدر غلط کرده است که بر ناظر منصف باقل تامل
 واضح است در این مقام امام فخر رازی طهرن او بنماید و باین عبارت ایراد میکند و العجب من یفنی عتوه
 فی تعلیم الاله العاصمه عن الخطاء فی الفکر و عملها ثم اذا جاء الى هذا المطلب لا شرف و قد
 انشیاء یضک منه الصبیان و علماء اهل سنت شکر الله تعالی سقیم اثبات جمیع احکام شرعی
 وارند معقول المعنی باشند آن احکام بانه و بعین عدم دریافت کیفیت آنها نفی آن احکام نمی نماید
 مثل عذاب قبر و سوال منکر و بیکر و میزبان اعمال و امثال اینها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز
 اند این بزرگواران مقتدا از خود کتاب سنت را ساخته اند و عقول تابع آن گردانیده اگر توانند

مکتوبات نام ریاضی و حساب
کتابخانه علمیه

این کتاب در دسترس عموم است
و از آن جهت که در دسترس
عموم قرار گیرد و به منظور
توسعه دانش و آگاهی مردم
در این زمینه می باشد.

تألیف: سید محمد باقر
اصطفاei
چاپ: سال ۱۳۰۵ شمسی
مکان: تهران

این کتاب در دسترس عموم است
و از آن جهت که در دسترس
عموم قرار گیرد و به منظور
توسعه دانش و آگاهی مردم
در این زمینه می باشد.

تألیف: سید محمد باقر
اصطفاei
چاپ: سال ۱۳۰۵ شمسی
مکان: تهران

[illegible]

وَأَنْ كَانَ عَاصِيًا مَّحْمُودًا فَخَذَرُوهَا مِنْ ذَلِكَ
 وَاحْذَرُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ بَعْدَ الْكُفْرِ الْإِيمَانُ هُوَ
 سَبَبُ إِيمَانِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ مِثْلُ إِيمَانِ الْقَلْبِ
 فَإِنَّهُ أَقْرَبُ مَا يَصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَالْخَلْقُ
 كُلُّهُمْ عِبِيدٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَالضَّرْبُ
 الْإِهَانَةُ لِعَدَايَ شَخْصٍ كَانَ يُوَجِّبُ
 إِيمَانَهُ مَوْلَاهُ - فَمَا شَأْنُ امْرِئٍ الَّذِي
 هُوَ الْمَالِكُ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَلَا يَتَصَرَّفُ فِي
 خَلْقِهِ إِلَّا بِالْقَدَرِ الَّذِي أُمِرَ بِهِ فَإِنَّهُ
 لَيْسَ يَدْخُلُ فِي الْإِيمَانِ بَلْ هُوَ امْتِنَانُ
 لَا مِرَالَهُ تَعَالَى مِثْلُ الزَّانِي أَنْ يَكْرَهَ مَا نَزَلَ
 سَوْطٌ فَلَوْ زَادَ أَحَدٌ عَلَى مِائَةِ سَوْطٍ كَانَ
 ظَنًّا وَدَاخِلًا فِي الْإِيمَانِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْقَلْبَ
 أَفْضَلُ الْمَخْلُوقَاتِ وَأَشْرَفُهَا وَكَمَا أَنَّ
 الْإِنْسَانَ أَفْضَلُهَا لِأَجْمَالِهِ وَجَمْعِهِ مَا فِي
 الْعَالَمِ تَكْبِيرُكَ ذَلِكَ الْقَلْبُ بِجَامِعِيَّتِهِ
 مَا فِي الْإِنْسَانِ وَكَمَالِ بَاطِنِهِ
 وَاجْمَالِهِ وَكَلَمًا كَانَ الشَّيْءُ أَشَدَّ
 إِجْمَالًا وَأَكْثَرُ جَمْعِيَّةً
 يَكُونُ أَقْرَبَ

کرده میشود اگر چه عاصی بود پس بترسید و بترسید
 از آن زیرا که بعد از کفر که منشأ از ارجح است سبحانه
 هیچ گناهی در رنگ از ارجح متحقق نیست
 چه او قریب ترین شیاست که بوی سبحانه و اول
 شوند و نیز بدانید که مخلوق همه شان بندگان حق
 اند سبحانه و معلوم است که ضرب امانت بیده
 موجب ایمان مولای است پس قیاس باید کرد
 شان مولای را دوست مالک علی الاطلاق پس
 باید که تصرف نکند در مخلوق مگر آن قدر که
 امور است که این قدر داخل ایمان است بلکه امثال
 امر دوست تعالی چنانچه زانی بکر که حدیثی صد
 بار پانصد است پس اگر کسی زیادت کند بر آن ظلم
 شود و داخل ایمان گردد و نیز بدانید که هر آینه قلب
 افضل مخلوقات است و اشرف آنها و چنانچه
 انسان افضل شان است از جهت اجمالیت و
 شمولیت خود هر چیزی را که در عالم کبیر است قلب
 نیز بچنین است از جهت کمال باطنیت خود و
 اجمالیت و شمولیت خود هر چیزی را که در آنست
 و هر گاه شیء قوی تر بود از روع اجمال و کثیر تر
 بود از روع جمعیت و شمولیت قریب تر بود

فان

ما

وانه

وحد

مشاه

فانه

فان
 ما
 وانه
 وحد
 مشاه
 فانه

مکتوب چهل و ششم اصل

ترجمہ از مصحح

در عروج و نزول حضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد
بلند سایہ اش مدد و باد و این مکتوب است کہ
منقول شدہ حمد سیکویم مراد را سبحانہ و مدد
میخواہیم از حضرت و عزا ستمہ و درود و
بر سر و رما و آقائے ما و شفیع گناہان ما محمد و
آل و پیار آن و بدانید کہ ہر آئینہ خدائے پاک
بر تر برین فقیر منکشف ساخت کہ در کائنات
نقطہ ایست کہ مرکز عالم ظلی است و آن نقطہ اجمال
تمام عالم است و عالم بتماثل تفصیل آن اجمال است
و آن نقطہ در رنگ آفتاب است در اشراف و بہر
نقطہ منور میگردد و آنچه در آفاق است پس
کس کہ از سبحانہ فیض میرسد تو شل آن
نقطہ میرسد و آن نقطہ بمجاذات نقطہ غیب
ہوت واقع است و آن نقطہ در مرتبہ نزول
کاین است پس ما دام کہ درین مرتبہ مہبوط و
اسفلت نزول متحقق نگردد و عروج بان مرتبہ
کسب غیب ہوت است ہرگز میسر نیاید و این
نزول از برائے دعوت تکمیل و در وقت تصدق

فی العرفہ و النزول الی حضرت مخدوم زادہ
خواجہ محمد سعید مدظلہ العالی نقل
بالمعنی محمد و نستعینہ و نصلی علی سیدنا
و مولانا و شفیع ذنوبنا محمد و آلہ
و اصحابہ اعلموا ان الله سبحانه
و تعالی اظهر علی ان فی الکائنات
نقطۃ هی مرکز العالم الظلی و تلك
النقطۃ اجمال لجميع العالم و العالم
بقایہ تفصیل لذلک الاجمال و تلك
النقطۃ کالشمس فی الاشراف یلہ یتنور
ما فی الافاق فکل من یصل الیہ فیض
منہ سبحانہ یكون يتوشل تلك
النقطۃ و تلك النقطۃ محاذیہ لنقطۃ
غیب الهوتیہ و تلك النقطۃ کائنت فی
مرتبۃ النزول فمال یکن النزول فی هذه
المرتبۃ من الهبوط و الا سفلیۃ لا یكون
العرفۃ الی تلك المرتبۃ المسماۃ بغیب الهوتیہ
و هذا النزول فی الدعوة و التکمیل و فی

نقطہ ایست کہ مرکز عالم ظلی است و آن نقطہ اجمال تمام عالم است و عالم بتماثل تفصیل آن اجمال است و آن نقطہ در رنگ آفتاب است در اشراف و بہر نقطہ منور میگردد و آنچه در آفاق است پس کس کہ از سبحانہ فیض میرسد تو شل آن نقطہ میرسد و آن نقطہ بمجاذات نقطہ غیب ہوت واقع است و آن نقطہ در مرتبہ نزول کاین است پس ما دام کہ درین مرتبہ مہبوط و اسفلت نزول متحقق نگردد و عروج بان مرتبہ کسب غیب ہوت است ہرگز میسر نیاید و این نزول از برائے دعوت تکمیل و در وقت تصدق

نقطہ ایست کہ مرکز عالم ظلی است و آن نقطہ اجمال تمام عالم است و عالم بتماثل تفصیل آن اجمال است و آن نقطہ در رنگ آفتاب است در اشراف و بہر نقطہ منور میگردد و آنچه در آفاق است پس کس کہ از سبحانہ فیض میرسد تو شل آن نقطہ میرسد و آن نقطہ بمجاذات نقطہ غیب ہوت واقع است و آن نقطہ در مرتبہ نزول کاین است پس ما دام کہ درین مرتبہ مہبوط و اسفلت نزول متحقق نگردد و عروج بان مرتبہ کسب غیب ہوت است ہرگز میسر نیاید و این نزول از برائے دعوت تکمیل و در وقت تصدق

نقطہ ایست کہ مرکز عالم ظلی است و آن نقطہ اجمال تمام عالم است و عالم بتماثل تفصیل آن اجمال است و آن نقطہ در رنگ آفتاب است در اشراف و بہر نقطہ منور میگردد و آنچه در آفاق است پس کس کہ از سبحانہ فیض میرسد تو شل آن نقطہ میرسد و آن نقطہ بمجاذات نقطہ غیب ہوت واقع است و آن نقطہ در مرتبہ نزول کاین است پس ما دام کہ درین مرتبہ مہبوط و اسفلت نزول متحقق نگردد و عروج بان مرتبہ کسب غیب ہوت است ہرگز میسر نیاید و این نزول از برائے دعوت تکمیل و در وقت تصدق

النُّزُولِ الَّذِي يَكُونُ بِمَرْتَبَةِ تِلْكَ النُّقْطَةِ
يُتَخَيَّلُ كَأَنَّهُ الْوَجْهَةُ إِلَى الْعَالَمِ وَالطَّهَرُ
إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَظَهَرَ أَنَّ هَذَا التَّوَجُّهَ
إِلَى الْعَالَمِ وَالْإِفْطَاءَ عَنْهُ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا
هُوَ إِلَى الْمَوْتِ فَإِذَا جَاءَ وَقْتُ الْوَصَالِ انْطَرَفَ
الْحَالُ فَفِي هَذِهِ النَّشْأَةِ الْفِرَاقُ وَالشَّوْقُ مِنَ
الْجَانِبَيْنِ وَالْمُلَاقَاتُ إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ الْمَوْتِ
وَوَضَّاعُ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَطَالِ
شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَا شَدُّ
شَوْقًا وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَعَ تَحَقُّقِ النُّزُولِ فِي
هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ لَيْسَ بَيْنَ السَّالِكِ وَبَيْنَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ حِجَابٌ بَلِ الْحُجُبُ كُلُّهَا مَفْقُودَةٌ
وَلَكِنَّ التَّوَجُّهَ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ مَفْقُودٌ بَلِ
التَّوَجُّهُ يَكُونُ ثَمَرًا بِمَامِهِ إِلَى الْخَلْقِ فَمَكَ
مَقَامُ الدَّعْوَةِ وَقَدْ يَقَعُ النُّزُولُ مِنْ تِلْكَ
النُّقْطَةِ الَّتِي هِيَ مَرْكَزُ دَائِرَةِ الْعَالَمِ الظُّلَمِيِّ
إِلَى النُّقْطَةِ الَّتِي هِيَ مَرْكَزُ دَائِرَةِ الْعَالَمِ النُّورِيِّ
هُوَ مَقَامُ الْكُفْرِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَالْكَارِ عَنَّهُ سُبْحَانَهُ
وَعَنْ أَنَسَاءِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ آيَاتِهِ
وَيَقَعُ الْعُرُوجُ عَنْ تِلْكَ النُّقْطَةِ إِلَى مَرْكَزِ

باین نزول که بر تبه این نقطه واقع است چنان
متخیل گردد که گویا روبرو عالم است و پشت بحق سبحان
و معلوم گردد که این توجه بعالم و انقطاع از حق
ببُخانه صرف تا وقت موت است و چون بیاید
وقت وصال منقلب گردد و حال پس اندرین نشاء
فراق و اشتیاق از طرفین ثابت است ملاقات
بمحصل نیانجامد مگر بعد از موت و ظاهراً هر گشت
معنی این حدیث قدسی یعنی آگاه شوید که با برادر
کشید اشتیاق بر آرزو بقیار من و من بایشان و
البته مشتاق ترم و بدانکه با وجود تحقق نزول درین
مرتبہ نوعی از حجاب میان سالک و میان حق
ببُخانه مستحق نیست بلکه محجب بتامها مزیغ
اند ولیکن توجه بحق ببُخانه مفقود است بلکه
اینجا توجه بتامه مخلوق است چه این مقام مقام
دعوت و گلبه ازین نقطه که مرکز دائره عالم
ظلمی است نزول واقع شود به نقطه که مرکز دائره
عدم است و این مقام مقام کفر است بحق تعالی
و مقام انکار است از وی ببُخانه و از انبیاء
و علی الله تعالی علیهم و آله و از آیات و
تعالی و خروج واقع شود ازین نقطه به نقطه که

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

بأن ست تعلق بشکر و عباد و بوس لشکر و دعا بواسطه دل و انکسار خود از لشکر غزا سبقت نمود و از
سبب بسبب الت فرمود شمع بر دند شکستگان ازین میدان گوی مو ایضا دعا و قضا منما
چنانچه مخیر صادق فرموده علیه و علی الله الصلوة والسلام لا یزید الا قضاء و استوف
و جها و این قدرت ندارد که در قضا نماید پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت تر آمد از لشکر
غزا و نیز لشکر دعا همچون روح ست مر لشکر غزا را و لشکر غزا قاتل ست مر و این لشکر غزا را از
لشکر دعا چاره نبود که قاتل روح قاتل تأیید و نصرت نباشد ازینجا ست که گفته اند کان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم یتغلبه یصعد الیک المهاجرون یعنی پیغمبر خدا طلب تسبیح و نصرت
میفرمود بتوسل فقرا و مهاجرین با وجود لشکر غزا و پیلیای محاربان پس فقرا که لشکر دعا اند با وجود
فقاری و زاری و بی اعتباری که الفقر سواد الوجیه فی الدارین گفته اند روزگار بکار می آیند و
با این بی اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از پنهان و همکاران پیش قدم میگردند مخیر صادق فرمود
علیه من الصلوات انتم اکه فردا قیامت خون شهدا را با سیاهی علما وزن کنند بلکه آن سیاهی
ایچ آید سبحان الله و بحمد و این سیاهی این سیاه روئی باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت
پایه ایشان را از حیض باوج رسانید بی شمع تاریکی درون آب حیات است و شاعر گوید
لام خلیم خلیتم خوانم لا رخساره سیاه روئی من کرد عاقبت کاره و هر چند این کسیرین
شایان آن نیست که خود را مدد و لشکر و عباد ظل سازد لیکن بجز و ایم فقر و احتمال اجابت دعا
خود را از دعا و دولت قاهره فارغ نیدارد و بلسان حال قال بعدا و فاتحه سلامت رطب
اللسان می باشد و بنا تقبل مثلاً انک انت التمیم العلیم

مکتوب پنجم و ششم

حضرت مخدوم نژاده خواجه محمد سعید مدظلّه العالی مدیر اوقیفت و تعالی و بیان آنکه اکثر

فقره

در راه انداختن و این
مکتوب پنجم و ششم
در بیان آنکه اکثر
فقره و شاعر گوید
لام خلیم خلیتم
خوانم لا رخساره
سیاه روئی من
کرد عاقبت کاره
و هر چند این
کسیرین شایان
آن نیست که
خود را مدد و
لشکر و عباد
ظل سازد لیکن
بجز و ایم فقر
و احتمال اجابت
دعا خود را از
دعا و دولت
قاهره فارغ
نیدارد و بلسان
حال قال بعدا
و فاتحه سلامت
رطب اللسان
می باشد و بنا
تقبل مثلاً انک
انت التمیم
العلیم

مستحق علم حضوری است پس علم حضوری مرکب است از علم حصولی و علم غائی
و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی

گفته ذات بعلم حضوری است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
انطقه مقامه اقربیت او تعالی بعلم حضوری مرکب است که تعلق باهل معلوم در وجه بطلان
از ظلال معلوم و بصورت از صور آن که نصیب علم حصولیست پس علم حصولی فی الحقیقت علم
بنفس شے نباشد بلکه علم بصورت از صور آن شے باشد نسبت بنفس آن شے چهل متحقق بود
بیجان الله چهل شے را علم بآن شے گفته اند اما که صورت و ظل شے را عین شے تصور نموده علم
صورت شے را علم شے دانسته اند و آن منوع است و دعوی عینیت غیر مسموع زیرا که شے و صورت
شے با یکدیگر نسبت عینیت دارند و هر جا که نسبت عینیت ثابت است تغایر لازم الاتقان
متغایران قضیه معررہ آریاب محمول است و اینها علم بصورت شے چگونه مستلزم علم شے گما هو بود
صورت شے تمثال ظاهر شے است که تلبیس با حکام حرات نموده ظهور پیدا کرده است و بسا از وقایع
و اسرار شے است که در صورت نامی و نشانی از آنها نیست شے اگر تصور صورت آن در استان
خواهد کشید و میرته درم کنارش را چسان خواهد کشید و کاش ظاهر شے بصرف خود و صورت
ظاهر شود باطن موقوف بر گاه ظاهر شے رنگ محل و مزات را تلبیس نموده بصورت شے ظهور نماید
یعنی است که ظاهر بصرافت خود نیامد بلکه پیوسته دیگر پیدا میکند پس صورت چنانچه از باطن شے
محمود است از ظاهر شے نیز محروم بود پس تا چار علم آن صورت مستلزم علم آن شے گما هو نباشد
باجمال معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کائن باشد و در ذهن چون صورت کائن است معلوم هم
همان صورت باشد صورت و هر گاه با شے نسبت تغایر پیدا شد علم صورت مستلزم علم شے گما هو
نگشت علم حضوری است که حاضر مدبر که آنجا نفس شے است و ظله و صورت در میان متخلل نگشت
است پس معلوم درین علم بنفس شے بود و صورت از صور آن شے پس علم حضوری اشرف بود
بلکه علم همان باشد پس مایه آن که علم حصولی بود و چهل باشد که بصورت علم خود را در انوار است
چهل مرکب است که چهل خود را علم میداند و پیدا کند که نمیدانند پس علم حصولی را بذات و صفات

مستحق علم حضوری است پس علم حضوری مرکب است از علم حصولی و علم غائی
و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی
مستحق علم حضوری است پس علم حضوری مرکب است از علم حصولی و علم غائی
و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی

مستحق علم حضوری است پس علم حضوری مرکب است از علم حصولی و علم غائی
و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی و علم غائی مرکب است از علم حصولی و علم غائی

و جی تعالی و تقدس راه نمودنات و صفات واجب تعالی و تقدس باین علم معلوم نباشند
 این علم فی الحقیقت علم بصورت معلوم است نه نفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را دران
 صورت جل سلطانة را بنیست تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند
 حق را جل سلطانة مثل نیست اما مثال است لیکن این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت
 نمیست که علم تعلق دارد و تواند بود که در مثال که اوسع مخلوقات است صورت کلین باشد و درین
 است نمود حدیث قدسی لا یسعی اذنی ولا سمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمنین
 خصوص قلب بندة مؤمن است که معامله او از سایر ناس جداست که بفنا و بقا مشرف گشته است
 در حصول ارسته بحضور پیوسته است آنها اگر گنجایش است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول
 در کدام آینه در اید او باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و معلوم است پس و ال این علم
 عالم را نبود که معلوم نفس نیست که از در متفک نیست بلکه علم هم در انجا عین عالم است و عین
 معلوم انفسا که چنانچه پیش دارد باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفسی است نه صورت و
 معلوم در انجا چنانچه هست منکشف میگردد و گما شود علم میدر اید بلکه معلوم میگردد چنانچه عبارت از نفس است و چون
 در وجه اعتبار اساطیر شد نفس ذات مانده حاضر مدبر است گنیه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی
 معلوم در انجا وجود و اعتبارات شئیست که صور و اشباح شئی اند نه نفس شئی چنانچه گذشت پس
 معلوم در انجا گنیه شئی نبود و شئی بلکه معلوم نکرد و غایة مافی الباب در علم حصولی هم انکشاف شئیست
 هم در یک شئی و در علم حضوری انکشاف شئی نیست اما در یک شئی نیست پس گنیه معلوم منکشف گردد اما
 یک نشود پوشیده نماند که چون علم حضوری نسبت بذات واجب جل سلطانة ثابت گشت گما شود
 هم اند که کنیذات واجب جل سلطانة منکشف گردد و ذات واجب تنها گما هو معلوم شود و این
 و منقرض علی است گویم که این علم حضوری که بذات واجب تنها تعلق گرفته است در رنگ روت
 است که نسبت بواجب تنها اثبات میکنند که انکشاف آنهاست و درک مفقودست درین علم هم انکشاف

و در این علم معلوم است که در علم حضوری اتحاد عالم و معلوم است پس و ال این علم
 عالم را نبود که معلوم نفس نیست که از در متفک نیست بلکه علم هم در انجا عین عالم است و عین
 معلوم انفسا که چنانچه پیش دارد باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفسی است نه صورت و
 معلوم در انجا چنانچه هست منکشف میگردد و گما شود علم میدر اید بلکه معلوم میگردد چنانچه عبارت از نفس است و چون
 در وجه اعتبار اساطیر شد نفس ذات مانده حاضر مدبر است گنیه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی
 معلوم در انجا وجود و اعتبارات شئیست که صور و اشباح شئی اند نه نفس شئی چنانچه گذشت پس
 معلوم در انجا گنیه شئی نبود و شئی بلکه معلوم نکرد و غایة مافی الباب در علم حصولی هم انکشاف شئیست
 هم در یک شئی و در علم حضوری انکشاف شئی نیست اما در یک شئی نیست پس گنیه معلوم منکشف گردد اما
 یک نشود پوشیده نماند که چون علم حضوری نسبت بذات واجب جل سلطانة ثابت گشت گما شود
 هم اند که کنیذات واجب جل سلطانة منکشف گردد و ذات واجب تنها گما هو معلوم شود و این
 و منقرض علی است گویم که این علم حضوری که بذات واجب تنها تعلق گرفته است در رنگ روت
 است که نسبت بواجب تنها اثبات میکنند که انکشاف آنهاست و درک مفقودست درین علم هم انکشاف

فلا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم
في كل شيء
ولا ريب في ذلك
من عند ربهم
العليم

مستوفی گشته خود میسرند و متصل میسرند پس ایستادن فوق از راه محبت و عدم محبت آمد سر که محبت
است از غیر محبوب گسترده است محبوب بیوند و بر که این محبت ندارد و علم کفایت میکند و آن را مستوفی
میداند بلکه جایگاه آن بزرگواران خود میسرند علم اینان هم با نجات رسد نهایت علم بر تقدیر صحت
و بایر مطلوب است آنکه واصل مطلوب با مطلوب نیست هیچ و قصه با نیکو کار و که نصیب واصل
نشود بزرگ گویند بنده با حق بیخوشی و شکرست و لله المثل الاعلی بنده باید شد و از بندگی
ایستاده باید رست و الله سبحانه الموفق

مکتوب پنجاه و یکم

بلاشیر محمد لاهوری در دو یافته و فرق میان تصدیق قلب و یقین آن الحمد لله و سلام علی
عباد الذین اصطفی سوال بعضی از متحان متکلمین که حقیقت ایمان گرویدن دل لغت
بمؤمن چه معنی آن چیست و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بمؤمن چه یا امر
زائد است بر نفس تصدیق و یقین دل بآن مصدق چه جواب گرویدن دل و اسع یقین دل است هر دو
و دل تصدیق نیست لیکن متوجع است بران یقین بعد از حصول یقین دل از دو حالت خلوت بود تسلیم
و انقیاد بود بمؤمن چه یا محمود و انکار بآن علامت تسلیم و انقیاد و رضای قلب بمؤمن چه و نشانه
صدست بآن علامت محمود و انکار است قلب است بمصدق چه و نگی سینه است بآن قال
الله تبارک و تعالی فمن یؤد الله ان یتهدیه شیخ صدرة الاسلام و من یؤذ ان یضل
یحصل صدرة خیرا و کما یضغذ فی السماء کذلک یجعل الله الریح علی الذین یریدون
و حصول تسلیم و انقیاد و قلب بمؤمن چه بعد از حصول تصدیق و یقین بآن بعضی مؤمنان الهی است
جل سلطان و بصیرت کرم نامتاهی دست نگاه او نجاست که ایمان مؤمنان الهی گفته اند جل
شانه و متشابه و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق چه و رنوخ و مثنی صفات رویه غیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم
في كل شيء
ولا ريب في ذلك
من عند ربهم
العليم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم
في كل شيء
ولا ريب في ذلك
من عند ربهم
العليم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مراد چه علم حصولی فی الحقیقه ظل علم حضوری است پس تا چار فناء آن ظل فناء این بود و حصول
این فناء نفس در مقام طمینان می آید و از حق جل و علا راضی و مرضی میگردد و بعد از تجاوز جمیع معاطف
تکمیل و از شاد و با و تعلق میگیرد و توجها و تفرقا و امیث میگرد و با طباغ مختلفه عناصر از بعد که از کان بدن این
و هر یک معاصی است که از امور دنیا و خواستش است از اشیا میکند و هیچ یک از لطائف بدن این
دولت میسر نیست است که انانیت الجبسی که ناشی از عنف ناریست سیاست با صلاح می آرد و
قوت شهوید و غضبیه سایر اوصاف و تمییز که بهایم و سایر حیوانات را در آن شرکت است بحسن تربیت
با عدل می آرد و سبحان الله لطیفه که بدترین لطائف بوده است بهترین اینها میگردد و قال علیه و علی اله
الصلوة و السلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام و اذا فقهوا تسبیح علامت شیان
ما سو از قلب عدم ظهور ماسو است در قلب بحقیقت که اگر بگویند اخبار ماسو نماید ظهور کند بلکه
قلب قبول آن نماید و علامت زوال علم حضوری نفس عالم انتقاد عالم است بالکل غیثا و اثر اما زوال
علم و معلوم از آن تصور شود چه علم و معلوم در آن موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال نپذیرد و علم و
معلوم منتفی نگردد و فنا را اول فنا را آفاق است و فنا را ثانی فنا را انفس است که حقیقت فناست

مکتوب پنجاه و سوم

بحضرت

إلى حضرت محمد زاده خواجه محمد معصوم
مُدَّ ظِلُّهُ فِي زَوَالِ الْعَيْنِ وَالْأَثَرُ جُودًا وَ
شُهُودًا وَ بَيَانِ ذَلِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ
حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا
بَلَى يَأْتِي قَدْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ

بحضرت محمد زاده خواجه محمد معصوم سایه اش
در از باد و زوال عین اثر وجود او شهودا و بیان
آن بنام خداست بخشاینده مهربان فرمود
خداست بسیار بزرگتر هر آینه آمده است بر
آدمی مدتی از زمان که نبود چیزی ذکر کرده شد
بلکه بر سر و کار من هر آینه آمده است بر آدمی

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حِينَ قَدْ تَنَزَّلَ إِلَيْكَ شَيْءٌ مِّنْ ذِكْرِكَ
وَلَا تَرَاهُ وَلَا تَسْمَعُهُ وَلَا تَجِدُهُ
بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا شِئْتَ حَيَاةً بِحَيَاتِكَ وَبَاقِيًا
بِغَايَتِكَ وَمُخَلِّفًا بِاخْلَافِكَ بَلْ صَارَ بَاقِيًا
بِكَ بِفَضْلِكَ فِي عَيْنِ الْفَنَاءِ وَفَانِيًا فِيكَ
فِي عَيْنِ الْبَقَاءِ لَكَلَّا مَرِئَيْنِي مَاءً وَكُحُولًا
كَمَالٍ كُلٌّ وَلِجِدِّ مَنِيَّ بِوُجُودِ الْآخِرَةِ مِثْلُهُ
مِثْلُ الْكَافِ الْإِنْفِ فِي مَعْدِنِ الْمِلْحِ حَتَّى صَارَ
شَيْئًا فَشَيْئًا مُنْصَبًّا بِأَهْلِكَ الْمِلْحِ إِلَى الْإِنْفِ
كُلُّهُ مِلْحًا مَا بَقِيَ مِنْهُ عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ فَلَا جَرَمَ
أَيْبَهُ قَطْلُهُ وَقَطْعُهُ وَحَلَّ كُلُّهُ وَبَعْدَهُ خَرَابٌ
فَلَوْ بَقِيَ مِنْهُ عَيْنٌ وَأَثَرٌ كَمَا جَازَ ذَلِكَ وَنَحْمُ
مَا قَالَ فِي الرَّعْرِ الْعَاثِيَةِ هَيْكَلٌ كَانَتْ يَدُكَ
أَوْتَدُكُمْ كَرِيهًا وَمِنْ أَيْنَ مَرِيَا بِرُشُورِ
نَمَكٍ كَسْرٍ لِّسَانٍ كَانَتْ إِيَّاكَ قَدْ
كَتَبَتْ فِي الْمَكَاتِبِ أَوْ مَسَائِلَ نَدَا الْخَبِيرِ
وَلَا كَرَاهِيًا يَكُونُ لِهَوْدِيًا لَا وَجُودِيًا
لَا سَتْرًا مِمَّا لَا لَحَادَ وَالزُّنْدَ كَرْدَ وَرَفْعَ
الْإِسْهَابِيَّةِ الْفَاطِمِيَّةِ بَيْنَ الْعَبُودِيَّةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ
فَأَسْطَرَّ زَوَالُ الْعَيْنِ وَالْأَثَرِ فِي الْوُجُودِ بِإِسْلَامِهَا

نقشه از زمان که بزیر پیوسته ذکر کرده شده نیاز
راه عین و نیاز را مقرر از وکشی شود و نیاز را
وجود پسر بعد از این که خواستی زنده بگرد و حیوة باز
تو و باقی می باشد بقاء تو و مخلوق میشود با خلاق
بلکه افضل تو در عین فناء تو باقی گشت و در عین
بقا در تو فانی گردید بسبب ملازم میان ایشان
حصول کمال هر یک از ایشان بوجود دیگر و است
آن داستان انسان است که در نمک ساز و گشته
تا و خیزد شیا فانی با حکام نمک منصف گردید
خاک که تمام نمک شد به عینش باقی ماند و نیازش
از نیاز است که قتل و قطعش مباح گشت و خوردن
فروختن و خریدنش مباح و اگر از و عین باشد
باقی ماند چیز از اینها باز گشته و چه خوش
گفته است در شعر فارسی هیکل کاندل
اگر کوئی بپایند تو در مکاتیب رسائل خود نوشته
که زوال عین و اثر عین هودی باشد و این
وجودی که کن ستر و کلاه و زنده است
در رفع اشیائیت ثابت است میان جودیت
در بوبیت پس در نیاز محض زوال عین
و اثر و وجود هم چیست

کتابت از امام علی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

لَا صُورَةَ الْإِنْسَانِ إِلَّا أَنَّهُ قَيْسٌ ذَلِكَ الْمِلْحَمُ
 الْحَكْمِيُّ بِمُقْيَاسٍ شَيْخٍ ذَلِكَ الْإِنْسَانُ صُورُهُ
 بِصُورَتِهِ لَا أَنَّهُ بَقِيَ قَبْلَهُ الْإِنْسَانُ قَبْلَهُ
 أَثَرُهُ تَكْسِيَةً زَوَالُ الشَّيْخِ فِي الْمِلْحَمِ الَّذِي قَيْسٌ
 بِمُقْيَاسٍ صُورَةَ الْإِنْسَانِ كَمَنْ بَلَّ وَقَعُ
 وَأَمَّا مَا نَحْنُ بِصَدْدِهِ فَلَيْسَ كَذَلِكَ فَلِلَّهِ
 الْمَثَلُ الْأَعْلَى فَهُوَ سُبْحَانَهُ لَا يَتَّخِذُ مَعَشَةً
 وَلَا يَتَّخِذُ مَعَشَةً شَيْءٌ وَلَا يَتَّخِذُ بِالْأَشْيَاءِ وَ
 لَا يَتَّخِذُ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَالْأَشْيَاءُ
 أَيْضًا غَيْرُ مُتَّصِلَةٍ بِهِ سُبْحَانَهُ وَلَا تَتَّخِذُ
 عَنْهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَا يَتَّخِذُ بِدَايَةٍ وَلَا
 بِصِفَاتِهِ وَلَا فِي أَسْمَائِهِ بِحُدُوثِ الْأَكْوَانِ
 فَهُوَ سُبْحَانَهُ الْآنَ كَمَا كَانَ عَلَى صَرَافَةٍ تَنْزِيهِ
 وَالتَّقْدِيرِ فَهُوَ قَالِي قَرِيبٌ مِنَ الْعَالَمِ وَمَعَهُ
 بِالْقُرْبِ الْمُبِينَةِ الْمَجْهُولَةِ كَيْفِيَّتُهَا لَا كَقُرْبِ
 الْجَنِيمِ مِنَ الْجَنِيمِ وَلَا كَقُرْبِ الْجَنِيمِ مِنَ الْعَرَضِ
 بِالْجَمَلَةِ صِفَاتُ الْإِمَّاكِاتِ بِمَاتِ الْحُدُوثِ كُلِّهَا
 مَسْلُوبَةٌ عَنْ جَنَابِ قُدْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِيَّ
 لَا يَزِيدُ فِي قُرْبِهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدٍ وَوُجُودِ الْأَمْنِيَّةِ
 لَا يَحْصِلُ اتِّصَالُهُ مَعَ اللَّهِ وَالْفَنَاءُ وَالْبَقَاءُ حَوَالًا

نه صورت انسان گرا آنکه آن منع حکمی مقدّرست
 بمقدار شجیع آن انسان مصوّرست بصورت آن
 نه آنکه باقی مانده است شجیع آن انسان پس باقی
 مانده است اثر آن قیسیه زوال شجیع از محکم
 تقدّرست بمقدار صورت انسان ممکنست
 بلکه واقع و اما ما نحن بصدده پس چنینست
 که مراد است صفت برتر پس او سبحانه
 بجزیرت میگردود و نه چیز با و متحد شود و نه
 متصل باشد با اشیا و منفصل بود از اشیا و اشیا
 بهم نه متصل اند با سبحانه و نه منفصل اند از او
 منزّه است آنکه حدوث محذورات متغیر نگردد
 نه در ذات و نه در صفات نه در اسماء پس او سبحان
 چنانکه بود احوال بهم بر همان صرافت تنزیه و
 تقدیر خودست و او سبحانه قریب بعالم
 و با عالم اما بقرب معیت مجهول کیف درنگ
 قرب جسم جسم و نه درنگ قرب جسم بعضی باطل
 صفات امکان و سمات حدوث تمامها از جلال
 قدس و مسلوب اند عروج اولیا و قرب او
 سبحانه بعد چنانچه میفرماید و وصول اصفیای
 محصل اتصال او بمن میگردود و فنا و بقا حوال

ع
محکم دلائل
بر اثبات حق تعالی

کتابت اولی

ع
در سوال نفی
سلب الشک

لَقَدْ فَاءَ غَيْرَ مَا فِيهَا الْعُقُلَاءُ وَزَوَالِ الْعَيْنِ
وَالْأَثَرِ لَهُ مَعْنَى لَا يَفْقَهُ إِلَّا مَنْ رَزَقَهُ ذَلِكَ
كَمَا يَجِبُ تَحْقِيقُهُ فَاسْتَمِعْ كَلَامَ هَذِهِ
الطَّائِفَةِ بِحُسْنِ الظَّنِّ وَالْقَبُولِ وَلَا تَهْتُمْ
مِنْهُ مَذْنُوءَ الظَّاهِرِ وَمَعْنَاهُ الْمُطَابِقَةُ
فَإِنَّهُ رُبَّمَا تَغْلَطُ فِيهِ غَلْطًا فَاحِشًا فَضِلَّ
وَنُضِلَّ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمُؤَفَّقُ الْمُنْتَهَمُ
لِلصَّوَابِ فَإِنْ قُلْتَ قَدْ جَوَزْتَ زَوَالِ الْعَيْنِ
وَالْأَثَرِ مِنَ الْإِنْسَانِ فَمَا تَقُولُ فِيمَا جَاءَ
فِي الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ فِي شَأْنِ خَاتِمِ الرُّسُلِ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ وَمَا
جَاءَ فِي حَدِيثِ النَّبِيِّ عَلَى مَصْدَرِهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
أَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ وَلَيْسَ هَذَا
إِلَّا بَعْدَ الْإِثْرَيْنِ الْإِنْسَانِيَّةِ قُلْتَ
لَيْسَ كَذَلِكَ وَلَا دَلَالَةٌ لَهُ عَلَى
بَعْدِ الْإِثْرِ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا أَرِيدَ أَنْ يَأْمُرَ
الْإِنْسَانُ الْكَامِلَ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاوَةِ إِلَى
الْعَالَمِ وَدَعْوَةِ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ سُبْحَانَ

إشارة إلى كيفية
واقعة في آخر
سورة الكهف بكتبة
السادس عشر
قال المصنف رحمه الله
قال في تشييد
البيان وذكره القائل

செய்து

وَأَمَّا مَقْفُوعٌ عَلَيْهِ
سَلَامٌ مِنْ خَدَّيْهِ
أَنْتَ زَمَانَا أَتَابِشُ
رُفَى كَا بِرُفَى خَلِيشُ
وَأَعْيَبُ كَا بِأَعْيَبُ
بِشْ
مُصْحَفُ
لَمْ أَكْ
وَقَدْ

أَنَّهُمْ أَبْقَوْا هَيُولًا هَاتَا بَيْنَا فِي الْحَالَيْنِ
 تَبْدُلِ لَصُورَةِ التَّوَعُّبَةِ وَنَحْنُ لَا نَقُولُ
 هَيُولِي وَلَا يَتَبَوَّهَاتُهَا بَلْ نَقُولُ إِنَّ الْفَنَاءَ
 لِبَقَاءِ إِعْدَامٍ قَدْ نَجَادُ مِنَ الْقَادِرِ الْخَتَّارِ
 لَشَأْنُهُ جَاءَ فِي الْخَبَرِ تَنْ يَلِجُ مَلَكُوتَ
 مَمُوتٍ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ كَأَنَّهُ إِشَارَةٌ
 إِلَى إِنْجَادِ الثَّانِي بِالْوِلَادَةِ الثَّانِيَةِ وَإِنَّمَا
 لَوْ الْبَقَاءُ بِاللَّهِ تَجَوَّزَ أَتَشْبِهُهُ بِالزَّوَالِ
 بِصِفَاتِ الرَّذِيلَةِ وَحُصُولِ الْإِخْلَاقِ
 عَمِيدَةٍ كَأَنَّهُمَا شَبِهُهُ بِصِفَاتِ مَرْتَبَةٍ
 وَجُوبٍ تَعَالَتْ وَتَقَدَّسَتْ وَقَدْ حَقَّقَتْ
 غَيْرَ مَوْضِعٍ أَنَّ ذَاتَ الْمُمْكِنِ هُوَ الْعَدَمُ بَلْ
 لَا هُوَ فَلَا مَعْنَى لَزْوَالِهِ فَإِنَّ الْمُمْكِنَ يُمْكِنُ فِي جَمِيعِ
 الْأَحْوَالِ خَالِ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ كَمَا كَانَ فِي حَالِ
 دُمِهِمَا وَالْوَاجِبُ تَعَالَى وَاجِبٌ عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ
 الدَّوَامِ لَا يَلْحَقُ بِجَنَابِ قُدْسِهِ شَيْءٌ وَلَا
 يَفْصِلُ عَنْهُ أَمْرٌ وَلَا نِعْمَةٌ مَا قِيلَ فِي الشَّعْرِ
 قَادِرِي سِه رَوْنِي زِمَكُنْ دَرْدُو عَالَمِ
 بِدَرْگَزَنَشْدِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ
 بَقَاءُ الْإِمْكَانِ فِي الْمُمْكِنِ لَيْسَ عِبَارَةً عَنْ

مگر آنکه هر آینه ایشان ببقای سوا عناصر و مرد
 حال با وجود تبدل صورت نوعیه حکم کرده اند و
 مایان هیولی قائل ایم و نه ببقای آن بلکه قائل
 ایم بآنکه هر آینه فنا و بقا اعدام است و ایجاد از
 قادر مختار جل شانیه در خبر آمده که مرکزند آید
 ملکوت آسمانها که که دو بار نزاده شد گویان این
 خبر اشارتست بایجاد ثانی یولادت ثانیه
 جز این نیست که بقا باشد مجازا و تشبیها گفته اند
 بسبب زوال صفات ذلیله و حصول اخلاق
 حمیده که گویا تشبیه اند بصفات مرتبه و جوب
 تعالت و تقدست و در مواضع متعدد تحقیق
 نموده ام که هر آینه ذات ممکن همین عدم است پس
 پس زوالش معنی ندارد چه ممکن در جمیع احوال
 ممکن است هم در حال فنا و هم در حال بقا چنانچه
 قبل ازینها بوده و واجب است که دائما واجب است
 نمی یوند و بجناب قدس و چیزه و مفصل
 نیکر و دازوے امه و چه خوش گفته شد در
 فارسی سیه رونی ز
 بر تو مخفی نماند که هر آینه بقای امکان
 در ممکن عبارتست از

قتل و کشتن و زنده کردن و زنده ماندن
 کلمات مهم فارسی

بَقَاءُ الْاَكْثَرِ فِي الْمُمْكِنِ وَبَقَاءُ ثُبُوتِهِ فِي
 عَرَبِيَّةٍ مِنْ مَرَاتِبِ الثُّبُوتِ فَإِنَّهُ مُنَافٍ
 لِلْعَنَاءِ الْأَتَمِّ وَالْعَنَاءِ بِهَذَا الْعَنَاءِ جَدِيدُ
 الْأَمَانَةِ إِلَى أَهْلِ أَوْدَةِ الظَّلَالِ الْمُعْكَسَةِ فِيهِ
 إِلَى أَصْلِهِمَا مِنَ الْوُجُودِ وَتَوَاجُعِهِ كُلِّهَا مِنَ الصِّفَاتِ
 الْكَامِلَةِ وَالْعُتُوبِ الْفَاضِلَةِ لِحَقِّ هُوَ بِالْعَدَمِ
 الصَّرْفِ الْكَامِلِ فِي الْعَدَمِيَّةِ بِحَيْثُ كَرُّ يَوْجَدُ
 فِيهِ إِضَافَةٌ وَلَا نِسْبَةٌ إِلَى شَيْءٍ وَلَا اسْمٌ وَلَا
 لَا رِسْمٌ فَإِنَّ وُجُودَ الْإِضَافَةِ فِي الْعَدَمِ يُبَيِّنُ
 عَنْ ثُبُوتِهِ وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ +

بقاؤ اکثر در ممکن بقا ثبوت و در
 مراتب ثبوت نیست که آن منافی قنای
 ست و قانی باین قنای از دایمانات
 آنها و در وظلال منعکسه در آن باطل آنها
 و تمام توابعش از صفات کامله و نعوت
 بعدم صرف که کامل است و در عدمت
 کشته به هیچیک باقی نمانده و در اضافت
 نسبت به چیز و نه نام و نه نشانه که
 اضافت در عدم از ثبوت فی الجمله
 است و هو کما تری فافهم +

در این کتاب

مکتوب پنجاه و چهارم

سوره بقره ۲

بَعَثَ جِهَانَ وَارْتِبَاعِ شَرِيعَتَيْنِ وَمُحَارَبَةِ أَعْدَائِهِ دِينَ حَقٍّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى تَوْنُهُ
 مَرْضِيَاتِ خُودِ كَرَامَتِ فَرَمُودِهِ سَلَامَتِ وَعَزَّزَ وَمَحْتَرَمَ دَارِ دِيَالَتِي وَإِلَيْهِ الْاَلْحَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ
 الْعُكُوفَاتُ وَالشَّلِيمَاتُ ۝ كَوْنُهُ تَوْفِيقُ سَعَادَتِ وَرَمِيَانِ فَلَکُهُ دَانْدُ کَسِ بِمِيدَانِ
 نَمِيِّ آيِدِ سَوَارِ اِنْ چَشْدُ تَلْذَّذَاتِ وَتَسْتَحْمَاتِ دَنِيوِيَّةِ فَانِيَةِ وَقْتِ گَوَارِ اُفْتَدِ وَتَجَلِيلِ وُدِّ دَرِ
 اَنْ بَلِ بِمَقْصَدِ شَرِيعَتِ غَزَا نَمُودِهِ آيِدِ وَبَاخِرَتِ جَمِيعِ شُودِ وَالَا حَكِيمِ سَمِ قَاتِلِ دِلَرُودِ لِبَشْكَرِشِ اَنْدِ
 اَنْدِ وَاطْبَعِ رَا بَانَ فَرِيَادِهِ وَاَنْ اِگر مُعَايَنَةُ اَنْ بَرِيقِ حَكِيمِ مَطْلُوقِ جَلِّ شَانُهُ اَنْمُودِهِ نَهْ آيِدِ
 تَلَا فِي اَنْ شِيرِ نِي تَلْمِخِي اَوَامِرِ وَنَوَاهِي شَرِيعَتِ كَرْدِ نَشُودِ بِاَجْمَلِ بَانْدِ كَسِي وَتَرُودِ دِيرُوفِ شَرِيعَتِ
 كِه مَبْنَاءِ اَنْ بِرِهْلَتِ سِتْ مُلْكَ اَبَدِي بِدَسْتِ اَيْدِ وَبَانْدِ كِ غِلْطِ فَرَاخْتِ اَنْ دَوْلَتِ

در این کتاب

و دانی از دست میرود عقل و در اندیش را کار باید فرمود و در رنگ طغیان بجزرته و تیزت عوض نماید
 و همین خدمت که در پیش دارند اگر از ایشان شریعت مصطفویه علی مصادرها الصلوة والسلام
 للتحیة جمع سازند کار بسیار کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات و دین متین با منور ساخته
 نمود گردانیده مافقیان اگر سالها جان بکنیم درین عمل بگردشما شاهبازان نسیم **هـ**
 گوئی توفیق و سعادت در میان افکنده اند کس میدان درستی آید واران را چه شد
 اللهم و فتنایا تحب و ترخص بقیة المرام رفیعان قیمة دعا فضائل بآئین خواجه محمد سعید و خواجه
 محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند فرمود موجب ائتمان فقرات
 امزکم اعلى و شاکم اذکم

مکتوب پنجاه و پنجم

مرزخان افغان در کموشش رجوع از فقر بنما الحمد لله و سلام علی عبادیه الذین اصطفی اخی
 بان مرزخان از تنگیهای فقر گریخته التجا با غنیا آوردند و بتلذذات و تنعمات آن ساختند
 قال الله و اما الیه راجعون نیک نفیسه اند اگر بسیار رقی در دنیا صحبت غنیا میکنند هزاری بگرد
 ن سنگه پنجهزاری یا بیست هزاری بود از و بالا میگذرند اگر فرضا بنصب مانسنگه رسید فکر کنید چه
 نیز کرده باشید و کدام زرگی حاصل نموده اند و فقر هم میرسد بحال نان چرب تر از آن میخورد با هم
 بگذشت باین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام از دست شرافت تا به دست میرود و مغلستر
 بگردید الزامی بالظرف لا یتسحق النظر یعنی کسیکه بغیر خود راضی است مستحق شفقت نیست
 و آن بتلاشه اید سعی کنید که طریق استقامت و التزام شریعت از دست شما رود و در شغل باطن هم
 تورفتند هر چند از دنیا جمع ساختن مشکل است که جمع ضدین است آینه قدس است که درین وضع که
 اختیار کرده اند و ربان خدمت تر و دارند اگر تصحیح نیت کرده شود و خل غریز است و عمل نیک است

اما تصحیح نیت کار مشکل است امر و زاین خدمت است که فی الجمله نیک است فردا شاید خدمت عین و بال باشد و با جمله کار مشکل است همیشه را باشد خبر شرط است والسلام

مکتوب پنجاه و ششم

بجانب پسر زاده حضرت ایشان ^{حضرت محمد علی} خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین ولی خواجه حسام الدین و تائیف بر فحمت صحبت گذشته و در اینها با نثار صدیده ^{الکامل} الحمد لله و سلام علی عباد الله اصطفاه و قرنی الصنان و مسترکی ^{الکامل} الان خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین بجمعی صوری و معنوی محلی باشند عجب تعالی و در زمین و نامهربانی نمودند که با وجود حصول قرب و سرسند رسیدند و این غریب پسر سینه و حقوق آشنائی بجا نیامدند از خواجه محمد فضل چه گله نا آشنائی خود را از ایشان بر ارجل دور تر میدارد بلکه از آشنائی ما بر اسان است از میر منصور بیگ چه همیشه آرزوی صحبت دارند و از قوت بغل نه کردند قول قطبای عظام است که الرافضی باله لا یستقی الظول لشرک هر چند دیان خطای است اما متضمن آیهات است درینجا عینایه الله و تو علی سبیل التذیرة آن گوهر بدست میاید که در جانی دیگر اگر شیخ آن گوهر میسر شود و هر مبارز که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلا راعدا و را میسر شده است هر چند سلامتی در ز اما دولت غزا و شهادت در معرکه است گنج و زاویه باطل ستر و از باب مغف مناسب است در آمد المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف کار مردان اقویا مبارزت و معرکه کبریا قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اظلم من هوالهدی سبیل الله بعد از مضی مدت خود چون توجه عسکر شد فرزندی محمید البصورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض برکات و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بطور آمده بود و ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و رافضیت شمرده طلبید خود و ریزه همه آمده اند بامید آنکه ازین برکات چه ریزه نمایند عجایب

فرزند دوم حضرت خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین و تائیف بر فحمت صحبت گذشته و در اینها با نثار صدیده الحمد لله و سلام علی عباد الله اصطفاه و قرنی الصنان و مسترکی الان خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین بجمعی صوری و معنوی محلی باشند عجب تعالی و در زمین و نامهربانی نمودند که با وجود حصول قرب و سرسند رسیدند و این غریب پسر سینه و حقوق آشنائی بجا نیامدند از خواجه محمد فضل چه گله نا آشنائی خود را از ایشان بر ارجل دور تر میدارد بلکه از آشنائی ما بر اسان است از میر منصور بیگ چه همیشه آرزوی صحبت دارند و از قوت بغل نه کردند قول قطبای عظام است که الرافضی باله لا یستقی الظول لشرک هر چند دیان خطای است اما متضمن آیهات است درینجا عینایه الله و تو علی سبیل التذیرة آن گوهر بدست میاید که در جانی دیگر اگر شیخ آن گوهر میسر شود و هر مبارز که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلا راعدا و را میسر شده است هر چند سلامتی در ز اما دولت غزا و شهادت در معرکه است گنج و زاویه باطل ستر و از باب مغف مناسب است در آمد المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف کار مردان اقویا مبارزت و معرکه کبریا قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اظلم من هوالهدی سبیل الله بعد از مضی مدت خود چون توجه عسکر شد فرزندی محمید البصورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض برکات و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بطور آمده بود و ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و رافضیت شمرده طلبید خود و ریزه همه آمده اند بامید آنکه ازین برکات چه ریزه نمایند عجایب

الحمد لله

ممکنات عدالت اندوز حضرت شیخ وجودات متبرک و حضرت شیخ نمود کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر از آنها باغبان ثابت کرده است در فرات ظاهری وجود تعالی که جزا و در خارج موجود نیست منعکس گشته در خارج نمود پیدا کرده اند و مینمایند که در خارج اند و فی الحقیقت غیر از یک ذات تعالی در خارج موجود نیست میفرماید که هر یک از صور علمیه را در وقت از اوقات بظاہر وجود که کالذات است مر آن صور را نسبت مجهول کیفیت پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد و میگوید که این نسبت مجهول کیفیت معلوم احدی نیست حتی که ائیمار نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوٰات و التسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول کیفیت است خلق گفته است و ایجاد اشیاء نیست و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن نمیشد گشته است اشیاء چنانچه در خارج وجود نیست نمودی هم ایشان را بخانه خارج برهان بزرگی خودست نه وجودت غیر را دروے نه نمود اگر نمودت او را در مرتبه دهم است اگر ثبوت است اصنع خداوندی جل شأنه هم در مرتبه دهم است باجماع نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائے است و ثبوت او در جائے دیگر مثلاً دایره مؤنومه که ناشی از نقطه جواله است چنانچه ثبوت آن مرتبه دهم است نمود او نیز در همان مرتبه است چه از تسام آن در دهم است نه در خارج و نمود هم در آن مرتبه است زیرا که در خارج ازوے نشانی نیست تا نمودار گردد عایتر ما فی الباب نمود و می را نمود خارجی می انگارند و رنگ آن که صور مثالیه را در عالم مثال در نقطه بحث باطن می بینند و خیال کنند که آن صور را در عالم شهادت و حسن ظاهری می بینند و این قسم شتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را بر مرتبه دیگر شتبه میانند و حکم یک بر دیگر میکنند پس در مالم حق می بیند آن دایره مؤنومه که در خیال مرتبه گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است می بیند خیال میکنند که آنرا بچشم سر در خارج می بینند تا بچشمین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه جواله است

[illegible]

جنتی غلبہ پر مذکور ۱۷
 تو کہ در صول این فن
 جنتی غلبہ پر مذکور ۱۷
 تو کہ در صول این فن
 جنتی غلبہ پر مذکور ۱۷
 تو کہ در صول این فن

ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب امر اثبوت تحقیق بود جمیع کمالات از وی منسوب نشود
چه ثبوت عین کمال است بلکه اتم کمالات ازین تحقیق لازم آید که در حصول این فنا که اتم و اکمل است
زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او با هرگز نبوده است تا زوال متصور شود
عبدی بود که بتوهم وجود خود را برپای داشت و چون این توهم زائل گشت و بزوال شهودی
متحقق شد عدم صرف ماند که نایک و ناپسندیده است پس از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی
بسیج در کار نباشد و الله سبحانه و اعلم بحقیقه الحال .

مکتوب شخصیت سوم (۶۳)

بسیر مصلحت و کشف ستر احاطه و قرب معیت او تعالی و راجع و شستن این ستر عظیم بمجل و مشکل کتاب کریم قرآن و
و احاطه و ستر این وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال اینها دران حضرت جل سلطانها از قبیل مشابهات
شکلیات است آن قرب معیت آن وصل و اتصال که در فهم و دراید و متعقل شود جناب قدس و ندی حق شانه
از ان مدد که معلوم منزه و مبتر است لیکن ما آخر کار اینقدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره
شبییه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی که دران آئینه متوهم است
حاصل است که از عالم قرب اتصال موجود بود موهوم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود
حقیقی است و عالم در مرتبه جس و ونهم مخلوق گشته است ناچار قرب اتصال در میان واجب
تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود موهوم بود و هیچ محظوبی ازین قرب معیت بجناب قدس و تعالی
عاید نشود و اشیا و خسیه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه بآنها حاصل گردد و هیچ نقصی
بآئینه راه نییابد و هیچ خستی در سرایت نیکنند چه در مرتبه که آئینه است این اشیا و خسیه
متوهم را و دران مرتبه نام و نشانی نیست تا صفات اینها در پر تاثیر نماید غایب ما فی الباب
حضرت حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه جس و ونهم خلق فرمود و است و بخوابد که

[illegible]

این مرتبه را ثبات و استقامت بعد از احکام و آثار است که بر موجود مترتب است برین موهوم عاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب احاطه موهوم را در رنگ قربانیت موجوده اثبات فرموده است و از احکام صادق ساخته یعنی که رویت صورت مجیکه در خارج چنانچه مستلزم التیذاذ و گرفتاری است همچنین همان صورت که در آئینه منکس شود و ثبوت وی آنجا پیدا کند نیز موجب التیذاذ و گرفتاری است با آنکه صورت اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بگویم خداوندی جل سلطانته موهوم را با موجود در مرتبه احکام شرکت پیدا شد و اثر را موهوم در مرتبه جو مترتب گشت امید واریها موهوم نام را از موجود پیدا آمد و بشارت بها از دولت قرب و اتصال بوجود او حاصل شد **هـ هیتما لا ذباب النعیم نعيمها** و **للعاشق المسکین ما یجوز** + **ذک فضل الله یؤتیة من یشاء** و **الله ذوالفضل العظیم** باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بهر معنی که تصور کنند متعلق سازند بے شباهت تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال کیفیت نمایند و موهوم بعلیم حق دارند جل سلطانته و چون این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از مشایهات برآورده داخل نمک یا شکل ساخته شود گنهایش در **و الله سبحانه اعلم بحقیقه** انما

مکتوب شخصت چهارم

حضرت مخدوم زاد مائے کبار جامع الانسار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی سبحانه و ابقاهما ده فناء اتم که مربوط بر زوال عین و آخرت با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان نوال عدم از ممکن بقای ثبوت و غروجات آن با دیگر وقایع مبضنه فناء اتم و قیست مستحق شود که زوال عین و اثر از فانی حاصل گردد و ناله و نشانی از وی نماند سوال حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که با صاف امتیاز یافته محالی با ساد صفا

یعنی برین موهوم عاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب احاطه موهوم را در رنگ قربانیت موجوده اثبات فرموده است و از احکام صادق ساخته یعنی که رویت صورت مجیکه در خارج چنانچه مستلزم التیذاذ و گرفتاری است همچنین همان صورت که در آئینه منکس شود و ثبوت وی آنجا پیدا کند نیز موجب التیذاذ و گرفتاری است با آنکه صورت اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بگویم خداوندی جل سلطانته موهوم را با موجود در مرتبه احکام شرکت پیدا شد و اثر را موهوم در مرتبه جو مترتب گشت امید واریها موهوم نام را از موجود پیدا آمد و بشارت بها از دولت قرب و اتصال بوجود او حاصل شد **هـ هیتما لا ذباب النعیم نعيمها** و **للعاشق المسکین ما یجوز** + **ذک فضل الله یؤتیة من یشاء** و **الله ذوالفضل العظیم** باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بهر معنی که تصور کنند متعلق سازند بے شباهت تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال کیفیت نمایند و موهوم بعلیم حق دارند جل سلطانته و چون این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از مشایهات برآورده داخل نمک یا شکل ساخته شود گنهایش در **و الله سبحانه اعلم بحقیقه** انما

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کشفه
پس بی با شک
نظری و توحید
همینست علی
یعنی بنیاد است که بر آن
میانند و در تمام عالم
افزاید و از هر
جای که روایت شود

که ما را هم آگاهی

و چون غلطی
فکر میکنیم او ادبی
و حق
است تعالی

کہ آنجا از صفات بسیج محفوظ نیست ہر چند صفات را از ذات تعالی انفکاک کے نیست لیکن
 صفات ازلی وابدی است و قدم دارد و قیام او ازلی نیست و بدایع حدوث قسم اما صفا
 را نقائص است کہ عدم باشد مثلاً عدم علم و عدم قدرت و معاملہ این عارف از نقائص است
 بالارفتہ است چنانچہ تحقیق یافتہ پوشیدہ مانند کہ معاملہ چون از نقائص عدم بالارود وجود
 متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محال است گوئیم واجب وقتے گردد کہ وجود خارجی پیدا
 کند و ممکن را جز در مرتبہ و ہم و جس ثبوتے نیست پوچھ وجود از کجا متصور شود ازین بیار
 فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد کہ قیام صفات باعتبار وجود خارجی
 و قیام عارف باعتبار وجود و ہشی اگرچہ ثبات و تقرر دارد و مبدأ آثار است باید دانست کہ بقا
 آنا از عارف تا بقائے عدم است کہ حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت آثار امور
 نماید کہ بران باطلاق نمودہ آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچہ طویل الذیل است و ثبوت
 ہر چند ذات ممکن گشتہ اما کلمہ آنا را آنجا مورد نیست گوئیا وضع لفظ آنا از برای حقیقت
 عدنیہ بودہ است کہ از حقیقت ثبوتیہ نفرت داشتہ بے جزو اعظم در ممکن عدم است و ممکن
 عدم ممکن گشتہ است و کارخانہ ممکن از عدم نہیں شدہ احتیاجیکہ در ممکن است از عدم آمدہ
 و حدوثے کہ دامگیر انسان است ہم از عدم ہویدا گشتہ اگر کثرتے در ممکن است ہم از راہ عدم
 است و اگر امتیاز است ہم از راہ وے وجود در حق ممکن استعارت و آن ہم بتخیل و توہم است
 اگرچہ ثبات و استقرار دارد بدانند صفاتیکہ بذات و جہی جل سلطانہ قیام دارند ذات عن
 شانہ بتماہہ ہر یک از ان صفات ظہور میفرماید نہ آنکہ چیزے از ذات متصف بصفے بود
 چیزے دیگر متصف بصفے دیگر چہ دان حضرت بعض و تجزی نیست بشرط حقیقی است ہر
 حکے کہ آنجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچہ گفتہ اند ذات اللہ تعالی کلہ علم و کلہ
 ارادہ و کلہ قذدہ و قیامیکہ عارف را بذات واجب جل سلطانہ بے ملاحظہ آنما و صفات

[illegible]

وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجود مینمائی و در آن
چسیت گوئیم که تنزل بر تقدیر لازم می آید که منظر را عین ظاهر میگوئیم چنانچه دیگران گفته
اند اما اگر عین مگویم تنزل چرا باشد و مختار این فقیر قدم غیثیت ظاهرست باظهر والله سبحانه

مکتوب شخصیت پنجم (۶۵)

بولانا صفر احمد رومی در آنکه بعد از بقائے ذات عارف را هر صفتی از صفات و هر لطیفه از لطایف
 بکلّیت ذات او می برآید عارف کامل تمام معرفت را بعد از بقائے ذات چون صفات و
 اخلاق کامله عنایت فرمایند هر صفتی از ان صفات مثبوت بعنوان کلیت ذات او خواهد برآمد
 آنکه بعضی از ذات مثبوت بصفته باشد و بعضی دیگر مثبوت بصفت دیگر مثلاً ذات او بتمام
 علم خواهد بود و بتمامه بصبر و تمامه سمع خواهد بود چنانچه مفسران صوفیه در صفات و احوال چنانکه
 گفته اند که ذات الله تعالی کلّه علمه کلّه قدره کلّه سمعه کلّه بصره مثلاً از ریاضات
 که مومنان حق سبحانہ بار آورده است به جهت خواهند دید که بکلّیت خود بصبر خواهند بود
 و چون تمام بصبر باشند جهت چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه عوام مومنان را بعد از التماس و التماس
 در آخرت میسر خواهد شد اولیاً آنکه خواص مومنان اند در دنیا میسر خواهد بود که نسبه اینها بعد از اینها
 است نسبه اینها از ریاضات قیاس با یکدیگر و قیاس کن گستان من بهار مرا و ذلک
 فضل الله یؤتی من یشاء قاله ذو الفضل العظیم و همچنین هر لطیفه از لطایف انوار
 عارف درین وقت بزرگ کلیت او می برآید و تمامه عارف لطیفه روح میگردود و تمامه
 لطیفه قلب میشود و علی هذا القیاس سائر اللطایف الانسانیة من النفس الناطقة
 والیسیرة الخفیة والاخفیة و همیچنین منوال است هر جزو از اجزائے او و هر عنصر از عناصر
 او که حکیم کل پیدا میکند مثلاً عارف تمامی خود را عنصر خاک میابد و تمامی عنصر آب تصور

子

المصنف يكتب التذكير والتأنيث من المصنف اليه
على وجهين اولهما ان يذكر
في المتن ان المصنف قد
تأنيث في المتن
على وجهين اولهما ان يذكر
في المتن ان المصنف قد
تأنيث في المتن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مینماید و چون لطیفه قلب که حقیقت جامع است بزرگ کل منصب میگرد و تعلقی که او را بر مضمون تعلیم
 بوده زائل میشود و مضمون این زبان خالی میماند و در رنگ جسم بے روح مینماید و چنان متخیل میگردد
 که درین رفت و آمد گردش ازین راه بوی نرسیده است و او بر صرافیت اصلی خود دست در رنگ آنکه
 در دیگر پخته دانه خام بر صرافیت اصلی بماند نه حرارتی از آتش در که تاثیر کند و نه رطوبتی تا ز آب
 بوی رسد غایه ما فی الباب بعد از رفع آن تعلق و بعد از خلوص منصب بزرگ سایر اجزا میگرد
 و در رنگ اجزاء دیگر حکم کل پیدا میکنند

از ساعت ^{بسیار} رُخزده که در روز جمعه ودیعت نهاده اند در میان آمد که اگر میسر شود در آن ساعت
حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر که چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم
صحبت از باب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع مساوات میسرست بعضی از مکاتیب را نقل
گرفته بصورت افع فرستاده است حضرت حق سبحانه و تعالی متفیع گرداناد و دیگر اخیری
شیخ کریم الدین چند گاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند از دوستان تو را
و عاست رَبَّنَا اَنْتُمْ لَنَا نُودْنَا وَ اَغْفِرْ لَنَا كُلَّ شَيْءٍ قَدِ يَرْمُو السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ
اتَّبِعَ الْهُدَى وَ التَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

مکتوب ہفتاد و یکم

بجناب پیرزاده خواجه محمد عابدی در تیز میان حقایق موهوم که عالم است و میان موجود حقیقی که عالم است و **لله المثل الا على نقطه** جواب که دایره از وی در ونیم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در ونیم هم موجود لیکن آنجا بی روپوش نمود دایره است و اینجا باین روپوش موجود در خارج و در ونیم نه بان معنی است که در هر مرتبه وجود عظمه دارد گلا بلکه یک موجود است هم در خارج و هم در ونیم که آنجا بی روپوش دایره است و اینجا بی روپوش و این دایره موهوم که در ونیم نمود و در بی بود که از غلطی است پیدا گشته است اگر آزادان مرتبه موجود گردانند و ثبات تقریر دهند و نمود با بود سازند بر آئینه از غلطی است خواب بر آمد و نفس الامر خواب گشت و احکام صادق پیدا خواب کرد پس این دایره را در ونیم حقیقت است و صورتی حقیقتش همان نقطه جواب است که بان بر پاست صورتش همان دایره است که ثبوت و ثبات پیدا کرده است این صورت هر چند آن حقیقت نیست که صفات و احکام متاخره دارد اما از حقیقت دور نیست خودانی ندارد و حقیقت است که خود را باین نمود متخیل گردانیده است و خوشتر آن باشد که میسر و پس این

[illegible]

مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲

گفته آید در حدیث دیگران حضرت شیخ محمد الدین بن العربی قدس سره درین مقام گوید
 اِنْ شِئْتُ قُلْتُ اِنَّهُ حَقٌّ وَكَانَ شِئْتُ قُلْتُ اِنَّهُ خَلْقٌ وَانْ شِئْتُ قُلْتُ اِنَّهُ حَقٌّ مِنْ
 وَجْهِهِ وَخَلْقٌ مِنْ وَجْهِهِ وَانْ شِئْتُ قُلْتُ بِالتَّخْيِيرِ لِعَدَمِ التَّمْيِيزِ بَيْنَهُمَا لَيْكِنْ بَايَدَ دَانِسْت
 که این تمییز در میان صورت و حقیقت هر چند در و نیم است اما چون صورت در این مرتبه بایجاد
 خداوندی جلّ شأنه موجود گشته است و ثبات و تقرّر پیدا کرده هر آینه نفس الامری شده و
 تمییز نفس الامری محال ساخته بلکه بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه ظل
 وجود حقیقت است مرتبه نمود بعد از حصول بود ظل خارج آمده پس تمییز در میان حقیقت و صورت
 چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد مثل یک بر دیگر تمییز گشت و یک عین دیگر نیامد و آنکه تمییز
 گفته است زیاده بر تمییز و همی نفهمیده و در اینجا تمییز علمی ندانسته سبحان الله مرتبه و هم بواسطه
 ایجاد خداوندی جلّ شأنه که در این مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمد و در او
 علم و خارج که متعارف است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است تا چار در و مرتبه و نیم را جدا
 نموده و نقطه حواله موجود خارجی گشته و دایره که از آن ناشی است موهوم نام یافته بحسب محاکمات
 صورت که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت الوهیت جدائی او را از حقیقت نیست
 بر او را از حقیقت جدا ساخته اند و از توهم تحقق آورده و تمییز و همی را خارجی گردانیده که پیم
 صَمَّ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ رَأْيًا مَلَا حَظَّهُ بَايَدَ كَرْدِ لَانْهُ مَحْضٌ بِقَدَرَتِ كَابِدِ خَوْشِ
 گردانیده است و دانا و مینا و قادر و مرید ساخته بزرگ گوید چونکه او شد گوش و چشم و
 دست و پای و خیر و ام و چشم بندی خدا و چشم بندی چه گنجایش دارد زیرا که چشم بندی در
 جائے ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جلّ شأنه غیر واقع را واقع
 گردانیده است و احکام کاذب را که در آن مرتبه کائن بوده صادق ساخته شیخ میفرماید بعد
 التَّمْيِيزِ بَيْنَهُمَا وَحَالٌ أَنْكَ دَرْمِيَانِ عَمْدِ دَرْبِ پَنجَاهِ هَزَارِ سَالِهَ رَاهِست که کریمه تَعَرَّجُ الْمَلَكُكَةُ

در مقامی که در این مرتبه بایجاد خداوندی جلّ شأنه موجود گشته است و ثبات و تقرّر پیدا کرده هر آینه نفس الامری شده و تمییز نفس الامری محال ساخته بلکه بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه ظل وجود حقیقت است مرتبه نمود بعد از حصول بود ظل خارج آمده پس تمییز در میان حقیقت و صورت چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد مثل یک بر دیگر تمییز گشت و یک عین دیگر نیامد و آنکه تمییز گفته است زیاده بر تمییز و همی نفهمیده و در اینجا تمییز علمی ندانسته سبحان الله مرتبه و هم بواسطه ایجاد خداوندی جلّ شأنه که در این مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمد و در او علم و خارج که متعارف است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است تا چار در و مرتبه و نیم را جدا نموده و نقطه حواله موجود خارجی گشته و دایره که از آن ناشی است موهوم نام یافته بحسب محاکمات صورت که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت الوهیت جدائی او را از حقیقت نیست بر او را از حقیقت جدا ساخته اند و از توهم تحقق آورده و تمییز و همی را خارجی گردانیده که پیم صَمَّ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ رَأْيًا مَلَا حَظَّهُ بَايَدَ كَرْدِ لَانْهُ مَحْضٌ بِقَدَرَتِ كَابِدِ خَوْشِ گردانیده است و دانا و مینا و قادر و مرید ساخته بزرگ گوید چونکه او شد گوش و چشم و دست و پای و خیر و ام و چشم بندی خدا و چشم بندی چه گنجایش دارد زیرا که چشم بندی در جائے ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جلّ شأنه غیر واقع را واقع گردانیده است و احکام کاذب را که در آن مرتبه کائن بوده صادق ساخته شیخ میفرماید بعد التَّمْيِيزِ بَيْنَهُمَا وَحَالٌ أَنْكَ دَرْمِيَانِ عَمْدِ دَرْبِ پَنجَاهِ هَزَارِ سَالِهَ رَاهِست که کریمه تَعَرَّجُ الْمَلَكُكَةُ

در مقامی که در این مرتبه بایجاد خداوندی جلّ شأنه موجود گشته است و ثبات و تقرّر پیدا کرده هر آینه نفس الامری شده و تمییز نفس الامری محال ساخته بلکه بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه ظل وجود حقیقت است مرتبه نمود بعد از حصول بود ظل خارج آمده پس تمییز در میان حقیقت و صورت چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد مثل یک بر دیگر تمییز گشت و یک عین دیگر نیامد و آنکه تمییز گفته است زیاده بر تمییز و همی نفهمیده و در اینجا تمییز علمی ندانسته سبحان الله مرتبه و هم بواسطه ایجاد خداوندی جلّ شأنه که در این مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمد و در او علم و خارج که متعارف است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است تا چار در و مرتبه و نیم را جدا نموده و نقطه حواله موجود خارجی گشته و دایره که از آن ناشی است موهوم نام یافته بحسب محاکمات صورت که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت الوهیت جدائی او را از حقیقت نیست بر او را از حقیقت جدا ساخته اند و از توهم تحقق آورده و تمییز و همی را خارجی گردانیده که پیم صَمَّ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ رَأْيًا مَلَا حَظَّهُ بَايَدَ كَرْدِ لَانْهُ مَحْضٌ بِقَدَرَتِ كَابِدِ خَوْشِ گردانیده است و دانا و مینا و قادر و مرید ساخته بزرگ گوید چونکه او شد گوش و چشم و دست و پای و خیر و ام و چشم بندی خدا و چشم بندی چه گنجایش دارد زیرا که چشم بندی در جائے ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جلّ شأنه غیر واقع را واقع گردانیده است و احکام کاذب را که در آن مرتبه کائن بوده صادق ساخته شیخ میفرماید بعد التَّمْيِيزِ بَيْنَهُمَا وَحَالٌ أَنْكَ دَرْمِيَانِ عَمْدِ دَرْبِ پَنجَاهِ هَزَارِ سَالِهَ رَاهِست که کریمه تَعَرَّجُ الْمَلَكُكَةُ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والزوم اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة اشار بآنت وشيخ خود نيز اين دورى را معرفت
ست از نجات كه بحيرت قائل گشته است ساده لوحى از دورى اين راه حق را سبحانه بعبدا
نه انگار دواز خود دور نيز از د فائده سبحانه قريب بل اقرب الى العبد من نفس العبد
بلكه اين بعد باعتبار درك معرفت است نه باعتبار مكان مسافت نقطه آخر دانه نزديكترين نقطه
ست به مبداء دانه ليكن چون پشت او را بجانب مبداء ساخته اند و روى او را بطرف ديگر گردانيد اند
ناچار يافتند و با وجود قرب از مبداء دور افتاده است و بعد از طي جميع نقطه مربوط گشته است
اى كمان و تير بار ساخته صيد نزديك تو دور انداخته هر كه دور اندازد تر او دور تر و از
چنين صيد است و همچو تر به بله تا شده تهاى بعد نكشد قدر دولت قرب نداند ماصنم الله
سبحانه فهو خير والسلام على من اتبع الهدى

عنى فاني قريب
افسلا عبادى
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مكتوبات امام باقر

مكتوب هفتاد و دوم

بجناب خواجه حسام الدين احمد در آنكه تلوينات عسكراى باب جمعيت مكينات است با جواب استغفار
كه در باب مولود خواندن نمود بود الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريف
و ملاطفه نيفه كه از روى كرم و شفقت نامزد اين فقير ساخته بودند بطلال آن مشرف گشت
بلى سبحانه الحمد والمِنَّه كه بصحت و عافيت اندواز تعقد احوال و دوستان دور افتاده فارغ
نيستند احوال و اوضاع ثمر اين حد و مستوجب حمد است كه در عين بلا عافيت است و در نظر
تفرقه جمعيت فرزندان و دوستان كه همراه اند اوقات شان جمعيت است احوال ايشان
ترقى و تزايد عسكراى در حق ايشان غلغله مشغول است كه در عين تلوينات لشكر باين تمكين نصيب
شان است و در عين گرفتار يهاى شتى كه از لوازم اين موطن است گرفتار يك مطلب اند كه
با ايشان كاسه و نه ايشان را از كاسه بارى مع ذلك مستلوب اختيارند و بدولت خنبر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مكتوبات امام باقر

مكتوبات امام باقر

عالم باشد ماسوی یا صفات زائده واجبی جَلُّ سُلْطَانُهُ چه آنچه بدین غلطیت مُسَمَّی گشته است
و اسم زیادتی پیدا کرده شایان مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی و تقدس نبود و تعلق آنجا
قدس پیدا کند حصولی باشد آن علم یا حضوری است نیز بطلان از ظلال حضرت ذات
تعالی متعلق است اگر چه آنجا و در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چه این مرتبه
آنجا و نیز ظلمت از ظلال آن مرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان غیثیت آن برود
اند و قسم دیگر که از شیون ذاتیه غیر زائده است متعلق آن حضرت ذات است و پس تعالی و
تقدس و بالاتر است از آنکه ماسوی ذات عز سُلْطَانُهُ تعلق پیدا کند باجماع علیکه زائده است
تعلق آن مقصور ماسوی ذات تعالی و تقدس و علیکه زائده نیست و مجر و اعتبار است تعلق
آن مقصور بر حضرت ذات تعالی و تقدس و علیکه در مرتبه حضرت ذات تعالی مستحق است
همان علم زائده است که شایان آن مرتبه مقدسه نیست که ظل آن شان علم غیر زائده است از آنجا
آن علم ثبوت نقیض آن که جمل است لازم نیاید هر گاه علم که از صفات کالده است آنجا گنجایش
ندارد نقیض آن که سراسر نقض است چه گنجایش دارد که در آن حضرت باریا بدعا به ما فی الباب
این هر دو نقیض از آن حضرت مسلوب بود و هیچ محظور نباشد عارف گوید عرفان بجمیع الاضداد
گویند بواسطه علم مرتبه آن مقام اقدس هیچ یک ازین دو نقیض آنجا نرسد هر گاه جمیع نسبت
اعتبارات در آن حضرت مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسبت اند نیز مسلوب باشند آن ممکن
ست که او را از نسبت اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیض هر دو نباشد فالتی نسبت اعتبارات
منزه است از نسبت اعتبارات و قیاس غائب بر شایان درین موطن متعین است یا آنکه گویم انتفاء
علم خاص مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شایان غلطیت است
برین تقدیر هیچ محظور لازم نیاید و از انتفاع نقیضین نشود فافهم باید دانست که علیکه از شیون
ذات تعالی هیچ مناسبی ندارد و علیکه از صفات زائده است اگر چه اصل این علم همان علم است

قَالَ الشَّيْخُ ابْنُ الْعَرَبِيِّ قُدِّسَ سِرُّهُ وَ
الْمُتَجَلَّى مِنَ الذَّاتِ لَا يَكُونُ إِلَّا بِصُورَةِ الْمُتَجَلَّى
فَلَمْ تَجَلَّ لَهُ مَا رَأَى سِوَى صُورَتِهِ فِي مِرَاوِلِ الْحَقِّ
وَمَا رَأَى الْحَقِّ وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَرَاهُ وَالْمُرَادُ
مِنْ مِرَاةِ الْحَقِّ هُوَ الشَّانُ الْمَذَاتِي الَّذِي
ظَلَّهُ إِلَّا سُمُّ التَّزَايُدِ الَّذِي هُوَ مَبْدَأُ
الْتِعَيْنِ الْمُتَجَلَّى لَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ اسْمٍ زَائِدٍ
هُوَ مَبْدَأُ الْتِعَيْنِ مِنْ تَعَيِّنَاتِ الْمَخْلُوقَاتِ
أَصْلًا فِي الْمُرْتَبَةِ الذَّاتِيَّةِ وَهُوَ الشَّانُ الَّذِي
هُوَ مُجَرَّدٌ أَعْتَبَارِي فِي الذَّاتِ كَمَا حَقَّقْتُ
فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَلَيْسَ الْمُرَادُ مِنْهُ الذَّاتُ
مُطْلَقًا فَإِنَّ الْمَطْلُوقَ لَا يَكُونُ مِرَاةً
لِلْمُقَيَّدِ وَلَكِنْ كَانَتْ الْمِرَاةُ مُقَيَّدَةً مِثْلُ
الصُّورَةِ الْكَائِنَةِ فِيهَا وَأَصْلًا لِأَصْلِ تِلْكَ
الصُّورَةِ لِأَجْرَمَةِ تَجَلِّي الْمِرَاةِ فِي نَظَرِ الْمُتَجَلَّى لَهُ
بِصُورَتِهِ الْكَائِنَةِ فِيهَا مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا
نَقْصَانٍ لِأَنَّ تَجَلِّي ذَلِكَ الشَّانِ وَظُهُورَهُ فِي
هَذِهِ الْمُرْتَبَةِ الَّتِي وَقَعَ التَّجَلِّي فِيهَا لَا يَكُونُ إِلَّا
بِهَذِهِ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَ الْمُتَجَلَّى لَهُ عَلَيْهَا إِلَّا أَنَّ
ظُهُورَهُ بِهَذِهِ الصُّورَةِ لِعَيْنَانِهِ وَعَدَمُ تَعَلُّقِهِ بِالْعَيْنِ

حضرت شیخ محمد بن عربی قدس سره
فرموده است تجلی ذات نبود مگر بصورت شخص متجلی
پس شخص متجلی له سوائے صورت خود در مراتب
حق چیزی ندیده و حق را مبنیخانه ندیده و
نه ممکن است که به بیند او را و مراد از مراتب حق
همان شان ذاتیست که ظل او آن اسم زائید است
که مبداء تعین متجلی له است زیرا که اسم زائید را که
مبداء تعین است از تعینات مخلوقات اصل
کائن است در مرتبه ذاتیه و آن اصل همان شان است
که مجرد اعتبار است در ذات چنانچه در مواضع
متعدد تحقیق نموده ام و نیست مراد از مراتب
حق ذات مطلق چه مطلق مراتب معین نیست و
و چون حرکت در رنگ صورت که در کائن است
مقیّد گشت و آن صورت را اصل الاصل ام
ناچار مراتب در نظر متجلی له بصورت او که در کائن
کائن است بلا زیادت و نقصان جلوه گر خواهد
شد زیرا که تجلی و ظهور آن شان اندین مرتبه
که تجلی در آن وقوع یافته نه باشد مگر بصورتی
که متجلی له بر آن بوده تا ظهور آن درین صورت
بسیب تعینا و عدم تعلق بعالم مشروط است

مقولی الشیخ محمد بن عربی قدس سره
فرموده است تجلی ذات نبود مگر بصورت شخص متجلی
پس شخص متجلی له سوائے صورت خود در مراتب
حق چیزی ندیده و حق را مبنیخانه ندیده و
نه ممکن است که به بیند او را و مراد از مراتب حق
همان شان ذاتیست که ظل او آن اسم زائید است
که مبداء تعین متجلی له است زیرا که اسم زائید را که
مبداء تعین است از تعینات مخلوقات اصل
کائن است در مرتبه ذاتیه و آن اصل همان شان است
که مجرد اعتبار است در ذات چنانچه در مواضع
متعدد تحقیق نموده ام و نیست مراد از مراتب
حق ذات مطلق چه مطلق مراتب معین نیست و
و چون حرکت در رنگ صورت که در کائن است
مقیّد گشت و آن صورت را اصل الاصل ام
ناچار مراتب در نظر متجلی له بصورت او که در کائن
کائن است بلا زیادت و نقصان جلوه گر خواهد
شد زیرا که تجلی و ظهور آن شان اندین مرتبه
که تجلی در آن وقوع یافته نه باشد مگر بصورتی
که متجلی له بر آن بوده تا ظهور آن درین صورت
بسیب تعینا و عدم تعلق بعالم مشروط است

قَالَ بَعْضُهُمْ بِالشَّعْرِ الْفَارِغِ مِنْهُ إِفْرُؤُ
 جَوْشَنَ جَمَالٍ تَوَلَّى بِرُوحِهِ ظَاهِرًا وَدَحِيرَةً
 كَمَا وَدَعَهُ فَرْدًا بِرَأْسِهِ حَيِّتُ ۖ إِلَّا أَنَّ الشَّيْخَ
 خَصَّ مِنْ بَيْنِ تِلْكَ الْأَفْرَادِ فَرْدًا خَاصًّا
 جَامِعًا حَصَلَ بِطَرِيقِ التَّمَثُّلِ وَهُوَ لَا يُجِدُ
 نَفْعًا كَأَنَّهُ قُدِّسَ سِرُّهُ لَوْ فُورَ عَلَيْهِ بِالْكِتَابَةِ
 وَالشُّنَّةِ وَأَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ تَنْبَهُ عَلَى شِنَاعَةِ
 الْقَوْلِ بِإِطْلَاقِ الزُّوْيَةِ وَالْحُكْمِ بِأَنَّ
 رُؤْيَتَهُمْ مُطْلَقًا وَبَيِّنُهُ سُبْحَانَهُ وَمَعَ ذَلِكَ
 لِعُظْمَةِ الشُّكْرِ وَقُوَّةِ حَالِ التَّوْحِيدِ مَا تَخَلَّصَ
 عَنْ تَمَيُّزِ الشَّيْبَةِ مُطْلَقًا مَا نَفَرَ عَنْ تَحْقِيقِ
 كَمَا لَا تَنْزِيهِ مُفْرَدًا بَلْ زَعَمَ أَنَّ الْمُنْزَهَ
 الصِّفَتِ قَاصِدٌ وَنَاقِصٌ وَتَحْدِيدُهُ لَمْ يَحْدُثْ
 كَالشَّيْبَةِ فَفَرَعَ عَنِ التَّنْزِيهِ الصِّفَتِ وَجَزَمَ
 بِأَنَّ الْكَمَالَ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الشَّيْبَةِ وَالتَّنْزِيهِ
 وَالْحُكْمُ بِأَنَّ أَحَدَهُمَا عَيْنُ الْآخَرِ لِيَرْتَفِعَ
 التَّحْدِيدُ وَالتَّقْيِيدُ مُطْلَقًا وَلَا يَحْفِظُ عَلَيْكَ أَنَّ
 الشَّيْبَةَ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ عِنْدَهُ وَإِنَّمَا الْمَوْجُودُ
 فِي الْخَارِجِ هُوَ التَّنْزِيهِ الصِّفَتِ فَلَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا مُتَحَدًّا
 وَمُقَيَّدًا لِآخَرٍ عَلَى قِيَاسِ الوجودِ وَالْعَدَمِ الْخَارِجِينَ

فَإِنَّ الْعَدَمَ غَيْرُ مُخَدَّدٍ لِلْوُجُودِ وَلَا الْعَكْسُ
 فَإِنَّ الْوُجُودَ عَلَى إِطْلَاقِهِ مَعَ الْعَدَمِ وَالْعَدَمُ
 عَلَى إِطْلَاقِهِ مَعَ الْوُجُودِ غَيْرُ مُقَيَّدٍ لِأَحَدِهِمَا
 بِالْآخِرِ وَلَوْ كَانَ الْعَدَمُ مُخَدَّدًا لِلْوُجُودِ
 لَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْكَمَ بِأَنَّ الْكَمَالَ فِي الْجَمْعِ
 بَيْنَ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَيَكُونُ أَحَدُهُمَا
 عَيْنَ الْآخِرِ وَهُوَ سَفْسَطَةٌ ظَاهِرَةٌ فَلَا يَكُونُ
 الْقَوْلُ بِالتَّنْزِيهِ الْقِصْرُ تَحْدِيدًا لَمْ تَعَاوِ
 لَا يَكُونُ الْجَمْعُ كَمَا لَا يَنْقُصُ الْقَصَارُ الْحَافَا
 لِنَقْصِ الْكَامِلِ مَعْلُومٌ أَنَّ الْمُرْكَبَ مِنْ
 النَّاقِصِ الْكَامِلِ نَاقِصٌ بَقِيَ أَنَّ الضُّوْرَ
 الْمَعْلُومَةَ الْمُسَمَّاةَ بِالْأَعْيَانِ الثَّابِتَةِ عِنْدَهُ
 ثَابِتَةٌ فِي الْعِلْمِ وَهِيَ أَيْضًا لَا تَسْتَلِيزُ تَحْدِيدَ
 الْمَوْجُودِ الْخَارِجِيِّ حَتَّى يُحْكَمَ بِالِاتِّحَادِ وَ
 الْعَبْدِيَّةِ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُمَا وَآخِرُهَا تَحْدِيدُ الْمَوْجُودِ
 الْخَارِجِيِّ الْمَوْجُودِ الْخَارِجِيِّ مِثْلُهُ وَأَمَّا
 الْمَوْجُودُ لِعِلْمِي فَلَا يَحْدُدُ الْمَوْجُودَ الْخَارِجِيَّ
 وَلَا يَزِيدُ لَتَبَايُنِ الْمَرْتَبَتَيْنِ الْأَتْرَافِ
 أَنَّ تَصَوُّرَ شَرِيكَ الْبَارِي تَعَالَى وَثُبُوتَهُ
 فِي الْعِلْمِ يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالِإِسْتِحْوَاحِ

که نه عدم مخدّد وجود است و نه وجود مخدّد عدم
 بلکه وجود مع عدم بر اطلاق خود است و عدم
 مع الوجود نیز بر اطلاق خود است و یکی از اینها
 دیگری مقید نیست و اگر عدم مخدّد وجود بود
 شایان بود که حکم نموده آید باینکه کمال در جمع
 کردن است میان وجود و عدم و باشد یکی
 از اینها عین دیگر و این ظاهر البطالان است پس
 قول به تنزیه صرف تحدید نبود مراد را تعالی و نه
 جمع میان تنزیه و تشبیه کمال باشد بلکه نقص
 بود و الحاق ناقص بکامل معلوم است که مرکب
 از ناقص و کامل ناقص است باقی ماند اینکه صور
 علمیه مستیات با عیان ثابت نزد شیخ در علم حق
 ثابت اند و آن هم تحدید موجود خارجی را لازم
 نیگیرد و تا حکم کرده آید باین اتحاد و عینیت میان
 آنها و میان او تعالی و جز این نیست که موجود
 خارجی را موجود خارجی مطلق آن تحدید مینماید
 اما موجود علمی پس تحدید موجود خارجی مینماید
 نه مزاج او میگرد و بسبب تباین آن دو مرتبه
 آید نه بینی که تصور شریک باری تعالی و ثبوت
 آن در علم تا باستحالی و روی حکم کرده آید هرگز

محقق و محقق
 الوجود مخدّد
 للعدم خافیه
 لمصحح
 منم الله
 تعالی

کتابات فی تفسیر

لَا يَزِيحُ الْبَارِي تَعَالَى لِمَوْجُودٍ فِي الْخَارِجِ
وَلَا يَمْنَعُهُ وَلَا يُقَيِّدُهُ أَصْلًا حَتَّى يُتِمَّ
فِي دَفْعِهِ تَحْلًا غَيْرَ وَاقِعٍ بَأَنِّ أَحَدِهِمَا عَيْنُ
الْآخِرِ هَذَا) وَلَنَرْجِعَ إِلَى كَلَامِ الشَّيْخِ
فِي التَّحْلِيِّ الذَّاتِي وَمَا يُنَاسِبُهُ فَقَوْلُ ذَكَرَ
الشَّيْخُ بَعْدَ ذِكْرِ هَذَا التَّحْلِي مَا حَاصِلُهُ
أَنَّ هَذَا التَّحْلِي غَايَةُ التَّجَلِّيَّاتِ وَ
وَسَايَةُ الْعُرُوجَاتِ وَمَا بَعْدَ هَذَا إِلَّا
الْعَدَمُ الْمَحْضُ فَلَا تَطْمَعُ وَلَا تَتَعَبُ
نَفْسُكَ بِتَحْصِيلِ الْعُرُوجِ فَوْقَهُ وَ
الْوُصُولِ وَرَأَاهُ فَلَا مَقَامَ أَعْلَى مِنْ
هَذَا الدَّرَجَةِ مِنَ التَّحْلِيِّ الذَّاتِي +

مراجعه نمیکرد و باری تعالی موجود فی الخارج را
و نه تحدید آن مینماید و نه تعیید آن میکند تا در
دفع آن تحمل غیر واقع نموده آید که یکی از اینها این
دیگرست لهذا و باید که رجوع نمایم بسو کلام
شیخ در تجلی ذاتی و آنچه مناسب است پس
میگوئیم که ذکر نمود شیخ قدس میرا بعد از ذکر
این تجلی آنکه حاصلش اینست که هر آینه این تجلی
نهایت تجلیاتست و غایت عروجات و
نیست بعد از آن مگر عدم محض پس طمع مکن و
خود را در محنت میفلکن از برای تحصیل عروج بالا
آن و از جهت وصول در این آن زیرا که مقام
بالا تر ازین درجه تجلی ذاتی موجود نیست +

مکتوب ہفتاد و بیستم

باین حقیر محمد دایم کاشمی در بیان تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات سبحانه انومی خود
محمد دایم کاشمی بدانند که تجلی افعال عبارت از ظهور فعل حق است سبحانه بر سالک برنجی که
افعال عباد و ظلال آن فعل نماید و این فعل را اصل آن افعال در یابد و قیام این افعال را بان
فعل واحد شناسد و کمال این تجلی آنست که این ظلال از نظر او به تمام مختفی گشته با ضل خود
ملحق گردد و فاعل این افعال را در رنگ جماد و بحس و حرکت یابد و آنچه ارباب توحید و وجود که
بعینیت اشیا قائل اند و همه اوست میگویند درین موطن گفته اند و این افعال متکثره عباد

کتابیات امام باقر

عالمی اقتصاد

مختصر اخبار

فعل یک فاعل جمل شانه دانسته آنجا اختصار انتساب افعال است که به فعله خود داشته
و حدوث انتساب است آن افعال را بفاعل واحد نه اختصار نفس افعال است و الحاق
آنها با فعل شتان مابینهما و دان کاذب آن یخفی علی البعض تجلی صفات عبارت از
ظهور صفات حق است شتانه بر سالک بر هیچیک صفات عباد را ظلال صفات واجب داند
جمل سلطانه و قیام آنها را با اصول آنها در یاد علم ممکن را مثلاً ظل علم واجب یا بدو قائم
باوداند و همچنین قدرت او را بظل قدرت او تعالی داند و قیام آن باو تصور نماید و کمال
این تجلی آنست که این صفات ظلال تمام از نظر سالک مخفی گشته با اصول خود محقق گردد و
خود را که موصوف باین صفات بوده است در رنگ جمادیت بے حیات و بے علم یابد و
اثری از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد نه ذکر باشد آنجا نه توجه نه حضور بود
نه شهود بعد از حقوق باصل اگر توجه است خود بخود متوجه است و اگر حضور است خود بخود حاضر
و نصیبی که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و نیستی است و انتصار انتساب کمالات
است که بزعم خود آن کمالات را بخود منتسب میساخت و ادای امانت است باطل امانت که
به تهمت و کذب آن امانت را از خود می انگاشت و نیز زوال مورد کلمه اناست بحدی که اگر
او را ببقایان مشرف سازند نیز بر گزانا را موردی نباشد و تعبیر از خود با ناکامیتواند کرد
و هر چند خود را همان اصل خود یا بدگنجایش اطلاق کلمه انا بران اصل میسر نباشد و خود را
عین اصل خود نیستواند گفت که خودی از دے بر طرف شده است و انا نیت زایل
گشته انا الحق گفتن از عدم حصول این نسبت است و استخانی بر زبان آوردن انا
رسیدن باین دولت لیکن این قلم الفاظ که از اکابر صادر شده کل بر توشط احوال شان
باید نمود و کمال شان و رایج آن گفت و گو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی
است هر چند منتها کج تجلی صفات است اما حصول آن باز بر تو تجلی ذلت است و تا ذات

در بیان این صفت
در بیان این صفت
در بیان این صفت

در بیان این صفت
در بیان این صفت
در بیان این صفت

در بیان این صفت
در بیان این صفت
در بیان این صفت

ذات اللہ سبحانہ جہلُ ائی کس علمائے جنس العلم المتعلق بعلم الممكن فانہ
من مقولۃ الکیف ولا کیف ثمتہ و تفکر کہ در ذات اللہ تعالیٰ سبحانہ منع کردہ اند
بواسطہ آنست کہ او تعالیٰ ماورائے فکر و خیال است اور سبحانہ باو توان یافت نہ بفکر
و خیال رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا شَدَادٌ وَ شَيْخٌ قَدِيسٌ
بایستے میگفت و مَا بَعْدَ هَذَا التَّجَلِّيْ لَا الْوُجُوْدُ الصَّرْفُ وَ التَّوَدُّ الْمَحْضُ ظَاهِرًا بَعْدَ
اَنْ تَجَلَّى كَمَا عَدَمٌ گفتمہ است باین اعتبار گفتمہ کہ عالم ظلِّ صفات است از صفات بالا گذشتن
در عَدَمِ خود کوشیدن است نہ اینچنین است چنانچہ کہ از صفات کہ اصل اوست بالا نزود
و از شیون و اعتبارات ذاتیہ فوق گذرد چہ کار کردہ باشد و برائے چہ آمدہ فطری و بقا
کہ اورا در ہر مرتبہ میسر شدہ است بر رفتن فوق از اصل خود و لیس ساختہ و ببقائے اصل از اصل
گذشتہ و باصل الاصل رسیدہ ۵

يُحَرِّقُ بِالنَّارِ مَنْ يَمَسُّ بِهَا وَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ يَحْتَرِقُ
وَشَيْخٌ قَدِيسٌ سَيُّدًا أَوْ بَاصِلًا مِنْ ظُلْمٍ مِيرَسِيدًا تَرْتَقِي فَوْقَ آفَاقِ تَرَسِيدٍ وَنَحْوِ تَرَسَائِدٍ
لَيْكِنْ حُسْنُ ظَنِّ تَقَاضَاةِ آنِ مَيِّكُنْدَ كَيْفَ بَعْضِلِ خَدَاوَنْدِي جَلِّ مُلْطَانَهُ آنِ بَزَرْگِوَارِ آفَاقِ مَقَامِ
تَرْتَقِي فَرَسُودِهِ بَاشَدِ وَحَقِيقَتِ كَارِ رَا دِيَا فِتْهَ حَالِ بَزَرْگِ رَا نَمِيزَانِ قَالِ اَوْ بَنَاءِ نَسْجِدِ شَايِدِ آفَاقِ
اِبْتِدَاؤِ تَوْسُطِ كُفْتِ بَاشَدِ وَازَا نَجْمَا بِمَرَا حِلِّ گَزِشْتَه مِّنْ اَسْتَوِي يَوْمَاهُ فِهْو مَغْبُوتٌ + وَ
اللَّهُ مُبْتَحَانُهُ الْمُؤَفَّقُ اَدْرَجَلِي ذَاتِ چَه نَوِيدِ وَچَه تَوَانِدِ نَوْشْتِ كَه ذَوْقِي سِتِ هَر كَرِ يَافِتِ
دِرِ يَافِتِ وَ مَن تَمَرِيدُ قِي كَمَرِيدِ ۛ سَلَمِ اِي نَجَارِ سَيِّدِ وَ سَرِ شَكْسْتِ +
اِي نَقْدِ رَا مِي نَمَايِدِ كَه تَجَلِّي ذَاتِ مَرَحِقِ اِي نِ عَارِفِ كَه قَالِ اَوْ بَا لَا ذَكَرِ يَافِتِ دَا لِمِي سِتِ اَنجَه
دِي كَرِ اَزَا كَالْبَرْقِ سِتِ اَوْرَا بَرْدِ وَ اَمِ سِتِ بَلَكَه تَجَلِّي بَرَقِي فِي الْحَقِيقَتِ تَجَلِّي ذَاتِ نِيَسْتِ
اَكْرَه تَجَلِّي ذَاتِ كُفْتِ اَنهَرِ تَجَلِّي شَانِ اَوْ شُيُونِ ذَاتِ سِتِ كَه سَرِ شَيْخِ اَلَا سِتِ تَارِ سِتِ هَر مَرَا تَجَلِّي

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

ذات است و به ملاحظه شیون و اعتبارات است و دائم آنرا لازم است و استتار آنجا
متصور نه تمویضات تجلیات از صفات و شیون نشان میدهد حضرت ذات است تعالی
و تقدس که از تمویضات منزله و مبراست و استتار را آنجا گنجایش نه
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالسَّلَامُ

+

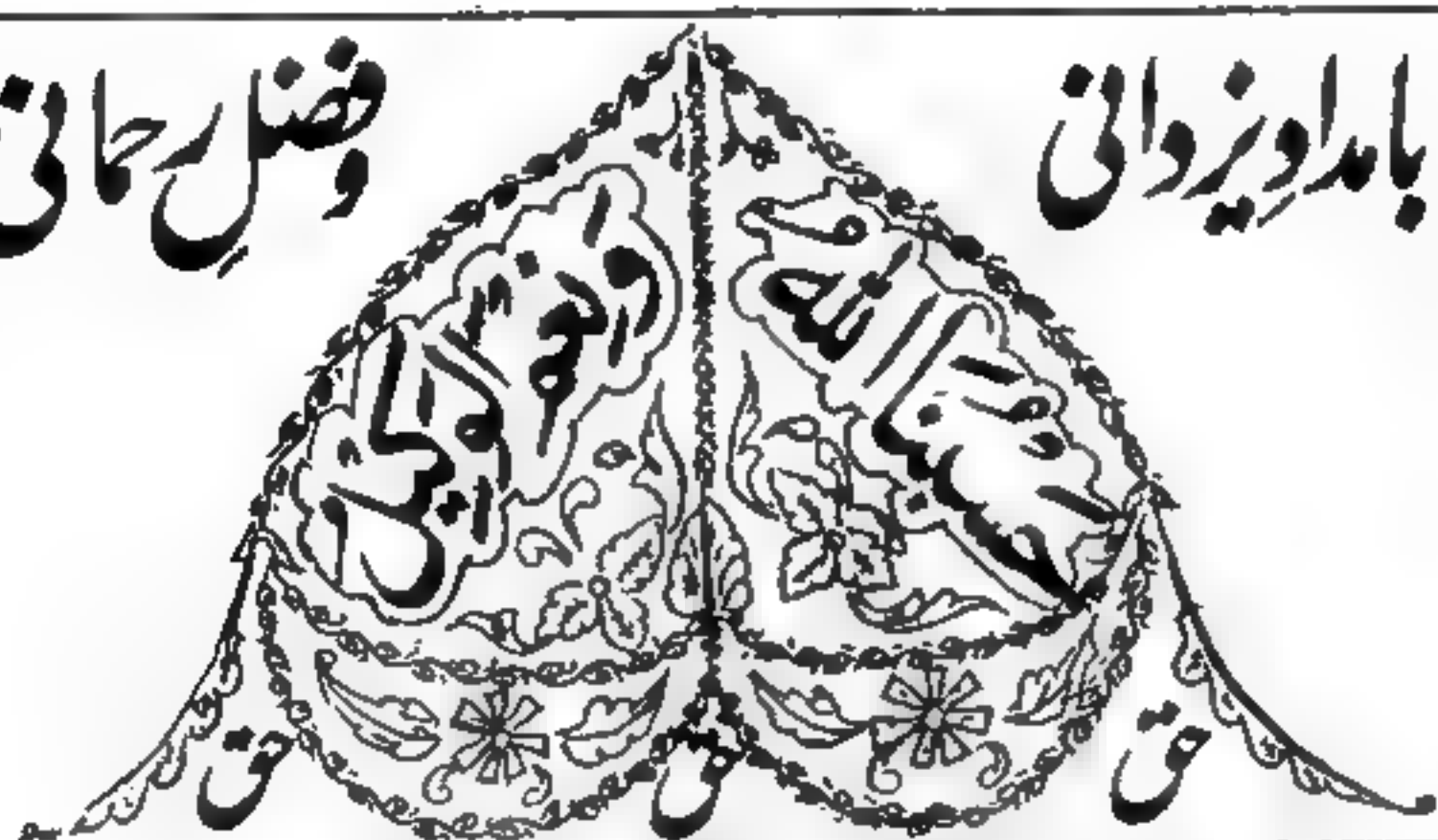
+

و این بخش

هَذَا وَقَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الْإِلَهِيُّ مِنْ يَعُونِي تَعَالَى وَيَلِيهِ الْقِسْمُ الثَّالِثُ مِنْ أَنْشَاءِ اللَّهِ تَعَالَى
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى ذَلِكَ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
سَيِّدِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ سَيِّدِ نَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمُ
بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بامداد و نذرانی

فضلِ حمائی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

مکتوب ہفتاد و ہشتم

پیشانی شان و
عمیقاً پیش صف پیوسته
پایم نیست با کمرش
اوج صف است

مجلس شورای اسلامی

مفتی محمد رفیع

مربیہ اولیٰ

松

حضرت محمد و مژده خواجه محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که معتبرست بنور صفت
شان العلم هر چند تابع شان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس بعد از
سقوط اعتبار صفات و شیون شانه است و گنجایش که حیوة را نه قوی سایر صفات و شیون
خود چه رسد مرتبه است در موطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بر خود بخیر نمیفرماید انکار
که علم را نیز آنجا گنجایش است آن علم که از احصولی یا حضوری گویند که آن با هر دو قسم خود تابع
حیوة است آن علم بی چون و بی چگونه است در ملک حضرت ذات تعالی و تقدس و همه شعورست چون
باعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه مرتبه ایست که علم را در آن موطن در ملک سایر شیون
گنجایش نیست آنجا همه نورست که اصل آن شعورست که بی چون و بی چگونه است و چون ظل آن حضرت
بی چون و بی چگونه بود از بی چونی اصل که عین نورست چه گوید و چه تواند گفت همه کمالست چه وجودی و
چه امکانی غلغله نورند و بنور برپا اند وجود هم از نور وجود گشته است و مبدأ آثار شده مرتبه

مجلسی شریفہ دہلی

بلکه بان بجز نسبت ندارد که بطلال وابسته است و عجز دران موطن اصل است سبحان الله قائل این
حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه چنانچه گفته اند و مقدر ظهور این عجز او رضی الله تعالی
عنه که رأس عرفا و رئیس صدیقان است علم چه بود که از ان بجز نسبت نماید و کدام قادر بود که از ان
عاجز پیش قدم باشد بلی هرگاه بنحاجه صدیق علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام چنان گوید اگر بصدیق
چنین گوید چه توان کرد و عجب معالیه است شیخ با این گفت و گو و با این شطح خلاف جواز از مقبولان
بنظر می درآید و در عداوت و اولیا مشاهد میگردد با کریمان کار را دشوار نیست و آری گاهی
بود که بدعائے رنجند و گاهی بود که بدشنامے خندند و دکنده شیخ در خطاست و قبول کنند او
با سخنان او نیز در خط شیخ را قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد این است طریق وسط
در قبول عدم قبول شیخ که اختیار این فقیر است والله اعلم بحقیقه الحال بر سر اصل سخن رویم و
گوئیم که این مرتبه مقدسه که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد
و در رنگ سایر کمالات آیه نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بی چون و امتیاز بی چگونه شیخ چیزی را
گنجایش نییابد و کریمه قد جاء کریم الله نودا اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود که باعتبار انزال
و تنزیل باشد چنانچه کلام قد جاء کریم الیای بان وارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بر علی
که حقیقت صلوٰۃ است که صورت آن در عالم شهادت بصلیان از باب نهایت برپاست تواند بود
که ایای باین حقیقت صلوٰۃ رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده است که قف یا محمد فان الله یصلی
علی عباد و تیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب و جوب صادر گردد و از اطاویر قدیم بظهور آید
فَالْعِبَادَةُ الدَّائِمَةُ بِجَنَابِ قُدْسِهِ تَعَالَى هِيَ الْقَائِدَةُ مِنْ مَرَاتِبِ الْوُجُوبِ لَا حِدٌّ فَهِيَ الْعَابِدَةُ
وَالْمَعْبُودَةُ دَرِین مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بی چون است چه اگر حقیقت کعبه است تجرد او
و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوٰۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است در که نسبت
اصل لال کائن است چه عبودیت صرف آنرا متحقق است حقیقت صلوٰۃ که جامع جمیع عبادت است

و این مرتبه مقدسه که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات آیه نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بی چون و امتیاز بی چگونه شیخ چیزی را گنجایش نییابد و کریمه قد جاء کریم الله نودا اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود که باعتبار انزال و تنزیل باشد چنانچه کلام قد جاء کریم الیای بان وارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بر علی که حقیقت صلوٰۃ است که صورت آن در عالم شهادت بصلیان از باب نهایت برپاست تواند بود که ایای باین حقیقت صلوٰۃ رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده است که قف یا محمد فان الله یصلی علی عباد و تیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب و جوب صادر گردد و از اطاویر قدیم بظهور آید فالعباده الدائمه بجناب قدس تعالی هی القائده من مراتب الوجوب لا حد فهو العابده والمعبوده درین مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بی چون است چه اگر حقیقت کعبه است تجرد او و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوٰۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است در که نسبت اصل لال کائن است چه عبودیت صرف آنرا متحقق است حقیقت صلوٰۃ که جامع جمیع عبادت است

و این مرتبه مقدسه که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات آیه نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بی چون و امتیاز بی چگونه شیخ چیزی را گنجایش نییابد و کریمه قد جاء کریم الله نودا اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود که باعتبار انزال و تنزیل باشد چنانچه کلام قد جاء کریم الیای بان وارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بر علی که حقیقت صلوٰۃ است که صورت آن در عالم شهادت بصلیان از باب نهایت برپاست تواند بود که ایای باین حقیقت صلوٰۃ رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده است که قف یا محمد فان الله یصلی علی عباد و تیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب و جوب صادر گردد و از اطاویر قدیم بظهور آید فالعباده الدائمه بجناب قدس تعالی هی القائده من مراتب الوجوب لا حد فهو العابده والمعبوده درین مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بی چون است چه اگر حقیقت کعبه است تجرد او و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوٰۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است در که نسبت اصل لال کائن است چه عبودیت صرف آنرا متحقق است حقیقت صلوٰۃ که جامع جمیع عبادت است

حضرت مخدوم زادمانی مرتبه خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم در اظہار اشتیاق و اشتیاق
 بایشان با ذکر ثنات عنک ^{بسم اللہ الرحمن الرحیم} والصلوة والسلام علی المرسلین و علیٰ آلہ و سلم و فی سبیلہ
 شتاق و خوانان دوام محبت ماند و ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان تا ما چہ توان کرد کہ
 جمیع آرزو ما مسریت ^{عجری الی یامح} بمالاک الشیئ الثفن و درین طور عکری اختیار و
 بے رغبت ماندن بسیار معتمد میدانند و یک ساعت این عرصہ را بتأز ساعیات کثیر و اکثرت دیگر تصور
 مینماید اینجا آن مسرت کہ در جلالت دیگر معلوم نیست کہ مثال آن بیشتر شود و علوم و معارف این
 موطن جد است و احوال مقامات این مجمع علاحدہ نمیشد کہ از جانب سلطان است آنرا در یک کمال
 رافت و رضامندی مولای خود میداند جل شانہ و سعادت خود درین مجلس انگار و علی
 انصوص درین ایام مشایخت محاسب کار و بار است و درین اوقات پرتفرقہ غرائب غنچ و مال
 لیکن ہر دولت تازہ و بوجہ کہ روز بروز میرسد فرزندان دل میخند و از دوری و نایافت
 آنها جگر مضطرب باشد انگار کہ شوق من بر شوق شما چرب غالب است و مقرر است کہ آنقدر
 کہ پدر خوانان پسر خوانان پذیرفت ہر چند قضیہ اصالت و فریت متفقین ملک این
 معنی است چہ اصل احتیاج نیست فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاہ چنین آمدہ و آشت
 شوق اصل ثابت گشتہ آری ^{بسم اللہ الرحمن الرحیم} در خانہ بکہ خدای ماند ہمہ چیز اگر وہلی است بشما
 ہمسایہ است و اگر اگر است ہم بکرم اللہ سبحانہ و تعالیٰ و السلام

مکتوب ہفتاد و نہم

حضرت مخدوم زادمانی خواجہ محمد معصوم در انہیز سحرانی ذات مہنوب عارف و متبحر و مجتہد ذات درویش
 اخروی چون معاملہ عارف ارسطیون و صفات بلاور و دواز و جود و اعتبارات ذات کمالی
 و تقدس فوق انجامد از مقامیکہ تعبیر از ان بحقیقت صلوٰۃ نمود ما ہم تفوق پیدا کند توجہ و توجہ آنجا

مکتوب ہفتاد و نہم
 حضرت مخدوم زادمانی
 خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم
 در اظہار اشتیاق و اشتیاق
 بایشان با ذکر ثنات عنک
 والصلوة والسلام علی المرسلین
 و علیٰ آلہ و سلم و فی سبیلہ
 شتاق و خوانان دوام محبت ماند
 و ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات
 ایشان تا ما چہ توان کرد کہ
 جمیع آرزو ما مسریت
 عجری الی یامح بمالاک الشیئ
 الثفن و درین طور عکری اختیار و
 بے رغبت ماندن بسیار معتمد
 میدانند و یک ساعت این عرصہ
 را بتأز ساعیات کثیر و اکثرت
 دیگر تصور مینماید اینجا آن
 مسرت کہ در جلالت دیگر معلوم
 نیست کہ مثال آن بیشتر شود و
 علوم و معارف این موطن جد است
 و احوال مقامات این مجمع
 علاحدہ نمیشد کہ از جانب
 سلطان است آنرا در یک کمال
 رافت و رضامندی مولای خود
 میداند جل شانہ و سعادت خود
 درین مجلس انگار و علی انصوص
 درین ایام مشایخت محاسب کار
 و بار است و درین اوقات پرتفرقہ
 غرائب غنچ و مال لیکن ہر
 دولت تازہ و بوجہ کہ روز بروز
 میرسد فرزندان دل میخند و
 از دوری و نایافت آنها جگر
 مضطرب باشد انگار کہ شوق من
 بر شوق شما چرب غالب است و
 مقرر است کہ آنقدر کہ پدر
 خوانان پسر خوانان پذیرفت
 ہر چند قضیہ اصالت و فریت
 متفقین ملک این معنی است
 چہ اصل احتیاج نیست فرع
 سراسر محتاج اصل اما از
 پیشگاہ چنین آمدہ و آشت
 شوق اصل ثابت گشتہ آری
 در خانہ بکہ خدای ماند ہمہ
 چیز اگر وہلی است بشما
 ہمسایہ است و اگر اگر است
 ہم بکرم اللہ سبحانہ و تعالیٰ
 و السلام

همچون بیچون وصل گردد و خطی از آن دولت عظمیٰ فرا گیرد چراغ حال بود پیغمبرانه تجلی و
 مسئله درقیقه تجلیه قلما ظهرت الى الان من اهل الكنف والعرفان این ذات مجرود
 که نصیب از بیچونی دارد و تفصیل بیان یافته است مخصوص بعارف تام المعرفة است که وصل حضرت
 ذات مجرود گشته است تعالی و تقدس و بقای در آن درجه علیا حاصل کرده و این
 دولت اثر آن بقای ذات سایر ممکنات را که سوائے آن عارف باشد نصیب از ذات
 و اصلا ذات ندارند که صفات ایشان بآن قائم باشد بکل وجودشان بظلال انس و صفات است
 و عکس شیون و اعتبارات که قیام باطل خود دارند که انس و صفات باشند بامر که تعبیر از آن باشد
 نموده آید لطائف سبع انسانی که جامع ترین ممکنات است اگر خفی است و اگر اخفی اثر صفات جسمانی
 و روحانی او بر تو اسما و عبارات ذات تعالی و تقدس از تفسیر ذات در و تعبیه نفرموده اند و قیام
 آنها بآن ذات نداده سوال انس و صفات را قیام خود نیست بلکه قیامشان بذات تعالی و تقدس
 دیگرست باینجا چگونه قائم باشد جواب گویم که دیگر باینها وقت قائم نتواند شد که موجود بود اگر
 آن دیگر در مرتبه توهم نبوت و استقرار پیدا کرده باشد چرا باینها قائم نباشد که اضعف است و آنکه
 گفته ایم و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات
 عدم و لا ذات که هر دو بیک معنی است هر چند تدقیق فلسفی تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند
 اما حاصل ندارد و در حقیقت مرجعشان یکی بود عدم از برای خود نیست بر دیگر چه کار آید خود
 را نمیتواند برداشت دیگر را چگونه بردارد تحقیق این بحث آنست که چون عکس انس و صفات
 در مراتب عدم ظاهر گشته است بظاهر قیام آنها بآن مراتب مینماید و آن مراتب در رنگ ذات آنها
 باعتبار قیام و تغیر میگردود و فی الحقیقت قیام آنها باصول خودست تعلق بمرآت ندارند و جز در
 توهم آنها بمرآت عدم کار نیست جوهریت و ذاتیت آن مراتب اینجا چه کنهائش و لا عدم
 قابلیت عرض بودن ندارد جوهر چگونه بود و این عارف تام المعرفة که در مرتبه حضرت ذات

قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات باشد چنانچه اول قیام شان با حصول شان بوده در رنگ
 سایر افراد عالم با وجود این بقا اطلاق کلمه آنا که از وی زائل شده بود خودی نمی نماید و در هیچ
 مرتبه از مراتب بقا اطلاق آنا بر خود نمیتواند کرد زیرا که بقای اکل متفرع بر فناست اتم است که نام و
 نشان اطلاق کلمه آنا را بر داشته است و گنجایش خود هم نگذاشته الزائل لا یعود قضیه مشهوره
 است و آنکه خودی نماید زائل نگشته است مغلوب مستور شده بود بعروض عارض مکرشیده است و
 غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب مرتبه فیما بر حضرت ذات تعالی
 و تقدس مخصوص این صاحب ولت است که بحصول ذات باقی گشته است صفات بود قیام
 یافته ماسوا آن هر قسم فنا و بقا که پیدا کند نصیب و از اسما و صفات است نه از ذات تعالی و
 تقدس هر چند اسما و صفات را از ذات تعالی انفکاک نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از
 صفات دیگر اگر چه همین عدم انفکاک صفات ذات جمعی را در توهم اندازد و نصیب صفات را
 نصیب ذات داناند لیکن هر کدام را علامات و امارت دیگرست و علوم و معارف دیگر که بر ارباب حصول
 این دولت عظمی غنی نیست لیکن پوشیده نماند که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگ نیست و نیست که
 غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب انفس ذات تعالی نشود چه تجلی خودی از ظلیت طلبد که ظهور
 در مرتبه ثانی است و نصیب انفس ذات که گفته شد شائبه ظلیت را برتابد و انفس تجلی و ظهور هم
 روپوش گردد و ظهور ذات که بصفته از صفات کاین گردد آن هم ظهور ذات است در مرتبه ثانی
 اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتبار از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس چه ذات عز
 خانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتبار از اعتبارات تجلی ذات نبود
 سؤال شیخ محی الدین بن العربی و تابعان و قدس الله تعالی امر از همد تعین اولی تجلی
 ذات گفتند و آن ظهور ذات است به تعین علمی تجلی که اعتبار از اعتبارات ذات است اگر چه
 جامعیت دارد جواب آنچه متعین این مدعی است آنست که آن ظهور علمی تجلی که قبیل از ان تعین

در مرتبه ثانی است و نصیب انفس ذات که گفته شد شائبه ظلیت را برتابد و انفس تجلی و ظهور هم روپوش گردد و ظهور ذات که بصفته از صفات کاین گردد آن هم ظهور ذات است در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتبار از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس چه ذات عز خانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتبار از اعتبارات تجلی ذات نبود سؤال شیخ محی الدین بن العربی و تابعان و قدس الله تعالی امر از همد تعین اولی تجلی ذات گفتند و آن ظهور ذات است به تعین علمی تجلی که اعتبار از اعتبارات ذات است اگر چه جامعیت دارد جواب آنچه متعین این مدعی است آنست که آن ظهور علمی تجلی که قبیل از ان تعین

بنیاد نهاده است شرح و بسط داده و آوست که از توحید و اتحاد و تفصیل سخن گفته است و منشأ تقادیر
و تکثیر را بیان فرموده است و آوست که وجود را با کمال حق داده است جل و علا و عالم را موصوف و
ساخته و آوست که تنزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و آوست
عالم را عین حق دانسته است اجل شأنه و همه آوست گفته و با وجود آن مرتبه تنزیه حق سبحانه و را بر او را
یافته است و از دید و دانش همه او را بمشاهده منزه و مبرا دانسته پیشایکے کہ از شیخ متقدم اند و بر
باب اگر سخن گفته اند با اشارات و رموز گفته اند و شرح و تفصیل آن نیز داخه و آنا نیکه ازین طائفه
بعد از شیخ آمده اند اکثر شان تقلید شیخ اختیار کرده اند و بر طبق اصطلاح او سخن را نهاده و آوست
ماندگان نیز از برکات آن بزرگوار استغاضا نهانوده ایم و از علوم و معارف او حظیا فرگرفت
جاء الله سبحانه بعن خیر الجزاء غایه ما فی الباب چون بحکم بشریت مظان خطا و محال
با یکدیگر مختلط است انسان را احکام گاه محظی و گاه مصیب است لاجرم موافقت احکام سوا
اعظم اهل حق را میضد حق مصلوب باید ساخت و مخالفت آنرا دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود
و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام علیکم بالتوا
الاخظیم و نیز مقرر است کہ تکلیف صناعت تلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند
توان گفت کہ بانی احکام علم نجوم است اما نحوه کہ تلاحق افکار متاخران اختلافات انظار شان
کمال و تنفیج پیدا کرده است چیز دیگر است و زینت دیگر یافته توان گفت کہ نوع دیگر گشت
است و احکام علوم یافته بکنا ایتنا من لدنک رحمة و هیق لنا من امرنا سدا و السلام

مکتوب (۸۰) ششم

نیز حضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ سبحانہ و استغنا و اشیا بذات مہربان عارف
الکمل للہ الذی ہدانا لهذا و ما کنا لنہتدی کولاً ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا

たゞ

١٧

[illegible]

هر چه چون است حقید بوجه و اعتبار است تلبی چون نشود از وجه و اعتبار زمره و ذاتی را که نصیب از
بیچونی دارد شاهراه است بذات بیچون حقیقی جل شانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را است است بوجه
اعتبار که اصل است ذات مجر و ظل را که عطا فرموده اند نیز شاهراه است بذات مجر و بیچونی قاین است
مؤیوب کنه عارف است چه کنه آنست که ماور از جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماور از جمیع
اعتبارات است و سایر افراد عالم را که نیست که تمامی وجودشان بوجه و اعتبارات است ذاتی نیست
ماور از اعتبارات که آنرا کنه گفته شود پس چون ایشان کنه باشد از کنه اصل چه نصیبشان بود کنه است که
کنه راه دارد و وجه را کنه چه مناسبت کنه گویا نماذی افتاده است و وجه را از کنه انحراف است بکنه
چگونه رسد هر چند دور تر رود دور تر افتد **ترسم نرسی بکعبه اعزانی** . کین راه که تو میروی
بترکستان است . اطلاق محاذات کنه بر کنه از نگلی مجال عبارت است محاذات در آن حضرت چه محاذات
دارد لیکن این معنی بیچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات متمثل میگردد و اطلاق محاذات بر سبیل
تجوز نموده می آید **لَا تَوَاضِعُ نَایَن تَیْنَنَا** اذ اخطانا بشو بشنو چون افراد عالم را که اغرض مجتبه
اند قیاس بذات مؤیوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت نسبت نیز اینان بوسیله آن ذات عارف
بذات اقدس جل شانه هویدا گشت و نصیب آحاد و ارازمین راه از آن مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات
اینها بمان ذات عارف است گویا بوسیله ذات خود ارتباط بیچون بذات بیچون پیدا کرد و اندام
ذکر اقتساب ایشان بذات اقدس بوسیله عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف
ست سخنی غریب بشنو هر کس را که بذات خود اقتساب بذات اقدس است جل شانه
و وصول است بیچون بآن مرتبه مقدسه آنکس در اخذ فیوض و برکات از آن مرتبه مقدسه صامت
و استقلال دارد و توسط در میان نیست و تباط و راکد بودن آن مرتبه منزله است هر کس را از
و هسلان آنجا بقدر استعداد خود نصیب است بطریق اصالت **وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ اَعْلَمُ بِحَقِّكَ اَتَقِ**
الْاُمُورِ كُلِّهَا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی

در عرض این
کتابت امیرانی
در عرض این کتابت امیرانی

بخواجہ جمال الدین حسین در مثل معاملہ و تعمیر واقعہ او بعد الحکامی والظ

نام و نشان

کتابخانه ملی ایران

مجلس شورای اسلامی

دارلینگی و دارلینگی

محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

پایان بخشند و
تغییرات

تہذیب و تمدن

تاریخ

۱۰۰

سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِالضَّوَابِ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا تَخْفَى وَالتَّسْلِيمُ

مکتوب هشتم دودوم

حضرات مخدوم زاد ماخواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم مَد ظہارِ آلام مُہاجرت بعضے بشیرت
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی عِبَادِ الدِّیْنِ اصْطَفٰی فِرْدٰوَسِیْ گرامی جمیعتِ صُوری و مثنوی متحقّق باشند دین سغرا
 و محتسبا پیچ لکے برابر مُفَارَقَتِ آن فرزند عزیز نمیباید و کم است که از یادشان فارغ باشد هر چند وصول
 ایم از نعم حقیقی جلّ شأنه بیشتر از آنکه در افتاده زیاد تر سلوچ جدید روز بروز در سوده
 می آید و به بیاض میرسد اما سیکه در کنگر گشت آنکه حفظ گیر و کدام خواجہ محمد شمس بن مصطفی است که ذوق
 فہم سخن دارد و فی الجمله ملتزم میگردد لیکن درین سفر اجمیر از شدت محن از متخلفان صحیح العذر گشته
 است چندے مگر موافقت کنند حَسْبُ اللّٰهِ وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ رُفَقَائِمِ کم اند و زاد و آرزو هم کم
 کَیْسَ اللّٰهُ یُکَافِ عِبْدًا بَلٰی دیگر از مُفَارَقَتِ شہاد آزار بوده ہے بعد از نماز پنجگده می بیند که
 شہاد و برادر بایکے ازین یاران پیش وکیل بادشاہے رفتہ آید کہ نوکر بادشاہ گردید و تجویز
 و کوری را بآن وکیل تفویض نمودہ اند کہ ہر کرا قابل فائدہ نوکر گیرد و ہر کرا تجویز میکند بر فرقی
 ہرے او مینویسد و برکنارہ ورق او مینویسد کہ نوکر بگیرد ازین ہرے شہاد ہر دوے شہاد
 و تجویز نوکری نمودہ و آن یار سیوم را چہرہ نوشتہ و نوکر گرفتہ من از شہاد سیوم
 ان ثالث را چہرہ نوشتہ شہاد گفت کہ در وقت چہرہ نوشتن روئے خود را نزدیک روئے
 و آمد و نیک ملاحظہ کرد و گفت سیاسی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزے گفت و نوشت
 حَسْبُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ کہ خاطر از جانب ہر دوے شہاد گشت کہ قبول کردندا تا ازان یار ثالث
 خاطر آزار ماند کہ تجویز نشد کاش بنوکری نوکران بادشاہ قبولش نمایند +
 الْعَاقِبَةُ بِالْخَسْرِ

درین مکتوب خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم مد ظہار آلام مہاجرت بعضے بشیرت
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی عِبَادِ الدِّیْنِ اصْطَفٰی فِرْدٰوَسِیْ گرامی جمیعتِ صُوری و مثنوی متحقّق باشند دین سغرا
 و محتسبا پیچ لکے برابر مُفَارَقَتِ آن فرزند عزیز نمیباید و کم است که از یادشان فارغ باشد هر چند وصول
 ایم از نعم حقیقی جلّ شأنه بیشتر از آنکه در افتاده زیاد تر سلوچ جدید روز بروز در سوده
 می آید و به بیاض میرسد اما سیکه در کنگر گشت آنکه حفظ گیر و کدام خواجہ محمد شمس بن مصطفی است که ذوق
 فہم سخن دارد و فی الجمله ملتزم میگردد لیکن درین سفر اجمیر از شدت محن از متخلفان صحیح العذر گشته
 است چندے مگر موافقت کنند حَسْبُ اللّٰهِ وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ رُفَقَائِمِ کم اند و زاد و آرزو هم کم
 کَیْسَ اللّٰهُ یُکَافِ عِبْدًا بَلٰی دیگر از مُفَارَقَتِ شہاد آزار بوده ہے بعد از نماز پنجگده می بیند که
 شہاد و برادر بایکے ازین یاران پیش وکیل بادشاہے رفتہ آید کہ نوکر بادشاہ گردید و تجویز
 و کوری را بآن وکیل تفویض نمودہ اند کہ ہر کرا قابل فائدہ نوکر گیرد و ہر کرا تجویز میکند بر فرقی
 ہرے او مینویسد و برکنارہ ورق او مینویسد کہ نوکر بگیرد ازین ہرے شہاد ہر دوے شہاد
 و تجویز نوکری نمودہ و آن یار سیوم را چہرہ نوشتہ و نوکر گرفتہ من از شہاد سیوم
 ان ثالث را چہرہ نوشتہ شہاد گفت کہ در وقت چہرہ نوشتن روئے خود را نزدیک روئے
 و آمد و نیک ملاحظہ کرد و گفت سیاسی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزے گفت و نوشت
 حَسْبُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ کہ خاطر از جانب ہر دوے شہاد گشت کہ قبول کردندا تا ازان یار ثالث
 خاطر آزار ماند کہ تجویز نشد کاش بنوکری نوکران بادشاہ قبولش نمایند +
 الْعَاقِبَةُ بِالْخَسْرِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مکتوب ہشتاد و سوم

حضرات مخدوم زادہ کے کبار سیدنا اللہ تعالیٰ دربرکات عسکریہ کہ بودن و این نہ باختیار سے
فرزند ان گرامی جمعیت باشند مردم ہر وقت مختبائے مارا در نظر میدارند و محلی ازین حضرت
نمیدانند کہ در نامردی و بے اختیاری و ناکامی چه بلا حسن و جمال است و کلام نعمت برابر آنست
این کس را بے اختیار از اختیار او بر آرند و باختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیاری او
تابع آن بے اختیاری او ساخته او را از دایره اختیار او بر آرند و کالیت بین یدی الغشال
و تا یام خیر گلبے کہ مطالعہ ناکامی و بے اختیاری خود و نمود عجب حظ میگرفتم و طرفہ ذو
بیافتم بے آریاب فراغت ذوق آریاب بلار چه دریابند و از جمال بلایے او چه درک نمایند طف
را خط منحصراً شیرینی است و آنکہ از تمنی حظ فرا گرفته است شیرینی را بچوبے میخورد
نرخ آتشخوارہ کے لذت شناسد و اندہ را + وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی +

مکتوب ہشتاد و چہارم

مرزا ولی خان

بمحافظة العفور و آداب این طریقہ علیہ السلام علی عبادہ الذین اصطفی
طالب این راہ را باید کہ بعد از تصحیح عقائد بموجب آراء صاحبہ اہل حق شکر اللہ تعالیٰ ستم
و بعد از علم با حکام فقہیہ ضروریہ و بعد از عمل بمقتضائے آن علم جمیع اوقات خود را مصروف
الہی جل جلالہ کند بشرط آنکہ آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا کہ از ناقص کا
نیاید و اوقات خود را بذکر بر نیچے ننماید و اگر دایرہ فرائض و سنن مؤکدہ هیچ چیز نپردا
ختے کہ تلاوت قرآن و عبارات نافلہ را نیز متوفی دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و ای
دشمنہ و انعام بہین کار مشتعل باشد و در آمد و رفت و در غور و غمت از ذکر خالی نباشد

بسم اللہ الرحمن الرحیم
مکتوب ہشتاد و سوم
مکتوب ہشتاد و چہارم
مرزا ولی خان

وَالسَّالِمَاتُ وَتَنَگِ گزفتن ایشان مُبَاهَاتِ را بر نفوس خویش تحصیل ظهور خوارق
بوده است که برایشان واجب شرط نبوتشان بوده نه وصول بدرجات قرب الهی جَلَّ مَلَكُوتُهُ
چه انبیاء علیهم الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّاتُ مُجْتَبَاً اند که بَعْلَابِ جذب محبت کشان کشان ایشان را
میسرند و بی مشقتشان بدرجات قرب میرسانند اناست ارادت که ریاضات مجاهدات
از برای وصول بدرجات قرب الهی جَلَّ شَانُهُ آنجا که راست که راه مُریدانست و اجتناب راه مُرَدان
مُریدان بهشت و محنت بهایان خود میسر وند و مُرادان را بنابر و تتم میسرند و بی محنتشان
بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه اناست و ارادتست
در راه اجتناب مجاهدات شرط نیست مَعَ ذَلِكَ نافع و سودمندست مثلاً شخصی را که کشان کشان
میسرند و او بآن کشش سنی و مشقت خود را نیز در بردن در کار دارد زودتر مطلب سدود و تر
رود از آن که سعی خود را کار نفرماید هر چند رواست که گاهی کشش تنها که اقوی بود کار بیشتر
کنند از آن که کشش مرکب مذکور کند پس سعی و تردد و مشقت در راه اجتناب شرط کمال وصول هم
نبود چنانچه شرط نفس وصول نیست اگر چه احتمال نفع دارد و لَوْ فِي بَعْضِ الْمَحَالِّ و فوائد و منافع
ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مُباح است از باب اجتناب از غیر بنیادین
یعنی که مذکور شد بسیارست مثل و ام جہاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از تلوثات دنیائے
دنیة چه هر قدر که از حوائج ضروری است داخل دنیا نیست و آنچه حصول است از دنیا است نفع
دیگر در ریاضت و اقتصار بر ضرورت قلب مجاہد و مواخذة اخروی است و ایضا سبب
ارتقاء درجات اخرویة است چه هر قدر که در دنیا محنت است اضعاف آن در آخرت مسرتست
پس وجود دیگر هم از برای ریاضات و مجاهدات انبیاء علیهم الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّاتُ سوا وجهی
که بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد که ریاضات و اقتصار بر ضروریات مُباح اگر چه شرط حصول
در راه اجتناب نیست اما فی حد ذاتها محمود و محسن است بلکه نظر بقوائد مذکور ضروری و لازم دینا

۱۰ یعنی گزیده خاوند
 قل تبارک و تعالی
 اقد عجیبی الیمن فیض
 و بعدی الیمن بنیسی
 ۱۱ قدس باجم
 و نشو و نام غازی
 فیض عطا شد که فریم
 بیان توان آویخت
 ۱۲ یعنی مدخل او

کتابت المذنبات

مکتوب (۸۷) شتا و و، مکتوب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱- حضرت سید الشهدا علی (ع) فرمود: اقامت عید است
 ۲- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۳- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۴- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۵- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۶- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۷- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۸- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۹- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند
 ۱۰- اقامت عید است و این عید را عید اقامت میگویند

عقل السالكين
فهم الابرار
الذين هم في
الجنة

بأن أَرشدَكَ اللهُ تَعَالَى سَوَاءَ الصَّراطِ كُنْتَ وَنَحْبُتِ عُموم وَخُصوصِ تَهْلُك
عامِست وَنَحْبُتِ فَرْدِ كَامِلِ او چہ اَوْرَاطِ اُنْسِ وَاَلْفِست مَحْبُتِست کہ باعثِ گرفتاری میگرد و بفرار
و بے آرامی می آرد و غلت سراسر اُنْسِ وَاَلْفِست و آرامِست مَحْبُتِست کہ نشاء گرفتاری پیدا کرده از
اُخْوَ و دیگر غلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنرے کہ مَحْبُتِ درین امتیاز پیدا کرده است
سایر اُخْوَ و غلت در دُورِ حزنِست و نفسِ غلت ہمہ عیش و فرح و فرح و اُنْسِ و اُنْسِست ازین
تواند بود کہ حضرت حق بُسْمَحَانَه و تَعَالَى خلیل خود را عَلٰی نَبِیِّنَا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ ہم و نَبِیِّنَا
کہ دَارِ حُجْنِست اَجْرِ عَمَلِ کرامت فرمود و ہم در آخرت قَالَ اللهُ تَعَالَى فِی حَقِّهِ وَاَتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِی
الدُّنْیَا وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّٰلِحِیْنَ و چون مَحْبُتِ نشاء در دُورِ حزن آمد پس در هر فرد کہ مَحْبُتِ
باشد در دُورِ حزن بیشتر بود ازین جا گفته باشند کَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم مُتَوَاصِلُ
الْحَزَنِ وَاَتَمُّ الْفِکْرِ وَاَوْفَرُ مَوَدَّهٖ عَلَیْهِ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ مَا اُوْذِی نَبِیٌّ مِّثْلَ مَا اُوْذِیْتُ
چہ فرد کَامِلِ از اُخْوَ و انسانی در حصولِ مَحْبُتِش و بوده عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ و هر چند او
محبوب بوده است عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ اما چون نسبتِ مَحْبُتِ در میان آمد محبوب
در رنگِ مَحْبُتِ و اگر رفتار آمد حدیثِ قدسیست اَلْاَطَالُ شَوْقُ الْاَبْرَارِ اِلَی لِقَائِی وَاَنَا اِلَیْهِمْ
بَشَدَّةً شَوْقًا اِیْتِمَا سَوَالِست مشہو کہ شَوْقِ در مَفْقُوْدِست چون از آنحضرت جَلَّ و عَلَیْهِ سَلَامُ چیز
مَفْقُوْدِست شَوْقِ چہ بود و اشد شَوْقِ چہ باشد جواب گویم کہ مَحْبُتِست کمالِ مَحْبُتِست فِعْلِست
ست و اِتِمَادِ مَحْبُتِ محبوب چون این معنی مَفْقُوْدِست شَوْقِ موجودست و چون تنائے اِتِمَادِست
در محبوب کائنست چہ مَحْبُتِ شاید کہ بجز و قُلِّ محبوب ہم قناعت کند ناچار اشد شَوْقِ در جانبِ محبوب
بود و متوَّصلِ الحزن صفتِ حبیب باشد اگر گویند حضرت حق بُسْمَحَانَه ہر جمیع اُمور قادرست ہر چہ بخواند
اورا میسرست پس سچ چیز در حق او تَعَالَى مَفْقُوْدِست باشد شَوْقِ متحقق گردد جواب تنائے آمد دیگر
ست و ارادتِ آن دیگر مرادِ او تَعَالَى از ارادتِ او بُسْمَحَانَه تَخَلُّفِ نکند اما تنائے بود و ارادتِ حصولِ
پس بیاید

بأن أَرشدَكَ اللهُ تَعَالَى سَوَاءَ الصَّراطِ كُنْتَ وَنَحْبُتِ عُموم وَخُصوصِ تَهْلُك
عامِست وَنَحْبُتِ فَرْدِ كَامِلِ او چہ اَوْرَاطِ اُنْسِ وَاَلْفِست مَحْبُتِست کہ باعثِ گرفتاری میگرد و بفرار
و بے آرامی می آرد و غلت سراسر اُنْسِ وَاَلْفِست و آرامِست مَحْبُتِست کہ نشاء گرفتاری پیدا کرده از
اُخْوَ و دیگر غلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنرے کہ مَحْبُتِ درین امتیاز پیدا کرده است
سایر اُخْوَ و غلت در دُورِ حزنِست و نفسِ غلت ہمہ عیش و فرح و فرح و اُنْسِ و اُنْسِست ازین
تواند بود کہ حضرت حق بُسْمَحَانَه و تَعَالَى خلیل خود را عَلٰی نَبِیِّنَا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ ہم و نَبِیِّنَا
کہ دَارِ حُجْنِست اَجْرِ عَمَلِ کرامت فرمود و ہم در آخرت قَالَ اللهُ تَعَالَى فِی حَقِّهِ وَاَتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِی
الدُّنْیَا وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّٰلِحِیْنَ و چون مَحْبُتِ نشاء در دُورِ حزن آمد پس در هر فرد کہ مَحْبُتِ
باشد در دُورِ حزن بیشتر بود ازین جا گفته باشند کَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم مُتَوَاصِلُ
الْحَزَنِ وَاَتَمُّ الْفِکْرِ وَاَوْفَرُ مَوَدَّهٖ عَلَیْهِ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ مَا اُوْذِی نَبِیٌّ مِّثْلَ مَا اُوْذِیْتُ
چہ فرد کَامِلِ از اُخْوَ و انسانی در حصولِ مَحْبُتِش و بوده عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ و هر چند او
محبوب بوده است عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ اما چون نسبتِ مَحْبُتِ در میان آمد محبوب
در رنگِ مَحْبُتِ و اگر رفتار آمد حدیثِ قدسیست اَلْاَطَالُ شَوْقُ الْاَبْرَارِ اِلَی لِقَائِی وَاَنَا اِلَیْهِمْ
بَشَدَّةً شَوْقًا اِیْتِمَا سَوَالِست مشہو کہ شَوْقِ در مَفْقُوْدِست چون از آنحضرت جَلَّ و عَلَیْهِ سَلَامُ چیز
مَفْقُوْدِست شَوْقِ چہ بود و اشد شَوْقِ چہ باشد جواب گویم کہ مَحْبُتِست کمالِ مَحْبُتِست فِعْلِست
ست و اِتِمَادِ مَحْبُتِ محبوب چون این معنی مَفْقُوْدِست شَوْقِ موجودست و چون تنائے اِتِمَادِست
در محبوب کائنست چہ مَحْبُتِ شاید کہ بجز و قُلِّ محبوب ہم قناعت کند ناچار اشد شَوْقِ در جانبِ محبوب
بود و متوَّصلِ الحزن صفتِ حبیب باشد اگر گویند حضرت حق بُسْمَحَانَه ہر جمیع اُمور قادرست ہر چہ بخواند
اورا میسرست پس سچ چیز در حق او تَعَالَى مَفْقُوْدِست باشد شَوْقِ متحقق گردد جواب تنائے آمد دیگر
ست و ارادتِ آن دیگر مرادِ او تَعَالَى از ارادتِ او بُسْمَحَانَه تَخَلُّفِ نکند اما تنائے بود و ارادتِ حصولِ
پس بیاید

بأن أَرشدَكَ اللهُ تَعَالَى سَوَاءَ الصَّراطِ كُنْتَ وَنَحْبُتِ عُموم وَخُصوصِ تَهْلُك
عامِست وَنَحْبُتِ فَرْدِ كَامِلِ او چہ اَوْرَاطِ اُنْسِ وَاَلْفِست مَحْبُتِست کہ باعثِ گرفتاری میگرد و بفرار
و بے آرامی می آرد و غلت سراسر اُنْسِ وَاَلْفِست و آرامِست مَحْبُتِست کہ نشاء گرفتاری پیدا کرده از
اُخْوَ و دیگر غلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنرے کہ مَحْبُتِ درین امتیاز پیدا کرده است
سایر اُخْوَ و غلت در دُورِ حزنِست و نفسِ غلت ہمہ عیش و فرح و فرح و اُنْسِ و اُنْسِست ازین
تواند بود کہ حضرت حق بُسْمَحَانَه و تَعَالَى خلیل خود را عَلٰی نَبِیِّنَا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ ہم و نَبِیِّنَا
کہ دَارِ حُجْنِست اَجْرِ عَمَلِ کرامت فرمود و ہم در آخرت قَالَ اللهُ تَعَالَى فِی حَقِّهِ وَاَتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِی
الدُّنْیَا وَا�هٗ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّٰلِحِیْنَ و چون مَحْبُتِ نشاء در دُورِ حزن آمد پس در هر فرد کہ مَحْبُتِ
باشد در دُورِ حزن بیشتر بود ازین جا گفته باشند کَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم مُتَوَاصِلُ
الْحَزَنِ وَاَتَمُّ الْفِکْرِ وَاَوْفَرُ مَوَدَّهٖ عَلَیْهِ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ مَا اُوْذِی نَبِیٌّ مِّثْلَ مَا اُوْذِیْتُ
چہ فرد کَامِلِ از اُخْوَ و انسانی در حصولِ مَحْبُتِش و بوده عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ و هر چند او
محبوب بوده است عَلَیْهِ وَاَلِ الصَّلَاةُ وَاَلْسَلَامُ اما چون نسبتِ مَحْبُتِ در میان آمد محبوب
در رنگِ مَحْبُتِ و اگر رفتار آمد حدیثِ قدسیست اَلْاَطَالُ شَوْقُ الْاَبْرَارِ اِلَی لِقَائِی وَاَنَا اِلَیْهِمْ
بَشَدَّةً شَوْقًا اِیْتِمَا سَوَالِست مشہو کہ شَوْقِ در مَفْقُوْدِست چون از آنحضرت جَلَّ و عَلَیْهِ سَلَامُ چیز
مَفْقُوْدِست شَوْقِ چہ بود و اشد شَوْقِ چہ باشد جواب گویم کہ مَحْبُتِست کمالِ مَحْبُتِست فِعْلِست
ست و اِتِمَادِ مَحْبُتِ محبوب چون این معنی مَفْقُوْدِست شَوْقِ موجودست و چون تنائے اِتِمَادِست
در محبوب کائنست چہ مَحْبُتِ شاید کہ بجز و قُلِّ محبوب ہم قناعت کند ناچار اشد شَوْقِ در جانبِ محبوب
بود و متوَّصلِ الحزن صفتِ حبیب باشد اگر گویند حضرت حق بُسْمَحَانَه ہر جمیع اُمور قادرست ہر چہ بخواند
اورا میسرست پس سچ چیز در حق او تَعَالَى مَفْقُوْدِست باشد شَوْقِ متحقق گردد جواب تنائے آمد دیگر
ست و ارادتِ آن دیگر مرادِ او تَعَالَى از ارادتِ او بُسْمَحَانَه تَخَلُّفِ نکند اما تنائے بود و ارادتِ حصولِ
پس بیاید

بأن أَرشدَكَ اللهُ تَعَالَى سَوَاءَ الصَّراطِ كُنْتَ وَنَحْبُتِ عُموم وَخُصوصِ تَهْلُك

واصل و آن قسم که وصول نظری است بالا صاله نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات
 تعالی تعین اقل است که رب است چنانچه گذشت و تا بان تعین نرسد نظر ما و را بر آن نفوذ نکند و آن
 قسم که باعتبار قدم است بالا صاله مخصوص حضرت حبیب است که محبوب رب العالمین است محبوبان را جائے
 برسد که خلیلان از انجا در مانند مگر آنکه به تبعیت شان بروند خلیله باید که نظر او مقام وصول پسین محبوبان
 علیه و علی الصلوة والسلام برسد و در راه کوتاهی نکند با تجله تجلی ذات یکوجه بالا صاله مخصوص حضرت
 خلیل است و دیگران تابع و اند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام موبو و دیگران تجلی بالا صاله مخصوص
 حضرت خاتم الرسل است و دیگران تابع اویند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون جبهه ثانی
 اقوی اذ مل است در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبست بحضرت خاتم الرسل حاصل گشت
 و تخصیص بپیدا کرد و او صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت خلیل و از سایر انبیاء علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات و النجیات افضل آمد پس فضل کل در میان انبیاء نصیب این دو بزرگوار آمد هر چند یکی از
 دیگر افضل بود علیهما و علیهم الصلوات و التسلیمات و البرکات و حضرت موبو علی نبینا
 و علیه الصلوات و التسلیمات چون رئیس مجتبان است چنانچه حضرت پیغمبر را رئیس محبوبان است علیه
 و علی اتباع الصلوة والسلام ناچار او را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکم المومنین احب
 بحضرت ذات تعالی است که دیگر را نیست و نیز در آن حضرت او را قدمگاه است که بتوکل
 محبت است و پس و دیگر را آنجا خلقت نیست اما این فضل با ج بجزئی است که توان گفت که مدلی
 است چه حجم غفر از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و درین مقام تابع اویند علی نبینا و علیه و
 علیهم الصلوات و التسلیمات مع ذلک فضل کل هاست که نصیب خلیل و حبیب آمد علیهما الصلوات
 و النجیات و هر چند هر یک یک جبهه تابع و گیر است در وصول نظری حضرت خلیل مل است و حضرت حبیب
 تابع او علیهما الصلوات و التسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب افضل است و حضرت خلیل تابع او
 علیهما الصلوات و النجیات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی نبینا و علیه

اینجا

۲
 در بیان این که حضرت خلیل و حبیب
 در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبست
 بحضرت خاتم الرسل حاصل گشت
 و تخصیص بپیدا کرد و او صلی الله علیه و آله و سلم
 از حضرت خلیل و از سایر انبیاء علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات و النجیات افضل آمد پس فضل کل در میان
 انبیاء نصیب این دو بزرگوار آمد هر چند یکی از
 دیگر افضل بود علیهما و علیهم الصلوات و التسلیمات
 و البرکات و حضرت موبو علی نبینا و علیه الصلوات
 و التسلیمات چون رئیس مجتبان است چنانچه حضرت
 پیغمبر را رئیس محبوبان است علیه و علی اتباع
 الصلوة والسلام ناچار او را علی نبینا و علیه
 الصلوة والسلام بکم المومنین احب بحضرت ذات
 تعالی است که دیگر را نیست و نیز در آن حضرت
 او را قدمگاه است که بتوکل محبت است و پس و
 دیگر را آنجا خلقت نیست اما این فضل با ج بجزئی
 است که توان گفت که مدلی است چه حجم غفر
 از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و درین
 مقام تابع اویند علی نبینا و علیه و علیهم
 الصلوات و التسلیمات مع ذلک فضل کل هاست
 که نصیب خلیل و حبیب آمد علیهما الصلوات و
 النجیات و هر چند هر یک یک جبهه تابع و گیر
 است در وصول نظری حضرت خلیل مل است و
 حضرت حبیب تابع او علیهما الصلوات و
 التسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب
 افضل است و حضرت خلیل تابع او علیهما
 الصلوات و النجیات و البرکات و کمالات و
 فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی نبینا و
 علیه

از نفس خود عزیز تر نخواهد بدیدگان چه رسد بوسه مشارکت طلبند سوال فی مسائل خود نوشته کذب
 خلیل هم شان العلم است چنانچه است حضرت حبیب است علیهما الصلوات والتسلیمات اینقدر فرق است
 که آنجا تفصیل است و اینجا بر اجمال جواب این معرفت پیش از وصول بحقیقت این لایت غفلت بوده
 چون بحقیقت این لایت متحقق شد معامله چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظلال این حقیقت
 بوده است وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمَلٰٓئِمُ لِلصَّوَابِ ازین معاریت واضح گشت که وجود همین ذات نیست بلکه
 تعین است از تعینات حضرت ذات تعالی وَتَقَدَّسَ وَاَنَّهُ وجود را همین ذات گفته است تعین
 لا تعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در فیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت سوال
 این تعین اول وجودی را که تو یافته بآن تعین اول علی محلی که دیگران یافته اند چه نسبت است در میان این
 تعین تعین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجودی فوق تعین علمی است فوق تعین علمی که مرتبه حضرت
 ذات و لا تعین گفته اند همین تعین وجودی است که همین حضرت ذات یافته اند و وجود را همین ذات دانسته
 و در میان این دو تعین شان مجموعه است که اقدم جمیع شیونات است بعد از ان شان العلم است با جملا و تفصیلا
 و تابع اوست لیکن این تعین میاگی را منظر در نظر نه و آید و او مناسبت حضرت ذات تعالی را همه
 بیشتر دارد و استغناء ذاتی مد و بسیار جلوه گریست اینقدر مفهوم میگردد که فیوض و برکات آن خصوص
 بر روحانیان مستغنی است وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ سُبْحَانَكَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَعْلَمْتَ اَنَّكَ
 اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ سُبْحَانَكَ چه بالا گذشته است که وصول نظری با اصالت نصیب حضرت خلیل است و وصول
 قدمی با اصالت نصیب حضرت حبیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نه بآن معنی است که آنجا شود و مشاگر
 و یا قدم را آنجا گنجایش است آنجا نور گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه در آنجا وصول است بمحول الکفایت
 اگر در صورت مثالی منظر تسم گشت و وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم
 ازان حضرت جل شانه هر دو و اله و حیران است وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُمُ الْهُدٰی

از باب احادیث



که حادث اند و مخلوق و اگر مذلول است مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است این تنقیح از برکات تلاوت افکار است
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که معنی دیگر هم این عبارت را هست که از طول اتحاد بعید است یعنی نمیستند
موجود دوست تعانه آنکه اینها هم هستند و با او متحدند تعالی این را خود البته نگوید از بزرگان چگونگی تصور
شود و چون در غلبه محبت ما سوائے محبوب از نظارین بزرگواران مستور میگردد و غیر او در شهودشان نیاید
میگویند هم دوست یعنی این همه که ثابت و موجود میبود متوهم و متخیل بوده است موجود دوست تعالی برین
تقدیر هم نه شبیه جزئیت و اتحاد است و نه منطبقه طول تلون مع ذلک این فقیر امثال این عبارات را
نمی پسندد هر چند ازین مقاصد بهتر است زیرا که شایان مرتبه تقدیس و تنزیه خداوندی نیست جل سلطان
اینها چه باشد که مظاهر او بوند تعالی مع در کدام آئینه در آید و وایشان از آرایه آن کجاست که با حجاب
ظهور هم بر و تعالی محمول گردند اگر مظهرند ظله از ظلال کمالات آنرا مظهرند و آن ظل که آنها مظهر اویند
خداوند جل سلطان که او را چندین هزار ظلال با ذات تعالی در میان بوده باشد ان شاء الله سبعین الف
حجاب من نور و ظلمه شنیده باشند پس به نحاشی مظهر ظله از ظلال کمال او را بطنخانه بروقت تعالی
محمول است و است گفتن سوء دوست و کمال جزات اما چون در غلبه سکر حال است آنقدر مذموم نیست و
همچنین بر توجیه ثانی مشهود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوء است بلکه غلط
واقع آن مشهود هم ظله از ظلال کمالات است بطنخانه و او تعالی و را اله است ثم و را اله و را و نیز
هر چه مشهود است شایان نفی است پس حق نبود جل و علا خواجفتش بنده میفرمایند کذب میرزا هر چه
ویده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر حق است بطنخانه بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و آنچه
مختار این حقیر است درین سلسله و مناسبان تقدیس و تنزیه است عبارت همه از دوست نه بآن معنی که
علماء ظواهر بران اقتصار نمایند و گویند ضد و خلق همه از دوست این خود صادق است مع ذلک اینجا
علاقه دیگر هم هست که علماء بآن جهت نگشته اند و صوفیه بدریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت
و ظلیت است یعنی اگر وجود ممکن است ناشی از وجود واجب تعالی و پر تو وجود دوست بطنخانه و همچنین

اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة اوست مُتَحَاكِه و پرتو آن حیوة مقدسه است علی هذا القیاس
 العلم والقُدرة والادارة و غیرها پس بطور صوفیه عالم هم صادر ازوست مُتَحَاكِه و هم ظل کلمات
 او و ناشی از ان کلمات منزله او تعالی مثلاً وجودیکه ممکن داده اند نه امریست که بسبب خود باشد استقلال
 او را حاصل بود بلکه آن وجود پرتو ظل وجود واجب است تعا و همچنین حیوة و علم و غیرهما که ممکن بخشیده
 اند نه امور است اند که باستقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه با وجود صدور از صانع تعالی
 اینها اظلال کلمات و اند مُتَحَاكِه و صور و امثال آن کلمات بهمین ارتباط اصالت و ظلمت که صوفیه
 بآن قشید گشته اند معامله صوفیه را با علایق عینین برده است و فنا و بقا رسانیده بولایت خاصه
 ساخته و چون علما و طوایف را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نبرسید و بولایت خاصه متحقق نشد
 و صوفیه چون کلمات خود را اظلال کلمات واجب تعا یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را عکس آن
 کلمات دانستند چادر خود را پیش از امانت در کلمات او ندیده اند و غیر از مرایع آن کلمات نیافته و چون
 بحکم الله یا مؤکد آن تؤکد و الامکانات الی اهلها این امانت را باطل امانت سپارند و این کلمات
 را دست بدوق باطل میهند خود را معدوم باید دانست و اند چه وجود و حیوة چون باطل است معدوم
 نیست ماند و فنا متحقق گشت لم یولی س چون بدستی تو او را از نخست سوئے آنحضرت
 نسب کردی درست و آنکه بدستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و گریستی بعد از فنا اگر او را
 بیعامشرف سازند مژده ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولادت ثانیه
 متحقق خواهند ساخت کُن قُلُوبُ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ هُنَّ مَبْنِئَتَا
 لَدَبَابِ السَّعِيدِ نَعِيمَتَا + بار خدایا از تنگی عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن وارد نشده است
 رنگی ظلمت و غیر با اطلاق مینایم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعا و صفات و اظلال
 صفات کامله او تعالی ازین اطلاقات ترسان لرزانیم و چون اولیاء تو باین اطلاقات سبقت نموده
 امیدوار محویم دُتَبَا لَا تُؤَاخِذُنَا لَنْ نَكُنَّا قَاطِعَاتَا بَابِ دَانِسْت ازین تحقیق که سابق نموده آمد

این کلمات را با علایق عینین برده است و فنا و بقا رسانیده بولایت خاصه ساخته و چون علما و طوایف را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نبرسید و بولایت خاصه متحقق نشد و صوفیه چون کلمات خود را اظلال کلمات واجب تعا یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را عکس آن کلمات دانستند چادر خود را پیش از امانت در کلمات او ندیده اند و غیر از مرایع آن کلمات نیافته و چون بحکم الله یا مؤکد آن تؤکد و الامکانات الی اهلها این امانت را باطل امانت سپارند و این کلمات را دست بدوق باطل میهند خود را معدوم باید دانست و اند چه وجود و حیوة چون باطل است معدوم نیست ماند و فنا متحقق گشت لم یولی س چون بدستی تو او را از نخست سوئے آنحضرت نسب کردی درست و آنکه بدستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و گریستی بعد از فنا اگر او را بیعامشرف سازند مژده ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولادت ثانیه متحقق خواهند ساخت کُن قُلُوبُ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ هُنَّ مَبْنِئَتَا لَدَبَابِ السَّعِيدِ نَعِيمَتَا + بار خدایا از تنگی عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن وارد نشده است رنگی ظلمت و غیر با اطلاق مینایم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعا و صفات و اظلال صفات کامله او تعالی ازین اطلاقات ترسان لرزانیم و چون اولیاء تو باین اطلاقات سبقت نموده امیدوار محویم دُتَبَا لَا تُؤَاخِذُنَا لَنْ نَكُنَّا قَاطِعَاتَا بَابِ دَانِسْت ازین تحقیق که سابق نموده آمد

کلمات را با علایق عینین برده است و فنا و بقا رسانیده بولایت خاصه ساخته و چون علما و طوایف را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نبرسید و بولایت خاصه متحقق نشد و صوفیه چون کلمات خود را اظلال کلمات واجب تعا یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را عکس آن کلمات دانستند چادر خود را پیش از امانت در کلمات او ندیده اند و غیر از مرایع آن کلمات نیافته و چون بحکم الله یا مؤکد آن تؤکد و الامکانات الی اهلها این امانت را باطل امانت سپارند و این کلمات را دست بدوق باطل میهند خود را معدوم باید دانست و اند چه وجود و حیوة چون باطل است معدوم نیست ماند و فنا متحقق گشت لم یولی س چون بدستی تو او را از نخست سوئے آنحضرت نسب کردی درست و آنکه بدستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و گریستی بعد از فنا اگر او را بیعامشرف سازند مژده ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولادت ثانیه متحقق خواهند ساخت کُن قُلُوبُ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ هُنَّ مَبْنِئَتَا لَدَبَابِ السَّعِيدِ نَعِيمَتَا + بار خدایا از تنگی عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن وارد نشده است رنگی ظلمت و غیر با اطلاق مینایم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعا و صفات و اظلال صفات کامله او تعالی ازین اطلاقات ترسان لرزانیم و چون اولیاء تو باین اطلاقات سبقت نموده امیدوار محویم دُتَبَا لَا تُؤَاخِذُنَا لَنْ نَكُنَّا قَاطِعَاتَا بَابِ دَانِسْت ازین تحقیق که سابق نموده آمد

این کلمات را با علایق عینین برده است و فنا و بقا رسانیده بولایت خاصه ساخته و چون علما و طوایف را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نبرسید و بولایت خاصه متحقق نشد و صوفیه چون کلمات خود را اظلال کلمات واجب تعا یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را عکس آن کلمات دانستند چادر خود را پیش از امانت در کلمات او ندیده اند و غیر از مرایع آن کلمات نیافته و چون بحکم الله یا مؤکد آن تؤکد و الامکانات الی اهلها این امانت را باطل امانت سپارند و این کلمات را دست بدوق باطل میهند خود را معدوم باید دانست و اند چه وجود و حیوة چون باطل است معدوم نیست ماند و فنا متحقق گشت لم یولی س چون بدستی تو او را از نخست سوئے آنحضرت نسب کردی درست و آنکه بدستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و گریستی بعد از فنا اگر او را بیعامشرف سازند مژده ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولادت ثانیه متحقق خواهند ساخت کُن قُلُوبُ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ هُنَّ مَبْنِئَتَا لَدَبَابِ السَّعِيدِ نَعِيمَتَا + بار خدایا از تنگی عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن وارد نشده است رنگی ظلمت و غیر با اطلاق مینایم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعا و صفات و اظلال صفات کامله او تعالی ازین اطلاقات ترسان لرزانیم و چون اولیاء تو باین اطلاقات سبقت نموده امیدوار محویم دُتَبَا لَا تُؤَاخِذُنَا لَنْ نَكُنَّا قَاطِعَاتَا بَابِ دَانِسْت ازین تحقیق که سابق نموده آمد

واضح گشت که صوفیه که قائل اند بکلام همه دوست عالم را با حق جل و علا متحد نمیدانند و مخلوق و سربان
اشبات نمیکند و محلی که مینمایند باعتبار ظهور و ظلمت است نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارت
شان اتحاد وجودی متوهم شود اما حاشا که مرادشان آن بود که کفر و النجاست و چون کل یکی بر دیگری
باعتبار ظهور گشت نه باعتبار وجود معنی همه دوست همه از دست آمد که ظیل شے ناشی از ان شے است
هر چند در غلبه حال همه دوست گویند اما فی الحقیقت مرادشان از ان عبارت همه از دست باشد فلکجا
ج لِّلطَّعْنِ فِي كَلَامِهِمْ وَالتَّحْكِيمُ بِتَضْلِيلِ قَائِلِهِ وَتَكْفِيزِهِمْ بِأَنَّهُ ظِلٌّ شے عبارت از ظهور شے است
مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع مثلاً صوت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زید است ظهور زید است
در مرتبه ثانی و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود اصلی خود است که بطل خود را در مرآت ظاهر ساخته است
آنکه در ذات و صفات او تموینی و تغیری رود چنانچه گذشت رَبَّنَا آتِنَا نُورًا وَاعْفِرْ
لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب (۹۰) دوم

بفقر باشم کشتی در جواب سوالیکه نموده از حقیقت مُشابهة دُلبُ عرقا حق را جلّ فَعَلَا پُر سید
بودند که بعضی از محققان صوفیه اثباتِ رویت و مُشابهة او تعالے بیدیه دل در دنیا میفرمایند
کَمَا قَالَ الشَّيْخُ الْعَارِفُ قُدِّسَ سِرُّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَوَارِفِ مَوْضِعُ الْمَشَاهِدَةِ بَعَثَ الْقَلْبَ إِلَى شَيْخِ
ابو اسحق کلابادی قُدِّسَ سِرُّهُ که از قدماے این طائفة علیه است و از رُوساے ایشان در کتاب تعریف
مے آرد و أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى لَا يَرَى فِي لَدُنِّيَا بِالْأَبْصَارِ وَلَا بِالْقُلُوبِ إِلَّا مِنْ جَهَةِ الْإِيمَانِ
توفیق میان این دو تحقیق چیست و رائے تو بر کدام و انجماع با وجود اختلاف بچه معنی است بَلَدِ
أَرْضِكَ اللَّهُ تَعَالَى که مختار این فقیر درین مسأله قول صاحب تعریف است قُدِّسَ سِرُّهُ و میداند که
قُلُوبُ دِينِ نَشِأَتْ مِنْهُ أَنْ خَضِرَتْ جَلَّ مُلْكُهُ غَيْرَ أَنَّهَا نَحْبِيَّةٌ فَيَسْتَأْذِنُ رُوحَانَهُ أَنْ يَأْتِيَهُمْ

فقد

و چون قلب رویت نبود انبصار را چه بود که او درین نشأه درین مُعامله بیکار و مُعطل است غایه
فی الباب معنی ایتقان که قلب حاصل شده است در عالم مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف
بصوت مُرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی است مُناسِب عالم شهادت و چون در عالم شهادت
کمال یقین در رویت است آن ایتقان نیز بصوت رویت در مثال ظاهر میگردد و چون ایتقان
رویت ظاهر شود مُتعلق آن که موقوف به است ناچار بصورت مُرئی آنجا ظاهر گردد و چون سالك
در مُرات مثال مشاهده نماید از توسط مُرات ذایل گشته و صورت را حقیقت دانسته و انگار در
حقیقه رویت او را حاصل گشته است و مُرئی پیدا آمده نمیداند که آن رویت صورت ایتقان است
آن مُرئی صورت موقوف به او این از اُطلاط صوفیه است و از تلبسات صور بمقائق و همین دید چو
قالی آید و از باطن بظاهر تراود سالك در توهم می اندازد که رویت بصری نیز حاصل گشته
و مطلوب از گوش باغوش آمدن پیدا کند حصول این معنی چون در اصل که بصیرت است نیز بمنی بر توهم
تلبس است به بصر که درین نشأه فرع اوست چه رسد در رویت او را از کجا حاصل شود در رویت
قلبی حجم غفیر از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بصری مگر ناقص اند
طائفه در توهم وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت جماعت است شکر الله تعالی
سعیهم سؤال موقوف به را چون صوت در مثال پیدا شد لازم آمد که حق را بُتخانه آنجا صورت
بود جواب تجویز نموده اند که حق را بُتخانه هر چند مثل نیست اما مثال هست روا داشته اند
که در مثال بصورت ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس میرزا رویت اخروی را نیز بصوت جامع
لطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن صورت موقوف به صوت حق نیست
بُتخانه در مثال بلکه صورت کثوف ایتقان است که ایتقان او بان تعلق گرفته است
آن کثوف بعضی وجوه و اعتبارات ذات حق است بُتخانه نه ذات حق جل و علا لهذا چون
مُعامله معرفت بذات میرسد جل مُلحانه این قسم تخيلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مُرئی متخیل

فردونی بی شکر و سپاس
کردم خدایم را که مرا زنده کرد

دیو شده "عنه" فردی بی شک
بختی بختی بختی بختی

خوب بداند چه کسی است
از دین و دنیا و آخرت

سجده ای بر سر او
که در پیشگاه او است

بسم الله الرحمن الرحيم

سید الشهدا علی بن ابی طالب

و قیقه که در محل بعضی از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته است و آنچه از اجتماع
پرسیده بودند تواند بود که تا آن وقت خلافیکه شایان اعتداد باشد بظهور نیامده باشد یا اجماع
مشایخ عصر خود خواسته باشد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال +

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بمولانا طاهر بخشی در جواب أسوله او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد
الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه انوی اعزى که بمصوب شیخ سجاد الیال
داشتند بودند رسید الحمد لله سبحانه که سلامت بعافیت اند چند أسوله اندراج نمود بودند و جواب
آن آنچه بنماطر رسید نوشته شد نیکو نمایند سوال اقل آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق است
جوابش آنست که معرفت دیگرست ایمان دیگر چه معرفت شناختن است ایمان گردیدن است
بود و گردیدن نبود اهل کتاب در حق پیغمبر علیه و علی الیه الصلوٰه والسلام معرفت بود و میشناختند
که پیغمبرست کما قال الله تعالی یعرفون که کما یعرفون ابتداء هم اما بواسطه عنا و چون گردیدن
نمود ایمان تحقق نشد و معرفت هم درنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت
ایمان و حقیقت معرفت است درنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه
از کمال یافت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است آن گردیدن
قلب با وجود انکار و تمیز نفس آماره و صورت معرفت هم مقصور بر همان لطیفه است با وجود حمل آماره
حقیقت معرفت آنست که آماره از جهالت جلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گردیدن
اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او بعد از آماره گی که طبعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق
قلبی اعتبار کرده اند این گردیدن عین آن تصدیق است یا المریت در آن تصدیق اگر در آن
تصدیق باشد لازم آید که در ایمان شیه چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گردیدن این خلاف مقرر است

یعنی قابل اعتدال و شمار
عنه یعنی چون تواند بود
که شناختن بود و گردیدن
را دانست و بعد از آن
چنانچه در کتاب سراج
نموده است که این گردیدن
و دانستن و گردیدن
شناختن و گردیدن
شناختن و گردیدن

شناختن

مکتوبات طاهر بخشی

صورت ایمان

صورت معرفت

حقیقت ایمان و معرفت

این کتاب که در دسترس
است از کتب معتبره
است و در آن
بسیار از حقایق
دینی و فلسفی
ذکر شده است
و این کتاب
برای هر کس
که بخواهد
در این مباحث
تعمق یابد
بسیار مفید است

خور و
 واک
 تاه
 خور
 ستیم
 المیلا
 که آرا
 بص
 بود
 از
 می
 که ای
 این
 از
 ح
 وک
 می
 بشا
 البط

حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر از اسمے شنود اذ لا یجری علیہ تعالیٰ زمانٌ یکسر فیہ التقدیر
والتأخیر و زمانِ موطن اگر از بندہ سماع است بکلیت سماع است اگر کلام است ہم بکلیت متکلم
تمام گوش است و تمام زبان است و در فیه شاق و ذاتِ مُخرجه قول الکثیر بیکم و رایجاً بکلیت
خود شنیدند و بکلیت خود جواب بلی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان
متینتر بودے سماع و کلام همچون حاصل نیایند و شایان ارتباط مرتبه همچون نمیشد لاجعل عطایا
المالک الا مطایا و عایة ما فی الباب آن معنی متلفعی که از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً در عالم خیال
که آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت حروف کلمات مترتبه متمثل میگردد و آن تلفیقی و التقا
بصورت سماع و کلام لفظی در قسم میشود چه هر معنی را در آن عالم صورتی است اگر چه آن معنی همچون
بود اما از تسامی همچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بآن مربوط است که مقصود از آن
از تسام است چون سالك متوسط و خود حروف کلمات مترتبه میابد و سماع و کلام لفظی احسان
مینماید خیال میکند که این حروف کلمات را از اصل شنیده است بے تفاوت از آنجا اخذ کرده شنیدند
که این حروف و کلمات صور خیالی آن معنی متلفعی است و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام
بیچونی عارف تمام المعرفة باید که حکیم هر مرتبه را جدا سازد و یکے را بدیکے متمیز نگرداند پس سماع کلام
این اکابر که بر مرتبه بیچونی مربوط است از قبیل تلفیقی و التقاء روحانی است این کلمات حروف که تعبیر
از آن معنی متلفعی بآن مینمایند از عالم صور مثالی و گروید که گمان برده اند که ما حروف کلمات را از آن
حضرت جل سلطان استماع مینماییم و فریق اندیکے از آن دو فریق که آخر حال اند میگویند که این حروف
و کلمات حادثه مسموعه و ال اند بران کلام نفسی قدیم و فریق دیگر اطلاق قول به سماع کلام حق جل شانکه
مینمایند همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میدانند جل و علا و فرق میکنند در میان آنکه لائق
بشان او تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس و نیست بجهان و هم الجحش
البطلان که یغیر فوما یجوز علی الله سبحانه انما لا یجوز علی الله سبحانه انما لا یجوز علی الله سبحانه

اجزائے دائرہ است نیز جزء را تقدم است بر کل پس ناچار مبدأ تعین آن سرور که تعبیر از آن بنور خود
 فرموده است از همه اشیاء باشد علیه و علی الله الصلوة والسلام مرکز دائرہ هر چند جزء و دائرہ است
 و دائرہ کل است اما آن جزء است که سایر اجزاء بر کل از او ناشی شده است زیرا که جمیع اجزاء محیط
 دائرہ ظلال آن جزء است که مرکز آن دائرہ است اگر آن جزء نبود از دائرہ ناشی نشانی نباشد پس
 واضح شد که رب مبدأ تعین حضرت خلیل تعین اقل است و منشأ تعین اقل که جزو مرکز و اشرف
 اجزاء است رب مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس
 اشیاء از همه حقیقت خاتم نبوت بود و منشأ ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیاء
 الصلوات و البرکات آنرا نجاست که در حدیث قدسی آمده است در شان حبیب الله و لا اله الا
 خلق الا فلانک و لما اظهرت النبوة و چون مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم
 الصلوات و التسلیمات مرکز دائرہ تعین اقل آمد که مبدأ تعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه
 الصلوة والسلام ناچار ولایت محمدی که منشأ آن محبت است مرکز ولایت خلیلی باشد که منشأ آن
 خلقت است علی صاحبها الصلوة والسلام و ولایت خلیلی با وجود اولیت در میان ولایت محمدی و
 در میان حضرت فاطمات تعالی و تقدس عاجز و حائل نباشد چه مرکز دائرہ از دائرہ سبقت ذاتی دارد
 پس خلف حائل سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشو چون
 بمناظره الله سبحانه و دین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین نقطه که حامل آن محبت است
 محب و محبوب متمیز میگردد و صورت اثره پیدا میشود که مرکز آن دائرہ محبوبیت است و محیط آن
 محبت است آن محبت مبدأ ولایت موسوی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و محبت
 آن مبدأ ولایت محمدی علیه و علی الله الصلوة والسلام پس این مرکز محبوبیت از آن مرکز محبت
 که دائرہ گشته است پیش قدم آمد و حضرت فاطمات تعالی نزدیک تر گشت چه مرکز را سبقت و قرب
 است که دائرہ را نیست و همچنین این مرکز را نسبت بحیط دائرہ نیز سبقت و قرب است که محیط

[illegible]

مذہبِ اہل بیت

طبیعت کبریٰ



را نیست پس ولایت محمدی از طایفه موسوی هم آید و اقرب علی صاحبها الصلوات و التحیات
 و وجه دیگر از برای سبقت قرب ولایت محمدی نیز بشنو چون یفصل الله سبحانه درین مرکز مجتوبیت
 دور دور رفته میشود آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن مجتوبیت صرون بنامید و محیط آن
 مجتوبیت منبر مجتوبیت ظاهر میگردد که نصیب فردی از اقوام است دست تبعیت او علیه و علی
 الله الصلوة والسلام بلکه تبعیت ولایت موسوی نیز علی بنینا و علیه الصلوة والسلام که مناسبت
 محیط دایره از آنجا آید است که ولایت محمدی هر وقت مرکز است نشاء مجتوبیت نیز از برکات آن
 ولایت است که با متراج آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگر از برای پیدا شده باید نیست که
 این مرکز نیز ثالث کار را بسیار پیش بر دوزد و دیکتر از نزدیکتر ساخت **۵** با کریان کارها
 دشوار نیست زیاد و برین قایق و آسار چه و انموده و آید و از آنرا تعیین اول پیش ازین چه گفته شود
 هر چند در تعیین اول نیست که جزو است یا جزو جزو و بیک واسطه یا بدو واسطه اما در نظر کشفی هر عمل
 از تعیین اول سبقت دارد و بنا بر این از برای بطلوبه دیکتر است سوال هر کمالی که جزو را میسر گرد و کل را نیز میسر
 زیرا که کل عبارت از آن جزو است که سبقت قرب در جزو پیدا شود و کل نباشد و چنان چیست
 جواب کمالیکه در جزو بطریق اصالت پیدا شود کل تبعیت و ساطت جزو خواهد بود و بطریق اصالت نیست
 که اصالت استبقه است که تبعیت را نیست اصل اقرب است که فرع را نه پس اگر مرکز دایره کمالات
 مخصوصه خود از دایره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل و
 سبقت نماید که آن کمال از مابیت علیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو که بعد از انقلاب
 مابیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سبقت کند که آن جزو بعد از انقلاب مابیت خود جزو آن کل ظاهر
 است تا سبقت آن نماید مثلاً بقدره که یک جزو آن عمل اکثر طایفه را در دوازده مابیت نفرو مابیت مابیت انقلاب
 نماید میتوان گفت که کمالات ذمیت این جزو بقصد که کل او بوده است سبقت خواهد کرد چنان جزو بعد
 از انقلاب جزو او نمانده است تا سبقت کند تا تمام و قس علیه معرفه ما نحن فیه سوال تعیین

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

سبقت

عشر چشم و جمال غالی است و قی تا ذوق نهند در نیاید شاعر گوید که آن درو آن نگار که
 آنست هر چه هست و آنرا طلب کنند عریان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در میان این
 ولایت و ریاب هر چند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردد اما مرجع یک کمالات
 ذات است پیچید و دیگر صرف ذات تعالی و چون ملاحظ فوق صباحت است پس وصول بکمال
 بعد از طی مراتب صباحت منتهی بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت را بر این میسر نشود و حصول حقیقت
 این ولایت که در دهره علیا است ولایت محمدی است میسر نیاید علی صاحبها الصلوة والسلام از اینجا
 تواند بود که خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات و معیت تابعیت نسبت حضرت ابراهیم
 علیهما الصلوة والسلام تا بوسیله این متابعت بحقیقت ولایت او برسد از اینجا بحقیقت ولایت
 خود که تعبیر از ان کلمات است متحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را مرکز دایره ولایت خلقت تمام
 ذواتی است که بحضرت جمال ذات اقدس تعالی و محیط آن دایره مناسبت کثرت که در وسیله
 کمالات ذات اقدس تعالی پس تا بکمالات محیط آن دایره هم متحقق نشود ولایت خلقت تمام نگردد
 از اینجا است که در صلوة و منطوقه آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلقت تمام او را
 میسر آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و چون مکان
 طبعی ولایت محمدی نقطه مرکز دایره ولایت خلیل است علیهما الصلوات و التسلیمات و سایر اوصاف مقصود
 است بر پیغمبر مرکزی آن دایره تا چهار از اینجا بر آمدن محیط آن دایره و آمدن انساب کلمات آن کرد
 متعین باشد و خلاف مقتضای طبیعت بود پس توسط باید از افراد امت وعلیه وعلی الصلوة
 والسلام که به جنیت وعلیه الصلوة والسلام درین آن مرکز بود و از او دیگر مناسبت محیط آن
 دایره گذشته باشد تا انساب کلمات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد و پیغمبر متبوع
 اهلکم من من سئره حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها توسط وصل او بان کلمات نیز
 متحقق شود و مراتب ولایت خلیل تمام کند بیان بر این معنی که برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست

عشر چشم و جمال غالی است و قی تا ذوق نهند در نیاید شاعر گوید که آن درو آن نگار که
 آنست هر چه هست و آنرا طلب کنند عریان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در میان این
 ولایت و ریاب هر چند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردد اما مرجع یک کمالات
 ذات است پیچید و دیگر صرف ذات تعالی و چون ملاحظ فوق صباحت است پس وصول بکمال
 بعد از طی مراتب صباحت منتهی بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت را بر این میسر نشود و حصول حقیقت
 این ولایت که در دهره علیا است ولایت محمدی است میسر نیاید علی صاحبها الصلوة والسلام از اینجا
 تواند بود که خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات و معیت تابعیت نسبت حضرت ابراهیم
 علیهما الصلوة والسلام تا بوسیله این متابعت بحقیقت ولایت او برسد از اینجا بحقیقت ولایت
 خود که تعبیر از ان کلمات است متحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را مرکز دایره ولایت خلقت تمام
 ذواتی است که بحضرت جمال ذات اقدس تعالی و محیط آن دایره مناسبت کثرت که در وسیله
 کمالات ذات اقدس تعالی پس تا بکمالات محیط آن دایره هم متحقق نشود ولایت خلقت تمام نگردد
 از اینجا است که در صلوة و منطوقه آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلقت تمام او را
 میسر آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و چون مکان
 طبعی ولایت محمدی نقطه مرکز دایره ولایت خلیل است علیهما الصلوات و التسلیمات و سایر اوصاف مقصود
 است بر پیغمبر مرکزی آن دایره تا چهار از اینجا بر آمدن محیط آن دایره و آمدن انساب کلمات آن کرد
 متعین باشد و خلاف مقتضای طبیعت بود پس توسط باید از افراد امت وعلیه وعلی الصلوة
 والسلام که به جنیت وعلیه الصلوة والسلام درین آن مرکز بود و از او دیگر مناسبت محیط آن
 دایره گذشته باشد تا انساب کلمات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد و پیغمبر متبوع
 اهلکم من من سئره حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها توسط وصل او بان کلمات نیز
 متحقق شود و مراتب ولایت خلیل تمام کند بیان بر این معنی که برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست

که نقطه مرکز دایره ولایت خلعت که از سایر نقطه آن امتیاز محبت یافته است اگر چه بسیط است تا چه
متضمن اعتبار محبت است اعتبار محبوبیت است صورت دایره پیدا میکند و از آن مرکز دایره پیدا میکند
که محیط آن اعتبار محبت است مرکز آن اعتبار محبوبیت و منشأ ولایت موسوی علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است منشأ ولایت محمدی اعتبار محبوبیت است که
آن دایره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه مرکز دایره ثانی که
حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و دو اعتبار در آن هویدا گشت و بصورت دایره
برآمد که مرکز آن محبوبیت صرف است محیط آن محبوبیت متمیز محبت و منشأ ولایت محمدی مرکز
آن دایره است اسم دوم آن سرور است علیه الصلوة والسلام که در اهل سموات بآن اسم
معروف است چنانچه گفته اند از اینجا تواند بود که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که از
اهل سموات گشته است بشارت قدم آن سرور را با اسم محمد داده است این اسم مبارک با ذات احد
جل شأنه خلیه تقرب است یک مرحله از آن اسم دیگر حضرت ذات جل سلطانیه نزدیکتر است چنانچه
بهین گشت و این اسم از اسم مبارک احد بیک حلقه میم جدا شده است که آن مبدأ محبت است که باعث
ظهور و اظهار گشته و ایضا میم که در اخمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآنی است که در اول
سور منزل گشته است و از آنسرا غامضه است این حرف مبارک میم را بآن سرور خصوصیت خاص
است که باعث محبوبیت او گشته است او از همه تفوق داده است بر سر اهل سخن رویم و گوئیم که
محیط آن دایره که عبارت از محبوبیت است که متمیز محبت بود منشأ ولایت فردی از افراد است
آن سرور است علیه وعلی الیه الصلوة والسلام که با وجود حصول ولایت محمدی مرکزی منابت
بمحیط دایره داشته باشد و کمالات آنرا هم متمیز ساخته و معلوم شد که این دولت ثانی او را از ولایت
موسوی حاصل گشته است و او از طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات مرکز و محیط شده و مقرر است
که هر کمالی که اقترا میسر آید بی بانی آن است نیز آن کمال حاصل است بکلم من سن سنة حسنة پس آن سرور را

یعنی منزه بود و دایره
محبت است که آن
محبت موسوی علیه
الصلوة والسلام
و اینها هفت نفر
که در اهل سموات
گشته است بشارت
قدم آن سرور را
با اسم محمد داده
است این اسم مبارک
با ذات احد جل
شأنه خلیه تقرب
است یک مرحله از
آن اسم دیگر
حضرت ذات جل
سلطانیه نزدیکتر
است چنانچه بهین
گشت و این اسم
از اسم مبارک
احد بیک حلقه
میم جدا شده
است که آن
مبدأ محبت است
که باعث
ظهور و اظهار
گشته و ایضا
میم که در
اخمند اندراج
یافته است
از حروف
مقطعات
قرآنی است
که در اول
سور منزل
گشته است
و از آنسرا
غامضه است
این حرف
مبارک میم
را بآن سرور
خصوصیت
خاص است
که باعث
محبوبیت
او گشته
است او از
همه تفوق
داده است
بر سر اهل
سخن رویم
و گوئیم
که محیط
آن دایره
که عبارت
از محبوبیت
است که
تمیز محبت
بود منشأ
ولایت فردی
از افراد
است آن
سرور است
علیه وعلی
الیه الصلوة
والسلام
که با وجود
حصول
ولایت
محمدی
مرکزی
منابت
بمحیط
دایره
داشته
باشد و
کمالات
آنرا هم
تمیز
ساخته
و معلوم
شد که
این
دولت
ثانی
او را
از
ولایت
موسوی
حاصل
گشته
است و
او از
طفیل
این
دو
ولایت
عظمی
جامع
کمالات
مرکز و
محیط
شده و
مقرر
است که
هر
کمالی
که
اقترا
میسر
آید
بی
بانی
آن
است
نیز
آن
کمال
حاصل
است
بکلم
من
سن
سنة
حسنة
پس
آن
سرور
را

و خداے را انچه کرم شاید این کرم در حق ما امروز نیست مُشیت خاک را از خاک برداشته خلیفه خود
ساخت به نیابت خود قیوم اشیا گردانید و بی واسطه او را تعلیم انسا جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که بآ
مکرم اویند ملائکه او گردانید و بیان آن بزرگی امر بخود او نمود و ابلیس را که مُلقب بعلم ملکوت بود
و در طاعت عبادت شان عظیم گشته چون در سجود او ایستاد و در دو نیم و توقیر او نمود از درگاه
مُعَلّات خود رانده ملعون و مظر و گردانید و کلام و مطعون ساخت و آن مُشیت خاک را قدرتی و ستمی
بخشید که تحمل بار امانت او نمود آن امانت که سموات و ارض و جبال از تحمل آن را با نمودند و ترسیدند
و نیز او را قوتی عطا فرمود که بآن قوت قابلیت روی خالق سموات و ارض که بیچون و بیچگونه است
با چونی و چگونگی خود پیدا کرد با آنکه جبل بآن صلابت بیک تجلی او بُنحانۀ پاره پاره شد و خاکستر گشت
آن خداے که قدیم الاحسان و ارحم الراحمین است تواناست که مثل من این ملذۀ را بدرجات باطن
رساند و بخیل شان شریک و لبت شان گرداند اگر بادشاه بر در پیرزن + بیاید تو اے خواجہ
سبک کن تنبیه حضرت حق بُنحانۀ و تعالی همیشه بر تنزیه و تقدیس خودست از صفات
حدوث و سمات نقص منزّه و مُبرّاست تغیر و تبدل را در آن حضرت جلّ مُلطانۀ باریست و اتصال
و انفصال را در آن بارگاه گنجایش نه تجویز عالیت محلیت آنجا کفرست حکم با اتحاد و عینیت میں اتحاد
و زندقہ خواص عباد او تا ہر چند در آن حضرت قرب و وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بحکم نخواہد بود و از
جنس اتصال جوہر بعرض آنجا اگر قربست چون ست اگر وصلست ہم بے چون و چوکی کار و بار این
بزرگواران در آن حضرت جلّ مُلطانۀ از عالم بیچونیست عالم چون نسبت بعالم بیچون حکم قطره
دارد نسبت بدریا محیط کہ آن ممکنست این واجب بیجا و نیز عالم چون در ضیق زمان در مکان
کائنست عالم بیچون از تنگی و آرتہ است از زمان در مکان گذشتہ آرسے میدان عبارت تغییر
در آن عالم مُشیت درین عالم تنگ و تاریک اعلوہ عن العبادۃ و بُعدہ عن الاشارة ارحم الراحمین
خواص عباد خود را نصیب از بیچونی دادہ در عالم بیچون سر دادہ است بمعاملات بیچونی مشرق ساختہ است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الاعظم من اولادان میں
اس حال بالحقال فقیہانہ
نعمان

از حلقه حروف میم که از غوغای آن سر را آبی است جل شانه در عالم همچون گنجایش ندارد که در عالم چون
 تعبیر از آن بر مکتوبون بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 آن تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک له است حلقه میم طوق عبودیت است که بنده از سوا
 پستیگز و انیده است پس بنده همان حلقه میم است لفظ احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار خصم
 او کرده علیه و علی الله الصلوة والسلام ۵ چون نام این است نام آور چه باشد بعد از هزار سال
 که آنرا تاثیر نهاده اند در تغییر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید ولایت محمدی
 بولایت احمدی انجامید و کار و بار از دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف
 الف که رمز از رب است تمکن گشت تا محمد احمد شد علیه و علی الله الصلوة والسلام بیا نشینست
 که دو طوق عبودیت عبارت از دو حلقه میم است که در ایم مبارک محمد اندراج یافته است تواند بود که
 آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی الله الصلوة والسلام یکی از آن دو تعین جسمی
 بشری است دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسمی هر چند تو اسطر عروض موت فویر رفت بود
 تعین روحی فوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود هزار سال بایست تا آن اثر نیز زایل شود و کائنات
 از آن تعین بماند چون هزار سال آخر آمد و اکثری از آن تعین بماند و یک طوق عبودیت از آن دو طوق
 گشته شد و زوال و فنا بآن طاری گشت و الف اوست که از ادراک بقای باشد توان گفت
 بجای آن نبشت ناچار محمد احمد گشت ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد عبارت از
 دو تعین آمد و احد کنایت از یک تعین باشد و پس پس این اسم بحضرت اطلاق کفر باشد و از عالم دور
 بود سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بآن مروط ساخته بچه معنی است این فنا و بقا
 که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا و بقا که ولایت بآن مروط است فنا و بقا شهود
 اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را
 نسبتار است نه زوال فنا و این تعین نه همچنین است بلکه اینجا صفات بشری را زوال وجودی معنیست
 چنان سخن ۱۷

بینی انداخته بپایان
 حق جل و علاه
 قال الله تعالی بعد از
 ظهور من السلام
 انما من غیر الیه
 کتبت نام باقی
 بعد از معنای الف
 ستر بر آن خط و
 سینه بنی با قیام و جود
 محمد
 احمد
 الله تعالی

و انخلایع از جیدی بروی کائن و در جانب بقای اینجانب هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه بر آید اما بحق نزدیکتر می افتد و معیت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته آنکام بشری از وی منسوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با صفات بشری است هر چند کار و بار او را علیه و علی الله الصلوة والسلام بالاتر برد و بدرگاه علیار رسانید و از کثاکثر غیر و غیرت وارمانید اما معامله بر امتان او علیه و علی الله الصلوة والسلام گشت نور هدایت او که بواسطه مناسبت بشریت بود کمتر شد و توجهی که بحال این پادشاهان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه قبله حقیقی گشت و آن رعایا که بادشاه بحال شان پیر و از و بکلیت مجبور و متوجه شود از بیعت که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و شرف نقصان پیدا کرده رَبَّنَا اَنْتُمْ كُنْتُمْ اَوَّلَنَا وَ اَغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مکتوب نو و دوم

بصوفی قربان جدید در پیروم بودن عالم صوفیه که عالم را موهوم گفته اند نه بآن معنی است که عالم محض اختراع و تراش و فهم است که آن مذہب فسطائی بخردست بلکه موهوم بآن معنی است که در مرتبه و هم بخلق خداوندی جل شانہ مخلوق گشته است و در آن مرتبه یمنع او تعالی ثبوت و استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال در وی ثابت است استعار از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس و ظلمت است از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شر و نقص که در کائن است استعار از عدم است و ظلمت است از ظلال شر و نقائص که در آن عدم مخزون است که مثلاً هر شر و نقص است چون سبک است بعد حکم تربیت خداوندی جل سلطانہ این امانات درست بابل آن امانات بسیار و خیر و کمال را بابل آن بد و شر را بابل شر حواله نمایند چار دولت فنا تحقیق گرد و فنا می و نشانی از وی نماند از خیر در وی اثری بود و نه از شر او را ضرری متوقع باشد چه هر چه او داشت از خیر و شر همه استعار از وجود او

در این مکتوب
بشری که در این
مکتوب
در این مکتوب
بشری که در این
مکتوب
در این مکتوب
بشری که در این
مکتوب

میفرماید و نیز در شان او و در شان بابر کرام او میفرماید اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّادِ وَ
 اِنَّمَا عِنْدَنَا كَلِمَاتُ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ پس گرفتاری بآودین حق جل و علا چه مناسب شان
 انبیاء اولی الاکیدنی و الا بصار باشد و مخلصان برگزیده را این همه تعلق بخلق و چه گنجایش دارد
 گفته نشود که این گرفتاری بآودین حق نبود تعالی که مخلوق پیش از مزایات حسن جمال او نیست
 بستانه چنانچه صوفیه گفته اند و شهود وحدت را در مزایات کثرت تجویز کرده و سوائے رویت اخروی
 درین نشاء در محالی و نظایر صور ممکنات مشایده و کاشف اثبات نموده زیرا که این قسم کشف و
 شهود که سالکان صوفیه را در غلبات توحید درین نشاء فایده دست میدهند نزدیک است که خواص
 استان انبیاء را از استنکاف بود و ایمان از ان مکشوف و مشهود توحاشی و تشریه نمایند هرگاه معامله بخیرین
 بود به انبیاء برگزیده و ثبوت این نوع احوال چه احتمال است بلکه تصور این معنی در حق این بزرگواران
 حین بل است جواب این سوال نمیشی بر مقدم است و آن آنست که حسن جمال آخرت همچنین
 تملذذات و تنعمات آن موطن نیز نه در ملک حسن جمال دنیوی است نه مثل تملذذات و تنعمات اینک
 زیرا که آن حسن جمال همه خیر و خیرست و آن تملذذ و تنعم همه مرضی و مقبول موقل جل شانّه و این
 حسن جمال همه شر و نقص است این تملذذ و تنعم همه نامقبول و غیر مستحسن لهذا در آخرت در رضا
 آمد و در دنیا در غضب و کشت جل سلطان سووال حسن جمال در مکن چون مستعار از مرتبه
 حضرت و جوب بود تعالی و مکن پیش از مظهر و مزایات آن مرتبه نباشد چه ممکن از خود هیچ ندارد
 و آنچه دارد مستفاد از حضرت و جوب تعالی و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید چرا
 یکے مرضی و مقبول و دیگرے نامقبول و غیر مستحسن گردد جواب نمیشی بر چند مقدم است مقدمه اول
 آنکه عالم بتامه محالی و نظایر اشیا و صفات و جی است جل شانّه و مرایای کلمات انسانی و صفات
 او تعالی مقدمه دوم آنکه صفات واجب جل سلطانها هر چند داخل دره و جوب اند اما چون
 احتیاج به در وجود و قیام ایمان را بحضرت ذات تعالی ثابت است پس نمی تواند از امکان درینها

درست است که
 در استنکاف
 کلمات امر بانی

کائنات واجب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چه وجوب شان بخود نیست بلکه بذات واجب است و کائنات
و هر چند اینها را غیر ذات نگویند اما از غیریت چاره ندارند چه اثباتیت در میان اینها کائنات است و
الاشنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است مع ذلک اطلاق امکان در حق شان نباید کرد
که مؤید حدوث است لکن کل ممکن حادث عندهم و وجوب بالغیر نیز در آن موطن نباید تجویز نمود
ثالثا که مؤید امکان شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمه ثالث آنکه هر کجا که راجحه امکان
ست عدم رافعی حد ذاتیه آنجا گنجایش است از حصول آن عدم محال بود لیکن آن احتمال ناشی از
انگشته است بلکه از جای دیگر آمده مقدمه رابع آنکه اشما و صفات واجب راجح سلطان
چنانچه در جانب وجود شان حسن و جمال کائنات است در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت
اگر چه ثبوت این حسن در مرتبه حسن و بهم بود که مناسبت است هر چند متعارف از جور باشد که عدم
فی حد ذاتیه غیر از شریعت نصیب نیست وجود است که سر سر خیر و کمال است تمامه حسن و جمال با نیست
حسینکه در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که خططل را بشکر خلافت نمایند و شیرین دانانند مقدمه
چهارم آنکه بکرم الله سبحانه بنظر کشفی لایح گشته است که درین نشاء جانب عدم ممکن از کمال اقتدار
تربیت نموده آنرا در مرتبه حسن و بهم بطنع کابل خود ثبات و تقرار بخشید اند و مظهر حسن و جمال صفات
که در جانب احتمال عدم شان نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشاء آخرت حجاب
وجود ممکن ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون
این مقدمات پنجگانه معلوم گشت تفاوت میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح
شد تشجیح یک و حسن و یکس لایح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و ازین تحقیقات هم قیل این سوال
شدم هم توضیح مقدمه شد که جواب سوال اول منتهی بر و بوده است کما لا یخفی علی الفطن المتأمل
و چون این مقدمه واضح گشت در جواب سوال اول گویم که بفضل خداوندی جل شأنه بکشف صریح
معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام هر چند درین نشاء

در مرتبه حسن و بهم بود که مناسبت است هر چند متعارف از جور باشد که عدم
فی حد ذاتیه غیر از شریعت نصیب نیست وجود است که سر سر خیر و کمال است تمامه حسن و جمال با نیست
حسینکه در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که خططل را بشکر خلافت نمایند و شیرین دانانند مقدمه
چهارم آنکه بکرم الله سبحانه بنظر کشفی لایح گشته است که درین نشاء جانب عدم ممکن از کمال اقتدار
تربیت نموده آنرا در مرتبه حسن و بهم بطنع کابل خود ثبات و تقرار بخشید اند و مظهر حسن و جمال صفات
که در جانب احتمال عدم شان نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشاء آخرت حجاب
وجود ممکن ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون
این مقدمات پنجگانه معلوم گشت تفاوت میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح
شد تشجیح یک و حسن و یکس لایح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و ازین تحقیقات هم قیل این سوال
شدم هم توضیح مقدمه شد که جواب سوال اول منتهی بر و بوده است کما لا یخفی علی الفطن المتأمل
و چون این مقدمه واضح گشت در جواب سوال اول گویم که بفضل خداوندی جل شأنه بکشف صریح
معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام هر چند درین نشاء

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میگوید مخالف قوم باشد و یا موافق یا یوسف بعد از گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفه که استاد
 اوست خطاست رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ خَشِينَا اَوْ اَخْطَا نَا سُوَالِ اِنْ دَرَجَاتِ ثَلَاثِ یَقِینِ چون
 داخل علم یقین گشت عین یقین نزد توجه بود جواب عین یقین مثلاً عبارت از آن حالت است که نفس
 دُخَانِ بَآئِشِ کَانَ سِتِ چُونِ سِتْمِدِلِ بِنْتِهَائِ دَرَجَةُ دِلِ سِدَهِ دُخَانِ بَآئِشِ دَرِجَاتِ بَآئِشِ
 پیدا خواهد شد که دُخَانِ بَآئِشِ ثَابِتِ سِتِ نَزْدِ فُقَیْهِ اِنْ مَالِ مَعْبَرِ بَعِیْنِ یَقِینِ سِتِ کِهْ فَوْقِ عِلْمِ سِتْمِدِلِ
 سِتِ بیرون آفاق و انفس است چون پر دُخَانِ سِتْمِدِلِ اَزْ مِیَانِ بَرِ خَاسِتِهْ سِتِ کِهْ نِهَایِثِ مَرْتَبَةِ عِلْمِ سِتِ
 نَآچَارِ اَزْ عِلْمِ کَشْفِ آمَدِهْ وَاَزْ غِیْبِ بَشُوْدِ وُحْضُوْرِ اِنْجَامِیْدِهْ بَآیْدِ دَانِسْتِ کِهْ شُوْدِ وُحْضُوْرِ دِگَرِ سِتِ رُویتِ
 وَاَحْسَاسِ مِگَرِ ضَعِیفِ البَصَرِ اَوْرِ وَاقْتِ شَیْئَانِ نَوْرِ آفَاقِ شُوْدِ وُحْضُوْرِ آفَاقِ کَایِنِ سِتِ رُویتِ اَحْسَاسِ
 اِنْ مِتَحَقِّقِ نِهْ غِیْبِ مِتَحَقِّقِ شَدْنِ بَدُخَانِ دُوْرَجِهْ وَاَرُوْ شَاطِلِ عِلْمِ یَقِینِ وِ عِیْنِ یَقِینِ سِتِ تَحْقِیْقِ کِهْ
 ذِکْرِ یَافَتِهْ تَا زَمَانِکِهْ وِ تَحْقِیْقِ بَدُخَانِ جَمِیعِ نَقْطِ اَنْ طِیْ کَرِهْ بِنَقْطِهْ اَخِرِ اَنْ نَرَسِدِ عِلْمِ یَقِینِ سِتِ چَهْرِ نَقْطِ
 کِهْ مَانْدِهْ سِتِ حِجَابِ اَدَسْتِ کِهْ مُسْتَلِزِمِ سِتْمِدِلِ سِتِ چُونِ جَمِیعِ نَقْطِ مِتَحَقِّقِ شَدْنِ بِنَقْطِهْ اَخِرِ اَنْ بَرَسِدِ
 سِتْمِدِلِ بَرِ اَیْدِ کِهْ حُجُبِ تَمَآهَبِ اَزْ تَقْوَاعِ یَافَتِهْ سِتِ دَرِجَتِ نَفْسِ دُخَانِ عِیْنِ یَقِینِ اَوْرِ ثَابِتِ بُوْدِ فَا فِہْمِ اَوْرِ
 حَقِ یَقِینِ چِهْ نُوْشْتِهْ اَیْدِ کِهْ کَمَالِ تَحْقِیْقِ اَنْ مُرَبُّطِ بِنِشَآءِ اُخْرُوْیِ سِتِ اِگَرِ نَصِیْبِ اَزْ اَنْ دَوْلَتِ دَرْوِیَا کَانَ
 سِتِ مَخْصُوصِ مَاجِہِ خَوَاصِ سِتِ کِهْ سِیَرِ اَنْفِیْسِ کِهْ شَبَہِثِ حَقِ یَقِینِ دَارِ دَرْوِیَا اِشَانِ دَخِلِ عِلْمِ یَقِینِ شَدْنِ
 وَاَنْفِیْسِ اِشَانِ حِلْمِ آفَاقِ کَرَفْتِهْ وِ عِلْمِ حُضُوْرِ اِشَانِ کِهْ بَاَنْفِیْسِ بُوْدِهْ سِتِ عِلْمِ حُضُوْرِ گِشْتِهْ وِ عِیْنِ یَقِینِ دَرِ
 مَادِرِ آفَاقِ نَفْسِ حَقِ اِشَانِ حَالِ شَدْنِ وَقِیْلِ اَمَّا هُمْ خَالِکُمْ حَسَنَهْ دَرِ بَیَانِ حُسْنِ جَمَالِ مَحْمُودِ
 عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کِهْ مِتَعَلِّقِ مَحَبَّتِ پُروردگارِ عَالِمِیَانِ گِشْتِهْ سِتِ جَلَّ شَانُهْ وَاَوْصَلِی اللّٰہِ
 عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ بَانَ جَمَالِ مَحْبُوْبِ بَالِ عَالَمِیْنِ آمَدِهْ حَضْرَتِ یُوْسُفِ ہر چہ بَصَبَاحَتِ کِهْ دِشْتِ
 مَحْبُوْبِ حَضْرَتِ یَعْقُوْبِ بُوْدِهْ سِتِ عَلٰی نَبِیْنَا وِعَلِیْہِمَا الصَّلٰوَاتُ وَالتَّلِیْمَاتُ اَمَّا حَضْرَتِ یَسْمٰعِیْلُ کِهْ خَاطَمِ
 الرُّسْلِ سِتِ بَلَا حَتّٰی کِهْ دَارِ مَحْبُوْبِ خَالِقِ زَمِیْنِ وَاَسْمَانِ سِتِ عَلَیْہِ وِعَلِیْہِمُ الصَّلٰوَاتُ وَالتَّلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ

یعنی پس در این عین یقین
 این سخن را
 سوره این چنین
 کلمات است
 در این باب
 در این باب
 در این باب

اما هیچ زیادتى در تقسیم پیدا نکرده است و هیچ چیز را مقتدر و انبده چه اجمال علم عبارت از نفس علم است نه امر را و نظم بعلم بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات حکمیه مینماید تا تفصیل متصور گردد و عجب قید است که مظهر اطلاق است و طرفه مقید است که نفس مطلق است همین قسم نازکی در مطلق علم نسبت بذات عالم جل سلطانۀ ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود چنانچه در علم حضوری کائنات است بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و توان گفت که قدرت عین قادر و عین مقدر است و اراده عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم اتحاد است و اجمال است که غیر او نیست از اینجا قرب احمد با صد باید دریافت چه واسطه که در میان دارد و آن صفت علم است امر است که اتحاد مطلوب دارد پس محابیت را در اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حُسن است ذاتی که غیر از صفات این حُسن ثابت نیست لهذا بر علم این فقیر محبوب ترین صفات و جوی نزدیک حق جل و علا صفة العلم است و چون حُسن آن شایسته چونی دارد و حُسن را در آن قاصد است ادراک تمام آن حُسن مربوط بشأ آخرت است که موطن رویت است چون خدا را عز و جل پسند جمال محمد را در دنیا هر چند درین نشأ و ثلث حُسن بحضرت یوسف مسلم شد و ثلث باقی به تقسیم شد اما در آن نشأ حُسن محمدی است جمال جمال محمدی علیه الصلوات و التسلیمات که محبوب خداوند است جل سلطانۀ چگونه حُسن دیگر را با حُسن او مشارکت بود که حُسن او بواسطه اتحادیت مطلوب حُسن عین مطلوب است و دیگر را چون اتحاد نیست آن حُسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی اله الصلوة و السلام با وجود حدوث مستند بقدم ذات گشت تعالی و امکان او نیز منتهی بوجوب ذات شد تعالی و حُسن او حُسن ذات آمد تعالی که شایسته غیر حُسن برو کار نیست چون چنین شد ناما متعلق بحسب جمیل مطلق گشت و محبوب او آمد سبحانۀ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ مُحِیْتُ الْجَمَالَ سَوَّالٌ کَرِیْمٌ یُجِیْبُهُمْ دَلَالَتٌ قَادِرٌ بَرَّانٌ کَمَحَبَّتِ حَضْرَتِ حَقِّ سُبْحَانَهُ بَغِیرِ اَوْصَالِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِلَهِ وَسَلَّمَ نِیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشد و چه تخصیص آن چیست که دیگران

بسم الله الرحمن الرحیم
عن ابن مسعود عن رسول الله
تشیید البیاض
قل الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا

کتابت امیر

بر من مکتوب عن حضرت
فصلی الله علیه و آله
عبد الله و ابی بکر
و عمر و عثمان
و اهل بیتهم
و اصحابهم
و من بعدهم
و من بعدهم

وَالسَّلَامُ أُولَئِكَ كَوْنُهُمْ عَظَمٌ مُرَوِّدٌ وَأَزْوَاجُهُمْ رَافِعَةٌ مُنْجِيَةٌ وَتَبَعِيَّتُهُمْ وَرَافِعَتُهُمْ
دَوْلَتِ خَاصَّةٍ كَرَامَتُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَارِكْ يَا بَارِكُ يَا بَارِكُ يَا بَارِكُ
این بقیه در رنگ آن بقیه طینت حضرت آدم است علی بن ابی طالب وعلیه الصلوة والسلام که نصیب غنیمت
درخت خرم آمده است کَمَا قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَكْبَرُ مُوَاعِظَتِكُمُ الْمُخَلَّةَ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ
مِنْ طِينَةِ آدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِلَّادْرِ مِنْ كَاسٍ نِكَارٍ نَصِيبٌ سَوَالِ حضرت شیخ محی الدین بن العربی
و یابمان او حقیقت محمدی را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و از راقعین اقل گفته و تجلی ذات
دانسته و فوق آن مرتبه را تعین تصور نموده که مرتبه حضرت ذات بخت است جل شانه و تو از ارقم
علم داشته در صفات اضافیه و دخل ساختی که دون صفات حقیقیه است و بر آن صفت جواب شیخ
محی الدین در خارج جز ذات احدیت مجزده را موجود نمیداند و وجود صفات را اگرچه حقیقیه باشند جز در علم ذات
نمی نماید پس ناچار راقعین اقل نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت بند که ثبوت شان فرع
ثبوت علم است که جز در علم ایشان را ثبوت نمی داند پس علم از همه انبوت باشد و جامع جمیع کمالات بود و نزد
فقیه آنچه مکشوف گشته است آنست که صفات حقیقیه ثانیه در رنگ ذات واجب جل شانه در خارج
موجودند اگر تفاوت هست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است چنانچه گفته شد و این قول موافق
آرای علمای اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سَعِیْنَاهُمْ که وجود صفات را از اندر وجود ذات
تعالی فرموده اند برین تقدیر علم جملی را تعین اول گفتن معنی ندارد بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش
ندارد و اسبق جمیع صفات صفة الحیوة است که صفة العلم تابع اوست علم را بر وی بقوت دادن صورت
ندارد علی الخصوص که بعلم قید منضم شده باشد آن از مطلق علم پایان ترست و دخل اضافات است چنانچه
گذشت آری اگر علم جملی را تعین اول علم گویند گنجایش دارد که تعین ثانی آن علم تفصیلی باشد سَوَالِ شیخ
محی الدین که علم جملی را حقیقت محمدی گفته است این نشأ عنصری را ظهور آن دانسته مراد از ظهور نفس اسم
است چنانچه تو گفته یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ممکنات است جواب صورت اسم زیر که تعین

اول نزو او قدس سره تعین علمی است چه دو تعین اولین را علمی گفته است سه تعین آخر را تعین خارجی
و تعین علمی صورت شان العلم است که در خارج آنرا عین ذات گفته است و در علم صورت آنرا اثبات کرده
و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد در نشأ غصری بصورت انسانی محمدی ظهور نموده است بآنچه نزو
شیخ هر جا ظهور است ظهور صورت علمیه است اگر چه صفات واجب باشد جل سلطانیه که صفات را نیز نزو
ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بخت هیچ چیز نزو او موجود نه سوال در آن مرتبه اتحاد علم
و عالم و معلوم است که حاصل آن علم حضوری است پس صورت اسم را آنجا بپنجایش بود چه حصول صورت در
علم حصولی است و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است نه صورت معلوم جواب آن مرتبه مرتبه ذات
بخت نیست جل سلطانیه لهذا آنرا تعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون خارج
موجود نشد از ثبوت علمی چاره ندارد لهذا آنرا تعین علمی گفته است و ثبوت علمی را از صورت معلوم چاره
نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر
نفس معلوم خالص نیست اعتباری در کراه یافته است که آنرا از نفس بصورت آورده است فهم هر کس این
وقت نرسد و مابذات بخت جل شانیه وصل نشود بوصول بچون این دقیقه را در نیابد سبحان الله
من خیر و مانده و پس افتاده را چه یار که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات سخن از معارف و اسرار را کایر انبیاء و اولی العزم بر زبان آورم علیهم الصلوات و التحیات و
البرکات و در این معاد و آمده و قاتل کمالات بسیار بیان نمایم **ش** ولی چون شمه مراد است از
خاک سز و گر بگذرانم سز افلاک من آن خاکم که ایر نو بهاری که از لطف برین قطره باری +
اگر بر وید از تن صد زبانم + چو سبزه شکر لطفش که تیغام + الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا
لنهدی لو لا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات و التسلیمات
بخاطر بود که شمه از صباحت ملاحت که در حدیث نبوی آمده است اینی یوسف اصبر و انا امسح
بنویسد علیهم الصلوات و التحیات و بر مرز و اشارت درین باب سخن گوید اما دید که مرز و اشارت در

اینها از آنست که

در این حدیث که در این کتاب است
ماده از انبیا و اولاد
بنده و خدایان
الله تعالی

ادائے مقصود قاصد است و ستمان در فهم آن عاجز و خروید و مقطعات قرآنی همه آموز و اشارات است بحقائق
 احوال و دقائق اسرار که در میان محبت و محبوب کائن است لیکن کیست که آنرا مایه علمای راسخین که حکم خدام و
 غلمان حبیب است البالین دارند و خدام را جائز است که بعضی اسرار ختمه مخدوم اطلاع بود بلکه تبعیت مخدوم
 با خادوم هم جائز است که معاملات در میان آید و بطریق اولش شریک است خاصه مخدوم گردد اما اگر شریک
 از ان معنی اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البیعتوم که ابوسریه فرموده است در حق اوصاف
 آید یصنیق صدیقی و لا یطلق لسانی نقد وقت است رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاتَّخِذْنَا فِي أَمْرِنَا
 نَبَاتًا مِّنَّا وَاتَّخِذْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ آئِبَةِ الْهَدَىٰ وَالزَّوْجِ
 مَتَابَعَةِ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الطَّيِّبَةِ .

المنتخبات

مکتوب (۱۰۱) صد و یکم

مساحت اولیه

[illegible]

تعمد

شریفناخوی اعزسی شیخ میر رسیده خوشوقت ساخت چه نعمتی است که درین طور زمان پرفتن در صحبت
 شخصی جمعی را بجانب حدس خود وندی بجل سلطانیه ارجسته بریداشود و از اسوائے او تعالی و کهاشان را
 برویته حاصل گرد و مع ذلک آن برادر باین دولت مغرور نگردد و از کار خود قانع نباشد که مثل مشهور
 هنوز دینی دوست معلوم نیست که از صدیکه سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا از رسیدن
 و ذوق لذت می بخشد در رنگ آنست که بظلال اسبق البت با آموخته سازند کار آنست که از بهیچ بود
 برسند و از اذواق و لذات بدرجه ولایت خاصه اخل گردند **۵** هنوز ایوان استعنا بلند است
 ترا فکر رسیدن ناپسند است باید که اوقات خود را معمور دارند و بشریعت طریقت بظاهر و باطن
 مستغنی باشند تکمیل دیگرے فرع کمال خود است که درجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت شایا طالبان را
 رشد پیدا میشود و احوال متواجید و میداد اگر چه بحد فنا و بقا رسیده غنیمت است و درین وقت
 حکم کبریت عمر دار فانی را هم میگردانند تا بعد از استخار و توجہات بهر که تعلیم طریقت گویند مناسب
 است بلکه لازم و ازین عمل ترسان لرزان باشند مبادا که ازین شیطان اسطیفا بی بر شاپیداشو افاقا
 الله سبحانه که من کثیرا آن عدد که بشما گفته بودم اگر تمام کرده اید و چندان عدد را بکار دارید بعد از آن
 خبر رسید تا مناسب حال اعلام نموده آید انشاء الله تعالی یا رانے را که بشما مریوط اند و عارسانید صحیفه شریفه
 که سید محی نوشته بودند نیز رسید خدا لیلہ سبحانہ درین وقت که کمال قرب قیامت دارد و یقوم الساعة
 علی اکثر الناس و خبر آمده و لهائے مردم بحضرت حق سبحانہ و تعالی مجذب است و وایه و شور
 آن درگاه اقدس اند جل سلطانیه توقع از ارجیه و هائے ظہر الغیب و فاتحه سلامتی خاتمه در بیکتا
 ائیم لکنا نورنا و اغفر لکنا انک علی کل شیء قدير و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد چهارم (۱۰۴)

حضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاوہ گرامی خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد محصوم و بشارت حصول

قلم

درین وقت که کمال قرب قیامت دارد و یقوم الساعة علی اکثر الناس و خبر آمده و لهائے مردم بحضرت حق سبحانہ و تعالی مجذب است و وایه و شور آن درگاه اقدس اند جل سلطانیه توقع از ارجیه و هائے ظہر الغیب و فاتحه سلامتی خاتمه در بیکتا ائیم لکنا نورنا و اغفر لکنا انک علی کل شیء قدير و السلام اولاً و آخراً

باقی احوال مستوجب محبت از برای عسکر بعثت الله سبحانه و تعالی میسر شده است حضرت
سبحانه و تعالی باسعادت دارد و جمیع یاران آنجائی را دعوت مخصوصه است والسلام

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بحضرت مخدوم زادوا سلامم الله سبحانه و تعالی در بیان واقعه که آن سرور راضی الله علیه و آله و سلم
داده اند و از و بشارت های علیا یافته اند صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسید خدا تعالی سبحانه که صحت
و عاقبت اند معاملة که بتاریکی امروز روئے داده است می نویسم نیک استماع نمایند امشب که شب شنبه
بود و مجلس سلطانی رفته بودم بعد از یک پیر شب گذشته آمده سه سیاره از حافظ ششوده زیاده از دو
پیر شب گذشته بود که خواب میسر شد بعد از حلقه صبح چون گفت شب گذشته بود خواب گفت می
که حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عاده
مشایخ است که خلفا را می نویسند و یکی از یاران جهنم من درین معامله است درین اثنا گویا ظاهر
گشته است که در امضای این اجازت نامه نوبی از فتور است و تعیین وجه فتور بعد از وقت معلوم
ست آن بار که تصدی این خدمت است بار دیگر گویا این اجازت نامه در ملازمیت آن سرور برده است
علیه و علی آله الصلوٰت و السَّلَامَات و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نوبی
این شخص نشد ما نسبت بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بهر خود مژین فرموده اند علیه و آله
آله الصلوٰت و السَّلَام مضمون این اجازت نامه است که در عرض اجازت نامه دنیا اجازت نامه
آخرت داده اند و از مقام شفاعت نصیب عیالت فرموده اند و کاغذ هم طولانی است و سطرهای بسیار
نوشته اند من از این میسرسم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام و من بدان وقت
میایم که من بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰت و السَّلَام در کجا ام و در رنگ پیر یا پدر زندگانی می نمایم
مضمون آن سرور و اهل بیت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰت و السَّلَامَات بر من غریب نیست و

در این مکتوب

اجازت نامه

لله

آن کا خدا پیچیدہ دست خود نباده و مدنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلا تر اوقات
 مومنان مراد حضور آن سرور در بعضی خدمات با تمام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتیم چنان چنان
 باید کرد و درین اثنا افاقست روی داد از خاطر رفت که وجان فتور چه بود معاینه میشد بهما تقدیر که چشم
 و ایشد خصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شمایان مانده باشد که درین باب سخن پیشتر هم مذکور
 میکردیم که این نسبت علیا عجب است که باندازه خود ظهور میکند بخاطر سگزشت که ظهور آن ظاهر اخیر
 برائے آخرت بود و نعم البدل میسر آید ازین واقعه تشفی آن تر و ذات حاصل گشت قرب قیامت است
 و وقت تراکم ظلمات که ام خیریت و چه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه الرضوان که بخلاف
 ظاهر تأیید یافته تسبیح آن نماید ^{مناجاة} شکر اللہ تعالیٰ امر و طعامهای مستلوی فرموده ایم که بروحانیت آن
 سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام بپزند و مجلس شادی سازند و افغان نیز شاید از آن طعامها
 تناول نمایند و مگر در مکتوبی نوشته ایم که در بیان واقعه که روی داده بود که یار ثالث را بنوکری
 قبول نکرد و بعد از زمان ظاهر گشت که بعضی کرم آنرا نیز قبول فرمودند و آثار قبول ظاهر گشت ^{پنج} علی
 التحد و المنة علی ذلک و علی جمیع النعماء قدین ایام معارف غریبه و علوم عجیبه و مبدء گویا آن
 ورق مقرر قوم گشته است و معالیه بیکدیگر ظاهر شده فرزندان دور و معالیه عمر نزدیک تا چه شود
 انخاف فیما صنع الله تعالی میگویم و صبر می نمایم و بتنا ایستادن لکن ذلک رخصه و هیئ لکنا
 من امرنا انشدنا و السلام علی من اتبع الهدی +

مکتوب صد و هفتم

در بیان سبب فتور و نسبت رابطه و التذاذ و طاعات بخواجہ محمد شرف بعد التحد و الصلوٰۃ
 و قبلین الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی اعززی رسید ^{بسم الله} سبحانه که بصحت عافیت
 بوده اند رسید بودند که این محبت که چون نسبت رابطه فتور میرود و ایشان سائر طاعات التذاذ

۲
 حرم شریف

کتابخانه امامی

۵
 جامع مسجد امام

نیاید بداند که همان وجهی که سبب فتور رابطه شده است مانع از ازدوست گاه هست که سبب فتور
قبض بود و گاه بود که کدورتی طاری میگردد بواسطه از تکاپات اگر چه اندک بود و جاقول نمود
بلکه از لوازم سلوک طریقه است و عروض وجود دوم را تذکرک توبه و استغفار باید نمود تا بکرم نشد سبحانه
اثر آن مرتفع گردد و چون تیر میان قبض و کدورت دقتی طلبد بهر حال توبه و استغفار نافذ
است حضرت حق سبحانه و تعالی با استقامت اراد و السلام

درد

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

بملاطاف خادم در بیان محاملات که با لال تعلیق دارد و این معرفت یعنی منقول است معالما
بال لال تعلیق دارد و نوع است نوعی است که از انجا بصورت مثالی یا بامر آخر میتوان معلوم کرد و این
معامله تا وقتی است که سیر در مقامات است که آنها را با عالم مناسبی و یا مشارک است و کدورت
و انیس و آن تا نهایت سیر مقام رضاست چون شخصی را سیر فوق مقام رضای شریک رود و از انجا
معلوم می نماید خواهد بود نه بصورت مثالی و نه بامر آخرین مان آن طرف را علم بعض حصول مقامات فوق
خواهد بود باینکه چیزی از آنها معلوم می گردد و درین مقامات اسم نبوت و رسالت و انشای الهامی و غیره
ست انکارم که حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده در حدیث علم آنها را نصیب گرداند و نهایت این
سیر تا مرتبه مخصوص است که مشافیه مذکور شده است و التکلم

در بیان

در بیان

در بیان

مکتوب صد و نهم (۱۰۹)

حضرت مخدوم زاده خواجه محمد مصوم سلمه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه و نهم است اما
بواسطه استقرار و تعلیق ایجاد نفس امری گشته است این مرتبه در آن مرتبه علم و خارج است و بیان
آنکه هم وحدت نفس امری است هم کثرت تحقیق آنکه فنا سالک با وجود ثبات که استقرار آن چه

خود را از جمیع کمالات خالی یا بجز اینها نیستی متحقق گردد و نمایی و نشانی از آن نماند حاصل این کلام
 چیست کمالات حاصل دادن بحیثیت است با وجود ثبوت و استقرار سالک و نیستی بکدام اعتبار است
 جواب این فناء در نگار نیست که شخصی جامه های عاریت پوشیده باشد و دانند که این جامه ها از او
 نیست از دیگر است که بعاریت پوشیده است چون این دید غالب آید و استیلائی تمام پیدا کند تواند
 که با وجود تلبس جامه این جامه ها در دست به صاحب جامه بد و خود را برهنه و عریان یا بد بختی که از
 بهشتیان از بزرگی خود و انفعال بکشد و خود را از حیا و زنا و پیر و گیر و چون وجود سالک مرتبه توهم و تحمل
 مخلوق گشته است فنائی تحمل نیز او را کافی است چه استیلائی این تحمل او را به یقین تسلیمی میرساند و ذوقی
 و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجود آمدن و چه مقصود از فنا زوال گرفتاری ظل
 است حصول گرفتاری بصل چون مجموع ظل بصل یقینی گشت و وجدانی و ذوقی آمد ناچار گرفتاری بصل
 زائل گشت و گرفتاری بصل بجای آن نبشت و اگر این تحمل حصول نی یست و ولت زوال گرفتاری
 ظل میسر نمیگشت بلکه در سلوک این راه بر توهم و تحمل است آخوال و مواجید که معانی جزئی این است
 بوهم مذکور میگرد و تجلیات و تلویحات سالکان در مراتب خیال شهودی میشود فلولاً الوهم
 لقصر الفهم و کلاً الخيال کسراً الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از توهم و خیال یافت نشد و اکثر مذکور
 و انکشاف شان مطابق واقع برآمد و توهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب است برآم خدایند
 و اندک مدت قطع مینماید و بدرجات و عمل میرساند و خیال است که وقایع و آنرا غیب الغیب در مراتب
 خود منکشف میسازد و سالک مستعد را مطلع میگرداند از شرافت و هم است که حضرت حق سبحانه و تعالی
 خلق عالم را در آن مرتبه اختیار نموده است و از آن محل ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال است که حضرت
 واجب الوجود از نمونه عالم مثال گردانیده است که اجمع جمیع عوالم است حتی که مرتبه و جوبل جل شأنه
 نیز صورته در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل شأنه بمنزل نیست اما مثال هست و لکن المثل الکل
 صور احکام و جوبیه است که عارف از مراتب خیال خود احساس مینماید و بذوق دریافت آنها ترقی

معی پس گشت بود
 و در کمال خود خیال
 از کلمات نیک
 و از کلمات نیک
 و از کلمات نیک
 و از کلمات نیک

عارف را هر قدره از ذات شایسته گرد و بجانب قدر خلوندی جَلَّ شانه بخلاف در علم حصولی که
دران صورت علم هر شے را بجانب خود کشد و خود را بت جمیع اشیا گرد و همچنین در صورت غلبت و مرآتیت
هر شے صاحب آن علم را بسوئے خود کشد و بطریقت احوال بیرون خود نگذارد و چون بغض استیحا که
از قید حصول غلبت و اید هر قدره از ذلت موجودات چه عرض چه جوهر چه آفاق و انفس صادر و از غلبت غیب
گرد و باید دانست که چنانچه سابقا آن شخص در آیت جمیع اشیا بود و هر چه میکرد برای خود میکرد و هر چه از
صدور می یافت ناچار راجع بهمان شخص میگشت خواه نیت میکرد یا نه انحال چون در آیت خود را از آئینه
داری باز گردانیده و از تعین غفل باز مانده و مثل ناودانه گشته که هر چه در و افتد ماند و بیرون خود
پس ناچار هر چه خواهد کرد برای خود بخوبی کرد بلکه برای حق خواهد کرد نیت کنی یا نه نیت در عمل است
نه در تعین این زمان حُب این عارف بحُب او تعالی کشد و بغض او به بغض او و همچنین
تعظیم و توقیر و تعظیم و توقیر حق است سبحانه و امانت و سوره اوب و منجز به امانت و سوره اوب
او تعالی همین نسبت بوده ضحای آن سرور را بان سرور علیه و علیهم الصلوات و التحیات علی
تفاوت در جایه که حُب و بغض ایشان منجز بحُب و بغض آن سرور است علیه و علی الصلوة
و السلام که فرموده علیه الصلوة و السلام من احبهم فحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم و نیز همین نسبت است این سرور را بان سرور علیه و علی الصلوة و السلام
اما ظهور این نسبت علیه در حضرت مرتضی و قائم زهرا و حسین رضی الله تعالی عنهم اتم است و در
بقیه ائمه شریفه عشر نیز ساریت آن مشهود میگردد و در احوال اینها این نسبت محسوس نمیشود و السلام

[illegible]

مکتوب (۱۱۱) صدویازدهم

۱۲۸

شیخ نور محمد تہاری صاحب نے از انسار غریبہ مقام کلب قوسین آفاذ فی وستر آنکہ عارف کاتب شمال
خود اور نیسیا بدین معارف نیز منقول ہے کہ در معاظمہ قلاب قوسین در ظاہر رنگے از منظر

الثَّانِي هُنَاكَ أَثَرُ دَلَالَةِ هَؤُلَاءِ قَوْلَيْنِ هَهُنَا حَقِيقَةً هَذِهِ الْمَعَارِفُ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ مُبْهَمَةٌ يُظْهِرُهَا عَلَى أَحْضَنِ الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ تَبَعَ الْهُدَى وَالْذَّمُّ مُتَابِعَةٌ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَا

مکتوب صد وازم

بشریت بنای حق است و در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه من فاعلات اند و نه غیر ذات مبنی آنکه
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی علماء اہل سنت شکر الله تعالی مغیہم و
 صفات ثمانیہ حقیقیہ واجب الوجود تعالی چه بلا زیبا گفته اند کہ لا ہو و لا غیر و این معرفت و اے طو
 عقل است کہ بنور فراست و برکت متابعت انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیمات و یافتہ اند خطا این
 عبادت از تعالیٰ نقیضین می فهمند ندانستہ اند کہ در حصول تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط
 و چون در آن حضرت جل سلطانہا مکان و زمان گنجایش ندارد و تناقض چگونه تصور گردد و آنچه ظاہر
 در دفع تناقض در لفظ غیر تصرف کرد و ماند و از غیر معنی خاص خواستہ هیچ در کار نیست بلکہ نظر کشفی
 منع این تخصیص مینماید و نفی غیریت بہر معنی کہ باشد اثبات میکند میبایم کہ صفات واجب جل شانہ
 چنانچہ من ذات اقدس او تعالیٰ میند کند اند غیر ذات و مبنی آنکہ ہم نیستند اگر چه را نداند تعالیٰ و
 تقدسات و نسبت شہادت سدا کرد و اینجا آن قضیہ مقررہ از باب معقول کہ لا لثان متغایران
 تخلف کرده است و نقض اصول شان نموده و آنکہ گفته شد کہ در این طور عقل است بان معنی است کہ عقل بان
 نمیشد دیگر و و از ادراک آن قاصر است آنکہ عقل بر خلاف آن حکم مینماید چگونه بر خلاف آن حکم نماید کہ آنرا
 تصور ہم نموده است بلکہ از حیطہ ادراک او بیرون است حکم باثبات و نفی آن چه صورت بند و بنای
 است از ادراک آنکہ رتبه و کج

مکتوب صد و بیست و دوم

لثانین امرنا و مشددا

مبنی پسندیدنی و خوش
 معلوم اند و اینها
 مع لفظان علی بیان
 علی کہ در قول
 شان و از غیر و از غیر
 نقیض را بدست
 بیاورد
 اینها است
 از ادراک آن
 قاصر است
 آنکہ عقل
 بر خلاف
 آن حکم
 مینماید
 چگونه
 بر خلاف
 آن حکم
 نماید
 کہ آنرا
 تصور
 ہم نموده
 است
 بلکہ
 از حیطہ
 ادراک
 او بیرون
 است
 حکم
 باثبات
 و نفی
 آن
 چه
 صورت
 بند
 و بنای
 است
 از
 ادراک
 آنکہ
 رتبه
 و کج

اتصاف است اینجا اتصاف نه لایکله آن قیام درنگ قیام شے است بذات خود این قدر فرق است که اینجا
زیادتی ثابت است اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی بحد غیریت رسانیده است که لا غیره و نه
اندر پس در هر دو باعتبار اعتباری ثابت شد و قیام تحقق گشت و حصول اتصاف اینجا مثل اتصاف ذاتی
ست با انسانیت اتصاف جوهر است جوهریت بلکه گوئیم در آن موطن که ذات اقدس و صفات حقیقتیه
مقدسند که حضرت ذات قائم اند هیچ ملاحظه صفت و اتصاف اینجا کائن نیست در حضرت ذات
ملاحظه موصوفیت است نه در صفات مقدسه ملاحظه صفاتیت هرگاه وجود و وجوب وجود را در آن حضرت
گنجایش نبوده صفت اتصاف با چه مجال باشد که فرع وجود اند و آن موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش
نیست و آن هم چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است هم نور و علی هذا القیامی و این نور اقدس
هم چون را اگر ظهوری در مرتبه ثانی بی تغییر و انتقال اثبات نموده آید هر آینه قابل مظهریت آنرا غیر از
وجود چیزی دیگر نخواهد بود و لهذا تعین اول نزد این حقیر تعین وجود آمده است و سایر تعینات تابع
اندر این تعین اول به هر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضای علوم این فقیر گنجایش ندارد و
اما چون در قیوم این لفظ متعارف گشته است ما هم در اطلاق آن مسأله می نمایم که
اَلَيْسَ لَنَا نُورٌ كَا وَاعْمُرْنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ +

مکتوب صد و چهاردهم

در تحقیق صفات درجی تعالی و کیفیت تعلق علم او تعالی بکمالات خویش و در بیان آنکه معنی
را از قیام تعین چاره نبود اما اثبات محل ابراهیم در کار نیست و بیان تعین وجودی و مبادی تعینات
انبیاء و پیغمبرین و انبیاء و تابعین و ملائکه کرام علی الانبیاء و علیهم الصلوٰة والسلام و مبادی تعینات
اولیا و عوام مومنین و کفار و موجودات نشاء اخروی صفات حقیقتیه که در مرتبه حضرت ذات
تعالی و تقدس اثبات می نمایم هیچ تعینی ازین اثبات در آن حضرت جل سلطانة و تنزله

بنی طایفه عیسی
مسلوبه

عقبات عالم باقی
اشتهای عالم

پیدا میگرد و در مرتبه دیگر در آن مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجود انفکاکشان صورت
 نماند و اما مرتبه ثانی محقق نشود و انفکاک بوجهی از وجود حاصل نگردد و تعین و تنزیل صوت نه بند
 و حضرت ذات و صفات حقیقیه او سبحانه که گویا در یک مرتبه کائن اند و با وجود زیادتی گویا عین
 ذات اند تعالی و تقدس و هر چند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرجه حضرت ذات اند سبحانه
 اما حکمشان از حکم سایر اجمال تفصیل ملغی است چه اجمال در مرتبه است که تفصیل در آن مرتبه کائن است
 بلکه مرتبه تفصیل در این مرتبه اجمال است و در آن حضرت جل سلطانة این معنی مفقودست و تفصیل در
 عین مرتبه اجمال است و این معرفت را طوری عقل است که نظر کشفی بآن نیست گذشته است علم و احیی
 جل سلطانة در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است در یک علم بذات خود و علم کمالات مندرجه
 ذاتیه خود علم حضوری است و اینها با وجود زیادتی گویا عین عالم اند و حضورشان در یک حضور نفس
 عالم است از کمال انحاء و شان است بحضرت ذات تعالی که جمیع صفات از صوفیه صفات را عین ذات گفته
 اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع لاهو کرده اثبات لا غیره فرموده و کمال آنست که
 با وجود تصدیق لاهو اثبات لا غیره آورده و با وجود زیادتی سلب غیرت کرده شود و این کمال
 موافق مذاق علوم انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و مطابق آرای صابیه فرقه ناجیه است
 و جماعت شکر الله تعالی سبغهم بآیه و انست انکشاف ذاتی در آن مرتبه که بحضرت ذات تعالی و معارف
 مقدسه او سبحانه تعلق دارد و از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت ذات است
 تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است زیرا که علم حضوری عبارت از حضور
 نفس عالم است چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها
 شتر از دیگر و در حضور نفسشان کائن است از قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد
 از قبیل علم حصولی است و آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصل است
 از معلوم در علم و نزد این فقیر محقق و کشف گشته است که صورت هر یک معلوم در علم و احیی جل شان

و اینها با وجود زیادتی گویا عین عالم اند و حضورشان در یک حضور نفس
 عالم است از کمال انحاء و شان است بحضرت ذات تعالی که جمیع صفات از صوفیه صفات را عین ذات گفته
 اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع لاهو کرده اثبات لا غیره فرموده و کمال آنست که
 با وجود تصدیق لاهو اثبات لا غیره آورده و با وجود زیادتی سلب غیرت کرده شود و این کمال
 موافق مذاق علوم انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و مطابق آرای صابیه فرقه ناجیه است
 و جماعت شکر الله تعالی سبغهم بآیه و انست انکشاف ذاتی در آن مرتبه که بحضرت ذات تعالی و معارف
 مقدسه او سبحانه تعلق دارد و از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت ذات است
 تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است زیرا که علم حضوری عبارت از حضور
 نفس عالم است چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها
 شتر از دیگر و در حضور نفسشان کائن است از قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد
 از قبیل علم حصولی است و آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصل است
 از معلوم در علم و نزد این فقیر محقق و کشف گشته است که صورت هر یک معلوم در علم و احیی جل شان

منقش نیست و علم او تعالیٰ ممکن هیچ صوت معلوم نه گلیفت حصول صحت مذات عالم تعالیٰ بلکه علم او را
 تعالیٰ تعلقی است معلوم و انکشافی است بآن بے آنکه صوتی از معلوم در علم ثابت شود و غایب علم
 از هیچ نقوش و صور علمیه خالی و مضاف است مع ذلک لا یعزب عن علمیه ینفالی ذریعہ فی لا یرفع
 لا فی الہیۃ این قدر کشوف میگردد که چون علم او تعالیٰ بمعلوم تعلقی میگیرد و ازین تعلق صوتی از
 معلوم منتزع میگردد و قیاس بآن علم پیدا میکند بے آنکه معلوم و مخصوص در علم پیدا کند و چون
 تعلق علم صوتی از معلوم منتزع میگردد و قیاس بعلوم بلکه بعلم پیدا میکند راست معاینه که از قبیل علم
 حصول بود چون صفت علم تعلق بکالات مندرجاتیه او تعالیٰ پیدا کند تا بهر از ان کالات باین
 تعلق صور تہائے علمیه منتزع خواهد شد قیاس بعلم پیدا خواهد کرد اگر چه معلوم و مخصوص آنها را در علم
 ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیاس بصفت علم پیدا کردی تا معلوم نشد که محل ثبوت این
 صور کدام است معنی را چنانچه از قیام بعین چارہ نیست از محلیت بعین نیز از چارہ بود جواب
 بے معنی را از قیام بعین چارہ نیست اما اثبات محل از هیچ درکار نیست مقصود اثبات محل از برای
 معنی اثبات قیام است بآن امر زائد بر قیام هر گاه در جہاں مجزوء ممکنه که کال بطلال اندر آن صور
 را و آن صور مبادی تعینات این جہاں اند گفته باشند که اینها را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه
 هیچ درکار نیست اگر اصول این جہاں مجزوء را محل نباشد چنانچہ بعین تعجب است این صور علمیه را در رنگ
 اغراض تصور نہائی کہ قیام بغیر دارند و بر قیاس اغراض در اثبات محل شان بنمائی که این صور علمیه محل
 بلکه مبادی تعینات جہاں اند کہ قیام اغراض بآنهاست با غراض چه شد بلکه در اغراض ہم گوئیم کہ مقصود
 از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست بہ محل آنکہ محل باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست
 کہ این صور علمیه در مرتبہ وجوب کائنات اند کہ محل مکان را آنجا گنجایش نیست غیر از قیام آنجا مقصود
 نہ حقیقات حقیقیہ واجب الوجود تعالیٰ کہ بحضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ حالت و محلیت
 آنجا کائن نیست ثبوت ہنی و خارجی کہ گفته اند در مرتبہ امکان تقسیم یافتہ است بر آنکہ در آن حضرت

بہر آنکہ علم او تعالیٰ ممکن هیچ صوت معلوم نہ گلیفت حصول صحت مذات عالم تعالیٰ بلکه علم او را تعالیٰ تعلقی است معلوم و انکشافی است بآن بے آنکہ صوتی از معلوم در علم ثابت شود و غایب علم از هیچ نقوش و صور علمیه خالی و مضاف است مع ذلک لا یعزب عن علمیه ینفالی ذریعہ فی لا یرفع لا فی الہیۃ این قدر کشوف میگردد کہ چون علم او تعالیٰ بمعلوم تعلقی میگیرد و ازین تعلق صوتی از معلوم منتزع میگردد و قیاس بآن علم پیدا میکند بے آنکہ معلوم و مخصوص در علم پیدا کند و چون تعلق علم صوتی از معلوم منتزع میگردد و قیاس بعلوم بلکه بعلم پیدا میکند راست معاینه کہ از قبیل علم حصول بود چون صفت علم تعلق بکالات مندرجاتیه او تعالیٰ پیدا کند تا بهر از ان کالات باین تعلق صور تہائے علمیه منتزع خواهد شد قیاس بعلم پیدا خواهد کرد اگر چه معلوم و مخصوص آنها را در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیاس بصفت علم پیدا کردی تا معلوم نشد کہ محل ثبوت این صور کدام است معنی را چنانچہ از قیام بعین چارہ نیست از محلیت بعین نیز از چارہ بود جواب بے معنی را از قیام بعین چارہ نیست اما اثبات محل از هیچ درکار نیست مقصود اثبات محل از برای معنی اثبات قیام است بآن امر زائد بر قیام هر گاه در جہاں مجزوء ممکنه کہ کال بطلال اندر آن صور را و آن صور مبادی تعینات این جہاں اند گفته باشند کہ اینها را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ درکار نیست اگر اصول این جہاں مجزوء را محل نباشد چنانچہ بعین تعجب است این صور علمیه را در رنگ اغراض تصور نہائی کہ قیام بغیر دارند و بر قیاس اغراض در اثبات محل شان بنمائی کہ این صور علمیه محل بلکه مبادی تعینات جہاں اند کہ قیام اغراض بآنهاست با غراض چه شد بلکه در اغراض ہم گوئیم کہ مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست بہ محل آنکہ محل باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست کہ این صور علمیه در مرتبہ وجوب کائنات اند کہ محل مکان را آنجا گنجایش نیست غیر از قیام آنجا مقصود نہ حقیقات حقیقیہ واجب الوجود تعالیٰ کہ بحضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ حالت و محلیت آنجا کائن نیست ثبوت ہنی و خارجی کہ گفته اند در مرتبہ امکان تقسیم یافتہ است بر آنکہ در آن حضرت

نه خارج را گنجایش است نه علم را هرگاه وجود را در آن حضرت جل سلطانۀ بار نیاشد وجود و ذی و خارجی
 را که اقسام اویند آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خارج آنجا وجود را چه گنجایش باشد پس این صور مرتبه
 ثابت باشد و قائم بصفت علم بود و هیچ ثبوت علمی خارجی درینها تحقق نشود بلکه وجود علمی و خارجی
 خارجشان بود که از صفات امکان و سمات حدوث است **فَانْ كُلُّ مُمْكِنٍ حَادِثٌ عِنْدَ هُوَ**
 و در مرتبه دجوب وجود هر چند وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم را آن وجود را پیدا نشود
 که ظرفیت و ظرفیت را آنجا مجال نیست نیک استماع نامی صورت معلوم عبارت از نفس علم است
 حصول و حلول او در علم بحسب باشد متأخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه که عبارت از اخیان ابله
 اند و حقایق ممکنات اند ثبوتشان خانه علم است پس در خارج علم بوسه از وجود باینها رسید
 لیکن سوس آن صور علمیه چون در مراتب ظاهر وجود که جزا و در خارج موجود نیست افتاده است
 متوهم میگردد که آن صور در خارج موجود اند و رنگ صورتی که چون در مراتب معکس میگردد متوهم میشود
 که آن صورت در مراتب است **فَيَأْتِي شِعْرِي مَا مَرَادُ هَؤُلَاءِ الْكِبَرَاءِ وَ مَا مَعْنَى حُصُولِ الصُّوَرِ**
فِي الْعِلْمِ وَ مَا الصُّوَرُ فِي الشَّاهِدِ لَا نَفْسُ الْعِلْمِ وَ فِي الْغَائِبِ عَلَيْهِ تَعَالَى أَزَلِي قَلْبُهُ يُرَبِّطُ
وَحَدَائِي تَعْلُقُ بِمَعْلُومَاتٍ مُشْكَلَةٍ حَصَلَتْ مِنْ تَعْلُقِهِ صُورٌ مُتَعَدِّدَةٌ مُتَمِّزَةٌ لِيَتَكَلَّمَ الْعُلُومَاتُ
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَثْبُتَ حُصُولُهَا وَ حُلُولُهَا فِي ذَلِكَ الْعِلْمِ لَا كَزِي كَيْفَ تَحُلُّ الصُّورُ الْمُتَعَدِّدَةُ فِيهِ
وَهُوَ يَسْتَلْزِمُ التَّبْقُصَ وَ الْجُزْئِيَّ وَ لَا يُقْسَمُ لِلْحَلِّ وَ قَرَضَ شَيْءٌ فِيهِ غَيْرُ شَيْءٍ وَ هُوَ يُوجِبُ التَّكَلُّبَ
الْمُتَنَافِي لِلْقِدَامِ وَ لَا ذَلِيلَةَ تَحْجِيزٍ لَهُ است که از باب معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات
 کرده اند و حلول آنرا در ذهن دانسته اند و در علم چه آن صورت نزدشان مین علم است حال در علم و مقابله
 از عبارت صوفیه متأخرین حصول آن صورت است علم که آنرا باطن وجود گویند و هوبیخانه اعلی
 باید دانست که این صور علمیه که از تعلق صفت علم کمالات کمند رجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند
 بنظر کشفی لایع میگردد که ایشان را حیوة و علم ثابت است و کشفانیکه مناسبت علم حضوی بود ایشان را

و در مرتبه دجوب وجود هر چند وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم را آن وجود را پیدا نشود
 که ظرفیت و ظرفیت را آنجا مجال نیست نیک استماع نامی صورت معلوم عبارت از نفس علم است
 حصول و حلول او در علم بحسب باشد متأخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه که عبارت از اخیان ابله
 اند و حقایق ممکنات اند ثبوتشان خانه علم است پس در خارج علم بوسه از وجود باینها رسید
 لیکن سوس آن صور علمیه چون در مراتب ظاهر وجود که جزا و در خارج موجود نیست افتاده است
 متوهم میگردد که آن صور در خارج موجود اند و رنگ صورتی که چون در مراتب معکس میگردد متوهم میشود
 که آن صورت در مراتب است **فَيَأْتِي شِعْرِي مَا مَرَادُ هَؤُلَاءِ الْكِبَرَاءِ وَ مَا مَعْنَى حُصُولِ الصُّوَرِ**
فِي الْعِلْمِ وَ مَا الصُّوَرُ فِي الشَّاهِدِ لَا نَفْسُ الْعِلْمِ وَ فِي الْغَائِبِ عَلَيْهِ تَعَالَى أَزَلِي قَلْبُهُ يُرَبِّطُ
وَحَدَائِي تَعْلُقُ بِمَعْلُومَاتٍ مُشْكَلَةٍ حَصَلَتْ مِنْ تَعْلُقِهِ صُورٌ مُتَعَدِّدَةٌ مُتَمِّزَةٌ لِيَتَكَلَّمَ الْعُلُومَاتُ
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَثْبُتَ حُصُولُهَا وَ حُلُولُهَا فِي ذَلِكَ الْعِلْمِ لَا كَزِي كَيْفَ تَحُلُّ الصُّورُ الْمُتَعَدِّدَةُ فِيهِ
وَهُوَ يَسْتَلْزِمُ التَّبْقُصَ وَ الْجُزْئِيَّ وَ لَا يُقْسَمُ لِلْحَلِّ وَ قَرَضَ شَيْءٌ فِيهِ غَيْرُ شَيْءٍ وَ هُوَ يُوجِبُ التَّكَلُّبَ
الْمُتَنَافِي لِلْقِدَامِ وَ لَا ذَلِيلَةَ تَحْجِيزٍ لَهُ است که از باب معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات
 کرده اند و حلول آنرا در ذهن دانسته اند و در علم چه آن صورت نزدشان مین علم است حال در علم و مقابله
 از عبارت صوفیه متأخرین حصول آن صورت است علم که آنرا باطن وجود گویند و هوبیخانه اعلی
 باید دانست که این صور علمیه که از تعلق صفت علم کمالات کمند رجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند
 بنظر کشفی لایع میگردد که ایشان را حیوة و علم ثابت است و کشفانیکه مناسبت علم حضوی بود ایشان را

نسبت کمالاتی که در اینها مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بحث در مکتوب تفصیل بیان نموده است
 اگر از غایت این معرفت خفا^{پیشین} پانصد و احتیاج افتد آنجا رجوع باید کرد و چون از بیان سابق واضح
 گشت که ذات اقدس او تعالی و صفات مقدسه او سبحانه در یک مرتبه کائنند و از ثبوت زیادتی
 صفات هیچ تعین و تنزیل در آنحضرت جل سلطان^{پیشین} پیدا نشده است بدانکه این مرتبه مقدسه را که
 حضرت ذات مع الصفات است تعالی در مرتبه ثانیه ظهور است اول به شائبه تغیر و تبدل و آن نزد
 این خیر از روی کشف و شهود هر آینه حضرت وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور
 جمیع کمالات در مد بطریق ظنیت و غیر وجود را این دولت میسر نشده است لهذا اگر علی بان مرتبه مقدسه
 متعلق شود و انبزاع کمالات او نماید چنانکه گذشت هر آینه اول چیزی که از آنحضرت جل شان^{پیشین} متفرع
 گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر توابع او خواهند بود از اینجا است که جمیع صفات از صوفیه و غیر
 وجود را صین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود را لا تعین الگاشته و ثبوت این تعین انبش
 ماورای علم و خارج است چنانچه تحقیق این معنی در مواضع کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق
 ظنیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیست انجما و این مرتبه جامع انجالیته را تفصیل است که توان
 گفت که تعین ثانی است اولی^{پیشین} که در مرتبه تفصیل ثبوت پیدا کرد صفة الحیوة است که اقم جمیع
 صفات است و این صفت حیوة گویا نخل آن صفة الحیوة است که در مرتبه حضرت ذات تعالی ثابت
 و لاهق و لا غیر^{پیشین} در حق آن کائن و این ظل چون در مرتبه پیدا شده است که در این مرتبه حضرت
 ذات است تعالی هر آینه لا غیر^{پیشین} در حق او ثابت نبود و او بدین غیرت^{پیشین} متمم باشد و بعد از صفة الحیوة
 صفة العلم بطریق ظنیت چنانچه در صفة الحیوة گذشت کائن است این صفت جامع جمیع صفات است
 و صفة القدرة و الارادة و غیرها با وجود استقلال گویا اجزاء او نیز زیرا که این صفت با حضرت ذات
 تعالی و تقدس^{پیشین} از اتحاد است که غیر او نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم
 و قدرت هرگز بغا و مقدر^{پیشین} نگشته است و ارادت که تخصیص^{پیشین} المقدورین است نیز این اتحاد

این کتب حدیث و کتب
 این کتب حدیث و کتب
 این کتب حدیث و کتب
 این کتب حدیث و کتب

کتابت امام زمان

و این کتاب در
 این کتاب در
 این کتاب در
 این کتاب در

کائن نیست علی هذا القیاس و ترواین حقیر مرتبه تعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰۃ
 والسلام بالاصالة تعین اول است که تعین وجودی است مرکز این تعین که اثرش جزا و اوست
 بالاصالة سبب تعین حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه در
 مکتوب تحقیق این بحث تفصیل ذکر یافته است و چون لایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه
 الصلوٰۃ والسلام ولایت اسرافیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بر این سبب تعین
 حضرت اسرافیل نیز همین تعین وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و سبب تعین هر
 پیغمبر و رسول بالاصالة حصه است از حصص این تعین اول وجودی و از ایشان نیز اگر کسی بابرکت
 متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات درین تعین وجودی نصیب باشد و حصه یا نقطه از
 حصص و نقطه آن تعین سبب تعین آنکس بود مجوز است بلکه واقع و بآید درین تعین سبب تعین سبب
 نشود وصول حضرت ذات تعالی بالاصالة گنجایش ندارد و ملائکه علیین را که مقربان حضرت اند علی
 نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز مبادی تعینات درین تعین وجودی است که وصول
 بحضرت ذات تعالی مربوط بانست باید دانست که این صفة اعلم که در مرتبه تفصیل تعین و جوی
 پیدا شده است هر چند حصه است از حصص آن تعین وجودی اما چون جامعیت دارد گویا در رنگ
 نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین است و از این اجمال است هم تفصیل اجمال حکم مرکز دایره دارد
 و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کانه ظل مرکز آن تعین اول وجودی است و باین
 علاقه جمیع تعین کردمانند که سبب تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات
 اجمال حضرت علم است لایکله این اجمال ظل سبب تعین اوست علیه و علی الصلوة والسلام که
 مرکز تعین اول وجودی است کما مر و نیز این اجمال علم را تعین اول گفته اند و مرتبه فوق را تعین دانسته
 و معین حضرت وجود انگاشته که عین وجود است با تعین غسوت چنانکه گذشت پوشیده مانده که
 تعین اول هر چند حصص مندرجه آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام است علیهم الصلوات

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

اندر قاسم
محمود
کرمان سلطان علی

والتسليمات اما در آن مرتبه چون انحال کائنات مبادی هر کدام علیهم السلام تفصیل معلوم نیکرد و دستنی با ستم
 کرده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام تمیز گشت مقام علیهم السلام یافت مثلاً یک حصه آن تعین
 اول وجودی اسم حیوة است و حصه دیگر اسم العلم است علی هذا القیاس و مشهور دیگر دو که اسم حیوة با تسمیه
 جامعیتی که دارد مبدأ تعین ملائکه و قلیین عظام است علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و نیز
 حضرت روح الشیراک که مناسبت بملائکه دارد ازین مقام نصیب علی نبینا و علیهم الصلوات و
 التسلیمات و حضرت مهدی علیه الرضوان چون مناسبت خاص حضرت روح الشیراک دارد ازین مقام
 امیدوار است علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام باید دانست که هر کدام از صفات ثانیه که در مرتبه تعین
 ثانی تفصیل یافته است مبادی است هر یک غیر بزرگ مقدار را چنانچه قلم مثلاً مبدأ تعین حضرت خاتم
 المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و قدرت بمبدأ تعین حضرت عیسی است علیه
 نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و مگوین بمبدأ تعین حضرت آدم علیه و علیهم الصلوات و
 السلام و جزئیات این اشیاء کلیه مقدسه مبادی تعینات سایر انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات
 هر گروه ازین بزرگواران که مناسبت با ستم خاص دارند و بنی خاص مقدار ایشان مناسبت جزئیات
 آن اسم مبادی تعینات شان است اولیائے که بر قدم پیغمبر از پیغمبران مقدار کائنات اند علیهم
 الصلوات و التسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند و جزئیات آن اسم را که بمبدأ تعین آن پیغمبر
 است علیه الصلوات و السلام و همچنین تعینات سایر مومنان جزئیات اند و جزئیات آن اسم را که
 بمبدأ تعین پیغمبر است که اینها بر قدم ویند علیه الصلوات و السلام و مبادی تعینات کفار با ستم
 تحصیل تعلق دارند و ازین مبادی مذکور علیهم السلام اند و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم گشت
 بدانکه تمامی دایره وجوب منتهی الی این تعینات است از گذشت آن شروع در دایره ممکنات است
 و حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست که از کمال کرم و احسان خود فیوض و انعامات خود را بگزین
 عطا فراید و گنج بخشی نماید خلق را آفرید و از کمال اللطیف وجود و توابع وجود خود بایشان بخشید بے آنکه

در مقام اول
 و در مقام دوم
 و در مقام سوم
 و در مقام چهارم
 و در مقام پنجم
 و در مقام ششم
 و در مقام هفتم
 و در مقام هشتم
 و در مقام نهم
 و در مقام دهم
 و در مقام یازدهم
 و در مقام چهاردهم
 و در مقام پانزدهم
 و در مقام شانزدهم
 و در مقام هجدهم
 و در مقام نوزدهم
 و در مقام بیستم

کتاب التوحید

از آنجا چیست که جدا شود و اینها خلق گردد که آن از صفات ناقص است که تعالی الله عن ذلك علواً کثیراً
 مقصود از خلق با فایده انعام و احسان است بایشان تکمیل و تقییم کمالات انسانی و صفاتی بتوکل نشان
 حاشا و کلاً اینها صفات بی مقدار و ارباب کامل اند و هیچ احتیاجی به ظهور و ظهور ندارند و آنحضرت جل
 شانکه همه کمال فعل مطلق است بالقوه نیست که حصول آن مربوط با مرتبه بود اگر چه در شان اوست
 و آنحضرت جل شانکه از خود بخود است و اگر علم و معلوم است هم خود عالم و خود معلوم است همچنین
 خود مطلق است و خود جامع جمیع کمالات آنها مفضل و متمیز اند لیکن بعنوان چیزی که چون با وجودیون نیست
 خلق چه باشد که مزارت کمالات سبحانه اگر دو شده مکدام آینه مایه و عالم چه بود که تفصیل
 آن اجمال نماید و آن حضرت جل شانکه در عین اجمال تفصیل است در عین صفت و نیست و چون
 تفصیل و نیست آنجا چیزی است متوهم میگردد که اجمال تفصیل در کار است که خلق عالم مربوط است
 و تکمیل آن اجمال باین تفصیل است حق آنست که آنها هم اجمال است هم تفصیل بکائنات و الله و اشیاء
 علیها باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شده است که آنرا هیچ مزارعتی و در کفایت بان مرتبه
 مقدسه نیست و وجود احوال موجودین هر چند مختصی تحدید وجود و آخرت اما آن فایده اینها منقوض است
 که وجود عالم هیچ تحدید و نهاییت بان وجود اقدس پیدا نگردد است که هیچ نسبتی و جهت و نهایت
 ننموده صورتیکه در مزارت متوهم میگردد و ثبوت او در مرتبه و نهیم کائنات است این ثبوت را هیچ مزارعتی
 و در کفایت به ثبوت زید که اصل آن صورت است مایل نیست ثبوت این صورت هیچ تحدید و نهاییت
 و ثبوت اهل خود پیدا نگردد و هیچ نسبتی و جهت مایل ننموده وجود عالم در ملک وجود آن صورت است
 در مرتبه و نهیم کائنات است که هیچ مزارعتی مایل ندارد که در خارج موجود است و ازین ثبوت و بهی
 صورت هیچ تحدید و نهاییت و جهت در آن ثبوت خارجی که اصل آن صورت است پیدا نشود
 و الله المثل المثل ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبه و نهیم
 ثابت است یعنی عالم در مرتبه خلق یافته است که آن مرتبه شبیه مرتبه و نهیم است که در صورت منکسر

و اینها خلق با فایده انعام و احسان است بایشان تکمیل و تقییم کمالات انسانی و صفاتی بتوکل نشان

و اینها خلق با فایده انعام و احسان است بایشان تکمیل و تقییم کمالات انسانی و صفاتی بتوکل نشان

مرآتیه را ثابت است نسبت باهل خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت که اطلاق وجود خارجی نیز در این مرتبه مقدسه از قبیل تشبیه و تمطیر بود که خارج را آنجا انجایش نیست هرگاه وجود از آن مرتبه اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فرع وجود است و قسم است **خاتمه تحسنه**
این همه مبادی تعینات که مذکور شد از تعین وجودی مطلق بود یا فیلی نسبت به وجودات ممکنه این نشاء دنیوی است و وجود و شخص موجودات این نشاء مروط بان مبادی عالییه است اما موجودات اخرویة مشبوه میگرد که منوط باین مبادی مذکوره نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگرست و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند که در سایه ظلمت بر امان پاک شان نرسیده است اندراج در آن مرتبه اقدس از مد بلکه در آن مرتبه مقدسه مفصل و متمیز اند تفصیل و تمیز بچونی آن کمالات مفصل ذاتیه مقدسه هر کدام مبادی تعین موجودات از موجودات آن نشاء اخرویة وجود اهل بهشت را گویا مسایه نیست بان تعینات وجودی مطلق و فیلی که به نشاء دنیوی تعلق دارد و موجودات آن نشاء کائناتیه مواجعه اند مر آن مرتبه مقدسه را بر عکس موجودات این نشاء که از مواجعه قلیل النصیب اند موجودات آن نشاء و انده را چه بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند **هَیْثُ لَا زَبَابٌ لَّنَعِیْمٍ نَعِیْمُهَا** **ثُمَّ دَمِنَ بَعْدَ هَذَا مَا یَدِیْ صِفَاتُهُ** **وَمَا کُنْهٌ أَحْظَ لَدَیْهِ وَاجْهَلُ** **وَبَنَّا لَا نُوَاخِذُ نَا اِنْ تَسِیْنَا اَوْ اَخْطَا نَا وَالتَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُمُ الْهَلَاکُ**

مکتوب صد پانزدهم (۱۱۵)

بفرمان پناه مرزا حسام الدین احمد در جواب مفسار که نموده بود **الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ لَمْ یُضْطَظْ اَحْوَالُهُمْ اَوْ ضَاعَ فُقَرَاؤُهُمْ** مستوجب حمدست **الْمُسْتَوَلُ مِنَ اللّٰهِ بِسُخَّانِهِ سَلَامٌ مَّکْزُورٌ وَهَافِیْکُمْ مَعِیْفَةٌ شَرِیْفَةٌ** که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بطاعت آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با مستوفی آن

این مکتوب بجهت این است که در این مرتبه از تعینات وجودی مطلق و فیلی که به نشاء دنیوی تعلق دارد و موجودات آن نشاء کائناتیه مواجعه اند مر آن مرتبه مقدسه را بر عکس موجودات این نشاء که از مواجعه قلیل النصیب اند موجودات آن نشاء و انده را چه بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند

مکتوبات امام زمان (عج) در جواب مفسار که نموده بود

تارة الذُّهُولَ وأخرى الشُّعُوبَ بل شعور في عين الذُّهُولِ وفهم في نفس الشُّعُوبِ والظاهر من
 كلام الشيخ قدس سره جواز وقوع المشاهدة في الدنيا ببصر القلب صاحب التعريف قدس سره
 وهو مأمور الطائفة من رُؤيته تعالى في الدنيا بالبصر وبالقلب معا وادعى الاجتماع عليه
 وقال واجتمعوا على أنه تعالى لا يرى في الدنيا إلا بصار وبالقلوب إلا من جهة الإيقان
 وما قاله صاحب التعريف قدس سره أقرب إلى الصواب عندى بل هو الصواب لأن ما يتقبل
 أنه سبحانه لا يرى قائما هي رؤية خيالي أي كشف صورة في الخيال للإيقان الذي حصل
 للقلب الموقن به أيضا صورة كُشِفَتْ للقلب فإنهم جوزوا المثال للحق سبحانه وإن
 لم يكن له تعالى مثل فلهو المثال الأعلى وإنما ارتسم في الخيال صورة الإيقان وصورة الموقن
 به وإن لم يكن له تعالى صورة في الواقع لأن المعاني الحاصلة للقلب لسائر الطوائف بل
 كل ما وجد لها صورة في الخيال الذي هو مثال المثال الذي هو أوسع العوالم
 كلها فليس ههنا إلا إيقان للقلب صورة إيقان وصورة موقن به تمثل في الخيال بصورة
 رؤية وصورة مرئي ولا رؤية في الحقيقة للقلب له تعالى فضلا عن أن يكون للبصر
 قائما هي رؤية مثالية للقلب تمثل إيقانه بصورة الرؤية وتمثل موقن به بصورة المرئي
 فظن منه أنه رآه حقيقة وقام هي إلا رؤية خيالية بل نقول إن صورة الموقن به ليست
 صورة مثالية للحق سبحانه بل صورة كُشِفَتْ تعلق الإيقان به ظهرت في الخيال فحاشا
 لله أن يكون له تعالى صورة ولو في الخيال وقام هي صورة لبعض مكشوفات قلب
 السالك من الوجوه والاعتبارات التي لها تعلق بالذات تعالى وهذا إذا وصل العارف إلى
 الذات تعالى لم يتخيل له مثل هذا الخيال فليس لذا أنه تعالى صورة ولو في المثال الخيال
 وليس له تعالى مثال عندي كما لا مثل له سبحانه إذ الصورة يستلزم الحد والنهاية ولو
 في مرتبة من المراتب هو سبحانه ملازم من التحديد والتقييد وجميع المراتب مخلوقة له تعالى

هو

من الشيخ الجليل
 بن أبيه
 الحجة
 المصطفوية
 كرامات الميراث
 من الشيخ الجليل
 بن أبيه
 الحجة
 المصطفوية

فَاثْمُ الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي أَحْطَا نَامُ لَطَانِ الْخَيَالِ وَجَعَلَهَا مَرَاتِمَ يُحْصُولُ صَوْرَ مَعَانِي الْكَمَالِ وَ
تَوَلَّى الْخَيَالَ تَمَامًا أَدْرَكْنَا دَرَجَاتٍ لَا تَصَالِي عَنْ دَرَكَاتٍ لَا يَفْصَالِي وَلَمَّا عَلِمْنَا وَارِدَاتِ الْأَحْوَالِ
فَإِنَّ لِكُلِّ مَعْنَى وَحَالٍ صُورَةً فِيهِ إِنْ كُشِفَتْ يَدْرِكُ بِهَا ذَلِكَ الْعَيْنُ وَحَالِ فَشَأْنُ الطَّائِفَةِ لِلشَّيْءِ
الْشَّيْءِ وَالشُّلُوكِ وَالْإِنْفِاقِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَشَأْنُ الْخَيَالِ رَأَى دَرَجَاتِ الشَّيْءِ وَالشُّلُوكِ وَالْإِنْفِاقِ
لِلشَّيْءِ بِصُورِهَا الْمُرْتَبَةِ فِيهِ وَإِذَا تَزِيدُ الرِّغْبَةُ إِلَى الْفَوْقِ وَإِذَا يَرَأَى رَأَى يَحْصُلُ الشَّيْءُ
عَلَى بَصِيرَةٍ وَيَتَكَيَّرُ الشُّلُوكُ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَيُلَطَّانُ يَخْرِجُ الشَّيْءَ عَنِ الْجَهْلِ وَيَكُونُ مِنْ
أَهْلِ الْعِلْمِ فَلِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُرَّةٌ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب (۱۱۸) صد و ہندوم

بمولا تاج القادري قال الشیخ رضى الله تعالى عنه في البایة الثاني من كتابه العوارف في بيان الحديث المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما نزل من القرآن آية لا ولا لها ظهراً وبطناً ولكل حرف حدو لكل حد مظلم ونحو الخ يرى أن يكون المظلم ليس بالوقوف بصفاء الفهم على ذوق المعنى وغامض السر في الآية ولكن المظلم أن يتطعم عند كل آية على شهود المكمل بها لا لأنها مستودع وصف من أوصافه ونعت من نعتيه فتجد له الجمالات وبلاوة الآيات وسماعها وتصايرها مرآة مضيئة عن عظيم الجلال الى آخر ما قال في تأييد هذا التوجيه وشرحه ويحظر به أن يكره الله المتعالي أن الظاهر بنظم القرآن المأثور على حد لا يحازو البطن تفسيراً وتأويله على اختلاف صفاء الفهم على ذوق العارف وغامض السر وأخذ بها مراتب الكلام وهو شهود المكمل بها وهو الجميل النقي للنقي عن عظيم الجلال والمظلم ما هو فوق ذلك الجميل النقي وهو الجميل الثاني المعزاهم النسب في الاعتبارات أثبت بحال الكلام ونهايته مظلماً فيكون المظلم ورأه الكلام ودانها بآيته والكلام مصفاه تعالى

من موضع مال قال
للظلم مكان هو ظلام
شغل مال عقالی و
جایگاه میان بان و
شغل مال عقالی و
من موضع مال قال

ایضا مسلم ای معتقد
ای هو ضمیمه مسلم علی
بالتفصیل
التغیبات
والا تدویل
الله تعالی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مع قوله
العارف من شدة
العلم

عليه السلام
يكون
العارف من شدة
العلم

في التفتيش
الشجاعة
العلم

وشهود المتكلم في مراتب تلك الصفة بحسب تلك الصفة ونهاية المرتبة كما أنها والإجلال
على دراء تلك الجهل يكون بالترقي منه إلى بحسب ذاتي لا محالة فالوصول إلى الذات لهذا
يكون بتوسط صفة الكلام وتوسيل تلاوة النظم القرآني الذي على تلك الصفة فلا بد من
الخطوتين الأولى من النظم الذي في التلاوة الذي هو الصفة والخطوة الثانية من الصفة
إلى الموصوف قال العارف قدس سره خطوتان وقد وصلت وبأذكر الشئ قدس سره
إلا الخطوة الأولى واتق بها هذا الشئ وقد فائدة التلاوة قدس سره أن لا يعلم
لنا إلا ما علمتنا أنك أنت أعلم الحكيم وقال الشئ بعد ذلك أنه قد نقل عن جعفر الصادق
رضي الله تعالى عنه وعن أبيه الكرام أيضا أنه خرج مغشيا عليه وهو في الصلوة فُسئل عن
ذلك فقال ما زلت أريد الأية حتى سمعتها من المتكلم بها فالصوفي لما لاحته له ناصية
التوحيد وألقى سمعاً عند سماع الوعد الوعد وقلبه بالخاص عما سوى الله تعالى صار
بين يدي الله حاضر أشبه بذي لسانه ولسان غيره في التلاوة كسجدة موسى على نبيينا
وعلمه الصلوة والسلام حيث أسمع الله تعالى منها خطابه لا يأتينا في أنا الله فإذا كان سماع
من الله تعالى واستماعه إلى الله صار سمعاً بصره وبصره سمعاً وعلمه علمه وعمله عمله
وعاد آخره أوله وأوله آخره إلى أن قال فإذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقتاً منيراً
وشهوداً مؤيداً وسماعاً متوالياً مبدية قوله فالصوفي لما لاحته له ناصية التوحيد بيان
يقول لا ما يرضى الله تعالى عنه وشره لسماعه من المتكلم بأن الصوفي لما غلب عليه حال
التوحيد وزال عن نظره شهود الغير صار بين يدي الله حاضر أشبه بذي لسانه ولسان غيره
من نفسه أو من غيره ألك سمعاً من الله سبحانه ويرى لسانه ولسان غيره كسجدة موسى على
نبيينا عليه الصلوة والسلام قال إمام كثر الأية سمعاً من نفسه ومن لسانه إلى أن
لا حركه في أثناء الفكر أحوال التوحيد سمعاً من المتكلم بها وإن كان صدره منه ومن لسانه

وَعَلَّمَوَابَصَرُودَ الْمُتَكِنِ وَاجْتِافَهُمُ الزَّلَاقَةَ لِحَايَةِ مَنْ ابْتَصَحَ قَالَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لَوْ كُنْ
وَلَا يَخْفَى أَنْ يَذْكُرَ الشَّيْخُ قُدَّاسٌ شَيْءًا فِي بَيَانِ قَوْلِهِ لَا مَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَلَنْ مَعْدُوقٍ فِي حَقِّ
قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ التَّلَوِينِ الَّذِينَ اسْتَبَوَى عَلَيْهِمُ الشُّكْرُ وَقَلَبَ عَلَيْهِمُ حَالُ التَّوْحِيدِ لِكَيْفِي لِحُسْنِ
ظَنِّي بِشَأْنِ الْأَمَامِ لَا الْجَوْشُودَ فِي حَقِّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ لَا تَكُنْ عِنْدِي مِنْ أَكَاوِيدِ بَابِ التَّكْوِينِ
وَالضُّعْفِ لَا يَلْتَبِسُ عِنْدَهُ الْمُضْغَلُ بِالْمُحَقِّقِ وَلَا السَّمَاءُ مِنَ الْغَدْرِ بِالسَّمَاءِ مِنْ لَحَقِّ سُبْحَانَهُ
فَلْيُطْلَبْ لِكَلَامِهِ حَقْلٌ حَسَنٌ مُنَاسِبٌ لِحَالِهِ غَيْرُ هَذَا الْوَجْهِ وَهُوَ أَكَلُهُ يُمكنُ أَنْ يَسْمَعَ الْعَبْدُ كَلَامَ
الرَّبِّ تَعَالَى بِكَيْفٍ كَمَا سَمِعَ مُوسَى فِي الطُّورِ عَلَى نَبِينَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَإِنْ قُلْتَ مَا
مَعْنَى سَمَاعِ الْكَلَامِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا يَسْمَعُهُ مَا هُوَ حَرْفٌ وَصَوْتُ قُلْتَ مَسْنُوعٌ أَلَا يَرَى أَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى يَسْمَعُ كَلَامَهُ بِالْأَحْرَفِ وَصَوْتٍ فَكَيْفَ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ إِذَا صَارَ مُتَخَلِّقًا بِإِخْلَاقِهِ تَعَالَى
يَسْمَعُ بِالْأَحْرَفِ وَصَوْتٍ وَالْإِسْتِحَالَةُ بِدَاهَةِ الْوَهْمِ النَّاشِئَةِ مِنْ قِيَاسِ الْغَائِبِ عَلَى الشَّاهِدِ
وَجَوْدِ الْفَارِقِ كَيْفَ يَقَاسُ الشَّاهِدُ فِي مَضِيئِ الزَّمَانِ الْمَقْتَضِي لِلتَّرْتِيبِ الْقَدَمِ وَالْتَّأَخُّرِ
الْغَائِبِ لَا يَهْوِي عَلَيْهِ زَمَانٌ وَلَا تَقْدُمُ وَلَا تَأْخُرُ وَلَا حَرْفٌ يَحَازِي فِي الْغَائِبِ ثُبُوتَ أَشْيَاءِ
لَا يَجُوزُ فِي الشَّاهِدِ فَلْيَفْهَمْ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِالصُّوَابِ وَالْحَقِيقِ أَنَّ السَّمَاءَ إِنْ كَانَ عَاقِبَةُ
السَّمْعِ فَلَا يَدْرِي كَيْفَ يَكُونُ الْمَسْمُوعُ حَرْفًا أَوْ صَوْتًا وَأَنَّا إِذَا كَانَ السَّمَاءُ بِكُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِهِ لَا يَسْمَعُ غَيْرَ مَخْلُوقٍ
بِالْحَاسَّةِ فَكَيْفَ أَنْ يَحْصُلَ بِالْأَحْرَفِ وَصَوْتٍ مِنَ السَّمْعِ فَكَيْفَ يَكُونُ بِكُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِهِ نَاكِلاً مَالِيَةً
مِنْ جِنْسِ الْحُرُوفِ الْأَصْوَاتِ وَلَنْ كَانَ يُخَيَّلُ فِي الْخِيَالِ الْحُرُوفُ وَالْأَصْوَاتُ خِيَالِيَّةً لِكَيْفَ نَعْلَمُ أَنَّ الْكَلَامَ
الْمَأخُذَ مِنَ السَّمْعِ يَكُونُ كَانًا أَوْ لَا يَكُونُ عَنِ الْحَرْفِ فِي الصَّوْتِ وَتَلَبُّسَ ثَانِيًا فِي الْخِيَالِ بِالْحُرُوفِ وَالصَّوْتِ
الْخِيَالِي لِمَقَرَّبِ إِلَى الْقَدَمِ وَالْأَوَّلِ فَهَامٍ عَلَى أَنَّا نَقُولُ مَا هُوَ عَجَبٌ مِنْهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْمَعُ كَلَامَنَا
الْمَرْكَبَ مِنَ الْحُرُوفِ وَالْكَلِمَاتِ الْمُرْتَبَةِ الْمُتَقَدِّمَةِ الْمَتَأَخِّرَةِ لَكِنْ سَمَاعُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَكُونُ
بِالْوَسْطِ حَرْفٌ كَلِمَةٌ وَلَا تَرْتِيبٌ وَتَقْدِمٌ وَتَأْخُرٌ لِأَنَّ الْكَلَامَ الْمَرْكَبَ الْمُرْتَبَّ الْمُتَقَدِّمَ

١٥
 في كلامه في هذا
 مقتودان فقال فافهم
 كون السلام بالحق
 وصحت حكم الوصف
 بما فيه بلاغة اللسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاتحاً
كيف يقاس الشاخص
على القاعد والمخالفات
الشاهد في مضيئ الزم
لمصطفى سلمه
الله تعالى

13

وَيَزَالُ عَنْ بَصِيرَتِهِ التَّافِذَةُ بِجَابِ الْحِكْمَةِ فَيَصِيرُ سَمَاعُهُ بِأَلْسِنَتِ بَرْتِكُمْ كَشْفًا وَعِيَانًا وَتَوْحِيدًا
 وَغَيْرَ فَإِنَّهُ نَبِيًّا نَافِرًا نَاحِيَةً أَخَذَ لِسَانَهُ وَلِسَانُ غَيْرِهِ فِي حَقِّهِ حَكْمٌ شَجَرَةٌ مُوسَى يَسْمَعُ
 مِنْهُ كَلَامَهُ تَعَالَى كَمَا سَمِعَ مُوسَى مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَصَحَّ أَنَّهُ عَادَ آخِرُهُ أَوَّلُهُ وَأَوَّلُهُ آخِرُهُ حَيْثُ
 سَمِعَ كَلَامَهُ تَعَالَى آخِرًا كَمَا سَمِعَ أَوَّلًا وَعَلَى هَذَا يَحْتَمِلُ قَوْلُ الْبَعْضِ أَنَّهُ قَالَ أَنَا أَذْكُرُ خُطَابَ
 أَلْسِنَتِ بَرْتِكُمْ أَيْ كَانَ ذَلِكَ الْخُطَابُ الْأَوَّلُ مِثْلُ هَذَا الْخُطَابِ الَّذِي أَسْمَعُ الْآنَ مِنْهُ تَعَالَى
 عَلَى أَلْسِنَتِهِ هَذَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَنَّ الْخُطَابَ الْأَوَّلَ مِنْهُ تَعَالَى كَانَ حَقِيقًا وَسَمَاعَ الَّذِي
 مِنْهُ تَعَالَى كَانَ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِيقَةِ وَهَذَا الْخُطَابُ الْمَأْخُذُ الْمَسْمُوعُ مِنَ أَلْسِنَتِهِ إِنَّمَا يَكُونُ
 خُطَابًا لِلَّهِ عَلَى سَبِيلِ التَّخَيُّلِ وَالتَّوَهُّمِ كَمَا مَرَفَيْنَ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ
 أَنَّ الشَّيْخَ قَدِيسَ سِرِّهِ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ جَعَلَ أَحَدَهُمَا عَيْنَ الْآخِرِ وَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ الْمَتَّقِ
 وَالْمُتَخَيَّلِ وَمَا هُوَ إِلَّا عَيْنُ الشُّكْرِ وَصِرَتْ التَّوْحِيدُ مِثْلُهُ مِثْلُ قَوْلِي أَنَا الْحَقُّ وَسُبْحَانِي وَلَيْسَ
 فِي جُثَّتِي سِوَى اللَّهِ وَاعْجَبُ مِنْ هَذَا مَا قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِذَا تَحَقَّقَ الصُّوفِيُّ بِهَذَا الْوَصْفِ
 صَارَ وَقْتُهُ سَرْمَدًا وَشَهَادَةُ مُؤَبَّدًا وَسَمَاعُهُ مُتَوَالِيًا مُجَدِّدًا وَلَا يَذْهَبُ عَلَيْكَ أَنَّ
 الصُّوفِيَّ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَا تَحَقَّقَ إِلَّا بِالْجَهْلِ الْمَعْنَوِيِّ الْيَصِفَاتِي كَمَا مَرَّ وَهُوَ مَقَامُ التَّلَوُّنِ لَا
 غَيْرَ فَمِنْ أَيْنَ صَارَ وَقْتُهُ سَرْمَدًا وَشَهَادَةُ مُؤَبَّدًا أَوْ الدَّوَامُ وَالسَّرْمَدُ لِلْوَقْتِ إِلَّا فِي
 الْوُصُولِ إِلَى لَذَاتِ تَعَالَى وَتَحْلِيلِهِ الذَّاتِي وَكَذَا الشَّهَادَةُ وَالْمُشَاهَدَةُ لَا يَكُونُ إِلَّا لِلْوَاصِلِ
 إِلَى لَذَاتِ تَعَالَى كَمَا قَالُوا وَمَا حَصَلَ فِي مَرْتَبَةِ الْيَصِفَاتِ لِيَمْنَى بِالْمُكَاشَفَةِ فَالشَّهَادَةُ وَدَوَائِلُهَا
 هُوَ نَصِيبُ رِبَابِ التَّمَكُّنِ الْوَاصِلِينَ إِلَى لَذَاتِ أَهْلِ التَّلَوُّنِ الْمُقْتَدِرِينَ بِالْيَصِفَاتِ فَإِنَّهُمْ
 أَرْبَابُ الْقُلُوبِ أَحْبَابُ الْقُلُوبِ بِحَبَابِكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

توحيات ابراهيم باق

مكتوب صد نوزدهم (١١٩)

بولانا شيخ مودود محمد قال الشيخ قدس سره في الباب التاسع من كتابه العوارف في ذكر
 من انتهى الى الصوفية ومن جملة أولئك قوم يقولون بالحلول خذ لهم الله سبحانه
 ويؤمنون أن الله تعالى جعل فيهم ويحل في أجسامهم يصطفيها ويسبق الى
 فهو مهم معنى من قوله لنصاري في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستبهم النظر
 الى المستحسنات إشارة الى هذا الوهم ويخايل له أن من قال كلمات في بعض عباداته
 كان مضمر الشئ فمما زعموه مثل قول الحلج أنا الحق وما يحكي عن أبي يزيد من قوله
 سبحانه حاشا لله سبحانه أن تعتقد في أبي زيد أنه يقول ذلك إلا على معنى الحكاية
 عن الله تعالى ولهذا ينبغي أن تعتقد في قول الحلج ذلك ولو علينا أنه ذكر ذلك
 القول مضمر الشئ من الحلول ردناه كما نرددهم انتهى في البيت شعري ما مضى
 الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيصه بآب لسكر بمثل هذا القول على معنى الحكاية
 اللهم إلا أن يقال إنه قدس سره أراد أن القائل بمثل هذا القول إن كان هو العبد
 كما هو الظاهر عند الأكثر فلا بد وأن يكون حكاية من الرب تعالى فإن العبد لا يصير
 ربا لكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد مثل الشجرة الموسوية فلا
 اعتراض على الحلج ولا تعرض على أبي يزيد قدس سره تعالى أسرارهما والظاهر من عبارة
 الشيخ أنه لو لم يحل على معنى الحكاية يفهم منه الحلول وليس كذلك إذ يجوز أن يقول
 ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى الواحد المشهود عند معان كور الشهود بلا شائبة
 حلول واتحاد بمعنى قوله أنا الحق عند انقضاءه عن نظيره لست أنا بشئ وإنما الموجود
 الحق لا أني متحد مع الحق أو حال في الحق تعالى فإنه كفر ومنايا للتوحيد المشهودي فإن
 المشهود فيه ليس إلا الواحد لا حد وعلى تقدير الحلول والاتحاد المشهود متعبد ولو على
 صفة الاتحاد والحالية قوله ومنهم من يستبهم النظر الى المستحسنات إشارة الى هذا

الامور ما لم يقاتل
 قتلت ونقلت
 الناس ما لم ياجت

عن بعض الحكماء
 الله مخلص

از ایشان شنوده باشند و این ابیات ثنوی مطابق حال فقیر دانسته میخوانند
 عشق معشوقان نهانست و بشیر عشق عاشق با دو صید طبل و نفیر و یک عشق عاشقان تنه کن
 عشق معشوقان خوش و فر به کند و آرزو مرادان هر که وصل گشته است بر او اجتناب رفته است راه
 اجتناب مخصوص بانبیا نیست علیهم الصلوات و التسلیمات صاحب غوارت قیاس بیست در
 بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصحیح باین معنی فرموده است راه مریدان را راه انابت و راه
 مرادان را راه اجتناب گفته قال الله تبارک و تعالی الله یحبنی الیه من یشاء و یریدنی الیه
 من یشاء آری راه اجتناب با اصالت مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و
 آستان درنگ سالکات تبعیت ایشانست نه آنکه اجتناب مطلقا مخصوص بانبیاست علیهم
 الصلوات و التسلیمات و آستان با اذن اصلا نصیب نیست که آن غیر واقعست محذوم و محمول
 فیوض مرسلات بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوة و السلام مانانست که
 حقیقت آن سالک محمدی المشریت بحقیقت محمدی مطبق نگشته است بآن متحد شده و چون بکار
 متابعت بلکه بعضی فضل در مقامات غرض این حقیقت را بآن حقیقت اتحاد و حاصل شد بتوسط
 بر خاست چه توسط و حیلولت و دنیا یرتست در اتحاد توسط و توسط و موجب بود آنجا که
 اتحاد است معانیه بشرکت است اما چون سالک تابع و محقق طبعی است از قبیل شرکت غایب بود با
 محذوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را بحقیقت آن سر علیه و علی الیه الصلوة و السلام بطریق اتحاد
 پیدا میشود باینش آنست که حقیقت محمدی علیه و علی الیه الصلوة و السلام جامع جمیع حقائقست
 و آنرا حقیقت حقائق گویند و حقائق دیگران درنگ اجزاء اند مراد و یا اجزایات زیرا که اگر محمدی المشریت
 حقیقت سالک درنگ جزئیست مر آن کلی را و محمولست بر و حقیقت غیر محمدی المشریت درنگ
 جزئیست مر آن کلی را و غیر محمولست بر و این حقیقت غیر محمدی المشریت را اگر اتحاد و در عروج پیدا
 شود با حقیقت غیر محمدی خواهد بود که این بر محمدی است و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکت در

فقط باینکه در این ابیات ثنوی مطابق حال فقیر دانسته میخوانند
 عشق معشوقان نهانست و بشیر عشق عاشق با دو صید طبل و نفیر و یک عشق عاشقان تنه کن
 عشق معشوقان خوش و فر به کند و آرزو مرادان هر که وصل گشته است بر او اجتناب رفته است راه
 اجتناب مخصوص بانبیا نیست علیهم الصلوات و التسلیمات صاحب غوارت قیاس بیست در
 بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصحیح باین معنی فرموده است راه مریدان را راه انابت و راه
 مرادان را راه اجتناب گفته قال الله تبارک و تعالی الله یحبنی الیه من یشاء و یریدنی الیه
 من یشاء آری راه اجتناب با اصالت مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و
 آستان درنگ سالکات تبعیت ایشانست نه آنکه اجتناب مطلقا مخصوص بانبیاست علیهم
 الصلوات و التسلیمات و آستان با اذن اصلا نصیب نیست که آن غیر واقعست محذوم و محمول
 فیوض مرسلات بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوة و السلام مانانست که
 حقیقت آن سالک محمدی المشریت بحقیقت محمدی مطبق نگشته است بآن متحد شده و چون بکار
 متابعت بلکه بعضی فضل در مقامات غرض این حقیقت را بآن حقیقت اتحاد و حاصل شد بتوسط
 بر خاست چه توسط و حیلولت و دنیا یرتست در اتحاد توسط و توسط و موجب بود آنجا که
 اتحاد است معانیه بشرکت است اما چون سالک تابع و محقق طبعی است از قبیل شرکت غایب بود با
 محذوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را بحقیقت آن سر علیه و علی الیه الصلوة و السلام بطریق اتحاد
 پیدا میشود باینش آنست که حقیقت محمدی علیه و علی الیه الصلوة و السلام جامع جمیع حقائقست
 و آنرا حقیقت حقائق گویند و حقائق دیگران درنگ اجزاء اند مراد و یا اجزایات زیرا که اگر محمدی المشریت
 حقیقت سالک درنگ جزئیست مر آن کلی را و محمولست بر و حقیقت غیر محمدی المشریت درنگ
 جزئیست مر آن کلی را و غیر محمولست بر و این حقیقت غیر محمدی المشریت را اگر اتحاد و در عروج پیدا
 شود با حقیقت غیر محمدی خواهد بود که این بر محمدی است و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکت در

سلوک سے وصول مطلوب میسر شود بے واسطہ و بے حیولت امرے خواب بود گفته اند گوئیتم بدو
گوئیتم محفل الله یعنی اگر کشید شود بحضرت حق سبحانه و تعالی در سایه شوی باطن بطون هر آینه در میان
شما و در میان حق جل و علا حیولت و حجاب امرے خواب بود شاید که خاطر شریف شما هم آید و باشد
که حضرت خواجہ باقلی سیفی میفرمودند کہ وصول از راه محبت کہ حق را جل ملکاتہ بابتہ است اگر
میسر شود ناچار بے واسطہ امرے خواب بود کہ مناسب محبت است اگر واسطہ است در سلسلہ تربیت
کہ عبارت از سلوک است از راه محبت کے از طرق جذبہ است و حدیث اکبرہ معہ من احب علی صلا
الصلوۃ والسلام نیز نایدین یعنی میفرماید زیرا کہ مرد را با محبوب خود چون محبت ثبوت پیوست
مرتفع گشت اجتماع فرماید ہر ظل باطل خود شاہراہ است و هیچ چیز در میان شان حاصل نیست اگر
بنسبت خداوندی جل ملکاتہ ظلمے را باطل خود میل پیدا شود و کشتے باو ہوید اگر دو و بدلت
متابعت صاحب شریعت علیہ و علی الہ الصلوۃ والسلام آن ظل باطل بان اصل وصول و نہایت
حاصل آید ہر آئینہ بے حیولت امرے خواب بود و چون آن اصل اسمے است از اسما الہی جل شانہ
ناچار در میان اسم و اسمائے اولیائے خواب بود و وصول ظل ازین راہ باطل الاصل کہ اسمائے
آن اسم است بے واسطہ امرے خواب بود و ایضا ہر کہ وصل حضرت ذات ست تعالی بوصول پہونی
توسط و حیولت امرے در حق او مفقودست ہر گاہ در صورت وصول حضرت ذات سبحانہ
حیولت و حجابیت صفات و ہبی جل ملکاتہ مرتفع گرد و حیولت و حجابیت غیر صفات چہ
گنجائش دارد سوال صفات و ہبی را جل شانہ ہر گاہ انفکاک کے از حضرت ذات ست تعالی
جائز نباشد از تغایر حیولت صفات از میان وصل و وصول الیکہ بمعنی بود جواب سالک
چون وصول و تحقق باطل خود کہ اسمے است از اسما الہی جل شانہ و آن سالک ظل و ست حاصل
گرد و ہر آئینہ در میان او و در میان حضرت ذات ست تعالی تو وسط و حیولتے خواب بود چنانچہ در میان
اسم و اسمائے اولیائے امرے کائن نیست پس از تغایر لازم آمد و نہ انفکاک و مثل این تحقیق بالاکثر

قال صاحب التبيين
قطر نورانيه بدو نوراني
الذي من حبيب القوي
من ابي اسعديه الى
يا من حبيب القوي
عظمى طيط على
سعد من اسعديه
وحد كوكب الى
السيف طيط على
عالي ساني
وهذا قطره من حبيب
عظمى روله القوي
عظمى روله القوي

[illegible]

۱۰ ہر چه گیر و عیسیٰ علیہ السلام شد و از آله مرض فاتی او منوط بشرح انبیاست علیہم الصلوٰت و
 التحیات و بدو ذنبها خرط الفتاد باید دانست که جذبہ را بر چند از سلوک چارہ نیست مقدم باشد
 جذبہ بر سلوک یا موخر از افضل مرتبیم جذبہ راست کہ سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبہ سلوک مخدوم
 اوست کہ بدو است سلوک اورا جذب میسر شدہ است و در تقدیم جذبہ ناخچین است کہ او بالذات مطلوب
 و مدعوست لهذا این مراد آمد و آن مرید و رأس مرادان و رئیس محبوبان محمد رسول اللہ است صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و سلم کہ مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیہ و علیٰ آلہ
 الصلوٰۃ و السلام و دیگر از اطفالی او طلبیدہ اند مرادان باشند یا مریدان لولہا لکما خلق اللہ
 الخلق و لکما اظهر الشریعۃ کما اودد چون دیگران ہمہ طفیلی او باشند و او مقصود صلی ازین دعوت
 بود علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام باچارہ محتاج او باشند و توسط فیوض برکات اخذ نمایند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام
 و باین ارمہ ال و گویند گنجایش داد علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام کہ ہمہ پس رویند و توسط او کمال اخذ نمایند
 چہ ہر گاہ وجودشان بے توسط وجود او صورت نہ بند و کمالات دیگر خود کہ تابع وجود اند بے توسط
 او چہ صورت دارند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام بے محبوبت العالمین چنین باید استماع
 فرمایند کمشوت گشتہ است کہ محبوبیت او علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام بآن محبت و حبی
 جل شانہ کائن است کہ بذات بخت او تعالیٰ بے ملاحظہ شیون اعتبارات تعلق گرفتہ است
 و حضرت ذات تکا بآن محبت محبوبت بخلات محبوبیت دیگران کہ بآن محبت کائن است تعلق
 بشیون اعتبارات ارد یا استلیم یا اسما و صفات است یا بطلال اسما و صفات علی تفاوتی لدرجات
 ۱۱ فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ كَمَا حَدَّثَ فِعْرَبٌ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمٍّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ جَمِيعِ
 إِخْوَانِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَاتُ
 وَالْبَرَكَاتُ تَحْقِيقُ فِي مَقَامِ أَنْتَ كَمَا تَوْسِطُ أَنْ سُرُورِ كَانَتْ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 بِدُعَايِ تَوَانِدِ بُوَيْكِيَا كَمَا وَحَّيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ حَائِلٌ وَحَاجِبٌ دَرِيَانِ سَاكِبٌ

نہ

شعبہ

بغیر

۷۱

2

我

[illegible]

تعارف نامہ

شعبہ سائنس
اقبالیہ مدرسہ غوثیہ
سرخس پور

مفتی محمد رفیع
نعمانی
مفتی محمد رفیع
نعمانی

لا تفتضحوا أنفسكم في
دعوى من دعى إلى
الفساد في الأرض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من دعا إلى الفساد فهو ملعون

وَالْآخَرَةُ خَيْرٌ مِنْ
الْأُولَىٰ مَعْنَاهُ لَا تَأْخُذُ

المستقر من
خبرك من المحطة
والمحطة المتأخرة

توسط آن سردار به و معنی است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک بطریق اول و متوسطیت متابعت او علیه و علی
 الله الصلوة والسلام بطلوب وصل گردد و در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط
 بهر دو معنی کاین است بلکه در انکارم که درین طریق از شیخ هر که در میان آمده است متوسط و حاکم
 شهید سالک است و آن اگر اواخر حال جذب تدارک آن نماید و معالذ از پرده بے پرواگی نکشد زیرا که
 در طریق جذب و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط یعنی ثانی است که طفیل و تبعیت است نه خیلوت
 و حجاب که پرده شهود و تمشاید و مانند آنها بود گفته نشود که ازین عدم توسط اگر چه بیک معنی بود
 قصور بے حجاب حضرت خاتیت علیه و علی الله الصلوة والسلام و الحیة لازم می آید
 گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انجذاب است علی صاحب الصلوة والسلام نه مستلزم
 قصور بلکه قصور در وجود توسط است زیرا که کمال شروع آنست که تابع او بطیفیل و تبعیت او بجمع
 درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط کاین است نه در وجود توسط
 که آنجا شهود بے پرده است که اقصای درجات کمال است و اینجا در پرده پس کمال در عدم توسط
 بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت محذوم است که خادم او در هیچ مقامی از وی تخلف نکند
 و تبعیت او شریکیت بگمان او گردد و از نیابت که آن سرور فرموده است علیه و علی الله
 الصلوة والسلام علماء اُمیق کاتبیاء بنی اسرائیل علیه و علیهم الصلوات والسلام
 رتبت انروی بے توسط و بے خیلوت امری خواهد بود و در حدیث صحیح آمده است علی صاحب
 الصلوة والسلام که بنده چون نماز داخل میشود حجابیکه در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و
 لهذا صلوة معراج مومن آمد و خط و افرازان نصیب منتهی و مهل گشت چه رفیع حجاب مخصوص بصل
 منتهی است پس از تغلب توسط و خیلوت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف کذریه
 این فقیر است که بعضی فضل و کرم آنرا عطا فرموده و مانند حقیقت آن متحقق ساخته شد
 من آن خاتم که ابرو بهاری کند از طلع برین قطره باری خوش گفت اگر بادشا

[illegible]

این سخنان بسیارست بعد از آنکه این قسم سخنان نوشته است فاشا آن سکرست و به
 مزج سکر وین باب است تعلیم نموده غایه مافی الباب در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر
 شطخ غالب تر سکر بطامنی باید که به شحاشی قول روای از فقه من و آو محقق از ان بوجود آید پس هر که صحو
 دارد گمان نکند که سکر تمام او نیست که آن عین قصورست صحو خالص نصیب عوام است هر که صحو ترجیح
 داده است مرادش قلبه صحوست نه صحو صرف و همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرادش قلبه سکرست
 سکر خالص که آن آفت است جنبه قدس سکره که رئیس از باب صحوست و صحو را بر سکر ترجیح میدهد
 چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعجیبا و آن نماید فرموده هو العارف والمعرف و گفته کون المکابر
 کون انانیه و فرموده الحديث اذا فودن بالقديمه لم يبق له اثر و صاحب عوارف که از کمال آداب
 صحوست در کتاب چندان معارف سکریه است که چه شرح آن بدو این فقیر در درستی بعضی معارف
 سکریه و اوراق قدس سکره جمع کرده است از بقایای سکرست که تجویز افشار انسرار نموده می آید و از
 سکرست که مباحات و افتخار کرده میشود و از سکرست که مزیت خود بر دیگران اظهار کرده می آید اگر
 صحو خالص باشد افشار انسرار آنجا کفر بود و خود را از دیگران بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر و صحو
 در رنگ نمک است که مضلیح طعام است اگر نمک نباشد طعام محتل و بیکار بود و اگر عشق نبود و
 غم عشق نبود و چندین سخن بغیر که گفته گشته بود و صاحب عوارف قدس سکره که قول
 قدیمی هذی علی ترقیه کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سکره صادر شده است بر
 بقیه سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توههم که آن عین محمدت است بلکه
 بیان واقع نموده است یعنی ضد و این قسم سخن که نبی از مباحات و افتخارست بقیه سکر کاین
 نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن دشوارست این فقیر که این همه فایز در بیان معلوم
 و انسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر اینها طریقی شاق و قریب یافته است که از روی صحو خالص
 نوشته است به مزج سکر حاشا و کلا که آن حرام و منکرست و کزاف و سخن بافی است سخن بافان

در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر
 شطخ غالب تر سکر بطامنی باید که به شحاشی قول روای از فقه من و آو محقق از ان بوجود آید پس هر که صحو
 دارد گمان نکند که سکر تمام او نیست که آن عین قصورست صحو خالص نصیب عوام است هر که صحو ترجیح
 داده است مرادش قلبه صحوست نه صحو صرف و همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرادش قلبه سکرست
 سکر خالص که آن آفت است جنبه قدس سکره که رئیس از باب صحوست و صحو را بر سکر ترجیح میدهد
 چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعجیبا و آن نماید فرموده هو العارف والمعرف و گفته کون المکابر
 کون انانیه و فرموده الحديث اذا فودن بالقديمه لم يبق له اثر و صاحب عوارف که از کمال آداب
 صحوست در کتاب چندان معارف سکریه است که چه شرح آن بدو این فقیر در درستی بعضی معارف
 سکریه و اوراق قدس سکره جمع کرده است از بقایای سکرست که تجویز افشار انسرار نموده می آید و از
 سکرست که مباحات و افتخار کرده میشود و از سکرست که مزیت خود بر دیگران اظهار کرده می آید اگر
 صحو خالص باشد افشار انسرار آنجا کفر بود و خود را از دیگران بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر و صحو
 در رنگ نمک است که مضلیح طعام است اگر نمک نباشد طعام محتل و بیکار بود و اگر عشق نبود و
 غم عشق نبود و چندین سخن بغیر که گفته گشته بود و صاحب عوارف قدس سکره که قول
 قدیمی هذی علی ترقیه کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سکره صادر شده است بر
 بقیه سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توههم که آن عین محمدت است بلکه
 بیان واقع نموده است یعنی ضد و این قسم سخن که نبی از مباحات و افتخارست بقیه سکر کاین
 نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن دشوارست این فقیر که این همه فایز در بیان معلوم
 و انسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر اینها طریقی شاق و قریب یافته است که از روی صحو خالص
 نوشته است به مزج سکر حاشا و کلا که آن حرام و منکرست و کزاف و سخن بافی است سخن بافان

در این کتاب که در بیان حقیقت حضرت خلیل است و در خواسته است از روی آن بود که در امت او داخل شود کما وده علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التحیات اتمها و اکملها سوال چون نمائند چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بتابعیت نسبت حضرت خلیل باشد چه معنی بود علیهما الصلوات و التحیات و آن حضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی انبیا و مراد فراید علیهما الصلوات و التحیات جواب حقیقت فی هر چند بلند تر بود و نیزه

در وصول ظل مطلوب لا جرم حضرت خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواسته است از روی آن بود که در امت او داخل شود کما وده علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التحیات اتمها و اکملها سوال چون نمائند چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بتابعیت نسبت حضرت خلیل باشد چه معنی بود علیهما الصلوات و التحیات و آن حضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی انبیا و مراد فراید علیهما الصلوات و التحیات جواب حقیقت فی هر چند بلند تر بود و نیزه اقرب باشد از هر آن حقیقت در عالم عناصر است تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این منظر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن غنیمت بود و نکته که بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام و السلام عطا شده است شاه راه است به حصول حقیقت ابراهیمی که در جوایز حقیقت محمدی واقع شده است چنانچه گذشت حضرت ابراهیم همان اده بانجاریست بنا بران امر شده که بتابعیت آن نسبت نموده بحقیقه الحقائق وصول فراید و آن سر و کما صلیت فرموده علیه و علی الیه الصلوة و السلام که صلوة و رحمت بر او علیه السلام بعد از حصول ولایت وصول حقیقت است با آنکه گوئیم گاه است که فاضل را بتابعیت مقبول امر کنند و ازین امر بتابعیت هیچ قصودی در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لنبینا علیه و علی الیه الصلوة و السلام و شاورهم فی الامر امر بشورت با اصحاب مالی را متضمن کنر بتابعیت شان نیست الا مشورت با چه فائده باشد بدانند که حقیقت حضرت صدیق معنی است از انصار الهی جل شاناه که بعد ائین دست به توسط امری ظل حقیقت محمدی است بر نیجه که هر چه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت وراثت در آن ظل ثابت از نیجاست که او رخصی الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارثان بر امت است قال علیه و علی الیه الصلوة و السلام ماصب الله فیکتفی صدیقی الا و قد صیبت فی صدیق ابی بکر و فی راجع گشت که حقیقت اسرافیل علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام نیز همان حقیقت محمدی است علیه و علی جمیع انوار الیه الصلوة و السلام نه بطریق اصالت و طلیت منک حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مر آن

در این کتاب که در بیان حقیقت حضرت خلیل است و در خواسته است از روی آن بود که در امت او داخل شود کما وده علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التحیات اتمها و اکملها سوال چون نمائند چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بتابعیت نسبت حضرت خلیل باشد چه معنی بود علیهما الصلوات و التحیات و آن حضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی انبیا و مراد فراید علیهما الصلوات و التحیات جواب حقیقت فی هر چند بلند تر بود و نیزه اقرب باشد از هر آن حقیقت در عالم عناصر است تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این منظر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن غنیمت بود و نکته که بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام و السلام عطا شده است شاه راه است به حصول حقیقت ابراهیمی که در جوایز حقیقت محمدی واقع شده است چنانچه گذشت حضرت ابراهیم همان اده بانجاریست بنا بران امر شده که بتابعیت آن نسبت نموده بحقیقه الحقائق وصول فراید و آن سر و کما صلیت فرموده علیه و علی الیه الصلوة و السلام که صلوة و رحمت بر او علیه السلام بعد از حصول ولایت وصول حقیقت است با آنکه گوئیم گاه است که فاضل را بتابعیت مقبول امر کنند و ازین امر بتابعیت هیچ قصودی در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لنبینا علیه و علی الیه الصلوة و السلام و شاورهم فی الامر امر بشورت با اصحاب مالی را متضمن کنر بتابعیت شان نیست الا مشورت با چه فائده باشد بدانند که حقیقت حضرت صدیق معنی است از انصار الهی جل شاناه که بعد ائین دست به توسط امری ظل حقیقت محمدی است بر نیجه که هر چه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت وراثت در آن ظل ثابت از نیجاست که او رخصی الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارثان بر امت است قال علیه و علی الیه الصلوة و السلام ماصب الله فیکتفی صدیقی الا و قد صیبت فی صدیق ابی بکر و فی راجع گشت که حقیقت اسرافیل علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام نیز همان حقیقت محمدی است علیه و علی جمیع انوار الیه الصلوة و السلام نه بطریق اصالت و طلیت منک حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مر آن

حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظنیت در میان جائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت
 چه آن سرور کل است علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام لهذا آن حقیقت مسمی با اسم اوست علیه و علی
 الیه الصلوٰۃ والسلام و حقائق ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ والسلام ناشی از آن
 حقیقت انفرادی است علی نبینا وعلیه وعلی جمیع احوال الیکرام الصلوٰۃ والسلام سؤال
 عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است جل شأنه اگر تباه است ترقی بعد از وصول
 بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که عبارت از
 تمامی سیر الی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که وصول در آنجا به ظلمت از ظلال آن اسم است
 که در ظاهر و جوبیه خود را بحقیقت خود و انموده است و بزرگ اصل برآمده و این اشتباه دیدن او بسیار
 است و عقبه عظیم است مرسا لک مگر بعض فضل ازین عقبه منحصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین
 ظل حقیقت نما جائز است بلکه واقع و اگر وصول به نفس حقیقت خود واقع شد ترقی از آن بطفیل و
 تبعیت دیگر جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعداد ذاتی اوست اما اگر بطفیل او را
 بحقیقت دیگر که فوق حقیقت اوست مانند جائز است بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است
 که ماورای سیر طبیعی و استعدادی است چنانچه شمره ازین در سابق در بیان وصول بحقیقت محمدی
 گذشته است علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام سؤال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقت الهی
 است حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نه و تو در رسائل خود نوشته که ترقی
 از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این محال است جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه
 مرتبه لایعین است که وصول و الحاق مستعین بآن محال است وصول و الحاق به تکلیف گفتن مجرب و
 تقوّه است که پیش از رسیدن بحقیقت محال بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار
 حکم بعد از وصول و الحاق لازم است که رتباً و آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت
 محمدی واقع شد مراد از آن حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند

باینکه کرام

عنه و علی جمیع احوال الیکرام الصلوٰۃ والسلام
 و حقیقت انفرادی است علی نبینا وعلیه وعلی جمیع احوال الیکرام الصلوٰۃ والسلام
 سؤال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است جل شأنه اگر تباه است ترقی بعد از وصول
 بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که عبارت از
 تمامی سیر الی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که وصول در آنجا به ظلمت از ظلال آن اسم است
 که در ظاهر و جوبیه خود را بحقیقت خود و انموده است و بزرگ اصل برآمده و این اشتباه دیدن او بسیار
 است و عقبه عظیم است مرسا لک مگر بعض فضل ازین عقبه منحصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین
 ظل حقیقت نما جائز است بلکه واقع و اگر وصول به نفس حقیقت خود واقع شد ترقی از آن بطفیل و
 تبعیت دیگر جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعداد ذاتی اوست اما اگر بطفیل او را
 بحقیقت دیگر که فوق حقیقت اوست مانند جائز است بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است
 که ماورای سیر طبیعی و استعدادی است چنانچه شمره ازین در سابق در بیان وصول بحقیقت محمدی
 گذشته است علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام سؤال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقت الهی
 است حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نه و تو در رسائل خود نوشته که ترقی
 از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این محال است جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه
 مرتبه لایعین است که وصول و الحاق مستعین بآن محال است وصول و الحاق به تکلیف گفتن مجرب و
 تقوّه است که پیش از رسیدن بحقیقت محال بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار
 حکم بعد از وصول و الحاق لازم است که رتباً و آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت
 محمدی واقع شد مراد از آن حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند

باینکه کرام
 حقیقت محمدی که حقیقت الهی است
 حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست
 جائز است یا نه و تو در رسائل خود نوشته که ترقی
 از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این محال است
 جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه
 مرتبه لایعین است که وصول و الحاق مستعین بآن محال است
 وصول و الحاق به تکلیف گفتن مجرب و تقوّه است
 که پیش از رسیدن بحقیقت محال بآن تسلی نموده می آید
 اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعد از وصول و الحاق
 لازم است که رتباً و آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام
 که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد مراد از آن حقیقت
 ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم
 گفته اند

و معبر بودست کرده دیدان وقت اشتباه ظل بود باصل و چون بعض فضل خداوندی جل سلطانۀ ازل
ظل و از سایر ظلال مخلصی میسر شد دانست که ترقی ازان حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه باز نه که قد
از انجا برداشتن و پیش نهادن قدم در وجوب ماندن است از امکان بر آمدن که محال عقلی است و
شرعی سوال ازان تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل با علیه و علیهم الصلوات و السلام
نیز ازان حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیه و علی الصلوة و السلام نیز باطل و شایسته
و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب نخواهد پیوست که مستلزم
تحقیق است بالوہیت تعالی الله ان یكون له ید و شرک ید دعو ما اذعته النصاری
فی نبیہم الخ سوال از تحقیق سابق واضح گشت که دیگر از انیز لطیف و ورثا و علیہم
الصلوات و التسلیمات و صولے بحقیقه الحقائق و انرا تم و اتحاد سے بان ثابت است و شرکت
در کمال خاص او کاین پس برین تقدیر فرق در میان شیع و تابع و در میان اصلی و طفلی درین کمال
که متضمن رفع حجاب از تعلل و واسطه است فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام عزت باشد در
شیع و طفلی که در تابع و طفلی نیست جواب وصول الحاق و یگان بان حقیقت از قبیل الحاق
خادم است بخدوم و وصول طفلی است به اصل اگر و اصل از اخضر خواص است که اقل طفلی اند خود
خادم است و اگر از انبیاست علیہم الصلوات و التسلیمات هم طفلی است و خادم که او لشکر است
او را چه شکر است بخدوم و کدام عزت و ابروست در جنب او و طفلی هر چند علیل هم لقمه است
اما طفلی طفلی است خادمان که با کمینه عالیہ تبعیت مخدوم میسرند و از اطعمه مخصوصه او اولش
میخورند و عزت و احترام مییابند از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت است گویا مخدوم را
با وجود عزت ذاتی عزت دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از دیدار از تعلل شان او مینماید
نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده است علی صاحبہ الصلوة و السلام من سن سنۃ حسنۃ
فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا پس شیع را در سنت حسنۃ او هر چند تابعان بیشتر باشند او اصل

یعنی گذاردن آن خدمت و معبر بودست کرده دیدان وقت اشتباه ظل بود باصل و چون بعض فضل خداوندی جل سلطانۀ ازل
ظل و از سایر ظلال مخلصی میسر شد دانست که ترقی ازان حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه باز نه که قد
از انجا برداشتن و پیش نهادن قدم در وجوب ماندن است از امکان بر آمدن که محال عقلی است و
شرعی سوال ازان تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل با علیه و علیهم الصلوات و السلام
نیز ازان حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیه و علی الصلوة و السلام نیز باطل و شایسته
و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب نخواهد پیوست که مستلزم
تحقیق است بالوہیت تعالی الله ان یكون له ید و شرک ید دعو ما اذعته النصاری
فی نبیہم الخ سوال از تحقیق سابق واضح گشت که دیگر از انیز لطیف و ورثا و علیہم
الصلوات و التسلیمات و صولے بحقیقه الحقائق و انرا تم و اتحاد سے بان ثابت است و شرکت
در کمال خاص او کاین پس برین تقدیر فرق در میان شیع و تابع و در میان اصلی و طفلی درین کمال
که متضمن رفع حجاب از تعلل و واسطه است فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام عزت باشد در
شیع و طفلی که در تابع و طفلی نیست جواب وصول الحاق و یگان بان حقیقت از قبیل الحاق
خادم است بخدوم و وصول طفلی است به اصل اگر و اصل از اخضر خواص است که اقل طفلی اند خود
خادم است و اگر از انبیاست علیہم الصلوات و التسلیمات هم طفلی است و خادم که او لشکر است
او را چه شکر است بخدوم و کدام عزت و ابروست در جنب او و طفلی هر چند علیل هم لقمه است
اما طفلی طفلی است خادمان که با کمینه عالیہ تبعیت مخدوم میسرند و از اطعمه مخصوصه او اولش
میخورند و عزت و احترام مییابند از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت است گویا مخدوم را
با وجود عزت ذاتی عزت دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از دیدار از تعلل شان او مینماید
نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده است علی صاحبہ الصلوة و السلام من سن سنۃ حسنۃ
فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا پس شیع را در سنت حسنۃ او هر چند تابعان بیشتر باشند او اصل

ص ۵۷۲

ماورای حیطه ادراک و وصل و اتصال است دینا انما من لدنک رحمة و هدی کنان امرنا رتد امد
فصل فضائل آب کمالات دستگاه مولانا حسن کشمیری دهلوی حقیق الله سبحانه احواله و خل
اماله رساله نوشته فقیر فرستاده بود و در اینجا انبوه چند اندراج نموده طلب حل آن کرده چون
حل آنها مستصحبین باظهار بعضی اشعار بوده است باین بعضی مواضع دیگر فقیر در جواب آنها جرات نیکرد و
تسمل میگذازید چون مشار الیه را بر فقیر حق عظیم بوده است که کسب لالت ایشان بدلت حضور قنات
پناه دای طریق اندراج النهایه فی البدایه مشرف شده است و باین طریق باز ایشان
اخذ کرده و فیوض و برکات بے اندازه را در خدمت ایشان استقاده نموده تا چار حل بعضی انبوه را که کتار
علوم این سالر بوده است در ذیل این سالر قرح کرده **والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد**
پرسید بودند که کمالات صوسی و معنوی ظاهری و باطنی علمی و عملی دنیوی و اخروی هر چه در نوع
بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه وکالی الله الصلوٰه و السلام الی یوم الحشر با فعل حاصل و
و ممکن است چنانچه از حدیث نفیس **انا سید ولد آدم و لا فخر و آدم و من ذو کما لکنت لولای**
یوم القیمه و کعلمت علم الاولین و الاخرین و انشال آنها فهم میشود و آنچه مشروط بحسب یا
موقوف بر وقت خواهد بود هم با حسن بوجه جلوه خواهد نمود پس بر تقدیر چنین آن سرور **صلی الله تعالی**
علیه و علی الیه و سلم که بدو کم و بکثرت معصوم و معروف است چاست از اسباب بیت چنان
و ندوه را سبب البتة فندان چیز است که از این عباد محمد و استیجاب و حزن فندان کمالات فندان
خاتمت علیه و علی الیه الصلوٰه و السَّلَام و الخیرة نظر بجاه و جلال محمدی و نظریات خداوندی جل
سلطان که شامل حال خیر مال است علیه و علی الیه الصلوٰه و السلام و سلم و مستحسن است و چون
نظر بعبدیت عبودیت و عجز و بشریت و صلی الله تعالی علیه و علی الیه و سلم نموده آید و ملاحظه
عزت و جلال و عظمت و کبریا و استغنائی ذاتی او تعالی کرده شود حصول حزن و فندان کمالات
کمالات بے نهایت او تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی الیه الصلوٰه و السلام هیچ مستبعد نبود بلکه

بجای این که در این رساله از کمال و عظمت و جلال و کبریا و استغنائی ذاتی او تعالی کرده شود حصول حزن و فندان کمالات فندان کمالات بے نهایت او تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی الیه الصلوٰه و السلام هیچ مستبعد نبود بلکه

فصل سکه الله

شیر

و احکام امکان است **س** بچکس تا نگردد و فایده نیست ره در بارگاه کبریا بهر قدر که از وجود بشریت
باقی است جواب بهمان قدر است از تعارض صفات بشریت با کل ممکن نیست چه در اصل و چه
در اخص خواص شیخ عطار فرماید **س** نهی که شاب ^{بهم و کمال} چون پیمبر نیافت و فقر کل تو نج کم بزرگ
از فقر کل و ال صفات بشریت و امکان باطل نیست که حصول آن متصور نیست که مستلزم قلب
حقائق است چه ممکن اگر ترقی نموده از امکان خود منخلع گردد و هرگزینه واجب شود و آن محال عقلی است
و شرعی و آنچه بزرگ گفته است **س** چه ممکن گردد امکان بر فشانند بهر واجب در چیز نهانند
محمول بر تمثیل و تشبیه است نه محمل بر تحقیق و تقریر که آن غیر واقع است عزیز پیچ فرماید **س**
سیر روی از ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم **س** سوال بقاء احکام و آثار امکان
در مقام قاب قوسین ظاهر است که قوس امکان قوس موجب آنجا بر پاست اما در مقام اوادئی
که بالامالت مخصوص آن سرور است علیه و علی الیه الصلوٰة والسلام بقاء احکام امکان بچه
معنی است **جواب** مآله امتیاز در وجوب امکان قدم است که طرفی از امکان است چه طرف دیگر
از امکان که وجود است قدر مشترک است در میان وجوب امکان و در مقام اوادئی احکام آن عدم
ر و بزرگ می آرد و رفع امتیاز قوسین مینماید نه آنکه امکان باطل مرتفع میگردد و انقلاب بوجوب
مینماید که آن محال است گما مآز این قدر هست که در مقام قاب قوسین از حجب ظلمانی نه برآمده
است که از آثار عدم است و در مقام اوادئی اگر حجب است نورانی است از راه طرف وجود امکان
آمده است برین توجیه توان حل کرد معنی بیت آن بزرگ که بالا گذشت است از فشاندن گرد امکان
زوال احکام عدم آنکه سر سر کرد و درست است مراد توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان زایل
گشت مآله امتیاز که در میان امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان است
قدر مشترک است در میان وجوب و امکان در اینجا مانده راست آمد که امکان از حقیقت خود منخلع
گشته بوجوب که وجود صریح است ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد و معنی بیت آن بزرگ که مذکور شد

بجز واجب در چیز نماند بر حقیقت محمول گشت جواب این وجود که در طرف ممکن ثابت
 ظل آن وجود است که در واجب ثابت است نه عین آن وجود و این واجب که از زوال طرف
 عدم در ممکن پیدا شده است و واجب بالغیر است که قسے از ممکن است نه واجب بالذات تا قلب
 حقیقت لازم آید چه از ارتفاع این عدم از ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال
 لازم آید بلکه از ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائے وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت
 واجب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و تبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است
 و وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب انکان از قبیل اشتراک
 لفظی است نه معنوی اگر چه اگر اکتلی مشکک گویند چه وجود ممکن با با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ
 شریک نیست تا کلیت و جزئیة متصور شود سوال فنا و بقا که صوفیة علیة گفته اند و ولایت را
 عبارت از ان ساخته بجه معنی است هر گاه از ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فنا چه کنجایش
 دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار شعور و شهود است که عبارت از نشیمن
 مایوسه حق است سبحان الله نه از ارتفاع مایوسه غایه مافی الباب صاحب آن فنا در غلبه
 مکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا مے انگارد و آنرا از ارتفاع مایوسه مے فهمد و بان تسلیم یابد
 و اگر بعض فضل اولی ترقی داده بدولت صحو مشرف سازند و صاحب نمیز کنند میدانند که آن فنا نشیمن
 اشیا بوده است نه اعدام اشیا و ازین نشیمن اگر زائل گشته است گر قناری باشیاست که تمکن
 داشته و مذموم بوده نه نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست از نفسی و اعدام او متمنع الانشأ
 سیاهی از حبشی که رود که خود رنگ است و چون بفضل این دید و این تمیز عطاش آن
 تسلی زائل گشت و بجای آن حزن ماند و بآرامی نشست و دانست که بود او مرضیست
 که بسی و اتمام او نابود نشود و یافت که در رنگ و پائے طاووس همیشه جانکاه است نقص
 انکان فی قصور حدوث همواره جانکاه او خواهد بود و عجب محال است عارف هر چند بالاتر میرود

در حقیقت ممکن ثابت است
 و واجب بالغیر است که قسے از ممکن است نه واجب بالذات تا قلب
 حقیقت لازم آید چه از ارتفاع این عدم از ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال
 لازم آید بلکه از ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائے وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت
 واجب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و تبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است
 و وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب انکان از قبیل اشتراک
 لفظی است نه معنوی اگر چه اگر اکتلی مشکک گویند چه وجود ممکن با با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ
 شریک نیست تا کلیت و جزئیة متصور شود سوال فنا و بقا که صوفیة علیة گفته اند و ولایت را
 عبارت از ان ساخته بجه معنی است هر گاه از ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فنا چه کنجایش
 دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار شعور و شهود است که عبارت از نشیمن
 مایوسه حق است سبحان الله نه از ارتفاع مایوسه غایه مافی الباب صاحب آن فنا در غلبه
 مکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا مے انگارد و آنرا از ارتفاع مایوسه مے فهمد و بان تسلیم یابد
 و اگر بعض فضل اولی ترقی داده بدولت صحو مشرف سازند و صاحب نمیز کنند میدانند که آن فنا نشیمن
 اشیا بوده است نه اعدام اشیا و ازین نشیمن اگر زائل گشته است گر قناری باشیاست که تمکن
 داشته و مذموم بوده نه نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست از نفسی و اعدام او متمنع الانشأ
 سیاهی از حبشی که رود که خود رنگ است و چون بفضل این دید و این تمیز عطاش آن
 تسلی زائل گشت و بجای آن حزن ماند و بآرامی نشست و دانست که بود او مرضیست
 که بسی و اتمام او نابود نشود و یافت که در رنگ و پائے طاووس همیشه جانکاه است نقص
 انکان فی قصور حدوث همواره جانکاه او خواهد بود و عجب محال است عارف هر چند بالاتر میرود

کتابت امام باقر
 در حقیقت ممکن ثابت است
 و واجب بالغیر است که قسے از ممکن است نه واجب بالذات تا قلب
 حقیقت لازم آید چه از ارتفاع این عدم از ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال
 لازم آید بلکه از ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائے وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت
 واجب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و تبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است
 و وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب انکان از قبیل اشتراک
 لفظی است نه معنوی اگر چه اگر اکتلی مشکک گویند چه وجود ممکن با با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ
 شریک نیست تا کلیت و جزئیة متصور شود سوال فنا و بقا که صوفیة علیة گفته اند و ولایت را
 عبارت از ان ساخته بجه معنی است هر گاه از ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فنا چه کنجایش
 دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار شعور و شهود است که عبارت از نشیمن
 مایوسه حق است سبحان الله نه از ارتفاع مایوسه غایه مافی الباب صاحب آن فنا در غلبه
 مکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا مے انگارد و آنرا از ارتفاع مایوسه مے فهمد و بان تسلیم یابد
 و اگر بعض فضل اولی ترقی داده بدولت صحو مشرف سازند و صاحب نمیز کنند میدانند که آن فنا نشیمن
 اشیا بوده است نه اعدام اشیا و ازین نشیمن اگر زائل گشته است گر قناری باشیاست که تمکن
 داشته و مذموم بوده نه نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست از نفسی و اعدام او متمنع الانشأ
 سیاهی از حبشی که رود که خود رنگ است و چون بفضل این دید و این تمیز عطاش آن
 تسلی زائل گشت و بجای آن حزن ماند و بآرامی نشست و دانست که بود او مرضیست
 که بسی و اتمام او نابود نشود و یافت که در رنگ و پائے طاووس همیشه جانکاه است نقص
 انکان فی قصور حدوث همواره جانکاه او خواهد بود و عجب محال است عارف هر چند بالاتر میرود

ترقیات و عروجات بیشتر نماید این دید نقص در کوزه تر میگردد و قصه بیشتر و نظر او می در آید
و بقراب و بی آرام می سازد همان قصه شاکر و رسن تابست که از روی تعجب بانستاد و خود گفت که
هر چند کار بیشتر میکنم و در ترسم اتم مگر از اینجا است که آن سرور فرموده علیه و علی الله الصلوٰۃ و
السلام كما ورد بالیت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده علیه و علی الله الصلوٰۃ و السلام
ما اذی یقی مثل ما اذیت بانا که مراد ازین ایضا اینست همین دید نقص و قصور است که موجب
کمال حزن اندوه است چه ایضاً و دیگر در انبیائے دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و علیکم
الصلوات و السلیمات حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام نه صد و پنجاه سال در میان
قوم بوده و دعوت کرده و ایضاً امانت گوناگون کشید متقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت
آن قدر سنگ بر و میزدند که از بسیاری سنگ باری بهوش شده و غلطی در افتاد و در تیر سنگها
مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت میکرد و قوم با او همان قسم معامله میشدند
الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و قصور نه از دوری است بلکه از قرب
و حضوری است چه که در تیر اندک در محل صفا و نورانی بسیار بنظر می در آید و کدورت بسیار در
محل مکتور و ظلمانی اندک و آنکه تا بنق گفته شد که مدار کار قربت و معرفت بر قناست زیرا که سالک تا از
خود فانی نشود و با کل از صفات بشریت امکان خود نه بر آید بطلب نزد چه جمع او با مطلوب از قبیل
جمع و توفیق است که در امکان ثبوت عدم ضروری است در وجوب سلب عدم ضروری و باطل
نزد از کمالات مطلوب چه در یابد و کمال او را غیر از مائل محال خود چه درک کند که لا یدرك الشئ بما
یصادفه و یغایره مقدره از باب محمول است چنانچه که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال
آن گوید شیرین خواهد گفت نفع و شیرینی آنرا در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر
آن نیست و این کمال کمال نیست بلکه کمالیست که محمول و مختص آن چنانیست که فی حقیقت
لا ج با دست نه بآن پس هر چار مطلوب از قبیل خود به افلام او گوید از خود گفته باشد و هر چار

در کمال حزن اندوه است چه ایضاً و دیگر در انبیائے دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و علیکم الصلوات و السلیمات حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام نه صد و پنجاه سال در میان قوم بوده و دعوت کرده و ایضاً امانت گوناگون کشید متقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آن قدر سنگ بر و میزدند که از بسیاری سنگ باری بهوش شده و غلطی در افتاد و در تیر سنگها مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت میکرد و قوم با او همان قسم معامله میشدند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و قصور نه از دوری است بلکه از قرب و حضوری است چه که در تیر اندک در محل صفا و نورانی بسیار بنظر می در آید و کدورت بسیار در محل مکتور و ظلمانی اندک و آنکه تا بنق گفته شد که مدار کار قربت و معرفت بر قناست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود و با کل از صفات بشریت امکان خود نه بر آید بطلب نزد چه جمع او با مطلوب از قبیل جمع و توفیق است که در امکان ثبوت عدم ضروری است در وجوب سلب عدم ضروری و باطل نزد از کمالات مطلوب چه در یابد و کمال او را غیر از مائل محال خود چه درک کند که لا یدرك الشئ بما یصادفه و یغایره مقدره از باب محمول است چنانچه که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نفع و شیرینی آنرا در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال کمال نیست بلکه کمالیست که محمول و مختص آن چنانیست که فی حقیقت لا ج با دست نه بآن پس هر چار مطلوب از قبیل خود به افلام او گوید از خود گفته باشد و هر چار

ستاید خود را ستوده باشد اینجا عارف فرماید تواند بود که در کرمه و لذت من شیء الا بهتم و بحکم
ضمیر مخدوم راجع باشد یعنی هیچ چیز متبوع و تقدیر و ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال
النسطاری سبحانی لا عاده التبیح الیه خوش گفیت ۵۵ شده هم در جمال خوشتن
در پستی هم خیال خوشتن ۵۶ قسم خلقان زان جمال زان کمال هست که بریم نهی مثبت خیال
گرز معشوق خیال در سرست ۵۷ نیست معشوق آن خیال دیگرست ۵۸ صاحب خصوص
فرماید و البخل من الذات لا یكون الا بصورة المخلی له کما المخلی له کما ارای میوی صورتیه فی
میزان الحق و کما ارای الحق و لا ینک ان یراکا هدم امکان رویت را از روی مبالغه گفته است
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائزست و در آخرت واقع و چون فکای کفایت ساکن
ممتنع شود وصول اتصال مطلوب به آن منوع گشت و معرفت به وصول صورت نه بست
ناچار عجز از معرفت لازم آمد و عجز از معرفت بمن معرفت گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه
معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که عجز از معرفت عبارت از معرفت است یا نه لا یعرف
قال الصمد بن الاکبر رضى الله تعالى عنه العجز عن ذلك لا ذراك اذراك فسمعان من
لعمری جعل الخلق الیه سبیلا کلا بالعجز عن معرفته بزرگ فرماید ۵۹ بسمان غلطی که منقش
زکریا ۶۰ بر خاک عجز می کند عقل انبیاء ۶۱ هرگاه انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات در معرفت
صغایر کبریا عاجز آیند و کلام علی بنینا و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند سبحانک ما
عظم کتک حق معترفیک و صدیق اکبر که رئیس و رأس این امت خیر الانام است اعتراف عجز می نماید
و دیگر چه چاره بود که در معرفت زند مگر که خیل مرگ خود را معرفت از کلام و غیر حق راجع شناسد
و این عجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج است و نهایت غایات مدارج قرب و تا به نقطه
آخر عروج مدنی مراتب تجلیات و ظهورات ننماید و وصل اتصال که در آنها بان خود مستعد بود فصل
و انفصال نیاید بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق راجع ننماید

کلمه صمد بن اکبر رضى الله تعالى عنه العجز عن ذلك لا ذراك اذراك فسمعان من لعمری جعل الخلق الیه سبیلا کلا بالعجز عن معرفته بزرگ فرماید ۵۹ بسمان غلطی که منقش زکریا ۶۰ بر خاک عجز می کند عقل انبیاء ۶۱ هرگاه انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات در معرفت صغایر کبریا عاجز آیند و کلام علی بنینا و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند سبحانک ما عظم کتک حق معترفیک و صدیق اکبر که رئیس و رأس این امت خیر الانام است اعتراف عجز می نماید و دیگر چه چاره بود که در معرفت زند مگر که خیل مرگ خود را معرفت از کلام و غیر حق راجع شناسد و این عجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج است و نهایت غایات مدارج قرب و تا به نقطه آخر عروج مدنی مراتب تجلیات و ظهورات ننماید و وصل اتصال که در آنها بان خود مستعد بود فصل و انفصال نیاید بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق راجع ننماید

کلمه صمد بن اکبر رضى الله تعالى عنه العجز عن ذلك لا ذراك اذراك فسمعان من لعمری جعل الخلق الیه سبیلا کلا بالعجز عن معرفته بزرگ فرماید ۵۹ بسمان غلطی که منقش زکریا ۶۰ بر خاک عجز می کند عقل انبیاء ۶۱ هرگاه انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات در معرفت صغایر کبریا عاجز آیند و کلام علی بنینا و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند سبحانک ما عظم کتک حق معترفیک و صدیق اکبر که رئیس و رأس این امت خیر الانام است اعتراف عجز می نماید و دیگر چه چاره بود که در معرفت زند مگر که خیل مرگ خود را معرفت از کلام و غیر حق راجع شناسد و این عجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج است و نهایت غایات مدارج قرب و تا به نقطه آخر عروج مدنی مراتب تجلیات و ظهورات ننماید و وصل اتصال که در آنها بان خود مستعد بود فصل و انفصال نیاید بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق راجع ننماید

و ذریعہ وصول بایان حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شد مکالم متحصر و عجز آمد پس
صوفیہ علیہ کہ مراتب سے گانہ اعتبار نموده اند بجه معنی بود و از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه
مربوط باشد جواب این فقیر را درین سلسلہ با قوم مشایخ است این بزرگواران این مراتب سے گانہ
را نسبت بذات حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین مد آن حضرت
جل سلطانہ اثبات نموده و در تمثیل کہ آورده اند علم آتش را کہ باستدلال از دُخان حاصل شود علم
الیقین نسبت بآتش گفتہ اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و تحقیق شدن بآتش
حق الیقین و این فقیر این مراتب سے گانہ را در آیات کہ در و ال اند بر حضرت ذات و جہی جل سلطانہ
فرود آورده است و علم و عین و حق در و ال گفتہ نہ در مدلول کہ آن از علم و عین و حق برتر است
و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانستہ نہ نسبت بآتش چہ اگر علم دُخان باستدلال حاصل
گشتہ است علم الیقین است نسبت بدخان کہ مستلزم آتش است اگر دُخان را دیدہ است و از آنجا
استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا استدلال
بوجود آتش کرده حق الیقین است نسبت بدخان این استدلال اتم است از استدلال سابق کہ آن استدلال
از آفاق است و این استدلال از انفس کہ بدخان متحقق گشتہ است و ایضا در عین الیقین دُخان واسطہ
است و در حق الیقین واسطہ نیست بلکہ همان نسبت کہ دُخان را بآتش کارن است اورا نیز
همان نسبت حاصل میگردد و باطلائے مدارج قرب میرسد کہ ماورائے علم و عین و حق است
گفتہ نشود کہ چون واسطہ ترفع گشت رویت متحقق شد کہ عین الیقین است زیرا کہ گوئیم از ترفع
واسطہ در تحقق رویت کفایت نمیکند چیزائے دیگر باید کہ وجود آن مقصود است و چون مراتب الیقین
همہ راجع بآیات گشت معرفتے نامذ کہ راجع بمدلول باشد ناچار عجز از معرفت در مدلول لازم آمد و معرفتے
غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سے گانہ یقین راجع بآیات گردد نشود
و بمدلول راجع باشد عجز از معرفت چه صورت دارد و سلب معرفت راجع معنی بود *

علم و عین و حق در و ال
گفتہ نہ در مدلول کہ آن از علم و عین و حق برتر است
و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانستہ نہ نسبت بآتش چہ اگر علم دُخان باستدلال حاصل
گشتہ است علم الیقین است نسبت بدخان کہ مستلزم آتش است اگر دُخان را دیدہ است و از آنجا
استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا استدلال
بوجود آتش کرده حق الیقین است نسبت بدخان این استدلال اتم است از استدلال سابق کہ آن استدلال
از آفاق است و این استدلال از انفس کہ بدخان متحقق گشتہ است و ایضا در عین الیقین دُخان واسطہ
است و در حق الیقین واسطہ نیست بلکہ همان نسبت کہ دُخان را بآتش کارن است اورا نیز
همان نسبت حاصل میگردد و باطلائے مدارج قرب میرسد کہ ماورائے علم و عین و حق است
گفتہ نشود کہ چون واسطہ ترفع گشت رویت متحقق شد کہ عین الیقین است زیرا کہ گوئیم از ترفع
واسطہ در تحقق رویت کفایت نمیکند چیزائے دیگر باید کہ وجود آن مقصود است و چون مراتب الیقین
همہ راجع بآیات گشت معرفتے نامذ کہ راجع بمدلول باشد ناچار عجز از معرفت در مدلول لازم آمد و معرفتے
غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سے گانہ یقین راجع بآیات گردد نشود
و بمدلول راجع باشد عجز از معرفت چه صورت دارد و سلب معرفت راجع معنی بود *

عالم محسوسات است و هیچ محسوس نے و متوجہ الہیاست مرآشیار را وسیع در توجہ نے ہستی است
 کہ باری نیستی پوشیدہ است و نیستی است کہ کسوت ہستی خود را و انمودہ است در بہت بکجہت
 و در ستمت بے سمت با بجلہ این صورت حقیقت کشش انجوبہ است کہ عقل در تشخیص آن عاجز است و
 عھدا و تعین آن حیران گویند انونہ از عالم بیچونی و بیچکونی دارد و نشانہ از بے شبہی بے نمونی
 در مے تعینہ است بے اگر چنین نباشد شایان مسجودیت نبودے و بہترین موجودات علیکہ
 وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بِشَوْقٍ وَارْزَاقٍ لَهُ خُودِ اخْتِيارِ نَفَرِ مَوَدَّ فِيهِ اَيَاتُ
 بَيِّنَاتُ در شان اوض قاطع است وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اِمْنًا و حق مے قرآن مارج بیت اللہ است
 کہ کینونہ مناس مر صاحب خانہ راجل شائد باوست و اتصال و نسبت مہول الکفیت بیچون
 و بیچکونہ را با او وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَکْثَرُ در عالم مجاز کہ قیظہ حقیقت است بت ثبوت بیچونی از بیچون
 است کہ جائے قرار و آرام گاہ صاحب خانہ است اہل دقل با ہر چند شستگاہ بسیار است و انونہ
 نشست و خاست بیشمار اما خانہ خانہ است کہ از مزامحمت اغیار میگاہ و متمکن و مکان آرام گاہ
 جاتانہ است اگرچہ بکلم حدیث قدسی وَلٰكِنْ يَسْعَىٰ قَلْبُ عَبْدِي الْوَلِيمِ قَلْبُ عَبْدٍ مِّنْ كُنْجَانِ
 ظہور بیچونی پیدا کند لیکن نسبت بنیت کہ بیچونی از بیچون است از کجا پیدا کند و منع از مزامحمت
 اغیار کہ از لوازم بیت است از کجا آرد و چون غیر و غیرت را دران موطن مدخل نشود و ناچار سجود گاہ
 خلایق باشد کہ غیرے را سجده نبود و غیرت منافی مسجودیت بود و محمد رسول اللہ بجانب خود سجده
 تجویز نفرمودہ و بجانب بیت اللہ شوق و رغبت سجده نمودہ بہر تفاوت را از آنجا دریاب نشان
 مَا بَيْنَ السَّاجِدِ وَالْمَسْجُودِ آے برادر چون شہد از صورت کعبہ معلوم نمودی اکنون نختے از حقیقت
 کعبہ بشنو حقیقت کعبہ عبارت از ذات بیچون واجب الوجود است کہ گر مے از ظہور و طلب مے
 راہ نیافتہ است و شایان مسجودیت و مسجودیت است این حقیقت را جل سلطانہا اگر سجود
 حقیقت محمدی گویند چہ مخدور لازم آید و اخصیلت این ازین چہ تصور دارد و آرنے حقیقت

عالم محسوسات است و هیچ محسوس نے و متوجہ الہیاست مرآشیار را وسیع در توجہ نے ہستی است
 کہ باری نیستی پوشیدہ است و نیستی است کہ کسوت ہستی خود را و انمودہ است در بہت بکجہت
 و در ستمت بے سمت با بجلہ این صورت حقیقت کشش انجوبہ است کہ عقل در تشخیص آن عاجز است و
 عھدا و تعین آن حیران گویند انونہ از عالم بیچونی و بیچکونی دارد و نشانہ از بے شبہی بے نمونی
 در مے تعینہ است بے اگر چنین نباشد شایان مسجودیت نبودے و بہترین موجودات علیکہ
 وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بِشَوْقٍ وَارْزَاقٍ لَهُ خُودِ اخْتِيارِ نَفَرِ مَوَدَّ فِيهِ اَيَاتُ
 بَيِّنَاتُ در شان اوض قاطع است وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اِمْنًا و حق مے قرآن مارج بیت اللہ است
 کہ کینونہ مناس مر صاحب خانہ راجل شائد باوست و اتصال و نسبت مہول الکفیت بیچون
 و بیچکونہ را با او وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَکْثَرُ در عالم مجاز کہ قیظہ حقیقت است بت ثبوت بیچونی از بیچون
 است کہ جائے قرار و آرام گاہ صاحب خانہ است اہل دقل با ہر چند شستگاہ بسیار است و انونہ
 نشست و خاست بیشمار اما خانہ خانہ است کہ از مزامحمت اغیار میگاہ و متمکن و مکان آرام گاہ
 جاتانہ است اگرچہ بکلم حدیث قدسی وَلٰكِنْ يَسْعَىٰ قَلْبُ عَبْدِي الْوَلِيمِ قَلْبُ عَبْدٍ مِّنْ كُنْجَانِ
 ظہور بیچونی پیدا کند لیکن نسبت بنیت کہ بیچونی از بیچون است از کجا پیدا کند و منع از مزامحمت
 اغیار کہ از لوازم بیت است از کجا آرد و چون غیر و غیرت را دران موطن مدخل نشود و ناچار سجود گاہ
 خلایق باشد کہ غیرے را سجده نبود و غیرت منافی مسجودیت بود و محمد رسول اللہ بجانب خود سجده
 تجویز نفرمودہ و بجانب بیت اللہ شوق و رغبت سجده نمودہ بہر تفاوت را از آنجا دریاب نشان
 مَا بَيْنَ السَّاجِدِ وَالْمَسْجُودِ آے برادر چون شہد از صورت کعبہ معلوم نمودی اکنون نختے از حقیقت
 کعبہ بشنو حقیقت کعبہ عبارت از ذات بیچون واجب الوجود است کہ گر مے از ظہور و طلب مے
 راہ نیافتہ است و شایان مسجودیت و مسجودیت است این حقیقت را جل سلطانہا اگر سجود
 حقیقت محمدی گویند چہ مخدور لازم آید و اخصیلت این ازین چہ تصور دارد و آرنے حقیقت

لما لم

محمدی از حقائق سایر افراد عالم افضل است تا حقیقت کعبہ معظمہ از عالم عالم نیست تا بوی این
نسبت نموده آید و در افضلیت او توقف کرده شود و عجب است که تفاوت صور این دو صاحب
ایشان دولت بساجدیت و سجدیت عقلائے ذوقون رایے تفاوت حقائق ایشان نبوده است
آنکه در مقام اغراض مانده اند و لب طعن و تشنیع کشاده حضرت حق سبحانہ انصاف شان
بدید کہ نا فہمیدہ ملامت کنند بتناغیر لناد تو بتنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
و انصرونا علی القوم الکفرین و السلام علی من اتبع الهدی لهذا و قد تقر الذکر الثالث
فی القسمین و یہ تم الكتاب المستطاب بحون الملیک الوہابی قد وقع الفراغ من طبعہ
فی سنۃ الف و ثلثمائة و اربع و ثلثین من الهجرة النبویة علی صاحبہا الف الف صلوة و
سلام و تحية . اللهم صل علی محمد و آلہ و ارحمہم اجمعین و ارحمہم اجمعین و ارحمہم اجمعین
بسمہ کما صلیت علی ابرہیم و ارحمہم اجمعین و ارحمہم اجمعین و ارحمہم اجمعین و ارحمہم اجمعین
المؤمنین و المؤمنات و علی المسلمین و المسلمات اللهم انزلہ المقعد المقرب عندک یوم القيمة .

بسم اللہ الرحمن الرحیم
و علی اللہ فاعل علی
سبحانہ و علی اللہ
و علی اللہ فاعل علی
و علی اللہ فاعل علی

کتابت امام ربانی

قطعات پنج طبع کتابت امام ربانی مجید الفانی طبع کا این کتاب مستطاب فی حقہ و علیہ و آلہ و سلم			
نکات بیان شاہ عالی لب	کہ در آلف ثانی تالیف ہم	کلامت کتب زائری حق	علوم جلی و صنی زود نام
پایان ذی حسن اخلاق و خلق	بیم و غل - نور احمد بنام	بطر خوش و صحت و حسن خط	بطبع آمد کنون بعد اتمام
باید و زودان و ضعیل کریم	بمد کارش آمد جو برخست نام	دلم غوط زن بہر تاریخ شد	کہ ارد بکف زود و ہر مرام
سروش از سر طفت سانش نمود	ولا ایضا مشتملہ لفظ طریقت	کلام شہان بیت شاہ کلام	
ز مکتوب ہائے مجتہد امام	دل مایان ہوسے بر شگفت	خود سال طبعش از لب ہفت	کل کتابت طریقت بکف
	ولا ایضا مشتمل لفظ حقیقت		
چون کتاب امام ربانی	طبع گشتہ بخوبی و رونق	اہت فیک از ہٹے سانش	گفت سر حقیقت حقیقت حق
	ولا ایضا متضمن بر لفظ عرفان		
چون کتاب امام ربانی لب	اگر اور کتب ثانی شد مجتہد و رہنا	حسب افرطام مقام نور احمد بنام	ازید مکتوبین تم گردیدہ شد طبع انشا
بسکہ شد صحت و خوبی خط سخی طبع	گشت حسن صورتش بلورین ہر قفا	سال طبعش از خود ہستہ نہ و ہستہ	گفت بر خوں حشر و انور عرفان و انور
(الجمادی الاولی ۱۳۳۷ھ) و آخر جولائی ۱۳۳۷ھ الحمد للہ رب العالمین			
مطبوعہ ایجوکیشنل پریس - پاکستان چوک - کراچی			

کتابت امام ربانی

اللہ تعالیٰ

و رزقہ فلاحہ

بجانبہ بابا

بطرز عکسی از اصل نسخہ و مطبوعہ امرتسر شایع کردہ مولانا نور احمد صاحب پسروری ثم امرتسری غفرلہ

سلسله پیران نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم

بی صدیق و سلمان قاسمیت و معفر و طیفور
که بعد از بوالحسن شد بوعلی و یوسفش گنجور
ز عبدالخالق آمد عارف و محمود را بهره
کزیشان شد دیار ما و راه الزهیر کوه طور

علی بابا کلال و نقشبندست و علاءالدین
پس از یعقوب پرخنی خواجہ احوار شد مشهور

محمدزاهد و درویش محمد و خواجای باقی
مجدد و عروبة الوثقی و سیف الدین سید نور

حبیب الله مظہر شاہ عبداللہ و مولانا
ضیاء الدین خالد شد گنج اسرارنا محصور

سراج الدین عبداللہ شراب الدین صالح زان
فرہیم شد کامل مکمل عبدالحکیم شرف ظهور

نظر پیران کرام هدایت ہم درو مقصور
ازینہا رشک صبح عید شد مارا شب دیکور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نقہ خصوصی نغزلہ

۱۳۳۰

۹۔ احمد برکی (مدظلہ) التوفیق ۱۰۲۶ھ

اول : ۲۳۹ھ

۲۵۰-۲۵۳-۲۶۴-۲۶۵ھ

دوم : ۱۴-۶۱-۷۷

سوم : ۱۰۵

۱۰۔ احمد ڈوہی (مولانا)

سوم : ۱۶

۱۱۔ احمد شتائی (شیخ) - نوشلم

اول : ۲۷۸

۱۲۔ احمد قرطی (میاں)

اول : ۲۵۵-۲۵۷

۱۳۔ احمد قادری (سید)

اول : ۸۴

۱۴۔ ادیس سامانی (شیخت آاب)

اول : ۲۵۳-۲۷۵

۱۵۔ اسحق ابن قاضی موسیٰ (مولانا)

سوم : ۷۰

۱۶۔ اسلم (قاضی)

سوم : ۱۱۲

۱۷۔ اسماعیل

الف

۱۔ ابراہیم (سید)

اول : ۶۹

سوم : ۳۸

۲۔ ابراہیم (خواجہ قبادیانی)

قبادیان نزد بلخ و ترند (ترکستان صفر ۷۲)

سوم : ۲۳

۳۔ ابوالحسن (مولانا)

دوم : ۶۸

۴۔ ابوالحسن (بخشی کشی)

دوم : ۹۶

۵۔ ابوالکلام (شیخ)

سوم : ۱۱۶-۱۹۹

۶۔ احمد (سید)

اول : ۵۶-۲۳۸

۷۔ احمد (شیخ - ابن شیخ سلطان تھانیسری)

اول : ۲۱۲

۸۔ احمد بخوڑی (بجراٹہ و بہاول پور درمنا فاجہ مرشد)

حضرات القدس صفر ۳۱۷

اول : ۹۵

۱۸. انجیل فرید آبادی (قاضی)
 سوم : ۸۹
 اول : ۶۸ - ۲۴۹
۱۹. اشرف کابلی (خواجہ) ، اہل سپاہ بود (زبدۃ شمس)
 اول : ۱۳۱ - ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۲۰۵ - ۲۲۲ - ۲۳۵
 سوم : ۱۲ - ۳۴ - ۳۴
۲۰. افضل (خواجہ محمد)
 دوم : ۴۳
 سوم : ۵۴ - ۱۰۴
۲۱. الہ بخش (میاں)
 اول : ۹۴
۲۲. الہ دار (شیخ) . المنزلۃ
 اول : ۲۰۳ - ۲۰۴
 دوم : ۲۹
۲۳. الہ دیا
 اول : ۲۰۴
۲۴. امان اشرف (فقیر - مولانا)
 اول : ۲۸۹ - ۳۰۱
۲۵. اکسنگی (مخدوم زادہ) - رک - قاسم (خواجہ محمد)
 ۲۶. امین (محمد امین ابن میر محمد نعمان)
 اول : ۱۶۹ - ۱۹۹ - ۲۲۹
۲۷. امین (مظہر امین کابلی)
 اول : ۱۳۱ - ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۲۰۵ - ۲۲۲ - ۲۳۵
۲۸. امین سارنگ پوری (ستید) - (سارنگ پور)
 اول : ۲۸۸
 دوم : ۱۴ - ۶۱
۲۹. اویس برکی
 سوم : ۵۹
۳۰. ایرج (مرزا)
 اول : ۲۱۹
۳۱. ایوب نقشب (مظہر)
 اول : ۲۴۳
- ب**
۱. بابو (مولانا)
 دوم : ۴۴
۲. باقر سہارن پوری (ستید)

دوم : ۹۰

۳- حامد تهرانی (شیخ)

اول : ۲۲۱

۱۲- حمید احمدی

دوم : ۸۰

۴- حبیب (درویش- حاجی) (دسفر حضرت عتبات)

سوم : ۱۰۳ - ۵۴

۱۳- حمید الدین بنگالی (مرزا- شیخ) (المتوفی ۱۰۵۰ هـ)

کد- هم- ما- میرید

اول : ۱۱۱ - ۱۴۱ - ۲۲۰ - ۲۹۲

سوم : ۸۶

۵- حبیب الله (شیخ)

دوم : ۸۴ - ۲۶

خ

اول : ۲۴۸

۱- خان عظم - (المتوفی ۱۰۳۳ هـ)

۶- حسام الدین احمد (مرزا، دهری) (المتوفی یکم صفر ۱۰۳۳ هـ)

اول : ۶۵ - ۶۶

اول : ۳۲ - ۶۲ - ۱۰۴ - ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۶۹ - ۲۹۴

۲- خان جهان

۲۴۳

دوم : ۹۴

دوم : ۱۴ - ۲۶ - ۴۲ - ۴۵

سوم : ۵۲

سوم : ۴۰ - ۵۶ - ۶۲ - ۱۱۵

۳- خان خانان - (المتوفی ۱۰۳۶ هـ)

۷- حسن برکی (شاگرد احمد برکی)

اول : ۶۴ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۳۶ - ۱۹۱

اول : ۲۴۵ - ۲۴۱ - ۲۵۴

۱۹۸ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۹۸

دوم : ۱۴ - ۹۱ - ۷۷

دوم : ۸ - ۶۲ - ۶۶

سوم : ۱۰۵

۴- خضر افغان (حاجی) (المتوفی ۱۰۳۳ هـ، حضرت)

۸- حسن یحیی

مسکن و دفن در بولچر (مضافات سرخند)

سوم : ۹۹

اول : ۱۳۷

۵- خضر خان لودی

۹- حسن کشمیری (دهری) (حضرت عتبات و ما- بخت- مت- خواب)

باتی- الله- بید

اول : ۹۳

اول : ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۲۴۹

۶- خواجہ مقیم (مقیم ملا خضر فرزند)

سوم : ۱۲۲

۷- خواجہ جهان (یعنی دوست محمد کابل : اقبال بختگیری)

۱۰- حسن (قاضی- پرنه- نسیکن)

اول : ۷۵ - ۷۲

اول : ۱۰۴

د

۱- واراب خان (سیرزا) ابن خان خانان (المتوفی ۱۰۳۳ هـ)

۱۱- حسین مانگپوری (سید)

اول : ۴۱ - ۲۱۳ - ۲۲۹

دوم : ۴۸

۲. داؤد (شیخ محمد داؤد - برادر حقیقی)

اول : ۲۱۸ - ۲۲۶ - ۲۳۴ - ۲۴۸

۳. وردیش (شیخ) - (وزیر جانشین) - (۹)

اول : ۴۱ - ۴۲ - ۹۴

و

۱. رحم علی (وردیش)

سوم : ۶۹ - ۷۰

۲. رحیمی (خواج)

اول : ۲۳۸

ز

۱. زکریا (شیخ)

اول : ۴۲ - ۵۰ - ۷۸ - ۹۸

س

۱. سامانه (قاضیان سامانه)

دوم : ۱۵

۲. سجاد (شیخ)

سوم : ۹۱

۳. سعد الدین (میر) - (برادر بزرگوار میر محمد نعمان) (زوجه ۲۳۲)

اول : ۲۳۱

۴. سعید (خواج محمد سعید - فرزند)

اول : ۲۳۶ - ۲۵۹ - ۳۱۱

دوم : ۴۱ - ۹۸

سوم : ۲ - ۴۳ - ۴۷ - ۴۸ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۳

۴۴ - ۴۸ - ۸۲ - ۸۸ - ۹۳ - ۱۰۲ - ۱۰۹

۵. سعید (محمد سعید - مقتدر)

سوم : ۵۲

۶. سکندر خان لودی

اول : ۸۲ - ۹۳

۷. سلطان تھانیسری (پدر بزرگ حضرت محمد)

اول : ۲۵ - ۲۱۴

۸. سلطان سرمندی (مولانا)

سوم : ۴۵ - ۱۱۳

۹. سلیمان

دوم : ۱۸

۱۰. سیدین ولد ابو انیس

اول : ۸۰

ش

۱. شاه حسین

اول : ۴۸

۲. شرف الدین حسین بنحشی

اول : ۱۵۹ - ۱۸۹

دوم : ۲۵ - ۳۱ - ۶۸ - ۸۲

سوم : ۵۹

۳. شریح (قاضی)

اول : ۴۹ - ۸۴

۴. شریف (قاضی محمد شریف مستامی)

اول : ۹۶ - ۲۴۸

۵. شریف خان (امیر الامراء)

اول : ۲۵۸

۶. شکر الله (مولانا)

اول : ۲۳۲

۷. شکیمی صغفانی (مولا)

اول : ۲۰۰ - ۲۱۰

۸- شمس الدین مرزا

دوم : ۱۳ - ۵۰

۹- شمس الدین (ط)

اول : ۱۲۳

۱۰- شمس الدین علی خلخال (میر) دماغه

دوم : ۲ - ۵

سوم : ۱ - ۱۱ - ۱۲ - ۳۳

۱۱- شیر محمد لاہوری (ط)

سوم : ۵۱

ص

۱- صادق (در آگه)

اول : ۲۳ - ۲۰۲

۲- صادق (محمد صادق) ولد محمد مومن - حیات القدر ۱۲۵۵ھ

دوم : ۲۲

۳- صادق کابلی (ط) التوفی ۱۰۱۸ھ در لاہور
رحلتہ ۱۲۵۵ھ

۴- صادق کشمیری

اول : ۱۰۶ - ۱۰۷

دوم : ۲۲ - ۲۸

سوم : ۳۹

۵- صادق سرسندی (فہرست) - التوفی ۱۰۲۵ھ

اول : ۱۵۵ - ۱۸۲ - ۲۰۸ - ۲۳۴ - ۲۴۶ - ۲۶۰

دوم : ۱۴ - ۲۲

۶- صالح ترک

سوم : ۲۸

صالح (محمد صالح بخش)

اول : ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۷۷ - ۲۲۲ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۳۰۶

۸- صالح (محمد صالح) کولابی - التوفی ۱۰۳۸ھ

اول : ۱۸۲ - ۲۲۲ - ۲۴۵

دوم : ۳۳

سوم : ۸۷ - ۹۵

۹- صالح نیشاپوری

اول : ۱۲۵

صدر (حکیم)

اول : ۱۰۹

۱۱- صدر الدین (شیخ)

اول : ۱۱۰

صدر جهان

اول : ۱۹۴

۱۲- صدیق (خواجہ مولانا محمد صدیق) بخشی - آیت تخلص

(جامع رسالہ مبدا و معاد - ۱۰۳۲ھ تک)

در وقت تالیف زبیا بہ بخشش بود - نبی (ع)

اول : ۷۲ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۹۶

۱۳۵ - ۱۸۸ - ۱۹۹ - ۲۱۲ - ۲۴۱

دوم : ۲۱ - ۲۵ - ۵۱

سوم : ۸

۱۳- صغیر احمد زوی

اول : ۱۲۷

صلاح الدین احراری

سوم : ۵۸

صوفی (شیخ)

اول: ۳۱

ط

۱- طالب بخشی (خواجه محمد)

دوم: ۴۸

۲- طالب بیانی (محمد)

اول: ۲۳۴

۳- طاہر بخشی (جنوبہ درستیہ فائزہ گدیافہ حضرت علیہ السلام)

اول: ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۴۱-۲۱۴-۲۲۳

دوم: ۲۰-۲۴-۸۹

سوم: ۳۴-۹۱-۱۲۲

۴- طاہر احمدی (ظہار المثلثہ درستیہ درستیہ)

اول: ۲۲۵-۲۲۴-۲۵۵

دوم: ۱۳-۱۴

سوم: ۲۵-۱۰۸

ظ

۱- ظفر احمد دوی

سوم: ۶۵

ع

۱- عارف (مولانا)

دوم: ۸۰

۲- عارف حقانی (علا)

دوم: ۹

۳- عبدالباقی سازنگ پوری

دوم: ۳۹-۶۲

۴- عبد الجلیل

اول: ۱۱۲

۵- عبدالحق دہلوی (ساجی محمدی)

۵۹۶

اول: ۱۱۵-۲۲۹-۲۹۱

دوم: ۲۹

سوم: ۱۳۱

۶- عبدالحی بن خواجه چاکر حساری (جہیز و مردم)

(مدونہ: ایجنہ المکات بقید حیات بود)

اول: ۲۴۴-۲۹۱-۳۳۲

دوم: ۳۴-۵۰-۴۴-۴۹-۸۲-۸۵

۷- عبدالرحمن (مفتی)

اول: ۱۳۵-۱۸۹

۸- عبدالرحمن ابن میر محمد نعمان

سوم: ۲۲

۹- عبدالحکیم خاں خاں (رکب خاں خاں)

۱۰- عبدالرشید (مولانا)

دوم: ۸۸

۱۱- عبدالقادر سلطان پوری

اول: ۱۶۹

۱۲- عبدالعزیز جوہری

دوم: ۲۴۱

۱۳- عبدالغفور (مولانا)

دوم: ۸

۱۴- عبدالغفور (حافظ)

سوم: ۸۲

۱۵- عبدالغفور سمرقندی

اول: ۱۳۲-۲۶-۲۳۵

۱۶- عبدالغنی (شیخ)

اول: ۵۴

۱۷- عبدالفتاح (حافظ)

اول : ۱۱

۱۸- عبدالمعتمد (حکیم)

اول : ۱۰۵

۱۹- عبدالقادر ابن شیخ زکریا

اول : ۹۸

۲۰- عبدالقادر انبالوی

اول : ۲۸۴

دوم : ۵۶-۹۴

سوم : ۱۱۸

۲۱- عبدالکریم شتائی - تاض محمد شریف (۱ : ۹۶)

و جیبہا شدہ شیخ احمد زبیر علم ہم مدعیہ ہندہ

اول : ۲۷۸

۲۲- عبداللطیف (مولانا)

اول : ۲۲۹-۲۳۸

۲۳- عبداللطیف خواندنی (حاجی)

سوم : ۹۸

۲۴- عبد اللہ (ابن خواجہ باقی باللہ)

اول : ۱۳۶

دوم : ۲۵-۵۹

سوم : ۵۶-۶۰-۱۲۰

۲۵- عبد اللہ (شیخ)

سوم : ۱۰۱

۲۶- عبد اللہ ابن میر محمد نعمان

اول : ۱۷۹-۱۹۰

۲۷- عبد المجید ابن محمد مفتی لاہندی

اول : ۲۲

۲۸- عبد الرحمن (میاں) - (نبتہ القامات ۱۳۳)

(حضرت القدس ص ۱۶۳)

اول : ۲۳۲

۲۹- عبد الواحد لاہندی (خاندان باقی اودا بن محمد بن محمد)

مجتہد برائے تربیت فرستہ ہندہ

اول : ۱۱۶-۳۰۷

دوم : ۷۰

۳۰- عبد الوہاب (سید)

اول : ۵۵

۳۱- عبد الوہاب (حکیم)

اول : ۱۵۷

۳۲- عبد الہادی بابا یونی (نور محمد باقی مدبریت نائیک حضرت پور)

(نبتہ القامات ۱۳۳)

اول : ۲۶۵

۳۳- مجید اللہ (ابن خواجہ باقی باللہ)

سوم : ۷۱

۳۴- عرب خان (مرزا)

دوم : ۹۰

۳۵- علی (مرزا)

اول : ۲۰

۳۶- علی اللہ (حاجی)

اول : ۷۳

۳۷- علی کشمی (ملا)

سوم : ۲۷

۳۸- علی جان (مرزا)

اول : ۸۹

۳۹- حکاک (خوام)

اول : ۲۸-۲۷

۴۰- عمر (خط)

اول : ۷۸

۴۱- عیسی (محمد عیسی - فرزند) - التوفی ۱۲۳۱

دوم : ۲۳

غ

۱- غازی ناسب (خط)

دوم : ۵۷

۲- غلام محمد (سیاں - برادر حقیقی)

اول : ۲۸۷

دوم : ۱۲

۳- غلام محمد (مولانا شیخ)

سوم : ۱۱۷

ف

۱- فاضل سرمندی

اول : ۱۸۵

۲- فتح الله خان (حکیم مرزا)

اول : ۸۰-۸۵-۲۰۲

سوم : ۶-۴۲

۳- فتح خان افغان

دوم : ۸۷

۴- فرخ حسین (مولانا)

اول : ۱۲۷

دوم : ۷۶

۵- (شیخ) فرید ذرا بشیخ - سیادت پناه - شیخ جید مرتضی خان

اول : ۱۹- ۱۴ تا ۵۴ (۱۴ مکتب) - ۶۳-۱۵۲ (نویسندگی)

۱۶۳-۱۶۵-۱۹۳-۲۱۳-۲۶۹ (در خطی غلط)

۶- فرید (شیخ) قاضی

دوم : ۴۱

۷- فرید (شیخ) راجه دی

اول : ۲۹۹

۸- فیض الله پانی پتی

اول : ۳۰۸

ق

۱- قاسم (محمد قاسم ابن خواجہ محمد انگلی)

اول : ۹۰-۱۵۷-۲۱۸-۱۸۰ (ابوالقاسم)

دوم : ۷۸

۲- قاسم علی بخشی (محمد قاسم بخشی) (در وقت نابین زبده القادرات بقید حیات نبود)

اول : ۱-۱۱۸

دوم : ۴۷

۳- قاضی نادره جالندھری

اول : ۱۵۶

۴- قربان (صوفی) قدیم

اول : ۱۱۴-۲۸۳

۵- قربان (صوفی) جدید

سوم : ۹۷

۶- قیصر خان (مولانا محمد قیصر) - (برادرزده حضرت

خواجہ باقی الله - جناب القادری مشہور)

اول : ۲۴ - ۲۸ - ۴۶ - ۱۳۱ - ۲۲۹

۶۔ فیض اللہ ابن محمد فیض خان

اول : ۴۳ - ۱۸۴

ک

۱۔ کبیر (شیخ)

اول : ۹۱ - ۹۲

۲۔ کریم الدین (شیخ)۔ (در باب حسن اہل مکتبہ)

حضرت القدس علیہ السلام

سوم : ۷۰

۳۔ کمال الدین حسین

سوم : ۱۷

۴۔ کوچک بیگ حساری

اول : ۲۰۱

م

۱۔ محبت اللہ مکی پوری (میر)

اول : ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۵

دوم : ۲ - ۱۹ - ۸۹

سوم : ۳ - ۴ - ۱۳ - ۲۹

۲۔ محبت علی (مروزی)

اول : ۲۶۲

۳۔ محمد (حاجی - لاہوری)

اول : ۲۶ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶

دوم : ۸

۴۔ محمد (شاہ)

دوم : ۵۴

۵۔ محمد اثرہ (حاجی)

اول : ۷۳

۷۔ محمد خیری (چتری)

اول : ۳۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۴۰ - ۲۹۳

۸۔ محمد فریختی (حاجی)۔ (اہل سپاہ میں - زبدۂ شہ)

اول : ۲۳۵ - ۳۰۹

دوم : ۲۴

۸۔ محمد گدا (خواجہ)

دوم : ۴۹

۹۔ محمد علی کشمیری

سوم : ۳۷

۱۰۔ محمد کی دلدہ موسیٰ الحامی القاری لاہوری

اول : ۲۱

۱۱۔ محمد مراد بخشی کشی

دوم : ۶۹

سوم : ۲۴

۱۲۔ محمد مراد قوریگی (سلطان)

دوم : ۸۱

۱۳۔ محمد مودود (میاں - برادر حقیقی)

اول : ۲۷۶

دوم : ۱۰

سوم : ۱۱۹

۱۴۔ محمد معصوم (فرزند)

اول : ۲۳۶ - ۳۰۰ - ۳۰۲

دوم : ۹ - ۱۱ - ۴۲ - ۹۸

سوم : ۲ - ۲۳ - ۴۵ - ۵۳ - ۶۲ - ۶۴

۴۴ - ۷۶ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲

۸۵ - ۹۴ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۵۰. محمد مصدوم کابل (تذ). - الترقی ۱۲۶ھ

اول : ۱۴۰

۱۶. محمد مومن (حاجی) ولد علی جان

دوم : ۶۴-۴۴

۱۷. محمود (ستید)

اول : ۵۸-۵۹-۶۰-۶۱

۱۸. محمود پهلوان

اول : ۸۷-۸۸-۱۹۷

۱۹. محمود لاهوری (حافظ) - (ابلی سپید: نذ ۳۷۸ھ)

اول : ۱۴۴-۱۷۵-۲۸۰

۲۰. مرتضی (میر-ستید)

اول : ۲۴۳ - (در اں وقت خواجه محمد صادق الترقی)

۱۲۵ھ بقید حیات بودند

۲۱. مژگل (شیخ) - الترقی ۱۰۴۶ھ

اول : ۸۷-۱۱۷-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵

۱۵۶-۱۹۷

۲۲. مصطفی (میاں-شیخ)

اول : ۷۹-۸۴

دوم : ۱۷

۲۳. مظفر (مرزا-ملا) لاهوری - (نوجود در مرند)

و مقیم در قصبه جیت -

اول : ۱۰۲-۱۷۸

دوم : ۷۵

۲۴. مظفر ولد شیخ گھورن (میاں)

اول : ۴۱

۲۵. معین الدین (خواجہ)

سوم : ۱۰۴

۲۶. مقصود علی تبریزی (تذ)

دوم : ۹۵

سوم : ۲۲-۳۲

۲۷. مقیم (محمد مقیم-خواجہ)

اول : ۱۲۸

سوم : ۶۶

۲۸. ممرنچ خان (افغان)

سوم : ۵۵

۲۹. منصور (عرب)

اول : ۱۸۵-۱۹۶

۳۰. منصور (میر)

سوم : ۵۶-۶۳-۹۷-۱۲۰

۳۱. منوچهر (مرزا)

سوم : ۳۵

۳۲. مونی شوحین (قاضی)

سوم : ۶۹-۷۰

۳۳. مومن بلخی (میر) - الترقی ۱۰۳۱ھ

اول : ۱۵۱

سوم : ۹۹

۳۴. مهدی علی (حافظ) کشمیری

اول : ۲۷۹-۱۸۰

دوم : ۵۲

سوم : ۲۰

۳۵. میر زمان - (حضرت القدس ص ۷)

اول : ۲۳۹

۳۶. میرک شاه بخاری - الترقی ۱۰۳۲ھ

سوم : ۹۹

ن

۱۔ نصر اللہ (قاضی)

سوم : ۵۰

۲۔ نظام تھانیسری

اقل : ۳۰-۲۹

۳۔ نظام کولابی (میرزستید)

اقل : ۲۲۲

۴۔ نعمان بخشی (میر محمد نعمان)۔ المثنیٰ شریف

(پیر زوج ہاشم کشی)

اقل : ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۴۲-۱۴۹-۱۹۰-۲۲۲

۲۰۹-۲۱۱-۲۲۳-۲۲۸-۲۲۹-۲۵۶-۲۶۱

۲۸۱-۳۱۲

دوم : ۴-۶۲-۹۹

سوم : ۱-۴-۵-۹-۱۰-۱۲-۱۵-۱۸-۱۹-۲۱

۲۳-۲۹-۳۰-۳۹-۴۲-۴۹-۵۲

۵۔ نور (شیخ) (نور محمد شینی)

اقل : ۱۴۰-۱۸-۱۳-۶

۶۔ نور الحق (ابن عبد الحق محدث)

سوم : ۱۰۰

۷۔ نور محمد انبالی

دوم : ۸۵-۶۳ (در مکتوب کما حدیثی مدحہ)

۸۔ نور محمد تھاری

دوم : ۵۰-۳۴-۱۸

سوم : ۱۲۳-۱۱۱

ہ

۱۔ ہاشم (خواجہ محمد ہاشم) بخشی کشی۔ المثنیٰ شریف

لے نور، نور محمد انبالی، نور محمد تھاری، شخص واحد۔ بعد از وصول طوابع و اوراق (۱۲۰۲ھ) در سرحد رفت۔ زمرۃ الفقہاء و شیعہ

اقل : ۲۹۰-۳۱۰

دوم : ۶۵-۶۴-۹۳-۹۴

سوم : ۱-۲۲-۵۲-۶۸-۷۵-۸۵-۹۰-۹۲-۹۶

۲۔ جیسے رام

اقل : ۱۶۴

ی

۱۔ یار محمد بخشی طالقانی (یار محمد قدیم)۔ المثنیٰ شریف

ج-ق-۲۱۳، در وقت ولایت خرواقت در بیعت نمود

اقل : ۱۴۴-۱۴۲-۱۹۰-۲۰۹-۲۲۲-۲۲۳

۲۔ یار محمد (حبیب)۔ جیسے منبر اقل

اقل : ۲۲۱

۳۔ یحییٰ (سید)

سوم : ۱۰۳

۴۔ یوسف بکی (محمد یوسف)۔ (در جلد ۲۳۳)

فد شد۔ خرواقت در بیعت نمود

اقل : ۵۴-۲۴۰-۲۴۲

۵۔ یوسف سرزندی (قاضی)

اقل : ۱۹۵

۶۔ یوسف کشمیری (حاجی محمد یوسف مؤلف)

اقل : ۲۹۵-۳۰۳

دوم : ۳۸-۶۱

۷۔ سنین عبد مجیدی * و اشاریہ مکتوبات * مرتبہ

مراجہ احمد خلیل ابن ڈاکٹر نظام مصطفیٰ خاں۔ حیدرآباد

۹۱ ۱۳ ۹
۱۹ ۷۱

ابوالفضل، عیار دانش را مکمل کرد (حمد دارد ولی نعت نیست)۔

۱۰۰۶ھ

وفات حضرت عبداللہ پدر حضرت مجددؒ۔
تصنیف شرح رباعیات (خواجہ باقی باشد)۔
تصنیف رسالہ تہلیلہ (حضرت مجددؒ)۔
ولادت حضرت محمد مصومؒ (فرزند حضرت مجددؒ)۔

۹۹۸ھ ترجمہ فارسی بایرنامہ مکمل شد۔

وفات شیخ ویدہ الدین عوی جبرائی۔

جذب القلوب الی دیار المحبوب (عبدالحقؒ)
آغاز گرفت۔

۱۰۰۸ھ

این دیکش در او خواہ ربیع الآخر بمذمت عزیزی کہ از خلفائے این خانوادہ بزرگ بودند مشرف گشت و طریقہ این بزرگوار را اخذ نمودہ در تصنیف شعر و حبیب ہمال سال بمصوب نقشبندیہ مستعد گشت و بعد از وہ سال کامل و چند ماہ در نصف اول ماہ ذی القعدہ حقیقت کار این جامع کشف شد (مبدأ و معاد از حضرت مجددؒ)۔

(بہی حضرت مجددؒ مدد دست مرشد۔ بار اول)

وفات خواجہ امجدی (مرشد خواجہ باقی باشد)۔

۹۹۹ھ بدایونی، رامائن را مدحیہ و فہرستی آورد۔

انخبار الاخبار (عبدالحقؒ) مکمل شد۔

وفات شب سرعنی۔

۱۰۰۰ھ غفرم (شاہجہان) ولادت یافت۔

رسالہ در ردیہ و افضل (از حضرت مجددؒ و شاہ طہر) تصنیف شد۔

مقدمہ صادق (فرزند حضرت مجددؒ) ولادت یافت۔

جذب القلوب مکمل شد۔

شیخ مبارک ناگوری فوت شد (ولادت ۹۱۱ھ)۔

۱۰۰۹ھ

(رضوان آذیقہ، حضرت مجددؒ مدد دست مرشد۔ بار دوم)

۱۰۱۱ھ قبل ابوالفضل (ولادت ۹۵۸ھ)۔

۱۰۰۲ھ تفسیر سواطع الالہام (فیضی) مکمل شد (بعد از نظریاتی)۔

ہفت اقلیم (امین رازی) مکمل شد۔

سند آخر کہ در طبقات اکبری (نظام الدین احمد) مذکور شد (ایں ہم نعت ندارد)۔

۱۰۱۲ھ

وفات خواجہ باقی باشد (شنبہ ۲۵ جمادی الآخر)۔ چندے قبل از

وفات مرشد حضرت مجددؒ بار سوم مدد دست ایشان آمد بعد از

ہم ترخص شد از راہ سر بندہ بلامہ و رفتند۔ و لے آنجا خبر وفات مرشد

شنیدہ باز بہ دہلی (برائے تعزیت) رفتند۔ (قالہ دیرین ایک مدد کس

عوارف المعارف دادند۔ زہدۃ المقامات ۳۳۱)۔

ہم مدی سفر کرد و در مسجد فیروزی (قلعہ فیروزی۔ دہلی) دادند،

تعلیقات بر شرح رباعیات خواجہ باقی باشد را مستورہ مرتب

گشت (دفتر اول۔ مکتوب ۲۳۶ و مکتوب ۲۹۱ مطابق نسخہ

دارد) و لے نظریاتی یافتہ شد زیرا کہ در آن مستورہ ذکر رسالہ

مبدأ و معاد آید کہ در ۱۰۱۹ھ تکمیل یابد۔ پس این مستورہ

(بعد از نظریاتی) در حدود ۱۰۳۰ھ مرتب شدہ باشد۔

۱۰۰۳ھ نظام الدین احمد فوت شد۔

مشنوی نمل و من (فیضی) مکمل شد (بقول بدایونی این

مشنوی مصدق است دارد)۔

سند آخر کہ در منتخب التواریخ (بدایونی) درج است۔

۱۰۰۳ھ تکمیل بزم ان المآثر (علی بن عزیر اشعری طہائی)۔

وفات فیضی۔ دہم صفر (ولادت ۹۵۳ھ)۔

تکمیل اکبرنامہ (ابوالفضل) اکبرنامہ نعت دارد ولی

آئین اکبری نعت ندارد۔

تکمیل منتخب التواریخ (بدایونی)۔

۱۰۱۳ھ

وفات اکبر بادشاہ (چهار شنبہ ۱۳ ربیع الآخر)۔

بہاگیر تخت نشین شد۔

شیخ فرید خطاب "مرغی خان" یافت۔

تالیف نور العین (شرح قرآن السعدین) از نور الحقؒ۔

۱۰۱۵ھ وفات میر محمد مصوم (مصنف تاریخ سندھ)۔

۱۰۰۵ھ ولادت حضرت محمد سید (فرزند حضرت مجددؒ)

تکمیل تاریخ فرشته (مکشی ابراهیمی) این هم از نعت
خالی است -

۱۰۱۶ هـ (یکم جمادی الاول) حضرت مجدد در رفاقت فرزند محمد صادق
به دلی تا رجب (دفتر ۱ - ۱۵۶) -

۱۰۱۷ هـ تکمیل تذکرة الملوك (رفیع شیرازی) -
تکمیل فرہنگ جہانگیری (جمال الدین حسین) -

۱۰۱۸ هـ وفات خواجه محمد صادق کاشانی -

۱۰۱۹ هـ تصنیف سارہ مبداء و معاد (حضرت مجدد) -
آغاز اشعة اللمعات (عبدالحق) -

۱۰۲۰ هـ غالباً تکمیل مسودہ تعلیمات بر شرح رباعیات خواجه باقی باطن
(دفتر اول - مکتوب ۲۳۶ - ۲۹۱) - ولے ذکر رسالہ مبداء و معاد
دارد کہ در ۱۰۱۹ هـ تألیف شد -

۱۰۲۲ هـ ولادت داراشکوه -

۱۰۲۵ هـ ترتیب دفتر اول از مکتوبات (بسی یا محمد بیہ) -
طاعون در سرہند - وفات خواجه محمد صادق (فلسفہ زندہ)،
محمد فرخ (فرزند)، محمد حسینی (فرزند) و آتم کلثوم (دختر) -
وفات "شیخ بیہ" یعنی لواء تفسلی خاں (شیخ فرید بخاری) -
تکمیل اشعة اللمعات -

خطاب "شاهی" بر لے شاہزادہ خرم (شاہجان) - او اولین
از شاہزادگان بود کہ چنین خطاب یافت -

۱۰۲۶ هـ وفات مولانا احمد بکی -

وفات طاعون معصوم کاشانی -

وفات شیخ سرتل -

دری حدود معارف لدنیہ تکمیل یافتہ بود کہ مباحث آن
از مکتوبات ۴۲ - ۴۵ دفتر دوم مطابقت دارد -
مناکحت خرم بہ دختر شاہ نواز خاں فرزند خاں خاں و
صول خطاب "شاہجان" بہ از فتح مدد کی -

۱۰۲۷ هـ ولادت اودنگ زیب -

حضرت مجدد بہ میر تقی نویند کہ (دفتر ۲ - ۹۲) کفار مساجد منہدم
کنند - ... سجدہ تحیت بہ جہانگیر شاید - و ہسم درین مکتوب
حضرت مجدد مدعی کنند کہ چل بدشاہ از سیر ملک برگزیدہ آید آنجا بیاید
و چل حضرت مجدد بہ آگہ رفتہ مقتید شدند (توزک جہانگیری -
صفحہ ۲۶۲ - صبح علی گڑھ ۱۸۶۳) -

طاعون در آگرہ -

ترتیب دفتر دوم از مکتوبات (بسی عبدالحی شادانی حساری
و بغرائش حضرت خواجه محمد معصوم سرہندی) -

تلمیذ ستون نورانی و ستارہ دم دارد در آسمان (دفتر دوم ۶۸ - ۷۷)
مد لوارح نگر کوٹ کفار غلبے مظالم بر مسلمانان کردند (دفتر دوم ۶۸)

۱۰۲۹ هـ فتح قلعة کالگودا -

بشمیر غزنی این قلعه را بکشور آریخیش

غزو گنڈا "کشور این قلعه اقبال جہانگیری"

(بسیہ مکان قلعه منحل شد در ۱۰۳۱ هـ - توڑک جہانگیری - صفحہ ۲۳۲) -

مکتوب حضرت مجدد بہ جہانگیر (۳/۲۶)

حضرت مجدد از قید رہا شدند و حکومت و یک ہزار روپیہ دادہ
شدند و این اختیار کہ بہ خانہ روزنہ یا بہ دہبارہ لشکر اقامت کنند -
حضرت دہبارہ لشکر را بر لے اصلاح ترجیح دادند -

(توڑک جہانگیری - صفحہ ۳۰۸) -

مسلمانان در راجور دختران را بہ ہندوان دادند و بعضی از
از ایشان دختران را بر دقت ولادت ہلاک کردند - حکم شد
کہ این ہمہ را ترک کنند (اقبال نامہ جہانگیری) -

۱۰۳۱ هـ وفات میر محمد سیدی بختی -

وفات سلطخ حسینی بران پوری -

علاء اقبال از جہانگیری تہ تیغ کاغذ شنبہ یکم ۱۰۳۱ هـ و دست شاہجان
دری رتق بکرمیت در پی ہو و توڑک و خانہ اسم (شتر مہتمم) بعد از فتح قلہ شاہجہانم را دادہ بودند
فرمودہ کہ تہ تیغ جہانگیری شد - بکرمیت کہ در لاسان ہو از شتر مہتمم تہ تیغ مال نذر (حکمران کاغذ)
علاء عثمانی و مسدای ایشان موجب برپا شدہ شہادت شدند (کثرات ۱۵۰ -

حکرات القس ۱۲۶) - فتویٰ این ہمراہ لشکر قریب (۱۰۳۰ - ۱۰۳۲) سال ہجری
فت محمد اسم کشی و حاجی حبیب دوشین رفاقت حضرت مجدد کردند - عسکرم غم اہل
حدیث مسلسل از حضرت مجدد بہرہ رجب ۱۰۳۱ هـ مال کرد و دری مرقع حضرت محمد حسین
(فرزند حضرت مجدد) نکتہ بیانی نسیر بود - (زہدۃ القامات - مسئلہ)

۱۰۳۲ حضرت مجدد در اجیر شریف آمدند در رمضان (غزوة رمضان ۱۹ جون)

که در موسم بر شغال بود و محمول ایشان سه قرآن در رمضان بود و بقیان خوانند که حضرت مجدد از لشکر شاهی بطور شوق و دل حضرت خواجہ گیری در واقع منع فرمودند (خزانتہ القدس ۸۰/۲)۔

مسودات مکاشفات حینیہ درین سفر مرتب کرده شد (دفتر سوم ۸۲) جہانگیر دو ہزار دو پیر حضرت مجدد را پیر کرد (توزک جہانگیری - ج ۱ پیر و جمع ص ۳۶۰)۔

از شہت گوا جہانگیر کشمیر روانہ شد و در راه بہر ہند منزل کرد و شہادت حضرت مجدد قبول کرد (جمع الاولیاء از اردستانی - دق ۴۳۳) وفات سید میرک شاہ۔

۱۰۳۳ دفتر سوم از مکتوبات (بسی محمد ششم کشمی) مرتب شد و لے دارندہ ۱۱۴ مکتوبات بود۔

حضرت مجدد در گوشہ انزوا از شعبان و محمد ششم کشمی مرتضیٰ شد بہ بران پور۔ نصف شعبان کہ شبہ آمل و آجال است حضرت مجدد اشارت بر وفات خود نمود کہ در ہر موسم بہ حضرت مجدد راضی ضیق النفس لاقی شد و درین سال از ۱۴ ذی الحجہ تا ہم آغاز نمود (وصالی احمدی)۔

وفات داراب خان فرزند دوم عبدالرحیم خان خانان۔ وفات خان اعظم۔

وفات ہندو شاہ (مستفاد تاریخ فرشتہ) تکمیل شمع سفر السعادت (عبدالحق)۔

۱۰۳۴ وصال حضرت مجدد و الباقی قدس سرہ۔ (سہ شنبہ ۲۹ صفر - یکم دسمبر ۱۹۲۳ء)۔

وفات حاجی خضر خان افغان۔ وفات یوسف بک (ہالندہر)۔

۱۰۳۶ وفات عبدالرحیم خان خانان۔ ۱۰۳۷ تصنیف زبدۃ المقامات (محمد ششم کشمی)۔

وفات میاں میر (لاہور)۔ وفات جہانگیر (۲۸ صفر)۔

علاء زبدۃ المقامات نام آری (۱۰۳۷ء) بہت۔ و لے دارندہ اضافہ شدہ است کہ در ہر موسم مکمل (المتولی ۱۰۳۸ء) گفتہ شد کہ او چندے قبل از تکمیل زبدۃ المقامات فوت شدہ بود۔

تکبیر شہین شاہ بہمان "زینت شمع" ۱۰۳۷ء

۱۰۳۸ وفات علم اللہ محدث

وفات محمد صالح کولانی (مستفاد بیت الطالبین احمدی میل و ہمار ہندو)۔

۱۰۳۹ تکمیل دفتر سوم از مکتوبات (بر اضافہ ۱۵ مکتوبات)

تعمیر مسجد از قزاق الدین احمد ولد محمد بیگ "زینت خان" در سرحد۔ وفات مولانا طاہر (لاہور - عمر ۵۶ سال)۔ وفات سید محمود (بجراتی)۔

۱۰۴۳ وفات خواجہ حسام الدین فرزند قاضی نظام الدین بدخشی (کیم صفر) (خواجہ ابو الفضل بہادشہ بود و او مرقدی قندھار)۔

۱۰۴۶ ملا یار محمد (تسمیم) طالقانی بہ حج رفت۔

۱۰۴۹ وفات شیخ الدواد۔

وفات محمد شریف مستفاد خان (مستفاد اقبال نامہ جہانگیری)۔ تصنیف سفینۃ الاولیاء (دارالشکوہ)۔

۱۰۵۰ وفات شیخ حمید بنگالی (منگل کوٹ)۔

وفات کریم الدین (حسن ابدال)۔

۱۰۵۲ وفات آغا الدین سنبل (کرمہ)۔

وفات شیخ عبدالحق "محدث دہلوی" (ولادت ۱۹۵۸ء)۔

۱۰۵۳ ترتیب مکاشفات حینیہ (حضرت مجدد) بسی محمد ششم کشمی۔

۱۰۵۴ وفات محمد ششم کشمی و بران پور۔

وفات شیخ آدم بقوری (مدینہ منورہ)۔

۱۰۶۰ وفات میر محمد نعمان بدخشی (اگرہ)۔

۱۰۶۸ وفات ملا عبدالحکیم (سیال کوٹ)۔



الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووثابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٢
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦. ١٩٧٢
- ٣- المنتخبات : صفحة ٧٤. ١٩٧٣
- ٤- المتنبي القادياني : صفحة ٩. ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٨٨. ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢. ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحة ١١٢. ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحة ١٥ و ١٦. ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : صفحة ١١٢. ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦. ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٤. ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحة ٦٤ و ١٣. ١٩٧٥
- ١٣- البصائر المنكرى التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٦٤. ١٩٧٥
- ١٤- نخبة الآلى شرح قصيدة الامالى : صفحة ١٩٢. ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٧. ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمباداة الغيبية : صفحة ١٥٢. ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية . رسالة النصر في ذكر وقت صلاة العصر .
- مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١. ١٩٧٦
- ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : صفحة ٧٥. ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكرى التوسل . والخوارق . ضياء الصدور : صفحة ٣. ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين : صفحة ٦٩. ١٩٧٦
- ٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام : صفحة ٢٣٢. ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الجبار : صفحة ٤٩. ١٩٧٦

١٩٧٥	٣٣٥	٢٣ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحة
١٩٧٧	٣١٧	٢٤ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحة
١٩٧٤	٤	٢٥ - الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحة
١٩٧٦	٢٠٨	٢٦ - تسهيل المنافع ، الطب النبوي : صفحة
١٩٧٥	٩٦	٢٧ - صرف عربي وعوامل : صفحة
١٩٧٥	٣٢	٢٨ - كتاب الصلوة : صفحة
١٩٧٥	٧١	٢٩ - جزء عم من القرآن الكريم : صفحة
		٣٠ - المنقذ من الضلال، الجوامع العوام عن علم الكلام
١٩٧٦	١١٢	٣١ - المسائل المنتخبة، التوسل بالموقف : صفحة
١٩٧٦	١٠٢	٣٢ - غاية التحقيق (سندی) : صفحة
١٩٧٧	٨٦	٣٣ - فتنة الوهابية : صفحة
١٩٧٥	١٦	٣٤ - البهجة السنية، السعادة الأبدية : صفحة
١٩٧٧	١٥٢	٣٥ - تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحة
١٩٧٦	٣٥٢	٣٦ - مختصر (التحفة الإثنى عشرية) : صفحة
١٩٧٦	١٦	٣٧ - المحقائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحة
١٩٧٦	٤٨	٣٨ - مسلك مجدد ألف ثاني : صفحة
١٩٧٧	٤٨	٣٩ - نور الإيمان بزيارات آثار حبيب الرحمن : صفحة
١٩٧٧	١٣٢	٤٠ - الوسيلة العظمى : صفحة
١٩٧٧	٤٦	٤١ - الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحة
	٢٥٦	٤٢ - طريق النجات (عربي واردو) : صفحة
١٩٧٦		٤٣ - فتاوى علماء الهند على منع الخطبة
١٩٧٦	١٦	بغير العربية : صفحة
		٤٤ - جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول)، نشر المحاسن
١٩٧٧	٤٢٤	الغالية في فضل مشايخ الصوفية : صفحة
١٩٧٧	٢٤	٤٥ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحة
١٩٧٧	٣٢	٤٦ - سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحة
		٤٧ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم،
١٩٧٧	٩٦	الرد على من أنكر قرائة مولد النبي : صفحة
١٩٧٧	١١٢	٤٨ - إرغام المرید فی شرح توسل المرید : صفحة

١٩٧٥	٣٣٥	٢٣ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحة
١٩٧٧	٣١٢	٢٤ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحة
١٩٧٤	٤٠٠	٢٥ - الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحة
١٩٧٦	٢٠٨	٢٦ - تسهيل المنافع، الطب النبوي : صفحة
١٩٧٥	٩٦	٢٧ - صرف عربي وعوامل : صفحة
١٩٧٥	٣٢	٢٨ - كتاب الصلوة : صفحة
١٩٧٥	٧١	٢٩ - جزء عم من القرآن الكريم : صفحة
		٣٠ - المنقذ من الضلال، الحجام العوام عن علم الكلام
١٩٧٦	١١٢	٣١ - المسائل المنتخبة، التوسل بالموتى : صفحة
١٩٧٦	١٠٢	٣٢ - غاية التحقيق (سندی) : صفحة
١٩٧٤	٨٦	٣٣ - فتنة الوهابية : صفحة
١٩٧٥	١٦	٣٤ - البهجة السنية، السعادة الأبدية : صفحة
١٩٧٧	١٥٢	٣٥ - تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحة
١٩٧٦	٣٥٢	٣٦ - مختصر (التحفة الإثني عشرية) : صفحة
١٩٧٦	١٢	٣٧ - المحقائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحة
١٩٧٦	٤٨	٣٨ - مسلك مجدد الف ثانی : صفحة
١٩٧٧	٤١	٣٩ - نور الإيمان بزيارات آثار حبيب الرحمن : صفحة
١٩٧٧	١٣٢	٤٠ - الوسيلة العظمى : صفحة
١٩٧٧	٤٦	٤١ - الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحة
	٢٥٦	٤٢ - طريق النجات (عربي واردو) : صفحة
١٩٧٦		٤٣ - فتاوى علماء الهند على منع الخطبة
١٩٧٦	١٦	بغير العربية : صفحة
		٤٤ - جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول)، نشر المحاسن
١٩٧٧	٤٢٤	الغالية في فضل مشايخ الصوفية : صفحة
١٩٧٧	٢٤	٤٥ - التحبُّل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحة
١٩٧٧	٣٢	٤٦ - سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحة
		٤٧ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم،
١٩٧٧	٩٦	الرد على من أنكر قرآنه مولد النبي : صفحة
١٩٧٧	١١٢	٤٨ - أرغام المرید فی شرح توسل المرید : صفحة